**عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه**

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجرهورامی

بسم الله و الحمد لله

اما بعد:

پس از اینکه انسان به دنیا می آید اصل در مورد آن این است که نسبت به احکام دین و روش اداره ی زندگی دنیوی خود جاهل و بی علم است. جهت رفع این جهل و نادانی، الله متعال سه ابزار در اختیار انسان قرار داده است: گوش (شنیدن)، چشم (دیدن) و قلب (جهت تعقل، تفقه و فهم داده های گوش و چشم). الله متعال می فرمایند: وَاللّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(نحل/78) خداوند شما را از شكمهاي مادرانتان بيرون آورد در حالي كه چيزي نمي‌دانستيد ، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاري كنيد.

با در اختیار داشتن این سه ابزار، شریعت اسلام، در همان ابتداء، در مساله ی عقیده، تقلید را جایز نمی داند . در این صورت در اساسی ترین مسأله ی زندگی، انسان به صورت تدریجی و پشت سر نمودن موانع از حالت جهل به حالت علم ارتقاء می یابد. زمانی که قبل از قبول توحید علم قرار می گیرد « فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (قتال/19) بدون شک مبین این امر مهم است که جهلی وجود دارد که باید با علم ابتدا برداشته شود تا انسان به «لَا إِلَهَ» یا کفر به طاغوت و «إِلَّااللَّهُ» یا ایمان به الله و قوانین و فرامینش دست یابد، و به دنبال آن ممکن است مسلمان در راه رفع این جهل دچار انواع اشتباهات و حتی گناهان غیر عمدی گردد. این نوع از جهل، با جهل در امور اجرائی و عملی جامعه که از دایره ی شخصی خارج شده و به محدوده ی حق الناس ختم می گردد تفاوتهائی دارد. این هم تابع قوانین خاص خود است. اما باز در همان قالب جهل مورد محاسبه قرار می گیرد.

در این صورت جهل در عقیده از بچگی شروع می شود و به صورت تدریجی به علم منتهی می گردد و در عقیده هم تقلید جایز نیست تا انتظار داشته باشیم زود رفع گردد . یعنی باید به همین ترتیب تدریجی و بر اثر خطا وتکرار و به صورت شخصی کسب گردد.

جهل در هر صورتی «فقر» مذمومی است که منشأ بسیاری از گرفتاریها، ناهنجاریها، قوانین انحرافی، فرهنگهای غلط و جرمها می گردد، که بسیاری از زندگیهای فردی و اجتماعی انسانها را آلوده، آشفته و مسموم نموده است. در این صورت جهل یک مانع در برابر رشد و تکامل انسان است که باید با علم و آگاهی برداشته شود، و غیره قابل تصور است که الله متعال در مورد جاهلی که عملی را انجام دهد اما مفهوم حقیقی آن را درک ننموده، یا اصلاً تصوری از حرام بودن یا ممنوعیت عمل خود نداشته، و یا اینکه جهل در اموری چون درک عقیده و یادگیری احکام شریعت و اموری چون فراموشی و خطاء که برای مسلمین غیر قابل اجتناب است، بی تفاوت مانده باشد.

اسلام جهت رفع فقر مادی راهکارهائی چون سیستم زکات، انفاق، صدقه و... را در نظر گرفته است و انتظار می رود که جهت رفع فقر معنوی نیز دارای راهکارهائی باشد. چون شخص جاهل در میان اطرافیان و مردم جامعه زندگی می کند و پیداست که جهل آثار غیر قابل انکاری بر روابط اجتماعی افراد دارد. در اثنای این رابطه ممکن است شخص جاهل موجب خساراتی به حقوق معنوی و عقیدتی دیگر مسلمین و یا حقوق مادی آنها گردد؛ شریعت باید حد و حدود و قوانین مربوط به جبران یا عدم جبران خسارتها و جلوگیری از ضایع شدن حقوق متضررین، در عین توجه به نظم عمومی که باعث آسیب به حقوق شخص جاهل نیز نگردد، را در نظر گرفته باشد. بر این اساس یکی از مهمترین شروط در قوانین اسلام برای مسلمان، جایگاه جهل در عمل و مسأله ی عمدی و غیر عمدی بودن عمل و اختیار یا اکراه در عمل است.

در شریعت الله جهل یک امر نسبی بوده و نمی توان در یک شکل ثابتی آن را پیاده نمود، بلکه باوجود دشواری کشف حقایق و کثرت شبهه واقسام جهل در امور مختلف، یک کار دقیق قضائی است که دارای شرایط مختلفی می باشد . به عنوان مثال جهل در جرمهای مربوط به امور شخصی و حق الله بر بندگانش با جهل در جرمهای مربوط به حق الناس که حقی از مردم اتلاف شده و شریعت جهت جبران خسارت مطالباتی را درخواست نموده تفاوتهائی دارد. پس با شناخت ماهیت جهل می توان جزئیات آن را بررسی کرد.

در این صورت در عالم حقوق و شریعت اسلامی رای بر آن است که صرف ارتکاب گفتار و عمل مجرمانه موجب محکومیت و اعمال مجازات نمی شود، و ممکن است با دخیل شدن عوامل وشرایطی خاص، چنین عمل مجرمانه ای به کسی که مرتکب آن شده است غیر قابل انتساب باشد. بر خلاف قوانین سکولاریستی، شریعت اصل را بر این قرار داده که همه افراد از بعضی از اعمال مجرمانه آگاهی ندارند و تعدادی از مسلمین وجود دارند که به اقتضای مسیری که طی می کنند نسبت به اموری جاهل می باشند و باید از کانالهای صحیح و سالم آگاه شوند.

از حقوق فردی مردم بر حکومت اسلامی وظیفه ی آگاه سازی آنهاست، تا زمانی که چنین وظیفه ای صورت نگرفته است انتظار عمل صحیح و رعایت حقوق عمومی ویااجرای حدود امر شایسته ای نیست. جالب است بررسی شود که در بسیاری از احکام شریعت، شخص نابالغ از بسیاری از تکالیف و مجازراتها معاف گشته است. دلیل آن این است که این شخص در طول اینهمه سال جاهل بی اراده ای است که در پی کسب علم و آگاهی و اراده در تکاپو و تلاش است و حکومت اسلامی و دعوتگران اهل توحید باید اسباب تکامل این آگاهی و دانش و اراده را برایش فراهم نموده باشند. این تکاپو و تلاش مخل نظم اجتماعی اسلامی نیست بلکه حیات بخش به آبی است که رکود و سکون در آن سبب گندیدگی و اغتشاش اجتماعی می گردد .

تکاپو و تلاش در کسب دانش و آگاهی رکن زیر بنائی زندگی فردی و اجتماعی مسلمین را تشکیل می دهد؛ حتی در بسیاری از امور رایج، علم و آگاهی معیار صحت عمل می گردد . به عنوان مثال شافعیان و مالکیان و حنبلیان شرط صحت بیع را مجهول نبودن مبیع و ثمن دانسته و «جهالت فاحش»[[1]](#footnote-1) به مورد معامله را موجب بطلان بیع می دانند.[[2]](#footnote-2) در اینجاست که ابن حزم اندلسی بیشتر از هزار سال پیش در مورد قوانین اجرائی جامعه نیز گفته است:" امر و نهی قانون، باید به مردم ابلاغ شود . پیش از ابلاغ، شخص تکلیف به رعایت قانون ندارد."

در این صورت، در سفر جهل به دانش، مسأله ی عذر به جهل از مسائل مهم و اساسی شریعت اسلام برای مسلمین است که به اموری چون وارد نمودن یک کافر به اسلام یا خارج نمودن یک مسلمان از اسلام و وارد نمودن آن به دایره ی کفر می پردازد . رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «لا یجتمعُ الإیمان والكفر فی قلب امرئ »[[3]](#footnote-3)،- ایمان و كفر در قلب یك شخص جمع نمی شوند. یعنی یا شخص مسلمان است یا کافر .

اما قرآن کریم مسلمانان را ازكافر انگاشتن هر كه تظاهر به اسلام نمايد بر حذر داشته است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً .. (نساء/94) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام تظاهر به اسلام ماست) نگوئید تو مؤمن نیستی.

چنانچه با رعایت این موارد، معرفی دقیق بیماران عقیدتی و جسمی به جامعه بدون در نظر گرفتن پیامدها و عواقب صورت گرفت در این صورت این یک وظیفه و خدمت به دین و مردم است. و نمی توان به خاطر تبعات چنین اقدامی از زیر وظیفه شانه خالی کرد؛ چون:

* قاتل دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود کسی را به قتل رسانده و بیان ما باعث دستگیری ، نگرانی و محرومیت فرزندان و پدر و مادر و همسر و برادر و دیگر نزدیکان وی گشته و در نهایت ممکن است منجر به اعدام نامبرده گردد.
* دزد دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود چیزی را به سرقت برده و شهادت و بیان ما باعث عواقب وخیمی برای وی و اطرافیانش می گردد .
* مبتلا به ایدز، مالاریا، سل و ... بودن شخصی و بیان آن توسط متخصصین و معرفی آن به جامعه جهت جلوگیری از ابتلای دیگران به این بیماری وجلوگیری از شیوع آن که باعث ایجاد آشفتگی و اظطراب در میان مردم و انزوای شخص بیمار و غیره می گردد.
* بیان اصل اساسی کفر به طاغوت (= لا اله) و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و شناساندن جاهلیت که ممکن است نگرانی ها و آشفتگی هایی در میان افراد جامعه به آورد.
* با در نظر گرفتن ظوابط شرعی و «4فیلتر اصلی»، تکفیر کسانی که الله متعال آنها را از کانال رسولش صلی الله علیه وسلم کافر دانسته و بیان و افشاگری ما باعث جدائی و بغض و درگیریهای لفظی و سرانجام جنگ مسلحانه میان کفار و مرتدین با اهل توحید می گردد و....
* و.....

مادام که از ضروریات زندگی مادی و عقیدتی مسلمین هستند روشنگری در مورد آنها بدون توجه به پیامدهای آن ضروری و لازم است؛ و نباید با تحریک و تبلیغات همین مجرمین یا بیماران جسمی و عقیدتی چنین وانمود شود که عامل استرس و قصاص و جدائی و... شاهدان و دکترها و فقیهان بوده اند، و گرنه کسی نه به دلیل قتل قصاص می شد و نه به دلیل دزدی دستگیر و نه به دلیل ایدز و سل و کفر و ارتداد از وی حذر می شد و نه در برابر اطرافیان و جامعه قرار می گرفت!

زمانی که یک بیماری جسمی یا اعقتادی و اخلاقی و رفتاری در میان مردمان جامعه ای فراگیر شده باشد، هم بیان این بیماری مشکلات وسیعی را به دنبال دارد، و هم واکنش بیماران شدیدتر خواهد بود، و هم طول درمان نیز طولانی تر خواهد گردید. با این وجود زمانی که قانون شریعت الله درمان این بیماران و محافظت از مومنین و هدایت انسانها را واجب گردانیده با قبول پیامدهای آن باید متناسب با وضع موجود به پیش رفت. این همان کاری است که تمام پیامبران و منجمله رسول خاتم صلی الله علیه وسلم و پیروان مخلص آنها مجریش بوده اند.

اختلاف میان خانواده ها، اذیت و آزار مسلمین، قتل و شکنجه و محاصره شعب ابی طالب و بیرون راندن از سرزمین مادری و جنگهای بدر و احد و احزاب و حنین و ... همگی در راستای تحقق لا اله (کفر به طاغوت = معرفی بیماران و قانونها و برنامه ها و آداب و رسوم ساخته شده توسط بیماران به جامعه و پرهیز از آنها) و الا الله ( ایمان به الله و قوانین شریعت الله و نزدیکی به انسانهای سالم ) صورت گرفت و از پیامدهای همین روشنگری بودند، و به احتمال وجود این پیامدها، نمی توان از بیان حقایق و واقعیتها چشم پوشی کرد .

اما زمانی که یک مسلمان را به نا حق وارد دایره ی کفر و ارتداد و اهل بدعت و... می گردانی مثل کسی است که به ناحق او را متهم به سل، وبا، ایدز، مالاریا و... کرده و با تحمیل جنگی روانی ، او را از مردم جامعه جدا می گردانی و شامل قوانین خاصی می نمائی؛ با این تفاوت که اگر در آزمایشگاه شریعت تشخیص داده شد شخص متهم شده به بیماری کفر و ارتداد دچار نشده است و استحقاق چنین حکمی را نداشته، خود حکم کننده دچار کفر و ارتداد و...می شود. العیاذ بالله.

قرنهاست که سرزمینهای متفرق و مصیبت زده ی مسلمان نشین، به دلیل نبود حکومت یکپارچه ی اسلامی و انهدام شورای واحد اولی الامر فقهای امت، ترکیب جمعیتی از مسلمین شده است که بیشتر از 90درصد ساکنان آن را کسانی تشکیل می دهند که بر اساس قوانین ترکیبی اسلام با تأویلات غلط، شک و شبهه و جهل، در امور عبادی شخصی و جمعی، زندگی خود را اداره می کنند؛ از تبعیت طاغوتها و شرک قصور و مراجعه به ساحران و رمالان و... گرفته؛ تا تبعیت کورکورانه از علماء سوء و الرویبضه در منابر مساجد و شبکه های ماهواره ای، در جنگ روانی و مخالفت با برادران و فرزندان خود، که در حال جهاد با کفار اشغالگر خارجی و مرتدین محلی هستند. این اکثریت قاطع، هیزم و ابزار پیشبرد اکثر برنامه ها و جنگهای کفار سکولار و اشغالگر خارجی و مرتدین محلی بر علیه مستضعفین آزادیخواه بوده اند .

در برابر این اکثریت قاطع ما شاهد حول و حوش 5 درصد مزدور دست نشانده و مرتدین محلی و حول و حوش 5 درصد مسلمان تحول گرا اصلاح طلب و انقلابی هستیم . البته جهت هر گونه انقلاب و تغییر و تحولی در جامعه همین تعداد از انقلابیون حرفه ای کافی بوده اند . اما این تعداد در سرزمینهای مسلمان نشین خود به سه گروه عمده تقسیم شده و هر کدام درمورد همدیگر و سایرین دیدگاههای مختلفی دارند:

* دسته اول از این 5 درصدی ها برای آن دسته از 90 درصدی ها عذر به جهل و تاویل و اکراه و شبهه قائلند و تا زمان اقامه ی حجه ی رسل و اعراض و عناد آگاهانه، عمدی و اختیاری، جاهلین را از دایره ی اسلام خارج نمی کنند؛
* دسته دوم از این 5 درصدی ها اکثریت 90 درصدی را کافر دانسته و این گروه اولی 5 درصدی را مخطئین می دانند که از نظر عقیده مشکل دارند چون گروه اکثریت 90 درصدی را کافر ندانسته اند.
* دسته ی سومی هم از این 5 درصدی ها وجود دارد که دسته اول و دوم 5 درصدی را کافر می دانند چون اولی ها اکثریت 90 درصدی را کافر ندانسته اند و دومی ها نیز این اولی های موجود در 5 درصدی ها را کافر ندانسته اند . پس هر دو گروه را نیز کافر می دانند، چون کافری را کافر ندانسته اند.! در حالی که وظیفه و اولویت اساسی اینها ابتداء باید تمرکز بر یادگیری وبه دنبال طی این مرحله ی حساس، دعوت بر اساس منهج نبوی و وحدت بر محوریت شوری و تلاش جهت تشکیل حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و احیای دوباره ی شورای اولی الامر و اجماع واحد مسلمین باشد .

کار دسته ای از این اقلیت 5 درصدی (که ازعلمی اندک اما ادعاهایی بزرگ و طولانی برخوردارند) در تمایل به خارج نمودن مسلمین از دایره ی اسلام و تلاش جنون آمیز در بر ملاء ساختن اشتباهات و عیبهای دیگران، به حد بیماری روانی زشت و بسیار خطرناکی ارتقاء یافته که در ترور شخصیتی مسلمین و متهم نمودن آنها به گناه بزرگی چون کفر رسیده است، غافل از اینکه با رفتار خارج از رحم و تندخویانه ی خارج از شریعت، علاوه بر آنکه باعث حقارت نفس خود و سبب پراکنده و متفرق نمودن بیشتر مسلمین و ایجاد تنفر در میان آنها می گردند، مانعی در راه بیداری و همچون سایر باندهای تبهکار لکه ای سیاه در تاریخ دعوت گشته و خواسته یا ناخواسته ابزاری در دست دشمنان اصلی و خود را در ردیف کسانی قرار داده اند که الله متعال با لفظ تهدید آمیزی در موردشان می گوید:" إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ" (نور/۱۹) بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی در میان اهل ایمان گسترش یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند دید.

برای یک مسلمان چه فاحشه ای بدتر از تکفیر برادر مسلمانش و گسترش تفرق در میان مسلمین نا آگاه و ضربه زدن به الجماعة وجود دارد؟ وقتی دزدی زیاد و فراگیر می شود و دزدها در قالب گروه و حکومت منسجم می گردند در این صورت احکام و فقهه مربوط به آنها نیز مُد و نیاز روز گشته و علم می گردد. مهم در این وسط این است که دزدها از صف کسانی که اتهام دزدی به آنها وارد شده جدا گردند و با مردمانی که تحت ستم و نفوذ این دزدها زندگی می کنند عادلانه برخورد شود. در اینجا به جایگاه حکم به ظاهر، نجات مسلمین از بلا و گرفتاری، وحدت میان مسلمین، فراهم کردن بیشترین متحدین ممکن، فراهم کردن آب مناسب(حمایت و پشتیبانی مردمی) جهت شنای ماهی (مجاهدین و مبارزین یکی از «3ابزار»برتر)، خطرات تفرق و عدم حمایت مردمی و.... می توان پی برد .

اما در اکثر موارد دیده شده است که خیلی از این دوستان 5 درصدی در مسائل مختلفی چون عذر به جهل و... دچار خطای فاحش و خطرناکی می گردند و آنهم اینکه می گویند فلان عالم و فلان شیخ عذر به جهل را در این موارد قبول داشته یا نداشته، آنگاه برای اثبات دیدگاه این عالم مورد نظر آیات و احادیثی از قرآن و سنت را می آورد؛ به نحوی که نصوص محکوم و توجیه کننده و روشنگر کلام این انسان هستند نه حاکم که باید به آیات و احادیث استدلال شود و دیگران محکوم . بر همین مبنا تلاش شده است که در این پژوهش دلایل و استدلالها از قرآن و سنت آنهم بر فهم اصحاب و تابعین و دیگر امامان بزرگوار مسلمین باشد، و در هر صورت، نصوص حاکم باشند نه محکوم .

علاوه بر این، چنانچه کسی با «تمام» آثار علماء و امامان بزرگوار مسلمین آشنائی نداشته باشد ممکن است با گرفتن بخشی از کلام آنها دچار اشتباه شود و یا در مراحلی دچار تناقض گردد. ابن تیمیه یکی از همین علمای حنبلی مذهبی است که آراء و آثارش توسط این عده ای معلوم الحال از فرقه ی نجدیت و دشمنان سایبری آگاه و دوستان جاهل و فریب خورده ی داخلی جهت ضربه زدن به الجماعه و مشغول کردن مسلمین به مسلمین به صورت قیچی کاری شده مورد سوء استفاده ی ابزاری قرار گرفته است؛ به همین دلیل سعی شده است در این تحقیق به آراء ابن تیمیه حنبلی مذهب نیز توجه ویژه ای شود.

**تعاریف واژ ها و اصطلاحات**

**تعریف جهل:** جهل در سه معنی به کار رفته است :

1. تهی بودن نفس از علم . که این معنی رایج است.
2. اعتقاد پیدا کردن به چیزی بر خلاف آنچه که هست (این معنی بیشتر در مسأله تأویل و اجتهاد اشتباه به کار می رود).
3. انجام دادن کاری بر خلاف آنچه حقش است که انجام شود[[4]](#footnote-4) ( اکثرا این معنی جهل را د رمورد اعمال جاهلانه ی عوام به کار می برند)

**عذر** : یعنی : بهانه، بهانه آوردن ، دستاويز، معذور داشتن، معاف کردن ، تبرئه کردن و…

**انواع جهل:**

1. جهل معتبر: جهلی معتبر است که عنصر آگاهی «قبل از» اقدام در آن وجود نداشته باشد .
2. جهل نامعتبر: آن است که« پس از» آگاهی، فعلی صورت گیرد.

ابن تيميه حنبلی مذهب (که عده ای از 5 درصدی ها در هر چه دلشان خواست به آن استناد می کنند) در این زمینه از کسانی صحبت می کند که دارای جهل معتبر هستند، چون :

1. نصوصی که باعث شناخت حق می شوند به وی نرسیده باشد.
2. امکان هم دارد نصوص به وی رسیده باشد اما به دلایلی نزد وی ثابت نگشته باشند.
3. یا امکان فهم آن را نداشته باشد.
4. و ممکن هم هست داخل شبهاتی افتاده باشد که الله به واسطه آنها وی را معذور می داند.[[5]](#footnote-5)

**انواع جاهل :**

1. جاهل کافر : که در دنیا عذری ندارد و مشمول قوانین کفار می گردد .
2. جاهل اهل فتره : که در قیامت از امتیاز عذر به جهل برخوردار است، اما در دنیا مثل کفار عذری ندارد.
3. جاهل مسلمان : که مسلمان بودنش به یقین ثابت شده و به صورت مجمل اقرار به اسلام و تصدیق کامل رسول الله صلی الله علیه وسلم را اعلام نموده است و از امتیاز ویژه ی عذر به جهل برخوردار است.

**فرق بین اتمام حجه ی نبوی و فهم آن و چگونگی اقامه و شخص اقامه کننده حجه ی نبوی :**

در این زمینه دو نکته ی حساس باید بیان شوند:

۱     فرق بین قیام حجه ی نبوی و فهم آن .( مثل قدامة بن مظعون جُمَحی مشروب خور زمان عمر بن خطاب که آن را برای خود حلال می دانست. حجت و دلیل نبوی به وی رسیده بود اما فهم و تاویلش اشتباه بود. هر چند حکم بر وی اجرا گردید اما به دلیل داشتن عذرهای معتبر شرعی به دلیل حلال کردن یک حرام شریعت تکفیر نشد.)

۲    حجت نبوی چگونه اقامه می گردد و چه کسی آن را اقامه می گرداند؟  ( تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده بود خود ایشان  طبق قواعدی اقدام به این مهم می نمود، پس از ایشان شوری با اجماعی واحد و طبق همان اصول به این مهم می پرداخت. در این صورت شورای تحت پوشش یکی از«3ابزار برتر» در هر سطحی که تشکیل شده باشد به جای رأی افراد متفرق شایستگی اقامه ی حجت را دارد، محک رای واحد چنین شورائی است نه افراد متفرق یا شوراهای فرقه های متفرق رنگارنگ.)

**تعریف حجت و جایگاه اقامه ی حجت نبوی:**

**معنی لغوی حجة** : برهان ، دليل، وسيله ، بهانه ، دستاويز ، مستمسك ، سند، مدرك.[[6]](#footnote-6)

**اقامه:** برقراري، برپا كردن، برگزاري، تعيين كردن، نصب كردن، منصوب كردن ، ساختن ، تاسيس كردن ، بنيان نهادن ، پايه ‌ريزي كردن، اقامه كردن، مقيم شدن، مستقر شدن، استقرار يافتن .

**تعریف اقامه حجت:** مقصود از قیام حجت، رساندن نص شرعی از قرآن و سنت و اجماع به اسلوب شرعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شخص واجد الشرایط است. یعنی با استدلال و مدارک روشن امور ناشناخته را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص شناسائی و معرفی کنیم، به گونه ای، همچنانکه خانواده و خویشان نزدیک خود را می توانند از بیگانگان تشیخص دهند (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ/بقره:146) به همان شیوه بتوانند حکم شرعی را از باطل تشخیص دهند.

**تعریف حجت نبویة یا حجت الرسالیة :** یعنی: قرآن و سنت صحیح و نیز اجماعِ مبتنی بر قرآن و سنّت، نزد صحابه یا علمای هر عصر[[7]](#footnote-7)  به سبک و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شرعی آن.

**سنت**

در مورد سنت باید گفت که: سنت تنها بیانگر و مفسر مطالب قرآن نیست، بلکه خود آنچه که مورد نیاز انسان در هدایت است را به طور مستقل و اضافه بر قرآن دارد. قرآن و احادیث نبوی هر دو از منبع وحی الهی هستند؛ با این تفاوت که قرآن لفظا و معنا از جانب خداست، اما اکثر قاطع احادیث تنها از لحاظ «معنایی و مفهوم» مورد تایید الله تعالی هستند و لفظ آن متعلق به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از صحابه ی کرام است. پس هر دو وحی هستند و تفاوتی در حجیت وحی نیست؛ یعنی همانگونه که قرآن حجت است، احادیث صحیح نیز حجت هستند. بعضی از علما گفته اند که حدیث باید به درجه تواتر برسد یا حداقل مشهور باشد، اما منهج صحیح اهل سنت بر آن است که هرگاه حدیث به درجه صحت برسد، معتبر است. در این صورت  تمسک، پایبندی، دریافت و پذیرش احکام دین تنها از کتاب و سنت،  و رجوع به آنها به هنگام اختلاف و تنازع و اینکه عقل، اندیشه، قیاس، ذوق، وجد، مکاشفه، خواب و غیره نباید با آن دو تعارض داشته باشند.[[8]](#footnote-8)

چه بسا احکامی هستند که فقط توسط سنت ثابت شده اند؛ گاهی احادیث نبوی آیات قرآن را تخصیص می کنند، یا مجمل را شرح می دهند، در این صورت تبعیض در وحی جایز نیست؛ و اگر قرار باشد که سنت و احادیث در دین معتبر نباشند، چرا باید در شرع و بیان اوامر مجمل دین (نماز، زکات، حج و...) معتبر باشند؟! پس سنت صحیح، هم بیانگر و مفسر قرآن است که عام را خاص کرده و مطلق را مقید نموده و مجمل را شرح می دهد، و هم بعنوان مصدر مستقلی می تواند ثابت کننده ی عقیده و احکام دین باشد.

ناصرالدین آلبانی از محدثین معاصر اهل سنت در رساله "الحدیث حجة فی العقاید و الاحکام" می گوید: «بعضی معتقدند که عقیده جز بوسیله دلایل قطعی ثابت نمی گردد خواه آیتی از آیات قرآن یا حدیث متواتری باشد که حقیقتاً به حد تواتر رسیده باشد و احتمال تأویل را نداشته باشد، و معتقدند این مسئله مورد اتفاق علمای اصول می باشد و احادیث آحاد را مفید برای علم نمی دانند و معتقدند بواسطه آنها عقیده ثابت نمی گردد.این سخن در پرتو ‏هدایت قرآن و توجیهات سنت اثری از آن وجود ندارد، و سلف صالح که خداوند از آنها راضی باشد آن را ‏ندانسته و نشناخته اند و از هیچ فردی از آنها این سخن نقل نشده است، بلکه حتی به ذهن آنها نیز خطور ‏نکرده است. این سخن عقیده ای را در ضمن خود دارد که لازمه ی آن ابطال صدها حدیث صحیحی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم- به اثبات رسیده است.»

سنت  بیان و تشریح کننده قرآن کریم می باشد، کسی که به قرآن مراجعه نماید ودر آن چیز ی نیافت به سنت نبوی مراجعه می نماید، در این زمینه در میان اصحاب  وسلف صالح هیچ گونه اختلافی رخ نداده است. در مورد حجت بودن سنت نبوی در قرآن و سنت واجماع امت نص صریح وجود دارد، همانگونه که عقل هم آن را تایید می نماید.همه ی آیاتی که امر به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شده، نشانه ی مراجعه به اخذ سنت می باشد؛ به عنوان مثال:

* قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَیْکُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ (نور/۵۴)
* وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ (حشر/۷)
* یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (انفال/۲۴)
* فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّى یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا (نساء/۶۵)

وده ها آیه ی دیگر که ما را از مخالفت با امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بر حذرداشته و به اطاعت از ایشان امر می کند، همه ی اینها دلیل حجت بودن سنت نبوی وضرورت رجوع به آن در تمام امورات زندگی می باشد. در هر جا که رسول الله صلی الله علیه وسلم کاری را انجام داده یا سخنی را بر زبان رانده یا در برابر عملی سکوت کرده و الله متعال آیه ای در اصلاح فرونفرستاده است به معنی تائید می باشد. با این دیدگاه آیه ی : وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَى (النجم / ۳-۴) در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح می گردد .

در زمنیه ی حجت بودن سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارند برای مثال:

* هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ پسر جبل را به عنوان مبلغ به سوی یمن فرستاد به ایشان گفت: (با چه چیزی قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: به قرآن ؛ پیامبر فرمودند اگر در قرآن نیافتی با چه؟ جواب داد: با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند: اگر در سنت چیزی نیافتی؟جواب داد با رائی خودم اجتهاد میکنم .رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست به سینه معاذ زد و فرمود: سپاس برای خدایی که به فرستاده اش توفیق حاصل نموده است تا رضایت الله و رسولش را حاصل نماید.[[9]](#footnote-9)
* هر کسی از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کسی از من نا فرمانی کند از خدا نا فرمانی کرده است.[[10]](#footnote-10)

توافق و انقیاد فراگیر علماء، یکی دیگر از دلایل حجت بودن سنت رسول الله است . علمای مسلمان از زمان صحابه تا به امروز بر حجت بودن سنت نبوی توافق داشته اند واز ائمه اربعه و سایرمجتهدین نقل شده که میفرمایند: هر گاه حدیث صحت داشته باشد آن مذهب من است.[[11]](#footnote-11)

چنانکه آشکار است کتابت حـدیث به صورت رسمی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و حتی اکثرتابعین نوشته نشده است، بلکه از سال  ١٢٠هجری به بعد، در شرایطی که صدها هزار حدیث جعلی از سوی دوستان نادان و دشمنان مغرض ساخته و پرداخته شـده بـود، تدوین شده اند.

محمد غزالی طوسی  در ایـن مـورد می گوید: بل الکتب و التصانیف محدثه، لم یکن شـیء منھا فی زمن الصحابة و صدر التابعین و انما حدثت بعد سـنة  ١٢٠بعـد الھجـرة و بعد وفاة جمیع الصحابة و جله التابعین “. کتابهـا و تألیفـات(مربـوط به حدیث) تازه اند، هیچ کدام از آنها در زمان صحابه و تابعین نبوده اند و جز این نیست که از سال  ١٢٠هجری به بعد و پس از وفات همـه ی اصـحاب واکثر تابعین تدوین شده اند .[[12]](#footnote-12) البته این به معنی کم اعتبار بودن احادیث صحیح موجود یا عدم حفظ بخشی از دین توسط الله متعال نیست . بلکه نکته ی مهم این است که بر خلاف قرآن که درلفظ و معنی بدون تغییر و تحولی به ما رسیده است دراحادیث «تواتر لفظی» بسیار مشکل است و حتی غیر از قرآن نمی توان در این منبع نیز به چنین هدفی رسید در نتیجه در بازگوئی و فهم بسیاری از احادیث بر«نقل به معنا»ی تمام احادیث ذکر شده در موضوع مورد تحقیق تأکید شده است .

با این وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق الله، همچون معرفی فرقه ی ناجیه و سایر امور مربوط به آینده، از ظهور کسانی خبر داده است که تلاش دارند عمل به سنت را ترک نموده و عقل و خواهشهای نفسانی خود را جایگزین سنت نمایند. شعار اساسی این جریان مخرب«انکار حجت بودن سنت و اکتفا به قرآن» است. این عمل، در ابتداء، با رد کردن خبر واحد در مسائل عقیدتی آغاز شده و سرانجام، به رد کردن تمام سنت‌ها ‌انجامید. این جریان تاریخی از اواخر حکومت خلفای راشدین تا کنون به حیات خود ادامه داده است که بر اثر انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر کنترل بر انحرافات آنها ضعیف ، ناچیز و حتی محو شده به نحوی گاه از آنها حمایت شده است که علاوه بر گمراه کردن خود اسباب گمراهی بسیاری از امت را نیز فراهم نموده اند .

در این موضوع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند:«أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبْعَانُ عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُوَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللهِ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ».[[13]](#footnote-13)

خبر دار باشید، که قرآن و مثل آن را با همراه قرآن به من داده اند. نزدیک است (زمانىکه) مرد شکم سیرى به تخت خود تکیه کرده مى گوید: بر شما لازم است که به این قرآن عمل نمایید، آنچه را در آن حلال یافتید تنها آن را حلال بگویید وآنچه را حرام یافتید تنها آن را حرام بگویید. (آگاه باشید، که) آنچه را رسول الله حرام کرده است مثل آن چیزیست، که الله حرام کرده اند.

منکران حجت بودن سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به این روایت ساختگی استدلال مى کنند: مَا جَاءَ عَنِّي مِنْ حَدِيْثٍ، فَاعْرِضُوهُ عَلَى الْقُرْآنِ، فَإِنْ وَجَدْتُّمْ لَهُ أَصْلاً فَخُذُوا بِهِ وَإِلاَّ فَرَدُّوهُ.[[14]](#footnote-14) هر حدیثى را به نام من شنیدید آن را به قرآن قیاس کنید. پس اگر در آن براى حدیث اصلى پیدا کردید به آن عمل نمایید واگر پیدا نکردید آن را رد کنید.

این روایت دروغینی است که به پیامبر نسبت داده اند؛ چنانکه شافعی، ابن عبدالبر، زكرياالساجي، يحيى بن معين، خطابى و... گفته اند آن را زندیقها بافته اند.[[15]](#footnote-15) و ابن حزم با ذکر تمام راههای روایت این سخن و با اشاره به کتاب «المدخل» که بیهقی به تمام طرق روایت این سخن را جمع آوری کرده، ثابت کرده است که این سخن ساختگی و دروغین است. این طایفه در تمام اطراف عالم اسلام انتشار یافته اند. در رد آنان کسانی مثل امام سیوطی کتاب مستقلی چون "مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة" نگاشته اند و علمای دیگر چون شافعی و... و مفتى تقی عثمانى و احمد مفتی زاده و... از علمای معاصر نیز در برابر فتنه ی کفایت قرآن مطالب جداگانه ای را ارائه داده اند. این طایفه در هند وپاکستان به نام پرویزیها مشهور مى باشند. و در سایر جاها به نام قرآنیون، عصرانیون یا امروزی ها و... شناخته شده اند، در حالی که ریشه در باورهای غلاه شیعه، خوارج، و معتزله دارند. این گروه چند امور اعتقادى از جمله: 1- شفاعت 2- معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم 3- رجم زناکار 4- علاماتهاى قیامت 5- عذاب قبر وغیره را انکار مى کنند.

**اجماع**

قرآن و سنت صحیح به عنوان دو منبع مسلمین معرف «دین» و جایگاهی غیر قابل رقابت در میان مسلمین دارند و دیدگاه هیچ انسانی نمی تواند به درجه ی مقبولیت این دو منبع برسد. این دو منبع معیار سنجش و حاکم بر آراء و تفاسیر انسانها هستند. شخص می تواند با تأویل، تفسیر و دیدگاه سایرین در مورد این دو منبع مخالفتهائی داشته باشد، اما از حق مخالفت با «دین»محروم گشته است .

الله متعال « اسلام کامل و دین» خود را به نور تشبیه کرده و می فرماید:«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُّبِيناً». (نساء/174) و کسانی که از جاهلیت و کفر به سمت اسلام می آیند را حرکت از تاریکی به نورمی نامد: " يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ) بقره/ 257( که زندگی دوباره به وی بخشیده شده و با این نور قدرت رفتار و حرکت درست را در زندگی پیدا می کند:«أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا …» (انعام/122) در این صورت الله متعال واکنش کفار به ممانعت از دعوت اسلام را تلاشی جهت خاموش کردن نور الله دانسته و چنین توصیف می کند:«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»(توبه /32)

حالا این «نور کامل» باید به دل اشخاص وارد شود و تمام نقاط تاریک آن را روشن گرداند :« أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ » (زمر/22) تصور کنید که دشمنان موفق شوند از تابش کل این نور یا بخشی از آن به دل شخص مانعی ایجاد نموده و دل شخص در تاریکی باقی بماند، به نظر شما چه اتفاقی می افتد؟ این بخش تاریک که نور الله و شریعتش در آن حضور ندارد مکان مناسبی جهت فعالیتهای مخرب شیطان و رشد انواع شبه ها، بدعتها، تردیدها، حسدها، کینه ها، وسوسه ها، اعمال شرکی و... می گردد.

الله متعال برای مسلمین حکومت اسلامی و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آنها را یگانه راه تضمین تابیدن نور به قلب مسلمین می داند. به همین دلیل چنانچه در زمان و مکانی مشخص، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در امری مربوط به روز، یا به اصطلاح مستحدثه، شورای اولی الامرجهانی «الجماعة» که توسط یکی از «3ابزار»برتر تشکیل شده است با استنباط از این دومنبع، «حکم و رای واحدی»[[16]](#footnote-16) را «در یک عصر» بر مردم ارائه دادند، حالت «اجماع» به خود گرفته واین یعنی ارائه ی «دین کامل» به زبانی واحد به بندگان الله .

 در این صورت اجماع: در اصطلاح فقها، بر اتفاق فقهای شورای اولی الامر بر امری از امور در یک عصر را گویند. اجماع از ریشه جمع و در لغت به دو معنا آمده است:

1. عزم و تصمیم و اراده :«وَ ما کُنْتَ لَدَیهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یمْکُرُونَ » (یوسف/۱۰۲)
2. اتفاق: «وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی‏ غَیابَتِ الْجُبِّ » (یوسف/۱۵)

آنچه برای یک مسلمان سابقون الاولون و کسانی که به احسان از آنها تبعیت کرده اند ابتدا منهج (لا اله= کفر به طاغوت و الا الله= ایمان به الله) سپس کار بر اساس 5 مورد زیر بوده است :

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَريمٌ (انفال/74) آنهم، جهت ایجاد «أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ» و فراهم نمودن زمینه های مناسب «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» .

زمانی که مسلمین موفق به تشکل حکومت اسلامی یا «الجماعة» و شورای اولی الامر و امتی واحد و در نهایت رأی واحدی تحت عنوان اجماع گشتند، بسیاری از اعمال مسلمین نیز در پناه قدرت حکومتی و شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن خلافت راشده و شورای اولی الامر، سازماندهی گردید. حتی ادب و اخلاق ریز شخصی آنها نسبت به همدیگر نیز به صورت هدفمند در مسیر صحیح آن قرار گرفت. به عنوان مثال از ام المومنین عایشه در مورد ابن مسعود پرسیدند که ابن مسعود چنین می گوید، آیا دچار دروغ شده است؟ ام المومنین فرمود : نه بلکه «توهم»، یعنی دچار توهم شده است .[[17]](#footnote-17) یعنی او قصد دروغ گوئی ندارد اما این چنین متوجه شده یا به یاد آورده که حقیقت همینی است که او بر آن است. مثل اموری که در قالب خطای دید می گنجند . این واکنش اسلامی به خطای فکری یک مخالف در دارالاسلام (الجماعة) و زمانی است که مسلمین در مسیر تعیین شده در حرکتند.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در اهمیت و جایگاه «اجماع » با الفاظ مختلف روایت شده است که :

* **«**لایجتمع امتی علی خطأ**». [[18]](#footnote-18)**«امتم بر خطا یکجا نمی‌شوند».
* **«**لاتجتمع امتی علی الضلالة او علی ضلالة**».** «امتم بر گمراهی یا بر هیچ‌گونه گمراهی گرد نخواهند آمد».
* **«**سألت ربی الاتجتمع امتی علی الضلالة فاعطانیه**».** «از پروردگارم خواستم که امتم بر گمراهی یکجا نشوند، پروردگار این درخواستم را پذیرفت».
* **«**یدالله علی الجماعة**».** «دست خدا بر جماعت است».
* **«**من خرج من الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه**».** «کسی که به اندازة یک وجب از جماعت فاصله بگیرد، بند اسلام را از گردنش بیرون آورده است».

در این صورت همچنانکه عصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است اجماع ‏امت نیز در مجموع بر گمراهی گرد نمی‌‌آید.[[19]](#footnote-19) ابوبکر باقلانی می گوید: در میان امت اسلامی اجماع بر خطاء به وقوع نمی پیوندد. دلیل بر صحت اجماع قول خداوند در قرآن است که فرمود:

1. وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا. (بقره/۱۴۳) چنين است كه شما را بهترين امّتها [[20]](#footnote-20)گردانيديم تا بر مردمان شاهد باشيد و پيامبر بر شما شاهد باشد.
2. ‏ وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیراً ‏(نساء/115) کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است !‏

آیه اولی از دو جهت بر اجماع دلالت می نماید:

* منظور از (وسطا) که در آیه آمده یعنی عدل، در لغت یعنی (کسی که در اوج عدالت و معنای واقعی آن باشد) فرموده ی خداوند بر اینکه امت اسلامی دارای عدالت هستند چنین دلالت دارد که باید سخن آنان را قبول کرد و روش آنان را پذیرفت.
* خداوند امت اسلامی پیشین را (شهید) برای آیندگان قرار داده است، همان گونه که پیامبر را شهید برای امت خود قرار داد. شهید به معنای ناظر و آگاه به اوضاع و احوال ترجمه شده است. لذا خداوند امت اسلام را شهید معرفی فرمود زیرا قول آنها حجت می باشد و گواهیشان مورد پذیرش است؛ چنانکه قول و گواهی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد امت اسلامی مورد پذیرش و قبول است.

آیه ی دومی با عبارت «سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ» به صورت واضح به اجماع واحد مومنین اشاره دارد که قطعاً در شورای واحد اولی الامر «الجماعه» ی تولید شده توسط یکی از 3 ابزار برتر شکل می گیرد.

.در این صورت، اجماع شوری یعنی نمونه ی عینی و شاهد اسلام در هر عصری؛ و مخالفت با اجماع، مخالفت با راه مومنین بوده و مشمول این حکم می گردد که الله متعال می فرماید: وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیراً ‏(نساء/115) بر همین اساس ابن تيمية در اهمیت جایگاه چنین اجماعی می گوید: من خالف الإجماع فقد كفر.هرکسی که با اجماع مخالفت کند کافر گشته است.

این یعنی پرهیز از تفرقه آفریدن، تکروی، آشفتگی اذهان، تفرق و کاهش توانمندی‌ها در دارالاسلام یا الجماعة و تبعیت کامل و صادقانه از: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً ‏(نساء/59) ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از خدا ( با پیروی از قرآن ) و از پیغمبر ( خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او ) اطاعت کنید ، و از اولی الامر خود فرمانبرداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید ( و در امری از امور کشمکش پیدا کردید ) آن را به خدا ( با عرضه به قرآن ) و پیغمبر او ( با رجوع به سنّت نبوی ) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید . این کار ( یعنی رجوع به قرآن و سنّت ) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.‏

حالا، در صورت اضطرار و نبود شورای اولی الامر جهانی، چنانچه این شورای مجتهدان اولی الامر در سطح حکومت بدیل اضطراری اسلامی یا شورای واحد مجاهدین در منطقه ای باشد باز واجب الاطاعه و حجیت آن نیز بر افراد تحت پوشش آن گسترش می یابد؛ اما آنچه در وضع موجود به معنی «اجماع» نزدیکتر است شورای اولی الامرجهانی از جمیع تفاسیرو مذاهب اهل توحید در دارالاسلام است که «الجماعة» را نمایندگی می کند.

در صورت عدم وجود چنین اجتماع هائی از مجتهدین، اگر مسائل اجتهادی مأخوذ ازهمین منابع از کانال اشخاص متفرق بر مردم عرضه گردند؛ دیدگاه، نظر و رأی یک فرد یا همان «مذهب» بر مردم ارائه گشته است که ممکن است با دیدگاه و مذهب اشخاص دیگر متفاوت باشد در این صورت تفاسیر مختلف از«دین»در امر مورد نیاز ارائه شده است، نه «دین» واحد.

به عنوان مثال امام  شافعی به استناد آیـه ی: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم/39) و حدیث : «إِذَا مَاتَ ابنُ آدم انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أو عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» می گوید می گوید : ثواب قرائـت قـرآن بـه مـرده نمی رسد. این گفته نه در قرآن آمده است نه در سنت، بلکه برداشت و دیدگاه امام شافعی از قرآن و سنت است. چنانچه این دیدگاه از طرف شورای اولی الامر جهانی و «اجماع» ارائه گردد، برای عموم مسلمین واجب الاطاعه وبه اصطلاح « حجت مطلق» می گردد و در ردیف حکم الله و رسولش قرار می گیرد؛ اما چنانچه از طرف یک شخص یا گروه خاصی ارائه گردد«حجت نسبی» محسوب گشته و تنها برای آن شخص یا همان گروه و مذهب مقبولیت می یابد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که همه ی «امت» وی دچار اشتباه نمی گردند. یعنی «اجماع» هرگز اشتباه نمی کند، اما چنین ضمانتی برای افراد متفرق نداده است. بر همین اساس خود امام شافعی و سایر امامان نیز دیدگاههای خود را واجب الاطاعه ندانسته اند و:

* امام ابوحنیفه گفته است: ” اذا قلت قولا یخالف کتاب الله تعالی و خبر الرسول – صلی الله علیـه و سـلم- فاترکوا قولی”. هرگاه چیزی گفتم و شما تشخیص دادیـد کـه مخـالف قـرآن وسنت پیامبر صلی الله علیـه و سـلم است سخنم را نپذیرید.[[21]](#footnote-21)
* امام مالک گفته است:” انمـا انــا بشـر اخطـی و اصـیب فــانظروا رایـی فکـل مـا وافـق الکتـاب و السـنه فخذوه و کل ما لم یوافق الکتاب و السنه فاترکوه.”  من انسان هستم ممکن است خطا کنم و یا سخنم درسـت باشـد پس درباره ی رأی و نظر من بیندیشید آن چه موافق کتاب و سنت بود بپذیرید و هر آن چه با قـرآن و سـنت موافـق نبـود نپذیریـد.[[22]](#footnote-22)
* امام شافعی به شاگردش بویطی گفته است: ” الفت هذه الکتب و لم آل فیھا و لابد ان یوجد فیھا الخطا لان الله تعالی یقول” : وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ” َ فما وجدتم فی کتبـی هـذه یخـالف الکتاب و السنه فقد رجعت فیه .” من این کتابها را تألیف کرده ام و از هیچ تلاش و کوششـی هـم درباره ی آنها کوتاهی ننموده ام و حتما در آنها اشتباه یافت مـی شـود، زیـرا؛خداوند متعال درباره ی قرآن فرموده است ” اگر از طرف غیر خـدا بـود در آن اختلاف زیادی می یافتند ”  پس آن چه را در کتابهایم مخالف قرآن و سـنت یافتیـد از آن برگشـته ام (آن را نپذیریـد).[[23]](#footnote-23)
* ابن جبیر یکی از تابعین می گوید: ” لیس احد من خلق الله عزوجل الا یوخذ من قوله و یترک الا النبی صلی الله علیه وسلم . ” هیچ آفریده ای از مخلوقات خدای بزرگ نیست مگر آنکه می توان گفتار او را پـذیرفت یـا رد کرد جز رسول الله صلی الله علیه وسلم.[[24]](#footnote-24)
* همچنین مشهور است که امام مالک در مسجد النبـی هنگام تدریس، گاهی با اشاره به قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: “کل احد یؤخذ من قوله و یترک الا صـاحب هـذا القبـر” سـخن هـر کسی ممکن است پذیرفته یا رد شود جز سخن صـاحب ایـن قبـر ".[[25]](#footnote-25)

در این صورت در برابر اجماع امت مذاهب متعدد قرار می گیرند. به کار بردن کلمه ی «مذهب» در آثار دانشمندان مسلمان به معنی دیدگاه، نظر و رأی هر شخص در استنباط احکام فقهی از منابع اصلی و سایر علوم بوده است . مثلا زمانی که یکی از علماء می گوید: مذهبی؛ یعنی : رأی من چنین است یا هنگامی که می گوید: مذهبه، یعنی: رأی اوچنـین اسـت و...

محمد غزالی طوسی می گوید: " و قد ذهب قوم الی انه مذهب الصحابی حجة مطلقا و... ." گروهی معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و...[[26]](#footnote-26)

امام قرطبی در تفسیرش ذیل آیه ی  ١٠٢سوره ی بقره از قـول دانشـمند مشهور جمال  الدین قاسمی آورده است:” اعلم ان للعلماء فی هذه الآیة وجوها کثیرة و اقوالا عدیدة فمـنھم مـن ذهـب فیھا مذهب الاخباریین…”  بدان که علما درباره ی این آیـه آرای زیـاد وسخنان فراوانی دارند، دسته ای از آنان درباره ی آیه بـه روش اخبـاریین رفتـه و رأی آنان را پذیرفته اند… .

در این صورت و با وجود این همه تفرق و مذاهب و آراء مختلف و متضاد، اولین چیزی که از میان می رود اجماع مسلمین در هر عصر بر مسائل قابل اجتهادی است . بر این اساس ائمه ی بزرگوار ادعای کسانی چون معتزله و غیره مبنی بر اجماع مسلمین پس از انهدام خلافت راشده و نابودی شورای اولی الامرجهانی مسلمین را کذب و دروغ دانسته اند که به نمونه های زیر می توان اشاره نمود:

* إمام الشافعي می گوید: "وأنت قد تصنع مثل هذا فتقول: هذا أمر مجتمع عليه، قال: لست أقول ولا أحد من أهل العلم هذا مجتمع عليه إلا لما لا تلقى عالمًا أبدًا إلا قاله لك وحكاه عمن قبله؛ كالظهر أربع، وكتحريم الخمر وما أشبه هذا"[[27]](#footnote-27)
* إمام أحمد بن جنبل نیز گفته است: من ادعى الإجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المريسي والأصم.
* ابن تيمية نیز در توضیح کلام امام احمد می گوید : ……لكن المعلوم منه – أي الإجماع – هو ما كان عليه الصحابة ، وأما ما بعد ذلك فتعذر العلم به غالبا ، ولهذا اختلف أهل العلم فيما يذكر من الإجماعات الحادثة بعد الصحابة….
* ابن دقيق العيد نیز گفته است:" دعوى الإجماع دعوى عسيرة الثبوت، لا سيما عند من يشترط في ذلك التنصيص من كل قائل من أهل الإجماع على الحكم ولا يكتفي بالثبوت، وقد قال الإمام أحمد بن حنبل من ادعى الإجماع فقد كذب "[[28]](#footnote-28)

ابن تیمیه با ذکر معنی اجماع وضع موجود را چنین توصیف می کند :

" معنى الإجماع: أن تجتمع علماء المسلمين على حكم من الأحكام. وإذا ثبت إجماع الأمة على حكم من الأحكام لم يكن لأحد أن يخرج عن إجماعهم؛ فإن الأمة لا تجتمع على ضلالة ولكن كثير من المسائل يظن بعض الناس فيها إجماعا ولا يكون الأمر كذلك بل يكون القول الآخر أرجح في الكتاب والسنة. وأما أقوال بعض الأئمة كالفقهاء الأربعة وغيرهم؛ فليس حجة لازمة ولا إجماعا باتفاق المسلمين بل قد ثبت عنهم – رضي الله عنهم – أنهم نهوا الناس عن تقليدهم؛ وأمروا إذا رأوا قولا في الكتاب والسنة أقوى من قولهم: أن يأخذوا بما دل عليه الكتاب والسنة ويدعوا أقوالهم. ولهذا كان الأكابر من أتباع الأئمة الأربعة لا يزالون إذا ظهر لهم دلالة الكتاب أو السنة على ما يخالف قول متبوعهم اتبعوا ذلك مثل…[[29]](#footnote-29)

معنی**»**اجماع**«** این است که دانشمندان مسلمان بر حکمی اتفـاق نمایند و هرگاه اجماع مجتهدین ّ امت بر حکمی از احکام شرعی ثابت شـود، هیچ کس حق ندارد از آن خارج شود )از قبول آن سـرباز زنـد( زیـرا؛ **»**امـت اسلامی بر گمراهی گرد نمی آیند **«**و اما مسایل بسیاری هسـت کـه برخـی ازعلما گمان می کنند در آن اجمـاع صـورت گرفتـه اسـت، در حالیکـه چنـین نیست و تنها قول ارجح، طبق قرآن و سنت با عنوان **»**اجمـاع**«**معرفـی شـده است و هم چنین سخنان و آرای برخی از مردم، مانند فقها (ائمه ی) چهارگانه و غیر آنها به اتفاق مسلمین حجت لازم و اجماع نیست، بلکه از آنها روایت شده است که مردم را از تقلید از خود نهی کرده اند و...

نکته ی قابل توجه در آیه ی « يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹) این است که کلمه ی «اولو» در حالت رفـع و «اولـی» در حالـت نصب و  جر به معنی  «صاحبان» و از ملحقات جمع مذکر سالم است. این کلمه جمع است و مفرد ندارد (مانند اسم جمع «گروه»در فارسی که مفرد ندارد) و به هـیچ وجـه بر فرد قابل اطلاق نمی باشد. مفرد «اولو» از غیر لفظ خودش «ذو» به معنـی صـاحب است که جمع آن «ذوو» و «َذوی» به معنی صاحبان است. حکمت ذکر «اولی» در آیه ی مورد بحث این است که جز بـر جمـع قابـل اطـلاق نیست. بنابراین بکار بردن آن برای فرد اشتباه محض است و بر مسلمانان واجب است از «متخصصین و اولیاء امر» پیروی نمایند. به عبارت دیگر خداوند فرموده است مسلمانان بایـد از« اولوالامر»اطاعت کنند نه از«ذوالامر»یا«ذاالامر».

بنابراین واجب دانستن پیروی از رأی فرد، به جـای اطاعـت از شـورای اولی الامـر که امت را به وجود آورده و اجماع  حاصل این روند است مخالف صریح آیه ی قرآن بوده و مشروعیت ندارد. رئیس هر صنف و تخصصی چون خلیفه و رهبر، نماینده ی شوراست و اعمال وی در چارچوب تأئید شورا معنی پیدا می کند.

اولی الامر در سطوح پائینتر و زیر مجموعه های «الجماعة» یا دارالاسلام نیز مصداقیت دارد و متخصصین امر در هر صنفی هستند که شورای خاص خود را داشته و با استناد به قرآن و سنت صحیح پس از بحث و تبادل آراء و نقد و بررسی دیدگاههای مختلف اجتهادی در نهایت بر یک رأی و نظر توافق می کنند این رأی واحد شوری یعنی اجماع . حالا اگر این شورای اولی الامر مربوط به متخصصین پزشکی ، مهندسی، نظامی و... باشد رای واحد آنها برای این صنف حکم اجماع دارد و چنانچه این شورای متخصصین مربوط به دانشمندان علوم فقهی باشد باز رای واحد آنها حکم اجماع را دارد .

امام ابن قیم در مورد شورای اولی الامر عصر خلفاء می گوید:« هرگاه خلفای راشدین با مسأله ای روبرو می شدند که درباره ی آن نصی درقرآن و حدیث نبود اصـحاب را جمـع می کردنـد و سـپس آن مسـأله را میـان آنهـا بـه مشــورت قــرار می دادنــد وقتــی بــه رأی واحــدی می رســیدند آن را اعــلام و اجــرا می کردند.»[[30]](#footnote-30)

در امور حکومتی، امام علی بن ابی طالب شورای اولی الامر متخصص در امر حکومت داری زمان خود را اینگونه معرفی نموده است :«إنما الشوری للمهاجرین و الانصار فإن اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی ...» شوری فقط حق مهاجرین و انصار است اگر آنان (در انتخاب) بر شخصی توافق نمایند و او را امام و رهبر بنامند آن اقدام، مورد رضای خداست.[[31]](#footnote-31)

امام فخر الدین رازی در مورد اولی الامر می گوید: " مقصود از اولی الامر، اهل حل و عقد از امت اسلامی است .... و خداوند متعال به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و اولی الامر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است..... اهل حل و عقد همان اجماع امت است و اطاعت از اجماع واجب است، همچنانکه وجوب عدم اطاعت از پادشاه به نظر ما (اهل سنت) مسلم است و اطاعت از پادشاه حرام می باشد."[[32]](#footnote-32) پادشاه یعنی خودکامه ای که هیچ ارزشی برای شورا قائل نیست.

در اینجا هر گونه حکومتی غیر از حکومت شورائی قابل پذیرش نیست و جـایی در بینش اسلامی ندارد. حـال این حکومت غیر اسلامی ظالم و ستمگر باشد یا مانند عمـر بـن عبـدالعزیز عـادل و زاهـد روزگار باشد. البته زمانی که امر به اطاعت از اولی الامر می گردد به این معنی نیست که امکان اختلاف در میان اعضای این شوری وجود ندارد بلکه می فرماید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (نساء/ ۵٩) اگر درباره ی چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به قرآن و سنت برگردانیـد .[[33]](#footnote-33) و باز می گوید : وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ۚ " (شـوری/10) ودرآنچـه اخـتلاف پیـداکردیـد حکمش نزد الله است.

در نتیجه وجود اختلاف بدیهی و مایه ی پیشرفت ، تکامل و پویائی در هر شورائی می گردد؛ به همین دلیل الله متعال امر نمی کند که نباید تنازع و اختلاف نظر میان شورای مسلمانان رخ دهـد، بلکه آنچه ناپسند و مضر معرفی شده و مسلمین را از آن منع می کند «تفرق» است و می فرماید: أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ.( شوری/۱۳) و در جای دیگری می فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران /۱۰۳) به این هم بسنده نمی شود و الله متعال به صراحت اعلام می کند که در پیش گرفتن مسیر تفرق:

* نشانه ی عذاب الله متعال است : قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (انعام /۱۶۵)
* پیمودن مسیر و روش احزاب یا مشرکین یا سکولاریستها ست: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (روم/۳۱-۳۲)

درنتیجه ، الله متعال باز امر می کند: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(آل عمران/ ۱۰۵ (

حالا اگر کسی «آگاهانه» اینهمه آگاهی در مورد خطرات تفرق را نادیده گرفت و در این مسیر خطرناک قدم گذاشت الله متعال با لحنی تهدید آمیز در موردش می فرماید: ” إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۚ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (انعام/۱۵۹(

متأسفانه عواملی دست به دست هم دادند تا این مصیبت بر مسلمین تحمیل گردد . الله متعال از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آینده ی اسلام روشنگری نموده است که :« بدأ الإسلامُ غريبًا وسيعودُ غريبًا كما بدأ فطُوبِى للغرباءِ».[[34]](#footnote-34) اسلام با غریبی آغاز شد و مانند سابق غریب خواهد شد و خوش به حال غریبان .

اولین جرقه های این پیش بینی پس از اتمام خلافت راشدین و انهدام نظام شورای اسلامی با مصالحه ی حسن بن علی با معاویه زده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با بیان این اتفاق می فرماید: « الخلافه بعدی ثلاثون سنة ثم تصیر ملکا عضوضا ».[[35]](#footnote-35) خلافت بعد از من سی سال است و سپس به پادشاهی مستبدانه تبدیل می شود . زمانی که حکومت اسلامی و قدرت حکومتی که ضامن وحدت و عزت مسلمین بود دچار آفت گردید به دنبال آن تمام زیر مجموعه های آن نیز کارآئی اصلی خود را از دست داده و حتی بعضی از نهادهای زیر مجموعه ی آن نیز تعصیل شدند.

به دنبال این مصیبت بزرگ فرهنگ جاهلی به تدریج رواج یافت و انداک اندک روزهای آغازین دوران غربت اسلام با پیدایش تفرق، انهدام اخوت اسلامی، پیدایش مذاهب و فرق متضاد و.... شروع شد به نحوی که زمزمه های نامأنوسی بسیاری از قوانین و برنامه های قانون شریعت الله و کشت و کشتار مسلمین را در تمام صفحات تاریخ مسلمین مشاهده می کنیم . . شیخ عطیه الله اللیبی در واکنش به چنین مصیبتی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.[[36]](#footnote-36)

از این تاریخ به بعد با انهدام «شورای اولی الامر» به صورت تدریجی :

* امر الله متعال مبنی بر اقامه ی «دین» و پرهیز از «تفرق» در دین «أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ»(شوری/13) که پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شوری به مرحله ی اجراء در می آمد متزلزل گشته و ما ازنعمت دین واحد و اجماع واحد مسلمین محروم گشته و با اجتهادات مختلف در امور پیش آمده ، صدها مذهب و فرق متفرق و رنگارنگ جای دین را گرفتند. تفرق آن سم مهلکی که از صفات سکولاریستها یا احزاب یا مشرکین بوده و به شدت از آن و قرار گرفتن در مسیر سکولاریستها نهی شده بودیم: «و لا تکونوا من المشرکین: من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا » (روم/32) اما با انهدام حکومت اسلامی و نظام شورائی حاکم بر آن از وحدت فاصله گرفته و در دام انواع تفرقها افتادیم . بر این اساس «اجماع» در دین روز به روز ضعیف تر و کوچک تر گشت، به نحوی که در بسیاری از امور به صورت کلی اجماع از بین رفت و تنها اموری خاص در جریانی خاص را در بر می گرفت.
* پایه های انحصاری «انمالامومنون الاخوه » رو به سستی گرائید و به جای آن هم مذهب بودن یا هم فرقه بودن یا هم حزب و گروه بودن و اخیرا هم نژاد بودن جای آن را گرفت و این تفرق را نهادینه کرد و مسلمین را روز به روز از همدیگر جدا نموده و با پاشیدن بذرهای حسد، کینه و تکبر(خود را معیار و محک دانستن) و رسوخ شرک فرقه گرائی (دیدگاه مذهب، گروه و اشخاص مورد نظر را حجت مطلق دانستن و آنها را در ردیف قرآن، سنت و اجماع قرار دادن ) کار به جنگ و خونریزی هم کشیده شد .
* گناه عظیم حدیث سازی و دروغ بافتن به زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم گسترش یافت .
* شکوایه ی «یا رب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان/30) که به قول ابن قیم: با عمل نکردن به مفاد آن، متحقق شد.
* و دهها بلا و مصیبت دیگر که از این منبع سرچشمه گرفته اند.

زمانی که «اجماع » از بین رفت که به قول الجويني : «والإجماع عصام الشريعة ، وعمادها ، وإليه استنادها» است، خود به خود «الجماعة» واحد و امت واحد و شاهد واحد نیز نابود شد و به دنبال آن دین کامل نیز رخت بر بست و جای خود را به صدها فرقه و مذهب و تفسیر رنگارنگ و گاه متضاد داد و «اسلام کامل» در میان این همه فرقه تقسیم و تکه تکه شد. به همین سادگی.

این فرقه ها بعدها به چند گروه عمده ( حنفی، جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری، معتزله، خوارج ،جهمیه و..) تقسیم شدند، اما با این وجود همگی دارای مشترکاتی بودند که میان همه یکسان بود(مثل وجوب نماز، روزه، حج و.. و تحریم مسکرات، قتل، دزدی و...) که معمولا جزو بدیهیات مسلمین به شمار می رفت و کسی با آنها مخالفت نمی کرد، اما مسائل اجتهادی بسیاری وجود داشتند که هر گروهی برای خود ساز جداگانه ای در آن می نواخت. در این صورت زمانی که شخص با یکی از این فرق مقابله می نمود و دلایل آنها را نمی پذیرفت در واقع به انکار و مخالفت با «دین» نمی پرداخت بلکه به انکار و مخالفت نظر انسانی مثل خودش اقدام می کرد که در مذهبی دیگر سنگربندی کرده بود.

با این وجود می بنیم که مسلمین در این دوران غربت به نوعی «اتفاق غیر رسمی» تحت همان عنوان «اجماع» اشاراتی نموده اند، که در آن منظور این است: با وجود عدم شورای اولی الامر اما مسلمین با تمام فرق، مذاهب و تفاسیری که دارند، در این موارد خاص، با هم اختلافی ندارند و همگی یک رای بوده اند. ابن حزم در "مراتب الإجماع" می گوید : «وصفة الإجماع هو: ما يتيقن أنه لا خلاف فيه بين أحد من علماء الإسلام. وإنما نعني بقولنا "العلماء": من حفظ عنه الفتيا من الصحابة والتابعين وتابعيهم وعلماء الأمصار، وأئمة أهل الحديث ومن تبعهم، رضي الله عنهم أجمعين.»

عده ای تلاش نموده اند که این هماهنگی غیر رسمی را تحت عنوان «اجماع سکوتی» تعریف کنند، اما اینهم برآن توافقی وجود ندارد و کسانی چون امام مالک و امام شافعی و تمام علمای شافعی مذهب آن را نپذیرفته اند، پس به کاربردن این اصطلاح هم نمی تواند صحیح باشد . شایسته تر این است در چنین مواردی گفته شود: «قول ارجح علماء این است» یا «مسلمین در این مورد اتفاق نظر دارند» و... . «اجماع» تنها در «شوری» معنی پیدا می کند و بدون شوری «امتی» وجود ندارد و بدون امت «اجماع» بی معنی است.

نکته ای که شایسته است به آن پرداخته شود این است که درصورت عدم شورای اولی الامر و اجماع، چنانچه آرائی جدید متناسب با «وضع موجود» مسلمین ارائه گردد که در کتب گذشتگان وجود ندارد، و حتی با آنچه علمای گذشته درمورد «وضع موجود خود» گفته اند نیز ناسازگار است، شایسته نیست بدون استدلال، با چنین دیدگاهی مقابله شود. محصور نمودن استخراج از منابع شریعت در گذشتگان غیر از معصوم دانستن علماء گذشته، تقلید نابجا، جمودفکری، عدم درک وضع موجود و شکست ثمره ای در برنخواهد داشت. این بزرگان منابع تحقیق ما هستند نه مراجع تقلید.

**حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟**

‌ابن مسعود درباره‌ جایگاه صحابه می‌گوید:آنان در میان این امّت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیق تر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه‌افراد امّت درست تر و بهتر است. مجموعه‌ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و بر پاداشتن دینش برگزیده بود، پس فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده‌اند.[[37]](#footnote-37) شاطبی در مورد صحابه می‌گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.[[38]](#footnote-38)

قبل از بیان نظر علماء در مورد قول صحابی نکاتی را یادآور می شویم :

1. همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگرانی که خواه ‌امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.
2. هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.
3. اگر صحابی قولی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.
4. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه یک صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجّت نیست.
5. علمااتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنّت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.
6. علما اتفاق نظر دارند که‌ اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که ‌آیا قول او منتشر شده‌ یا نه؟ کسی مخالفت کرده ‌یا نه؟ [[39]](#footnote-39)

با در نظر گرفتن این موارد علما در مورد حجّت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون ومتفاوتی دارند:

* قول اوّل: اینکه قول صحابی حجّت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابله و علائی،[[40]](#footnote-40) خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند.[[41]](#footnote-41)
* قول دوّم: در چنین صورتی قول صحابی حجت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمِدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.[[42]](#footnote-42)
* قول سوم: در چنین موردی قول صحابی حجت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.[[43]](#footnote-43)
* قول چهارم: قول ابوبکر و عمر حجت است، نه قول دیگر صحابه.[[44]](#footnote-44)
* قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی حجت است نه قول دیگران.[[45]](#footnote-45)

بر همین مبناء ابن القیّم می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجّت است.[[46]](#footnote-46) پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در این زمینه:

1. قول امام شافعی:وقتی قرآن و سنّت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنّت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم،[[47]](#footnote-47) و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که ‌اصول کتاب خدا و سنّت و یا قول یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم یا اجماع مردم است.[[48]](#footnote-48)
2. قول احمد بن حنبل: در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه ‌از پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.[[49]](#footnote-49)
3. قول امام مالک:قول امام مالک و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، امّا او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امر‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم را حجت قرار داده ‌است.[[50]](#footnote-50)

ابن تیمیه در جمع بندی تمام این اقوال می گوید : آن دسته ‌از علما که گفته‌اند قول صحابی حجّت است، فقط زمانی آن را حجّت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که ‌او را تائید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه آن را تائید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تائید نمی‌کنند، امّا اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجّت نیست.[[51]](#footnote-51)

امام ابوحنیفه در مورد قول صحابی خارج از اجماع می گوید: “ما جاء عن رسول الله – صلی الله علیه و سلم فعلی الرأس و العـین و مـا جاء عن الصحابه تخیرنا و ما جاء عن التابعین فھم رجال و نحن ٌ رجال”. آنچه  از رسول الله   صلی الله علیه و سلم رسـیده اسـت بـرسـروچشـم قـرار می دهیم ونسبت به آنچه ازصحابه رسیده است (درقبول یاعـدم پـذیرفتن آن) مختاریم ودرباره ی آنچه ازتابعین رسیده است، آنهامردانی هسـتند و ما نیزمردانی هستیم.«[[52]](#footnote-52)

محمدغزالـی طوسی به صراحت حجیت قول صحابی در صورتی که به صورت اجماع نباشد را رد نموده و می گوید:" و قد ذهب قوم الی انه مذهب الصحابی حجه مطلقا و قـوم الـی انـه حجـه ان خالف القیاس و قوم الی ان الحجه فی قول ابی بکر و عمر خاصه… و قوم الـی ان الحجه فی قول الخلفاء الراشدین اذا اتفقوا، و الکل باطل عندنا فان مـن یجـوز الغلط و السھو و لم تثبت عصمه عنه فلا حجه فی قوله..."[[53]](#footnote-53) برخی معتقدند رأی و نظـر یـک فـرد از صـحابه بـه طـور مطلـق حجت است و بعضی، به  حجیت آن به شرطی که مخالف قیاس باشد اعتقاد دارند و گروهی…. رأی ابوبکر و حضرت عمر را  حجت می دانند و بالاخره دسته ای رأی اتفاقی خلفای راشدین را  حجت می دانند ولی به نظـر ما همه ی این نظرها نادرست می باشند زیرا، رأی کسی که دچار خطا و اشتباه شود و معصوم نباشد حجت نیست.

ابن تیمیه نیز باز در جای دیگر می گوید:  “قال شعبه بن الحجاج و غیره: اقوال التابعین لیست حجه فکیف تکون حجـه فی التفسیر یعنی انھا لا تکون حجه علی غیرهم ممن خالفھم و هـذا صـحیح امـا اذا أجمعـوا علـی الشـیء فـلا یرتـاب فـی کونـه حجــه فـأن اختلفـوا فـلا یکـون قـول بعضھم حجه علی بعض و لا من بعدهم “. شعبه بن حجاج ودیگران گفته اند: سخنان تابعین حجت نیسـت. پس، چگونه درتفسیرقرآن حجت باشد، یعنی؛ آن سخنان برکسانی کـه بـا ایشان مخالفت می کنند حجت نیست واین موضع درستی است واگرآنهـا برچیزی اجماع کرده باشند درحجت بودن آن تردید ی نخواهد بود اما درآن چه اختلاف کرده اند برای دیگران حجت نیست[[54]](#footnote-54) در این صورت قول صحابی به تنهائی نمی‌تواند به عنوان دلیل مستقل درکنارسایرادله احکام قرارگیرد.

بحث حجیت قول صحابی به پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر یکپارچه ی مسلمین بر می گردد، چون در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکومت خلفای راشدین جای طرح بحث حجیت گفتارصحابی نبود، بلکه آنچه در عصر نبوت مطرح بود شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان مرجع اصلی و پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن ارزشمند بود نه آراء متفرقه ی افراد .

در این صورت به قول ابن تیمیه : " جهت درک صحیح نصوص کتاب و سنت مراجعه به «اجماع» صحابه به عنوان یک منبع لازم است، زیرا آنان آگاه‏ترین مردمان به شناخت مراد الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم بودند و با نزول قرآن هم‌ عصر و پرورش یافته‏ی مکتب رسول الله  صلی الله علیه وسلم وبیان کننده‏ی گفتار و رفتار او برای مردم و فصیح‏ترین و شیواترین آنان بودند، از این رو قرآن به زبان آنان نازل شد و الله تعالی بارها در کتابش آنان و موضعشان را مورد مدح و ستایش قرار داد و رسولش صلی الله علیه و سلم شهادت داد که بهترین و فاضل‏ترین مردمانند، بنابراین کسانی که تا روز قیامت پس از ایشان می‏آیند لازم و ضروری است که به آنان اقتدا کنند و راه و روششان را در پیش گیرند" [[55]](#footnote-55)

**جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است**ارائه ی «دین» به مردم به این معنی نیست که در نسلهای قبلی ارائه شده و همین برای سایر نسلهای آینده نیز کفایت می کند، اگر چنین بود دیگر اهل دعوت و امر به معروف و نهی از منکر و علماء و فقها جایگاهی نداشته و امر تبلیغ دین نیز تعطیل شده و دین به آداب و رسومی آشفته تبدیل می گشت، که همچون سایر سنن محلی، نسل به نسل منتقل می شد؛ اما دستور شریعت چیزی غیر از این را می رساند و باید در هر جامعه ای متناسب با زمان و مکانی که در آن قرار گرفته اند، «دین» از کانال افرادی بومی و محلی (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ) فهم شده و با زبان روز و متناسب با درجه ی فهم مردم بر اساس معیارهای شرعی «مجددا» ارائه گردد، حتی در شکل کلان ان و برای «امت»: «إِنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَی رَأْسِ کُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ یُجَدِّدُ لَهَا دِینَهَا»، خداوند برای این امت هر صد سال کسی که کار دینشان را تجدید نماید، برمی گزیند؛ به همین دلیل الله متعال جهت اتمام این ضرورت «دعوت» می فرماید: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/122)

در این صورت «دین» ارثی نیست که از طریق مادر به طفل منتقل شود، بلکه نیاز افراد عاقل و بالغی است که باید متناسب با زبان و ادبیات روز جهت رفع نیازهایشان بر آنها عرضه گردد. زمانی که حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی منهدم گردیدند پرداختن به امر بیدارگری و سازماندهی امر دعوت نیز مختل شد. به همین دلیل جوامع تعادل خود را از دست داده و به تدریج میزان آگاهی های آنها از دین نیز تغییر کرد. عده ای در سطح نسبتاً مناسب و عده ای در وضعیت قابل قبول و دسته هایی نیز در وضعیتهای بد، خیلی بد و حتی تأسف انگیزی قرار گرفته اند .

این انسانها و جوامع مریض با آنکه بیماریهای مشترکی دارند، اما هر کدام به بیماری خاصی نیز گرفتار شده اند که راه درمان و مدت زمان معالجه ی آنها با دیگران متفاوت بوده و داروی متفاوتی را نیز می طلبند. داعیان اهل توحید باید متناسب با زمان و مکانی که در آن به درمان مسلمین مشغول شده اند دین الله را متناسب با وضع موجود مسلمین ارائه دهند که ممکن است با وضع موجود افراد و جوامع دیگر متفاوت باشد .

ابن تیمیه در مجموع الفتاوی در مورد چنین اشخاصی می گوید:" همه ی آنچه که نزد بعضی از مردم قطعی و یقینی است، واجب نیست پیش بقیه ی مردم هم قطعی و یقینی باشد و این طور نیست که همه ی فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم را همه ی مردم درک کنند و بفهمند، اصلاً خیلی ها بسیاری از احادیث را نشنیده اند یا فهم نکرده اند و خیلی ها مراد و مقصود پیامبر صلی الله علیه وسلم را اشتباهی گرفته اند، گر چه فرموده های ایشان روشن است و همراه قرائنی است که مقصود او را بیان می کند ".

و در جای دیگر می گوید: «این طور نیست که هر کس با بعضی از موضوعات اعتقادی مخالفت ورزد، الزاماً (کافر شود و) هلاک گردد؛ زیرا شخص مخالف، یا مجتهد است و اشتباه می کند که خداوند اشتباه او را می بخشد، یا شخصی است که در آن مسائل در حدی علم و آگاهی به او داده نشده که حجت بر او تمام شده باشد و گاهی هم فرد مخالف، حسناتی دارد که به وسیله ی آن خداوند سیئات و گناهان او را پاک می کند.»

این مسلمین بیمار و جاهل گاه بدون علم و اطلاع کافی با بعضی از احکام شرعی که ممکن است برای دیگران روشن باشد مخالفت می کنند و اصولا «المرء عدوّ لما جهل»: انسان با آن چه برایش مجهول باشد، مخالف است. این مخالفت افراد به نسبت آگاهیها و حتی شرایط جغرافیائی، مکان، اقوام و خلق و خوهای مختلف، گوناگون می گردد. به همین دلیل متخصصین خاصی را می طلبد که با شرایط و وضع موجود آن مکان (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ) مسلط باشند.

زمانی که شخص بر اساس کتاب و سنت و اجماع دچار کفری می گردد، ایمان چنین شخصی با شک و گمان و بر اساس هوی و هوس افراد باطل نمی گردد و نمی توان به هر شخصی لفظ کافر را تحمیل کرد در حالی که در حق چنین شخصی شروط و موانع تکفیر به اجراء نیامده است.

* مانند کسی که در جاهلیت و کفر و شرک و بدعت رشد نموده و تازه از این مصیبت رها شده است اما هنوز مانند ابوذر که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: «إنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِليَّةٌ . گویا هنوز عادت های جاهليت در تو وجود دارد» یا مسلمان زاده های کنونی پس مانده های جاهلیت و بخصوص جاهلیت دین سکولاریسم در آنها باقی مانده است و مثلا بر این باور است که ممنوعیت خمر مال عصر نبوت بوده و الان مردم عاقل شده اند و... پس حرام نیست یا ربا را به دلایلی برای خود حلال نموده و به همین صورت هنوز احکام جاهلیت در آنها باقی مانده است و باید به صورت تدریجی پاک گردد .
* یا مانند کسی که در بادیه و کوههای پرت و صعب العبور و به دور از عقیده ی پاک رشد کرده باشد
* یا سخنی را که می شنود باور ندارد که متعلق به الله و رسولش صلی الله علیه وسلم باشد و به دلایلی چون عدم اعتماد به گوینده و... آن را انکار می کند.
* یا...

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که تازه از جاهلیت و شرک و کفر رها شده بودند و نسل اول محسوب می گشتند در موراد زیادی شک می کردند و شکشان را با پرسش از رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان منبع اصلی برطرف می کردند مثل رؤیت الله متعال و ....یا مانند کسی که گفت :إذا أنا مت فسحقوني، وذروني في اليم، لعلي أضل عن الله" [[56]](#footnote-56)

چنین اشخاصی تکفیر نمی گردند مگر بعد از اقامه ی «حجت نبوی» [[57]](#footnote-57). الله متعال می فرماید:«لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل »(النساء" /165( و الله متعال خطاء و فراموشی را عفو نموده است.[[58]](#footnote-58)

و ابن قیم می گوید عذاب به دو دلیل شامل شخص می گردد :

1. رویگردانی از حجت و بي ‌ ارادگي و عدم عمل متناسب با آن[[59]](#footnote-59)
2. لجبازی بعد از قیام حجت و بي ‌ ارادگي در برابر آن[[60]](#footnote-60)

در این صورت اولی مشمول کفر اعراض و رویگردانی می شود و دومی نیز مشمول کفر عناد و لجبازی می گردد . اما کفری که بر اثر جهل و عدم اقامه ی حجت و عدم دسترسی به شناخت آن حاصل می گردد، الله متعال عذاب دادن چنین موردی را تا زمانی که حجت فرستاده ها اقامه نگردد نفی نموده است[[61]](#footnote-61)»

ابن قیم باز می گوید: اگر گفته شود: آیا برای چنین ضلالت و سرگردانی که شخص خیال می کند بر هدایت است عذری وجود دارد؟ همچنانکه الله متعال می فرماید: ويحسبون أنهم مهتدون )الزخرف /32 ( گفته می شود : برای چنین مورد و موارد مشابهی که منشأ گمراهی آنها إعراض و رویگردانی از وحی است که رسول صلی الله علیه وسلم آن را آورده عذر نمی باشد هر چند که گمان برد که بر راه راست و هدایت یافته است چنین شخصی در رویگردانی از پیروان داعی حق راه افراط را پیموده و در این صورت گمراهیش به دلیل اعراض و تفریطش می باشد. و این بر خلاف کسی است که گمراهیش به دلیل عدم رسیدن پیام و ناتوانیش در رسیدن به آن است، چنین موردی دارای حکم دیگری است و وعیدهای قرآن مشمول اولی می گردد . اما دومی : الله متعال کسی را قبل از اقامه ی حجت عذاب نمی دهد . همچنانکه می فرماید:«وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا » و باز می فرماید: رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل ) النساء / 165 ) و باز در مورد اهل آتش می فرماید:«وما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين» (النحل / 118 ) [[62]](#footnote-62)

همچنین می گوید: اقامه ی حجت چگونه صورت می گیرد؟ این امر در زمانی با زمان دیگر و در مکانی با مکان دیگر متفاوت است، اقامه ی حجت در زمانی که علم و دانش دینی در حال شکوفائی است و در میان مردم فراگیر است با زمانی که علم دینی در حال انحطاط و غریبی است متفاوت است. همچنین آنچه که در شهرهای دارای عالم و علماء صدق می کند در مکانهای دور افتاده ای که از علم و علمایان دینی دور هستند متفاوت است. علاوه بر این اقامه ی حجت از شخصی به شخص دیگر به دلیل اختلاف در میزان علم و توانائی های آنها متفاوت است و هر کدام مستحق روشی خاص می باشند.

و نکته ی کلیدی در قیام حجت این است که شخص معین فهمی مجمل در حد بر طرف نمودن کفر و شرک و بدعت و جاهلیتی که در آن افتاده است پیدا کند و شرط نیست فهمی دقیق مانند اهل فقه و حکمت داشته باشد. همچنین شرط نیست که شخص به فهم مطلب اقرار کند بلکه این به قضاوت مبلغ بر می گردد که تشخیص دهد فرد مطلب را فهمیده است یا خیر؟؛ چون اکثر اهل کفر و نفاق با آنکه حجت را دانسته و فهم کرده اند اما آن را انکار می کنند،همچنانکه الله متعال این واقعیت را در مورد قوم فرعون ذکر کرده و می فرماید:«وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم» والله أعلم[[63]](#footnote-63)

همچنین می گوید: قیام حجت به نسبت زمانها و مکانها و اشخاص مختلف است، حجت الله بر کفار در زمانی با زمان دیگر و ناحیه ای با نواحی دیگر متفاوت است و قیام حجت شخصی با شخص دیگر نیز به دلیل نبود یا ضعف درعقل و شناخت مانند صغیر و دیوانه فرق دارد .ممکن است شخص به دلیل عدم فهمش مانند کسی که (بلسان قومه) صحبتها را نمی فهمد و مترجمی هم نیست که برایش ترجمه کند، چنین شخصی مانند انسان کری است که چیزی را نمی شنود و قدرت فهم نیز ندارد. چنین شخصی یکی از چهار موردی است که در روز قیامت عذر عدم رسیدن حجت دارند و يدلون على الله بالحجة يوم القيامة «"

**إتمامِ حجت بر بندگان خدا به شرط علم وعمل**

ابن تيميه مي گوید: «والحجة على العباد إنما تقوم بشيئين بشرط التمكن من العلم بما أنزل الله، والقدرة على العمل به، فأما العاجز عن العلم كالمجنون أو العاجز عن العمل فلا أمر عليه ولا نهي، وإذا انقطع العلم ببعض الدين أو حصل العجز عن بعضه، كان ذلك في حق العاجز عن العلم أو العمل بقوله كمن انقطع عن العلم بجميع الدين أو عجز عن جميعه كالمجنون مثلاً.

كما أن الداخل في الإسلام لا يمكن حين دخوله أن يلقن جميع شرائعه ويؤمر بها كلها، وكذلك التائب من الذنوب، والمتعلم والمسترشد، لا يمكن في أول الأمر أن يؤمر بجميع الدين ويذكر له جميع العلم، فإنه لا يطيق ذلك وإذا لم يطقه لم يكن واجباً عليه في هذه الحال، وإذا لم يكن واجباً لم يكن للعالم والأمير أن يوجبه جميعه ابتداء، بل يعفو عن الأمر والنهي بما لا يمكن علمه وعمله إلى وقت الإمكان، كما عفى الرسول عنه إلى وقت بيانه، ولا يكون ذلك من باب إقرار المحرمات وترك الأمر بالواجبات لأن الوجوب والتحريم مشروط بإمكان العلم والعمل، فإن العجز مسقط للأمر والنهي وإن كان واجباً في الأصل» [[64]](#footnote-64)

إتمامِ حجت بر بندگان خدا به دو شرط اقامه مي شود:

1. توانايي ودسترسي به علم وآگاهي در باره ي آنچه خداوند نازل كرده است.
2. قدرت وتواناي عمل به آن.

پس كسي كه از دسترسي به علم وآگاهي (درباره ي آن)عاجز باشد مانند ديوانه ونيز كسي كه از عمل كردن به آن ناتوان باشد، پس امر ونهي برچنين كساني نمي باشد؛ وهنگامي كه علم نسبت به بعضي از اموردين قطع شود ويا عجز به بعضي از امور دين حاصل گردد، كسي كه از علم وعمل به دين ناتوان است نيز همانند كسي است كه از آگاهي نسبت به تمامي امور دين محروم بوده ويا از تمام امور دين عاجز گشته است. همانگونه كه اگر كسي وارد اسلام شود، در حين وارد شدن به اسلام امكان ندارد كه تمام شرائع اسلام به او إلقاء گردد يا به تمام امور دين امر شود. وهمانطور كه توبه كننده از گناهان وطلب ومسترشد امكان ندارد كه در اوّل مرتبه به تمام امور دين دستور داده شود يا تمام علوم به اوتدريس شود، زيرا توان آنرا ندارد. درنتيجه در اين حال (آن موارد) بر آنها واجب نيست.

بنابراين ديگر براي عالم وامیرجايز نيست كه (در آن حال) تمام موارد را برآن تحميل كند. بلكه بهتر است تاوقت امكان، ازامر و نهي در مورد چيزهايي كه امكان علم وعمل به آنها وجود نداردچشم پوشي كند. همانگونه كه پيامبر صلی الله علیه وسلم تا هنگام بيان (آن مورد) از آنها چشم پوشي كرد. واين حالت از باب اقرار كردن به محرمات وترك واجبات به شمار نمي رود.زيرا واجب بودن وتحريم، مشروط هستند به شرط امكان علم وعمل. وعجز وناتواني ساقط كننده ي امر ونهي هستند اگر چه در اصل واجب باشد. "

**جایگاه اقامه ی حجت بر کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم**

ابن تیمیه در مورد اتمام حجت بر غیر مسلمین با آمدن پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن می گوید: «وَذَلِكَ أَنَّ أُصُولَ الدِّينِ إمَّا أَنْ تَكُونَ مَسَائِلَ يَجِبُ اعْتِقَادُهَا قَوْلًا أَوْ قَوْلًا وَعَمَلًا كَمَسَائِلِ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ وَالْقَدَرِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْمُعَادِ. أَوْ دَلَائِلَ هَذِهِ الْمَسَائِلِ.أَمَّا الْقِسْمُ الْأَوَّلُ: فَكُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إلَى مَعْرِفَتِهِ وَاعْتِقَادِهِ وَالتَّصْدِيقِ بِهِ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ فَقَدْ بَيَّنَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ بَيَانًا شَافِيًا قَاطِعًا لِلْعُذْرِ. إذْ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ مَا بَلَّغَهُ الرَّسُولُ الْبَلَاغَ الْمُبِينَ، وَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ مَا أَقَامَ اللَّهُ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ فِيهِ بِالرُّسُلِ الَّذِينَ بَيَّنُوهُ وَبَلَّغُوهُ».[[65]](#footnote-65)

«و به همین خاطر اصول دین یا شامل مسائلی است که اعتقاد به آن با قول، یا قول و عمل واجب است، مانند مسائل توحید و صفات و قدر و نبوت و معاد؛ یا دلایل مربوط به این مسائل. اما دستۀ اول: پس همۀ آنچه که مردم برای شناخت و اعتقاد و تصدیق کردنش برای این مسائل به آن احتیاج دارند، خداوند و رسولش به تحقیق که آن را بیان کرده اند؛ بیانی شافی و قاطع که عذری در خود نمی‌گیرد. و این از بزرگترین اموری است که رسول آن را ابلاغی آشکار نموده است، و برای مردم آن را بیان نموده است و این موارد از بزرگترین مواردی است که خداوند با آن حجتش را بر مردم به وسیلۀ رسولانش اقامه نموده و تبیین و ابلاغ کرده است».

با این وصف مشخص است که رساندن و اقامه ی حجت نبوی برای مسلمان و کافر تفاوتهای اساسی دارد. شخصی که بر باوری غیر از دین اسلام باشد، چه اقامه ی حجت شده باشد یا نه، در این دنیا بر وی حکم کفار صادر می گردد. این دسته همچون اهل فترت در قیامت عذاب داده نمی شوند مگر بعد از اقامه ی حجت.

اما مسلمین و کفاری که پس از آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم بر آنها حجت اقامه شده و آنها بعد از رد و انکار حق، مشمول کفری شده اند، این کفر آنها برای قیامت آنها بدون شک ﮐﻔﺮﻣﻌﺬﺏﻋﻠﯿﻪ ﺍﺳﺖ و در دنیا نیز مشمول احکام مختلف متعلق به کفار 5گانه ی اصلی : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) و 6- کفار مرتد : وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ (بقره/217) می شوند یعنی: اهل کتاب (یهود و نصارا) و شبه اهل کتاب (مجوس و صابئین) یا باید مسلمان شود یا جزیه دهد یا بجنگد، و کفار غیر اهل کتاب و سکولاریستها (مشرکین / احزاب) یا باید اسلام بیاورند یا کشته شوند. و قدیم مسلمانانی هم که بعد از تمام این مراحل باز آگاهانه و عمدا و به میل خودشان و اختیاری بر کفر و شرک خود اصرار دارند شامل حکم مرتدین گشته که یا باید دوباره به اسلام برگردند یا کشته شوند .

در این صورت مسألۀ اقامۀ حجّت نبوی بر جامعه ی کفار و غیر مسلمانان به اجماع صحابه و رای بزرگان دین تمام شده است و با آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن، دیگر مسألۀ اقامۀ حجّت بر آنان خاتمه یافته است ومسألۀ عذر به جهل برای غیر مسلمانان باقی نمانده است. به همین دلیل هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم وقرآن برای غیر مسلمانان تا روز قیامت برای تنظیم چگونگی روابط مومنین با آنها در دنیا حجت نیست، پس آن شخص بر خلاف شریعت الله صحبت کرده است.

غیر مسلمان اگر هم از اصول شریعت پیامبر خاتم چیزی نداند و جاهل باشد باز بدون در نظر گرفتن اقامۀ حجت و شروط و موانع تکفیر، کافرمی‌گردد. ابن قیم جوزی در مورد این دسته از «کفار» و مقلدین آنها می‌ گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم يقولون: إنا وجدنا آباءَنا على أُمة، ولنا أُسوة بهم».[[66]](#footnote-66) طبقۀ مقلدین و نادانان کافر و الاغان دنباله روی آنان می‌گویند: ما پدرانمان بر سر این منهج بوده اند و ما نیز اسوۀ مان آنان هستند (برای ما اسوه هستند).

همچنین امام ابن قیم در مورد این «کفار» می‌ گوید: «وقد اتفقت الأُمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاءِ بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث فى الإسلام».«امت متفق‌اند که این طبقه کافرند هر چند جاهل باشند و مقلد بزرگانشان و امامانشان باشند، هر چند که از بعضی از اهل بدعت آمده است که اینان را از اهل آتش به حساب نیاورده اند، بلکه به منزلۀ آنانی قرار داده اند که دین به آنان نرسیده است!! این مذهب را هیچ کدام از امامان اینگونه نگفته است و نه از صحابه و نه تابعین و نه بعد از آن سخن اینگونه نگفته اند. آنانی که این سخن را گفته اند اهل کلام بوده اند».

در ادامه می‌ گوید: «وصح عنه أنه قال صلى الله عليه وسلم: "إن الجنة لا يدخلها إلا نفس مسلمة"، وهذا المقلد ليس بمسلم، وهو عاقل مكلف، والعاقل المكلف لا يخرج عن الإسلام أو الكفر». «از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده است: وارد بهشت نمی‌رود مگر نفس مسلمان و این شخص مقلد هم مسلمان نیست؛ و او عاقل و مکلف است و عاقل مکلف، از کفر یا اسلام خارج نیست».

و امام ابن قیم در آخر به معرفی اسلام پرداخته و می گوید:«والإسلام هو توحيد الله وعبادته وحده لا شريك له، والإيمان بالله وبرسوله واتباعه فيما جاءَ به، فما لم يأْت العبد بهذا فليس بمسلم وإن لم يكن كافراً معانداً فهو كافر جاهل. فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفار».[[67]](#footnote-67)« و اسلام عبارت است از وحدانیت الله و عبادت کردنش به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برایش. و ایمان آوردن به الله و پیامبرش و پیروی از دینی که آورده است، هر بنده ای این موارد در او نباشد مسلمان نیست و اگر کافری معاند نباشد، پس او کافری جاهل است. پس کمترین حکم این گونه اشخاص این است که آنها کافری جاهل هستند، که عناد ندارند، و عدم عناد آنها دلیل نمی‌شود که کافر نباشند».

دقت شود که ابن قیم این سخنان را در مورد «کفار» گفته است نه مسلمین، که متاسفانه عده ای از همان 5درصدی ها این حکمی که در مورد «کفار» داده شده است را با قیچی کاری های ناشیانه بر مسلمین تطبیق می دهند و سایبری های جنگ نرم وروانی دشمن نیز در ترویج و نشر این تحریفات به کمک این بخش از 5درصدی ها آمده اند.

**فرق میان رسیدن حجت با فهم آن[[68]](#footnote-68)**

برای کفار تنها آمدن پیامبر و رسانیدن قرآن و پیام وی به آنها در حد شناختی که در حد«يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ » باشد اقامه ی حجت الله بر آنان است و همین شناخت ظاهری برایشان کافی است. با آنکه اکثر کفار با وجود اقامه ی حجت باز به دلایلی از فهم آن عاجر هستند، اما با این وجود این نفهمی آنها، که خودشان اسباب آن را فر اهم نموده اند، برایشان عذر نمی گردد. الله متعال در این مورد می فرماید: "أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚإِنْهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/44)

در این صورت اصل عام در مورد حجت غیر مسلمین، رسیدن آن به شخص مکلف است، کسی که حکم شرع به وی برسد حجت بر وی اقامه شده است همچنانکه ابن عباس گفته است:"من بلغه القرآن فهو لـه نذير" [[69]](#footnote-69) اما میان اهل علم در مورد فهم حجت و جزئیات این اصل و صدور حکم بر شخص مسلمان دو قول وجود دارد : [[70]](#footnote-70)

1. برای شخص شنونده یا بیننده تنها قرائت و خواندن حکم کافی نیست بلکه علاوه بر آن شخص باید توانائی فهم آنچه بر وی عرضه می شود را داشته باشد، منظور از این فهم فهمی است مجمل و کلی، به نحوی که شخص قادر باشد تصوری کلی از این امر جدید داشته باشد، نه فهمی جزئی ودقیق مثل متخصصین .

امام شافعي می گوید: "لله تعالى أسماء وصفات جاء بهاكتابه، وأخبر بها نبيه صلّى الله عليه وسلّمأمته، لا يسع أحد من خلق الله تعالى قامت عليه الحجة ردها، لأن القرآن نزل بها، وصح عنرسول الله صلّى الله عليه وسلّم ا القول بها فيما روى عنه العدول، فإن خالف ذلك بعد ثبوتالحجة فهو كافر، فأما قبل ثبوت الحجة عليه فمعذور بالجهل .... ولا يكفر بالجهل بها أحدإلا بعد انتهاء الخبر إليه بها".[[71]](#footnote-71)

از ظاهر گفتار امام شافعی فهمیده می شود که برای شخص جاهلی که این صفات الله متعال را رد می کند تنها قرائت آیات باعث اقامه ی حجت بر وی نمی گردد، بلکه باید حکم شرعی برای شخص آشکار و روشن گردد .

ابن العربي المالكي نیز می گوید: شخص جاهل و کسی که در این امت دچار خطاء می گردد چنانچه عملی کفرآمیز و شرکی را انجام دهد مشرک و کافر نمی گردد، او به واسطه ی جهل و خطأ دارای عذر است تا زمانی که حجت و دلیل برایش به گونه ای واضح و روشن بیان شود که با چیز دیگری اشتباهی گرفته نشود، و شخص با وجود چنین آگاهی، منکر امری ضروری در دین گردد که تمام مسلمانان بدون نظر و تأمل آن را می شناسند و برایشان آشکار و معلوم شده است.[[72]](#footnote-72)

ابن تيمية نیز می گوید: کسی که به الله و رسولش ایمانی کلی و مطلق داشته باشد، و چنان آگاهی به وی نرسیده باشد که خوب و بد شریعت را تشخیص دهد، در این صورت حکم بر کفر وی داده نمی شود تا زمانی که حجتی بر وی اقامه گردد که اگر با آن مخالفت شود شخص کافر می گردد. در حالی که بسیاری از مردم در تأویل قرآن دچار خطاء و اشتباه می گردند و بسیاری نیز در معانی قرآن و سنت نا آگاه و جاهل هستند، و علاوه بر اینها، خطاء و فراموشی از این امت برداشته شده اند، در این صورت شخص کافر نمی گردد مگر بعد از روشنگری و آشکار شدن حکم.[[73]](#footnote-73)

1. تنها با رسیدن حکم به شخص مسلمان، بر وی اقامه ی حجت شده است؛ حتی اگر آن را نیز نفهمد. عده ای از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجد و نجدیت دارای چنین دیدگاهی هستند.

چون إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن [[74]](#footnote-74)که پس از بیان چند جمله از محمد بن عبدالوهاب می گوید: حجت بر کسی که قرآن به وی رسیده و آن را شنیده اقامه شده است هر چند که قرآن را نفهمیده باشد.[[75]](#footnote-75)عبد الله أبو بطين نیز بر همین مطلب تأکید کرده و چنین اشخاصی را دارای عذر به جهل نمی داند.[[76]](#footnote-76)

حمد بن ناصر بن معمر حنبلی [[77]](#footnote-77) در مورد فهم حجت گفته است: منظور از قیام حجت این نیست که شخص آن را به گونه ای روشن و واضح بفهمد که انسانهای زاهد و پارسا آن را می فهمند.[[78]](#footnote-78)

رشيد رضا[[79]](#footnote-79) در تعلیقی بر این کلام می گوید: این شرط و قید شیخ ابهامات سخنان قبلی وی که به ذهن خواننده می رسید را برطرف می کند، چون عده ای از علمای نجد بر این باورند که حجت تنها با رسیدن و ابلاغ قرآن به مردم اقامه می گردد هر چند که آن را نفهمیده باشند و این عاقلانه نیست.... از این شرط و قید شیخ یادگرفتیم که فهمی که آن را شرط اقامه ی حجت نمی داند فهم درک عمیق وفقه نصوص است نه فهم لغوی .... و مشرکینی که الله آنها را به کرو لالی که بر قلبهایشان مهر نهاده شده است توصیف می کند، تمام اینها مدلول آیات قرآن در توحید و رسالت را می فهمیدند چون آنها اهل لغت و ادبیات بودند .[[80]](#footnote-80)

شيخ عبد اللطيف می گوید: و در قیام حجت شرط نیست که شخص از الله و رسولش فهمی همچون فهم کسانی داشته باشد که به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده است ایمان، پذیرش وانقیاد خالصانه دارند.[[81]](#footnote-81)

محمد رشید رضا می گوید:" کسی که دعوت را نفهمد حجت بر وی اقامه نگشته است... و در این زمینه کبار علماء معاصر نجد در مجلس الإمام عبد العزيز بن فيصل دچار اختلاف شدند .... دلیل شیخ عبد الله بن بليهد [[82]](#footnote-82)بر این بود که مهم فهم حجت است نه فقط رساندن حجت بدون فهم، و برای آنها دلایل صریح و آشکاری از کلام ابن قیم آورد و آنها را به این شیوه قانع نمود[[83]](#footnote-83)."و شيخ میان «فهم مجمل» از نص و سخن که مقصود و مراد شارع را به صورت اجمال درک می کند با «فهم مفصل» مثل فهم اهل علم از آن، فرق می گذارد. در این صورت فهم اول (فهم مجمل) یکی از شروط قیام حجت است و فهم دومی (فهم مفصل) یا فهم الهدایه شرط نیست".[[84]](#footnote-84)

شيخ سليمان بن سحمان می گوید: کسی که به خوبی به وی اقامه ی حجت نشده است مانند جاهلی است که احکام دینش را نمی داند چنین شخصی در واقع به وی اقامه ی حجت نشده است.[[85]](#footnote-85)ابن حزم نیز می گوید: تمام آنچه گفتیم که انجام دهنده ی فلان عمل بعد از اقامه ی حجت فاسق یا کافر می گردد به این منظور است: کسی که بر وی اقامه ی حجت نشده است معذور و مأجور است هرچند انسان خطاکاری هم باشد.[[86]](#footnote-86)

یادآوری این نکته نیز لازم است: زمانی که از نعمت دارالاسلام که نماد «الجماعة» است و از نعمت شورای اولی الامر، امت و اجماع ناشی از آن محروم گشتیم در واقع پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای امت شاهد بود ما از نعمت شاهد و ارائه ی دین واحد در میان مردم نیزمحروم شده ایم. در آن هنگام که مسلمین از تمام این نعمتها بر خوردار بودند الله متعال می فرماید : "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ" (بقرة / 185) و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز خطاب به معاذ بن جبل که رهسپار یمن بود چنین سیاستی را در روش برخورد با کفار امر می کند :"بَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا".[[87]](#footnote-87)آسان بگیرید و سخت نگیرید. مردم را امیدوار کنید و مژده بدهید و آن ها را متنفر نکنید. اگر این اسلوب در برخورد با کفار هم تطبیق شده است حالا که مسلمین در چنین گرداب و مصیبتی گیر کرده اند و بیشتر از هر زمان نیاز به این قاعده دارند، چگونه باید با آنها برخورد شود ؟

**انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت**

هنگامی که شخص قصد دارد در مورد امور اساسی چون توحید، مسلمان و کافر و مسائل متعلق به ایمان و شرک و عذر به جهل و... وارد میدان روشنگری گردد باید تمام نصهای موجودی که به موضوع مرتبط هستند را مد نظر بگیرد و این نصوص را در مکان اصلی آن بدون کنار زدن نصی در نظر بگیرد. چون هیچ نصی وجود ندارد مگر اینکه نص دیگری آن را معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده ای وجود ندارد، مگر اینكه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینكه نص دیگری آنرا آشكار ساخته و توضح داده است، و هیچ نص و امری نیست كه یك نص آن را حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...

اما آگاهانه و به هر دلیل نفسانی یا برتری دادن یک تفسیر و مذهب خاص و... و گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط با همان مسأله، امکان اینکه خود شخص را به دلیل کتمان حق به دایره ی کفر و شرک بکشاند و اسباب گمراهی و تفرق و ذلیلی سایرین را فراهم نماید افزایش می دهد. پس آگاهانه استفاده ی ابزاری کردن از شریعت، که یک نص را در راستای اهدافی غیر شرعی حجت قرار داده و بر این روش غیر شرعی مسائل ایمان و كفر، وعده وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن به کار برد در حالیكه معنی و مفهوم اصلی آن كاملاً چیز دیگری می باشد؛ نه نشان از فقاهت است نه امانتداری نسبت به دین الله و بندگان الله .

در این زمینه می توان به تمایز میان احکام مختص به فرد داخل اسلام شده واصطلاحاًاهل قبله و غیر مسلمین اشاره کرد . احکامی چون :

1. احکام عقیده :کفر به طاغوت و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و ایمان به الله = توحید
2. احکام نماز و روابط فی ما بین انسان و خالقش
3. احکام معاملات: تنظیم روابط بین انسانها درهر دو عرصه فردی و اجتماعی چون:

* احکام حکومتی: مباحث مربوط به دولت اسلامی، قدرت حکومتی و حقوق مردم، شوراهای اولی الامر، حدود و تعزیرات و چگونگی روابط با دیگر ملل غیر اسلامی و دارالکفر
* احکام مالی و اقتصادی: تجارت ، بیع، زکات، صدقات و ….
* احکام احوال شخصیه: (مسائل مختص به پیامبر، زن، مرد، جوان، کودک، فامیل، ازدواج، ارث، طلاق و …).
* احکام جزایی: یا فقه العقوبات.
* احکام محاکمات مدنی وجزایی: (قضا، دعوا، اثبات  دعوا، شهادت وقسم و كفاره و…

1. احکام مربوط به آداب عمومی مسجد ، روزه ی ماه رمضان ، حج، جهاد، زکات، ارث و…
2. و مطالبی چون گناهان کبیره و صغیره، شرک اکبر و اصغر و…..
3. و مواردی چون ظوابط تکفیر و 4 فیلتر اصلی
4. و….

اینها مختص مسلمین  بوده و شامل غیر مسلمین نمی گردد . اما احکامی نیز هستند که مختص کفاراصلی و کفار مرتد است و شامل مسلمین نمی گردد .

ذکر تمایز این احکام و قوانین، روشنگری در چگونگی تعامل و برخورد با انسان‌ها ست. یعنی زمانی که گفته می شود کسی که شهادتین آورد و نماز خواند وی به اصطلاح اهل قبله و مسلمان می باشد، اما این به این معنی نیست که او حتما در همین دایره ی اسلام باقی می ماند و یا وارد بهشت می گردد؛ چون ممکن است مرتد گردد یا منافقی باشد در لباس اهل قبله. بر این مبنا شریعت الله جهت برداشتن مشقت و زحمت در تعامل با ديگران در جامعه‌اي كه مسلمانان درآن زندگي مي‌كنند اين قواعد را بيان نموده و اعتبار دنیوی آن در حد تنظیم روابط و برخورد با دیگران فراتر نمی رود .

در راستای شناخت و آگاهی بر این احکام، در میان مسلمین، دارالاسلام که نماینده ی الجامعة است و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از امت، و به دنبال آن نمازهای جمعه، جلسات سخنرانیها و مکانهای رسمی پرورشی و آموزشی ابزارهای آموزش این احکام به مردم هستند، در صورتی که مردم به احکام علم و آگاهی پیدا کردند دیگر نمی توانند در مورد ضمانت اجراء عذری داشته باشند. با این وجود باز می بینیم که تعداد زیادی از مسلمین در دارالاسلام نیز مخاطب «ما لا یعلمون» قرار می گیرند و یا «اکثرهم لا یعلمون» و... و به آنها سفارش می شود که به اهل حکمت و فقه مراجعه کنند اگر نمی دانند. یا مشمول : إنَّ اللهَ تعالى وضع عن أُمَّتي الخطأَ ، و النسيانَ ، و ما اسْتُكرِهوا عليه؛ و مشمول: ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به (بقرة /286) و مشمول: وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به ولكن ما تعمدت قلوبكم وكان الله غفورا رحيما (أحزاب/ 5) می گردند.

امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است از کانالهای زیر نیز می تواند اداء شود:

1. پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
2. آموزش از طریق کانالهای رادیوئی ،تلویزیونی و ماهواره ای
3. آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
4. آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای
5. آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
6. و....

حالا اگر چنین اماکن و امکاناتی وجود نداشتند که این شناخت را طبق آنچه رسول صلی الله علیه و سلم آورده به مسلمین داد، و یا اینکه چنین اماکنی در اختیار دشمنان دین اسلام و دین فروشان خائن و الرویبضه بودند و آنها را به انواع بیماریها و میکروبها آلوده و فاسد نموده باشند، آیا باز در تعامل با مسلمین خطاکار و مجرمی که به احکام جاهلشان کرده اند نمی توان تجدید نظر نمود؟ آیا این مسلمین را نمی توان به دلیل جهلشان به احکام و قوانین شریعت معذور دانست؟

سکولاریستها با استناد به وجود« قانون» قائل به عذر به جهل نیستند و عده ای از همان 5درصدی ها نیز با استناد به قول ابن عباس در مورد «غیر مسلمین» مبنی بر اینکه: "من بلغه القرآن فهو لـه نذير"[[88]](#footnote-88) وجود «قرآن» را برای «مسلمین» اتمام حجت دانسته و کسی را معذور به جهل نمی دانند.

سکولاریستها جهت توضیح رفتارهای نابهنجار و تخلفات «جاهلانه» ی شهروندان خود از ابزارهائی چون فیزیولوژی، روانشناسی، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سکولاریستی بهره گرفته اند. از کانال روانشناسی اجتماعی  رفتار  ناشی از جهل افراد را قانون گریزی و ناشی از کاستی های شخصیتی وی تفسیر نموده اند که این هم از ویژگی های خاص زندگی از قبیل سن، سوابق تحصیلی و حرفه ای و وضعیت خانوادگی و دیگر خصوصیات فردی متأثر می گردد. از کانال جامعه شناسی سکولاریستی هم قانون گریزی در شکل کلان را مورد بررسی قرار می دهند. در چنین جوامعی باید ها و ارزشها از طریق ساختار قانونی جامعه و فشارهای اجتماعی وضعیت و رفتار خاصی بر شخص تحمیل می گردد . شخص ناچار است حداقل در ظاهر تابع شرایط موجود باشد و عذر به جهل برایش قابل تصور نیست. [[89]](#footnote-89)در این زمینه به بررسی پیشینه ی این دیدگاه می پردازیم.

امروزه در قوانین بسیاری از کشورها می خوانیم که «جهل بـه قانون عذرنيست» و«جهـل بـه حكـم رافـع مسئوليت كيفري نیست». ريشه ی عدم پذيرش جهل در سه قرن گذشته در میان سکولاریستهای جهان و بخصوص سرزمینهای تحت اشغال سکولاریستها را می توان درتفـسيرهاي ويليـام بلكـستون [[90]](#footnote-90)

رد یابی کرد که در این زمینه می گوید:«همه نسبت به قانون، در امور كيفري عالِم فرض شده و جهل به آن عذر محسوب نمي شود و در حقوق رم نيز اين چنين است .«

این ادعاي بلكستون لااقل داراي دو اشكال است:

1. او در نسبت اين قاعده به حقوق رم اشتباه كرده است چون نويسندگان حقوق رم هم اين قاعده را تنها در حقوق خـصوصي جـاري مـي دانستند.
2. از نظر بلكستون قاعدة «جهل عذر نيست» مستقل نمي باشد، بلكه مبتني بر پيش فرض عالم بودن مـردم است كه در زمان او چنين بوده؛ اما در حال حاضر، كـه شـاهد انبـوهي ازقوانين كيفري هستيم، اين فرض به دور از واقعيت است و آنچه هم كه مبتني بر ايـن فرض است (جهل عـذر نيـست) حقيقـت نخواهـد داشـت.

به تبعیت از بلکستون سکولاریستها و التقاطی های سرزمینهای مسلمان نشین که از طرفداران ابقای قاعده ی «جهل به حكم عذرنيست» گشته اند دلایلی را ذکر کرده اند که مهمترین آنها از این قرار است:

1. «ادعاهای جهل به قانون باعث می گردد راست و دروغ گفته های افراد با مشکلاتی روبرو شده و روند رسیدگی به پرونده ها را کند یا حتی متوقف می کند». اما این به ناتوانی مجریان بر می گردد و توجیه گرحق و عدالت نیست. بلکه قاضی یا حاكم بايد از چنان علم و زیرکی برخوردار باشد که یا ادعاي جهل را بپذيرد يا كذب آنرا ثابت كند.
2. «قبول ادعای جهل مردم باعث می شود مردم به جاهل ماندن تشویق شده و ارزش جهل بیشتر از علم شود.» اما این نیز این توهم را می رساند که تنها راه آموزش مردم اجرای حدود و مجازات می باشد.
3. «زمانی که امری را قانونی اعلام کردیم قاعده این است که در اجرای آن خللی ایجاد نشود و در تمام شرایط به آن عمل شود.» در این مورد نیز قبول جهل جاهلین خللی بر قوانین وارد نمی کند . چون مجازات فرد سالمی که اصلا در فکر انجام جرم نبوده ظالمانه است، و هدف قانون از اجرای حدود بر مردم: اتمام حجت بر مجرم جهت تأدیب و پاک نمودن مجرم و تربیت مجرم و دیگران است، نه بر انسان غیر مجرم .

اما باید تأکید کرد که ریشه های حقیقی «عدم پذيرش جهل» به شریعت يهود بر می گردد. در این شریعت مردم هرهفته موظف بـه شـركت دركـلاس آموزش قانون بودند، یعنی چیزی داشتند چون نماز جمعه ی مسلمین. این قوانین هر هفته آموزش داده می شد و برای مردم قانون و احکام شریعت امری آشنا و شناخته شده بود . در این صورت صحیح و طبیعی بود که عذری پذیرفته نشود چون مردم واقعا آگاه بودند.

اما در وضع موجود که همه ی مسلمین از یک حکومت اسلامی واحدی برخوردار نبوده که نه آمـوزش قـانون شریعت الله برای آنها در شکل صحیح و امروزی آن وجود دارد و نه تطبیق و اجرائی نمودن آن، و از طرق مختلف نیز با آموزش و تحکیم قوانین شریعت الله مبارزه می شود و تقریبا آموزش در تمام سرزمینهای تحت حاکمیت کفار سکولار حالت حاشیه ای و حتی زیر زمینی به خود گرفته و در پناه دموکراسی سکولاریستها صدها تفسیر و فرقه از آن منشعب شده و جنگ روانی وحشتناکی بر علیه مسلمین شریعت گرا در جریان بوده و تطبیق آن نیز در سرزمینهای محدود به اجرا درآمده و در برابر همین گروه اندک نیز هزاران ملای دین فروش سوء و الرویبضه با در اختیار داشتن تمام رسانه های تلویزیونی و ماهواره ای و منابر مساجد مشغول بدگمان کردن مسلمین به این عده ی قلیل و «الجماعة» و دارالاسلام بوده و علاوه برآن روزانه صدها مسلمان به طرق مختلف قتل عام می شوند و تفرق، فقر، نا امنی، آوارگی و ویرانی و... گریبانگیر مسلمین شده است چه ؟

هنگامی که مسلمین دارای حکومت یکپارچه ی اسلامی بودند وحس عمومي مسلمین باقانون شریعت الله همراه بود، به ايـن معنـا كه هرگاه مسلمین با مسئله اي مواجه مي شدند مي توانستند از اهل فقه سؤال كنند و آنها نيـزبدون ترس قادربه پاسخ «کامل و واحد» بودند و بر وجوب علم آموزی و اهمیت آن نیز پی برده بودند، و به دلیل سرپیچی از علم آموزی مورد مجازات و تهدید قرار می گرفتند و... تحت این شرایط ، امام شافعي علم دین[[91]](#footnote-91) رابه دوقسم خاص وعام تقسيم كرده و در قـسم اول،همچـون احكام ضروري مثل نمازهاي پنجگانه تحصيل علم را لازم وجاهل را معذور ندانسته است، در مقابل، نسبت به احكامي كه اختلافـي اسـت و نـص خاصـي نـسبت بـه آنهـا وجود ندارد جهل را عذر مي داند. [[92]](#footnote-92)

اما اكنون مسلمین به ندرت با قانون شریعت الله و اولویتهای آن آشنا هستند، حتي اکثرشیوخ و ملاها نیز بخـش اندكي از قوانين و تفسيرهاي مربوط به آن را كه قفسه هاي متعددي از كتابخانـه هـا را بـه خود اختصاص داده است مي دانند . مزید بر آن، كثرت قوانين شریعت در امور روز و شبهات و تفاسیر دست و پاگیر سکولاریستها و التقاطی های سکولار زده چون اخوان الشیاطین و نجدیت آل سعود  و دجالان منتسب به تصوف و عرفان و.. و نبود دولت یکپارچه ی اسلامی  اين امكان را حتي بـه دانـشجويان قانون شریعت الله نیز نمـي دهـد که بر تمام قوانین شریعت مسلط  گردند.  پس در زمان ما به دلیل نبود قدرت حکومتی  اين امکان رفع جهل و شبهه به آسانی برای تمام مسلمین وجـود نـدارد، جهـل بـه قانون شریعت بايد پذيرفته شود؛ و در اين شرايط مسئول دانستن جاهل خلاف عدالت اسـت و نوعی ناعدالتی آشکاری در برداشتن عذر به جهل در اموری که به واسطه ی این موانع برای مردم پنهان مانده اند دیده می شود.

حتي قانون دانان سکولاری  كه همچنان نسبت به قاعد ه ی «جهل بـه قانون عذر نيست»  اصرار دارند، بـه غيـر منطقـي بـودن آن اعتـراف درند و سعی کرده اند که با پیش کشیدن مواردی چون در دسترس بـودن «قـانون» بـراي عمـوم، عطف بما سبق نشدن، مجمل نبـودن، باثبـات بـودن و فراگيـري، تـا حـدي آن را بـه عدالت نزديك كنند.

عده ای از مسلمین نیز که در قرون اخیر درمعرض این جریان سکولاریستها ( مشرکین/احزاب) قرار گرفته اند، و بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، تنها به جای «قانون» کلمه ی «قرآن » را قرار داده اند، با ادبیاتی ویژه آنرا با استناد به سخن کسانی چون محمد بن عبدالوهاب چنین فرموله می کنند که: «فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة»[[93]](#footnote-93).پس حجت خداوند قرآن است؛ کسی که به او قرآن رسیده باشد، در این صورت حجت به او رسیده است». در حالی که این قاعده مختص غیر مسلمین است.

با این وجود این طیف با آوردن استثنائاتی درموردعذربه جهل می گویند :

1. کسی که در سرزمینی دور از مسلمین زندگی می کند و قرآن و سنت به او نرسیده است  عذر دارد
2. تازه مسلمانی که هنوز احکام اسلام را نمی داند تا رسیدن حکم به وی عذر دارد
3. و جاهل در دارالاسلام در امور خفیه که احتیاج به روشنگری و بیان دارد معذور است، اما در امور آشکاری چون توحید و شرک و محرمات قطعیه چون زنا و ربا و خوردن گوشت مردار و گوشت خوک و شراب پذیرفته نمی شود. چون جهل به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن و سنت از بین رفته و کسب علم برای کسی که بخواهد آسان گشته است.

این طیف که در واقع همان بخش از 5 درصدی ها هستند، به تبعیت از جریان جهانی رایج، چنین استدلال کرده اند که اشکالی ندارد منافع فرد در برابر منافع جمع قربانی گردد و اینکه عمل طبق قانون به نحو یکسان به نفع جامعه است، با آنکه این را نیز می دانند که نادیده گرفتن جهل برای افراد جامعه صدمات بیشتری را به دنبال دارد.

هرگـاه مسلمانی كسي را به دلیل عملي كه جرم بودن آن روشن و آشکار نگشته مجازات نماید، در همان قدم اول احتـرام بـه قـانون شریعت الله ضـعيف خواهـد شـد. تنها نزول وحی و وجود قانون شریعت کافی نیست بلکه وصول وحی و قانون شریعت نیز لازم است. بسیاری از صحابه زمانی که به حبشه هجرت کرده بودند از نزول بسیاری از احکام و دستورات شریعت بی خبر بودند به همین دلیل راحت دچار اشتباه هم می شدند و بدون آنکه شامل حکم مجرمین گردند عذر به جهل آنها پذیرفته می شد .

**تأکید بر جاهل بودن کفارمشرک و کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد**

با آنکه عصر قبل از اسلام به عصر جاهلیت و احکام کفار قبل از اسلام به احکام جاهلیت مشهور بوده است، و الله متعال به جاهل بودن این اشخاص گواهی می دهد؛ اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها و مجازات دنیوی آنها، در صورت سرپیچی از قوانین شریعت الله، نمی گردد. سعی می شود به صورت خلاصه به جایگاه عذر به جهل در میان کفار با وجود جهل آنها به حجت نبوی پرداخته شود و اینکه در دنیا و قیامت شامل چه احکامی می گردند .

الله متعال گواهی می دهد که عموم کفار و بخصوص کفار مشرک افرادی جاهل و نادان هستند :

* هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الجمعه/۲)
* أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ \* وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنکبوت/۶۷- ۶۸)
* فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (انعام/ ۱۴۴)
* قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (انعام/۱۴۰)
* وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (الحج/ 71)
* كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/ 59)
* ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أولِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ( الجاثية/ 18/19)
* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَاأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .(آلعمران/ 66/65)
* وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ ۙ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۙ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (نحل/ ۲۴-۲۵)
* وَإِنْ أَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه/۶)

‏ این آیه ی مبارکه ی سوره ی توبه، به جرات می توان گفت : یکی از محکم ترین دلایل قرآنی است که به وضوح حکم کافر بودن شخص مشرک را همراه با جهل شدید ثابت می کند. در این آیه  دو وصف برای یک فرد آمد است:

* وصف شرک (أَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ)
* جهل (أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

پس در این آیه جهل نسبت اسلام و قرآن و رسالت خاتم الانبیاء از جانب کفار مشرک مانع ثبوت اسم مشرکین بر وی نمی شود. امام طبری در تفسیر این آیه می گوید:خداوند به نبی اش محمد ( صلی الله علیه و سلم ) متذکر می شود که ای محمد ( صلی الله علیه و سلم ) اگر یکی از مشرکین همان کسانی که دستور قتال و کشتن آنها را بعد از به پایان رسیدن ماه های حرام داده ام از تو پناه خواست برای اینکه کلام خدا را بشنود که کلام خدا همان قرآنی است که بر تو نازل کردیم،

فَأَجِرْهُ  : پس او را امان بده تا کلام خدا ( قرآن ) را بشنود و بر او تلاوت کنی

ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ: سپس بعد از شنیدن کلام خدا اگر تسلیم فرمان خدا نشد او را به مکانی امن برسان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: این کار را انجام بده و آنها را امان ده تا کلام خدا را بشنوند و آنها را به مکان امنی برسان به این خاطر که آنها قومی جاهل هستند.”

با دقت در کلام امام طبری در می یابیم :که خداوند با صراحت کامل آن شخص کافر مشرک را جزو مشرکین محسوب می کند در حالی که تا به حال کلام خدا ( قرآن ) را نشنیده است و با پیامبراسلام نیز سخنی نگفته است و خود آیه تصریح می کند که آنها جاهلند . این شخص کافری مشرک نامیده شده است در حالی که بر او حجتی از قرآن اقامه نشده است؛ چون این شخص مشرک قبلاً هم به شریعتهای یهودیت و نصرانیت و غیره باز کافر بوده و قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم نیز جزو کفار مشرک بوده است.

ابن تیمیه ﭼﻨﯿﻦ ﻭﺍﺿﺢ ﮔﻔﺘﻪ ﺍﻧﺪ : ﻓَﺎﺳْﻢُ ﺍﻟْﻤُﺸْﺮِﻙِ ﺛَﺒَﺖَ ﻗَﺒْﻞَ ﺍﻟﺮِّﺳَﺎﻟَﺔِ ﻓَﺈِﻧَّﻪُ ﻳُﺸْﺮِﻙُ ﺑِﺮَﺑِّﻪِ ﻭَﻳَﻌْﺪِﻝُ ﺑِﻪِ ﻭ .. ﻭَﻛَﺬَﻟِﻚَ ﺍﺳْﻢُ ﺍﻟْﺠَﻬْﻞِ ﻭَﺍﻟْﺠَﺎﻫِﻠِﻲَّﺓِ ﻳُﻘَﺎﻝُ : ﺟَﺎﻫِﻠِﻴَّﺔً ﻭَﺟَﺎﻫِﻠًﺎ ﻗَﺒْﻞَ ﻣَﺠِﻲﺀِ ﺍﻟﺮَّﺳُﻮﻝِ [[94]](#footnote-94). ﺍﺳﻢ ﻭ ﻋﻨﻮﺍﻥ ﻣﺸﺮﮎ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺭﺳﯿﺪﻥ ﭘﯿﺎﻡ ﺍﻟﻬﯽ ﺩﺭ ﺣﻖ ﻓﺎﻋﻞ ﺷﺮﮎ ﺛﺎﺑﺖ ﺍﺳﺖ ﭼﻮﻧﮑﻪ ﻭﯼ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺁﻣﺪﻥ ﺭﺳﻮﻝ  الله ﺑﺮﺍﯼ ﺧﺪﺍﻭﻧﺪ ﺷﺮﯾﮏ ﻭ ﻫﻤﺘﺎ ﻗﺮﺍﺭ ﺩﺍﺩﻩ ﺍﺳﺖ … ﻭ ﻫﻤﯿﻨﮕﻮﻧﻪ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺁﻣﺪﻥ ﺭﺳﻮﻝ الله ﺩﺭ ﻣﻮﺭﺩ ﺍﺳﻤﻬﺎﯼ ﺟﻬﻞ ﻭ ﺟﺎﻫﻠﯿﺖ ﮔﻔﺘﻪ ﻣﯽ ﺷﻮﺩ ﺟﺎﻫﻞ ﻭ ﺟﺎﻫﻠﯿﺖ ونکته ی اساسی تر اینکه الله متعال حتی قبل از آمدن بینه(قرآن) و پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم از کفاری در میان «مشرکین واهل کتاب» معاصر با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت به میان آورده و می فرماید:لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (بینه/۱-۳) . كافران اهل كتاب و مشركان دست ‏بردار نبودند تا دليلى آشكار بر ايشان آيد… .

کفار مشرک که به مسلمین دور تر و نسبت به شناخت اسلام نا آشناتر از کفار اهل کتاب بودند، طبیعی بود که مخالفتهای بیشتری داشته باشند، اما اهل کتاب نیز از روی جهالت مخالفت خود را پنهان نکردند . در این صورت الله متعال جهل اهل کتاب را نیز مانعی برای تکفیر آنها نمی داند و به صراحت تمام آنها را کافر می داند :

* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ (مائده/۷۲)
* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده/۷۳)

مشرکین (سکولاریستهای کنونی) درهر صورت در زمان وجود شریعتهای تحریف شده ی یهودیت و نصرانیت و قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم کافر شمرده شده اند.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدا با کفر به طاغوت و برائت از تمام قوانین و برنامه ها و خدایان دروغینی که توسط این طاغوتهای 5گانه ی « 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا » میان انسانها به وجود آمده بود به توحید و یگانگی الله ایمان آوردند، اما خیلی از واجبات و فرایضی که بعدها بر آنها آشکار شد را انجام نمی دادند؛ با این وجودجهل آنها به این موارد کفر به شمار نمی رود.

اطلاق جامعه جاهلی، قوانین جاهلی، حکم جاهلی و جاهل قبل از آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم دال بر وجود کفار قبل از بعثت است. الله متعال رسولی را با دلایلی روشن فرستاده و در کنار اینها هر کسی که «ظاهرا» دینی غیر از دین اسلام برگزیده باشد در این دنیا کافر است و به آنها دو یا سه راه[[95]](#footnote-95) سفارش می شود که انتخاب هر یک از راهها با این کفار است .

**جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت**

گفته شد که اسم مشرک قبل از ابلاغ پیام اسلام وجود داشته و چنین افرادی در دنیا مشمول قانون کفار مشرک می گردند، اما در صورتی که «حجت نبوی» بر وی اقامه نشده باشد در قیامت مشمول آیه ی:« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/15)» می گردد.

امام ابن حزم درمورد  این آیه می گوید:« فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلی الله علیه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا»"[[96]](#footnote-96)از جانب خداوند چنين مقرر شده كه إنذارِ پيامبران بر كسي واقع مي شود كه (إنذار) به آنها رسيده باشد، وخداوند متعال كسي را غذاب نمي دهد مگر بعد از فرستادن پيامبران. پس براين مبنا بر كسي كه دعوت (پيامبران)، خواه به سبب دور افتادگي مكان او يا كوتاه بودن فاصله ي زماني او با بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسيده باشد عذابي نيست وچيزي بر او لازم نمي باشد واين قوال جمهور علماي ماست.

و يا در حديث نبوي آمده است: ولَا أحَدَ أحَبُّ إلَيْهِ العُذْرُ مِنَ اللَّهِ، ومِنْ أجْلِ ذلكَ بَعَثَ المُبَشِّرِينَ والمُنْذِرِينَ..[[97]](#footnote-97) هيچ كسي به اندازه پروردگار عذر را دوست ندارد و به همين سبب است كه پيامبران را به عنوان بشارت دهندگان و بيم دهندگان فرستاده است.

امام بغوی  در تفسیر آیه ۶ سوره ی توبه  می گوید: (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) : تنها جنبه ی اخروی یعنی اقامه ی حجت را دارد به عبارتی دیگر هدف از آن تعیین عقاب و ثواب آخرت است . ( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) : نسبت به دین خدا و توحید آن جاهلند و آنها نیاز مند شنیدن کلام خدا هستند .

امام طبری گوش فرادادن به قرآن را برای آنها جنبه ی اقامه ی حجت دانسته اند، یعنی آن شخص قبل از اقامه ی حجت کافر است و تنها عذابی در کار نیست همانطور که الله جل جلاله می فرمایند :«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً »( اسراء / ۱۵)

رسول الله صلى الله عليه وسلم در این زمینه می فرماید : "والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار" [[98]](#footnote-98)

بر این ساس، کفاری که در مجاورت پیروان آخرین شریعت آسمانی زیسته اند و چنین پیامی به آنها رسیده، اما به آن ایمان نیاورده اند جزو کفار مشرک محسوب می شوند و چه قبل و چه بعد از آمدن پیامبر جدید، دارای عذر به جهل نیستند و در هر حال در برابر پیام یکی از شریعتهای آسمانی ایستاده اند، در حالی که می بایست به آن ایمان می آوردند؛ و در صورت مرگ مشمول این حکم می گردند : وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ "(آل عمران/ 103) «ياد كنيد نعمت خدا را هنگامي كه شما با هم دشمن بوديد، پس خدا در دلهاي شما اُلفت ومهرباني انداخت وبه لطف خداوند برادريكديگر شديد و در حالي كه برلبه ي پرتگاه آتش بوديد، شمارا ازآن نجات داد.» درمورد قول خداوند كه مي فرمايد :«شما بر لبه حفره آتش بوديد.»

ابن عباس مي فرمايد:"يعني شمابر لبه گودال جهنم قرار داشتيد در حالي كه بين شما وآن ، فاصله اي جزمرگ نبود؛ «پس خداوند شما را از آن نجات داد» ‌يعني به وسيله پيامبر صلی الله علیه وسلم ."[[99]](#footnote-99) وامام سُّدي مي فرمايد:« كنتم على طرف النار من مات منكم أوبق في النار، فبعث الله محمداً صلی الله علیه وسلم فاستنقذكم به من تلك الحفرة» [[100]](#footnote-100)"شما بر لبه آتش بوديد كه اگر هريك از شما در آن حال مي مرد در آتش مي افتاد؛ پس خداوند محمّد صلی الله علیه وسلم را روانه كرد وشما را به سبب او، از آن آتش نجات داد."

امام شافعي مي فرمايد:« فكانوا قبل إنقاذه إياهم بمحمد صلی الله علیه وسلم ، أهل كفر في تفرقهم واجتماعهم، يجمعهم أعظم الأمور: الكفر بالله، وابتداع ما لم يأذن به الله، تعالى عما يقولون علواً كبيراً، لا إله غيره، وسبحانه وبحمده رب كل شيء وخالقه، من حي منهم فكما وصف حاله حياً: عاملاً قائلاً بسخط ربه، مزداداً من معصيته، ومن مات فكما وصف قوله وعمله: صار إلى عذابه»"[[101]](#footnote-101)آنها قبل از نجاتشان به وسيله محمّد صلی الله علیه وسلم ، در تفرقه و اجتماعشان اهل كفر بودند؛ بزرگترين مواردي كه آنها را دور هم جمع مي كردعبارت بودند از: كفر به خدا، وابتداع واحداث چيزي كه خداوند به آن اجازه نداده بود. خداوند بسيار بلند مرتبه تر از آن است كه آنها مي گويند؛ غيراز او معبود ديگري وجود ندارد، پاك ومنزه است وهم اوست پروردگار هر چيزي. هركه از آنها در قيد حيات است، حال و وصف او هم آنگونه است كه خداوند توصيف كرده واو عامل وگوينده چيزي است كه خشم خداوند را برانگيخته است وبر معصيت خود مي افزايد؛ وهركس از آنها مي ميرد، حالش همان گونه است كه خداوند قول و عمل اورا وصف كرده است، يعني مسير عذاب خداوند را در پيش گرفته است".

امام ابن كثير در تفسيرش مي فرمايد:« كانوا على شفا حفرة من النار بسبب كفرهم فأنقذهم الله منها أن هداهم للإيمان»"[[102]](#footnote-102) آنها به سبب كفرشان بر لبه گودال جهنم قرار داشتند؛ پس خداوند از طريق هدايتشان به راه ايمان، آنها را نجات داد."

بنابراين در مي يابيم كه سکولاریستها (= مشرکین= احزاب) قبل از بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم بر كفر قرار داشتند ودر بين آنها وداخل شدن به آتش جهنم فاصله اي جز مرگ وجود نداشت؛ واين دليل كافي است براينكه پيام وهشدار پيامبران پيشين به آنها رسيده است، زيرا هركس كه پيامِ پيامبران به او نرسيده باشد، داخل آتش نمي شود.

در روايت انس عنه آمده است كه: پيامبر صلی الله علیه وسلم از كنار نخلستان بني النجار گذر كرد وصدايي شنيد وفرمودند:” لولا أن تدافنوا لدعوت الله  أن يسمعكم من عذاب القبر ما أسمعني "[[103]](#footnote-103) "اگر مرده ها را دفن نمي كرديد، از خداوند عزّوجلّ مي خواستم كه عذاب قبر را به شما بشنواياند، همانگونه كه من را از آن شنوا كرد".شيخ ناصر الدين آلباني مي گوید:« من فوائد الحديث أن أهل الجاهلية الذين ماتوا قبل بعثته عليه الصلاة والسلام معذبون بشركهم وكفرهم، وذلك يدل على أنهم ليسوا من أهل الفترة الذين لم تبلغهم دعوة نبي، خلافاً لما يظنه بعض المتأخرين، إذ لو كانوا كذلك لم يستحقوا العذاب لقوله تعالى:«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»"[[104]](#footnote-104) از جمله فوائد اين حديث آن است كه همانا اهل جاهليتي كه قبل از بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم مرده بودند، بسبب كفر و شركشان مورد عذاب واقع شده اند واين دليل است بر اينكه آنها بر خلاف آنچه بعضي از معاصرين مي پندارند، از آن اهل فتره اي به شمار نمي روند كه دعوت پيامبري، به آنها نرسيده است.چون در آن صورت (آن مردم جاهليت)به دليل اين فرموده خداوند كه مي فرمايد:«ما تا هنگامي كه پيامبري نفرستيم كسي را عذاب نمي دهيم» مستحق عذاب واقع نمي شدند."

بر این اساس دریافت پیام آخرین فرستاده ی الله «معیار» می شود. در حديثي آمده است كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:« والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار»"سوگند به كسي كه جان محمّد صلی الله علیه وسلم در دست اوست ،هركس از اين امت، چه يهودي چه نصراني، نامِ مرا بشنود وسپس بدون ايمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن)بميرد، بدون شك از اصحاب آتش مي باشد."

وهمچنين در حديث مسلم، انس روايت مي كند كه مردي گفت:"اي رسول خدا! پدرم كجاست ؟" پيامبر صلی الله علیه وسلم:"در آتش است" پس هنگامي كه آن مرد رفت، اورا صدا زد و فرمود:"همانا پدر من وپدر تو در آتش جهنم مي باشند."امام نووي در شرح اين حديث مي گويد:« فيه أن من مات على الكفر فهو في النار ولا تنفعه قرابة المقربين . وفيه أن من مات في الفترة على ما كانت عليه العرب من عبادة الأوثان فهو من أهل النار، وليس هذا مؤاخذة قبل بلوغ الدعوة فإن هؤلاء كانت قد بلغتهم دعوة إبراهيم وغيره من الأنبياء صلوات الله وسلامه عليهم»"[[105]](#footnote-105)اين حديث بر اين امر دلالت مي كند كه هركس بر كفر بميرد، در آتش است و خويشاوندي هيچ كسي برايش سودي ندارد؛ وهمچنين به اين مطلب اشاره مي كند كه هركس در زمان فتره وبر كيش أعراب كه عبادت بت ها را اختيار كرده بودندمرده باشد، پس او نيز اهل آتش است واين عِقاب از نوع عِقاب مربوط به قبل از رسيدن وابلاغ دعوت پيامبران نيست؛ زيرا چنين كساني (اهل جاهليت)دعوت و پيام ابراهيم وغير او از پيامبران به ايشان رسيده بود." پس بنا براين، اين حالتي را كه ترجيح مي دهيم وقرافي اجماع را بر آن نقل كردهاست[[106]](#footnote-106)

**کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند**

در این صورت، آن عده که پیام آخرین رسول را دریافت نکرده اند شامل حکم :«و وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً » (اسراء/ 15) می گردند. قول علماء بر آن است که در قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند. [[107]](#footnote-107)اما در دنیا در صف کفار سکولار(مشرک) قرار می گیرند .

آن عده که رسول و پیام آور را دیده و در برابرش ایستاده اند، با آنکه در دنیا جزو کفار به حساب می آیند، در قیامت نیز وضع دردناکی دارند . زمانی که عده ای از پیروان و روسای کافر خبر جهنمی بودن خود را می شنوند همدیگر را مورد ملامت قرار داده و می گویند :

* وَ قالَ الَّذینَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَرى‏ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى‏ بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنینَ» (سبأ/ ۳۱)
* «وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصیباً مِنَ النَّارِ» (غافر/۴۷)
* « قالَ ادْخُلُوا فی أُمَم قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ فِی النّارِ کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّى إِذَا ادّارَکُوا فیها جَمیعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لاِولهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قالَ لِکُلّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لاتَعْلَمُونَ \* وَ قالَتْ أُولهُمْ لاِخْراهُمْ فَما کانَ لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْل فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ » (اعراف/۳۸-۳۹)

و مریدان و پیروان دلیل می آورند برای پرودگار و اشتباهات خود را توجيه مى‌كنند و به گردن ديگران مى‌اندازند که:

* وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا .
* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (البقرة/166- 167)

هنگامي كه تبعيت شده ها (رؤسا)از تبعيت كننده ها(پيروان)بيزاري جويند و عذاب را مشاهده كنند و هرگونه رابطه بين آنها قطع شود، آنگاه تبعيت كننده ها وپيروها مي گويند: اي كاش بار ديگر به دنيا برمي گشتيم واز اطاعت وپيروي آنها برائت وبيزاري مي جستيم همانگونه كه آنها(رؤسا)از ما بيزاري جستند.اينگونه خداوند كردارشان را مايه ي حسرت وپشيماني آنها قرار مي دهد وآنها از آتش خارج نمي شوند.

ابن قيّم در مورد این کفار می گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم، يقولون: إنا وجدنا آبائنا على أمة وإنا على أسوة بهم، ومع هذا فهم تاركون لأهل الإسلام غير محاربين لهم، كنساء المحاربين وخدمهم وأتباعهم الذين لم ينصبوا أنفسهم لما نصب له أولئك أنفسهم من السعي في إطفاء نور الله وهدم دينه وإخماد كلماته، بل هم بمنزلة الدواب. وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم، إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاء بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام.

فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفاراً، فإن الكافر من جحد الله وكذب رسوله إما عناداً أو جهلاً وتقليداً لأهل العناد. فهذا وإن كان غايته أنه غير معاند فهو متبع لأهل العناد، وقد أخبر الله في القرآن في غير موضع بعذاب المقلدين لأسلافهم من الكفار، وأن الأتباع مع متبوعيهم وأنهم يتحاجون في النار وأن الاتباع يقولون:  رَبَّنَا هَؤُلاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لا تَعْلَمُون َ[لأعراف:۳۸٫ وقال تعالى:] وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (غافر/۴۸)

فهذا إخبار من الله وتحذير بأن المتبوعين والتابعين اشتركوا في العذاب، ولم يغن عنهم تقليدهم شيئاً.وصح عن النبي صلی الله علیه وسلم أنه قال: من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل أوزار من اتبعه، لا ينقص من أوزارهم شيئاً. وهذا يدل على أن كفر من اتبعهم إنما هو بمجرد اتباعهم وتقليدهم.»[[108]](#footnote-108)

«قشر مقلّدين وجاهلانِ كافران وپيروانشان ونفهم هایی كه با آنها بوده اندوپيروآنها بوده اند مي گويند: ما نياكان واجداد خود را با اين راه ومسلك يافته واز راه ومسلك آنها پيروي مي كنيم.با اين وصف،‌ چنين كساني با اينكه دشمن اسلام نيستند تارك اهل اسلام به شمار مي روند؛ ازجمله زنان محاربان وخدمه ي آنها واتباعشان ؛ هرچند مانند آنهايي كه خود را دشمن اسلام قرارداده وسعي در خاموش كردن نور خداوندواز هم پاشي دين واز بين بردن كلامش دارند، خود را دشمن اسلام قرار نداده باشند.

بلكه چنين كساني به منزله ي حيوان مي باشند وامت محمّد صلی الله علیه وسلم براين امر اتفاق دارند كه اين قشر(مقلّدان كفار)اگر چه جاهل هستند. از رؤسا وبزرگان خود تقليد مي كنند،از كفار به شمار مي روند؛ به استثناي برخي از اهل بدعت كه حكايت مي كنند كه چنين كساني حكم به آتش آنها نمي شود وآنها را به منزله ي كساني قرار مي دهند كه دعوت(اسلام)به آنها نرسيده است. واين نظريه اي است كه هيچ كدام از ائمه ي مسلمان چه از صحابه وچه از تابعين وبعد ازآنها، چنين چيزي را نگفته اندوتنها برخي از اهل كلام چنين سخناني رابيان مي كنند.

پس نتيجه اينكه اين قشر(پيروان رؤساي كفار)،از كافران جاهل غير مُعاند بشمار مي روند ومُعاند نبودن آنها كافر بودنشان را نفي نمي كند. زيرا كافر كسي است كه خدواند را جحد وپيامبرش را رد كند؛ حال چه از روي عِناد باشد وچه از روي جهل و تقليد از اهل عِناد.

چنين كساني اگرچه معاند نيستند، امّا پيرو وتابع اهل عِناد هستند و خداوند در چند جاي قرآن از عذاب مقلّدين كفار خبر داده است وهمچنين خبرداده كه با متبوعان وسران خود با هم هستند ودر آتش جهنم به مقابله و سرزنش يكديگر مي پردازند واَتباع وپيروان مي گويند:«خداوندا! آنها مارا گمراه كردند.پس تونيز عذابي چند برابر از آتش به آنها برسان.

خداوند مي فرمايد: براي هريك از شما چند برابر عذاب وجود دارد اما شما نمي دانيد.»(أعراف/38) وخداوند مي فرمايد:«جهنّميان با هم به نزاع مي پردازند و ضعفا وپيروها به مستكبران وبه بزرگان خود مي گويند:ما از شما پيروي وتبعيت كرديم.آيا شما مي توانيد بخشي از عذاب ما را دور كنيد؟ مستكبران در جواب مي گويند: ما همگي در عذاب خواهيم بود. همانا خداوند بين بندگانش حكم خود را به اتمام رسانده است.»(غافر/48-47)

واين خبري است از جانب پروردگار مبني بر اين كه متبوع وتابع در عذاب مشترك هستند وتقليدشان هيچ نفعي برايشان ندارد(عذر واقع نمي شود).ودر حديث صحيح از پيامبر صلی الله علیه وسلم آمده كه فرمود:"هركس به سوي گمراهي دعوت كند،گناه هركس كه از او تبعيت كند بر دوش اوست بدون اينكه از گناه آنها كم شود." واين دلالت دارد كه كفر پيروان،تنها به دليل اتباع وتقليدشان از آنها (رؤسا)بوده است."».

در صحيح مسلم آمده است كه:« وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الذي لا زَبْرَ له، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا، لا يَبْتَغُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْخَائِنُ الَّذي لا يَخْفَى له طَمَعٌ، وإنْ دَقَّ إلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إلَّا وَهو يُخَادِعُكَ عن أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَذَكَرَ البُخْلَ -أَوِ الكَذِبَ- وَالشِّنْظِيرُ الفَحَّاشُ » "اهل آتش پنج دسته هستند(دسته اي از آنها) كساني كه پيرو وتابع شما (سران كفروگمراهي) بوده اند."

الله متعال در مورد عدم پذیرش عذر به جهل این افراد کافر آشکارا اعلام می دارد :

* فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِینَ فَلَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (غافر/ ۸۴و۸۵)
* یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّكَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً(انعام/ ۱۵۸)
* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (البينة/۶)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِیمانِ فَتَكْفُرُونَ (غافر/۱۰)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (محمد/ ۳۴)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعینَ(بقره / ۱۶۱)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ‏ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى‏ بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ» (آل عمران/ ۹۱)

**چرا کفار عذر به جهل ندار ند؟**

خداوند اعلام می دارد که «ای مردم» پیامبری برای همه ی شما ارسال شده است :

* قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ  فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف/۱۵۸)

و بدون پیرایه و آشکارا اعلام می دارد که :

* إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۹)
* وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/۸۵)

اما با این وجود و با وجود آیات روشن، اهل کتاب به عنوان نزدیکترین و آشناترین افراد به دین اسلام، از پذیرش آخرین پیامبر الله و قوانینش که در آیات بیان شده شانه خالی کرده و این حقایق را می پوشانند به همین دلیل الله متعال می فرماید:

* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (آل عمران /۷۰)
* قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ (آل عمران/۹۸)

در این صورت عدم ایمان کفار به «تمام» رسالت پیامبر خاتم و «کل» قوانینی که با خودش آورده است به منزله ی تکذیب الله متعال بوده و تکذیب الله متعال نیز کفر آشکاری است . بر این اساس الله متعال دین ناقص را نیز از کسی نپذیرفته و می فرماید:

* انَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُریدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْض وَ نَکْفُرُ بِبَعْض وَ یُریدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً\* أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقّاً وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً (نسائ/۱۵۰-۱۵۱)

این بخشی از واکنش کفار اهل کتابی است که عضو فاسد خانواده ی اسلام به شمار می روند . بر این اساس، آنها به دلایل زیر از امتیازعذر به جهل برخوردار نیستند :

1. انذار و پیام آخرین فرستاده به آنها رسیده است .

در صحيح مسلم آمده است كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:« والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» "سوگند به كسي كه جان محمّد صلی الله علیه وسلم در دست اوست ،هركس از اين امت، چه يهودي چه نصراني، نامِ مرا بشنود وسپس بدون ايمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن)بميرد، بدون شك از اصحاب آتش مي باشد."

1. توان تحقیق و سوال دارند اما در شناخت دعوت آخرین فرستاده کوتاهی و سهل انگاری می کنند .

امام ابن حزم در مورد این کفار مي فرمايد:" من بلغه أن محمداً صلی الله علیه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلی الله علیه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»"[[109]](#footnote-109)هر كس بشنود كه پيامبر صلی الله علیه وسلم، مردم را به سوي چيزهايي فرا مي خواند ومي فرمايد كه خداوند، او (پيامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چيزها امر كرده است، تحقيق وبحث در باره آن چيزها در هركجا كه باشد برآن كس واجب است. وهرگاه خبر دهنده اي به او گفت كه پيامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده كه او پيامبر خداست، براو واجب است كه اقرار كند؛ درغير اينصورت، عذاب براو محقق مي شودومشغول بودن به كار و بار دنيا براي كسي كه آن خبر به او رسيده باشد، عذر محسوب نمي شود. "

این افراد جاهل هستند اما به قول رسول الله صلی الله علیه وسلم شفای جهل و ندانستن پرسیدن و سوال کردن است «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ »[[110]](#footnote-110) اما از اینکار امتناع نموده و دنبال درمان بیماری خود نمی روند .

1. در میان کفار، مشرکین در تمام ادوار تاریخ قوانین شریعتهای آسمانی را نپذیرفته اند و در تمام ادوار جزو کفار محسوب شده اند، چه قبل از رسالت آخرین پیامبر و چه بعد از آن تا کنون . و هیچ دلیل و برهانی از جانب الله برای اعمال خود ندارند.
2. در برابر قانون شریعت الله رویگرانی و اعراض می کنند."وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" (الكهف/57) غفلت از توحید به عنوان شناخت وعلمی فطری (جایگاه الله به عنوان خالق و قانونگذار وجایگاه بنده به عنوان مخلوق و مطیع)

 امام ابن جريردرتفسيرش مي گوید:« سيثيب الله الذي يعرضون عن آياته وحججه ولا يتدبرونها ولا يتعرفون حقيقتها فيؤمنوا بما دلتهم عليه من توحيد الله وحقيقة نبوة نبيه، وصدق ماجاء به من عند ربهم سوء العذاب»[[111]](#footnote-111) "خداوند كساني را كه از آيات وحجّت هاي او روي مي گردانند ودر آن (آيات او) تدبر وتفكر نمي كنند وحقيقت آنرا نمي شناسد تا اينكه بتواند به مدلولات آن از توحيد خدا وحقيقت نبوت پيامبرش ونيز به صدقِ آنچه از جانب پروردگارش آمده ايمان بياورند، دچار عذاب بدي مي كند."

و خداوند درآيه ي ديگر مي فرمايد: " وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْراً\* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْراً\* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلاً" (طـه/99-101) از جانب خودمان ذكري (قرآن)را به تو عطا كرديم. هركه از آن روي بگرداند، پس او در روز قيامت گناه آنرا بر دوش مي كشد،كه جاودانه درآن (آتش) مي ماند ودر روز آخرت چه بار بدي بر دوش مي كشند.

ودرجاي ديگر مي فرمايد: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (السجدة/22) چه كسي ستم كار تراست از آن كس كه به آيات خدا متذكر ويادآورمي شود سپس از آن روي مي گرداند براستي ما از مجرمان انتقام مي گيريم.

1. تقلید از آداب و رسوم فاسد گذشته و نیاکان و بزرگان گمراه خود را بر قانون شریعت الله ترجیح می دهند.

الله متعال می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۚ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (مائده/۱۰۴)  و باز می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (لقمان/۲۱)

1. راه خود را بهتر از شریعت اسلام می دانند و خیال می کنند که در حال انجام کار نیک هستند.

الله متعال می فرماید:"قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً\* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً"(الكهف/105-103)«(اي پيامبر!)بگو آيا(مي خواهند)شما را از زيانكارترين مردم با خبر كنيم؟آنهايي كه سعي وتلاششان در زندگي دنيا تباه گشت وبه گمان خود مي پنداشتند كه كار نيك انجام مي دهند.كساني كه به آيات خدا ولقاء او كافر شدند، پس اعمالشان نابود گشت ودر روز قيامت هيچ وزني براي اعمالشان نيست.»

امام ابن جرير طبری در تفسيرش مي گوید:« يقول هم الذين لم يكن عملهم الذي عملوه في حياتهم الدنيا على هدى واستقامة، بل كان على جور وضلاله، وذلك أنهم عملوا بغير ما أمرهم الله به بل على كفر منهم به، وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعاً»[[112]](#footnote-112)«خداوند مي فرمايد:اين افراد كساني هستند كه اعمالي كه در طول زندگي انجام داده اند، برطريق هدايت ومستقيم نبوده بلكه بر راه جَور وگمراهي بوده است؛واينكه اعمال آنها بر راه كفر وبه غير از آنچه بوده است كه خداوند نازل فرموده؛ در حالي كه آنها به گمان خود مي پنداشتند كه كار نيك انجام مي دهند".

وامام شنقيطي در تفسيرش مي گويد: هذه النصوص القرآنية تدل على أن الكافر لا ينفعه ظنه أنه على هدى لأن الأدلة التي جاءت بها الرسل لم تترك في الحق لبساً ولا شبهة.ولكن الكافر لشدة تعصبه للكفر لا يكاد في الأدلة التي هي كالشمس، فلذلك كان غير معذور.»[[113]](#footnote-113) «اين نصوص قرآني بر اين امر دلالت داردكه گمان وپندار كافر مبني بر اينكه بر راه هدايت است،هيچ نفعي برايش ندارد.زيرا دلايلي كه پيامبران ارائه كرده اند،جاي هيچ شك وشبه اي در حق بجا نگذاشته اند. اما فرد كافر به دليل شدت تعصبش براي كفر، در آن ادلّه وبراهين كه مانند آفتاب در خشان است، تفكري نمي كند.پس به همين دليل چنين كسي معذور نيست."

کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب به همراه کفار مشرک باورها و عقاید و قوانین و برنامه های خود را برتر و بهتر از رسالت آخرین شریعت الله می دانستند. اصولا  منبع و سرچشمه ی کفر و شرک اعتقاد است بر خلاف گناه و معصیت که منبع و سرچشمه اش شهوت و هوس محض است . بر این اساس نمی توان شخصی را یافت که همچون دزدها و قاتلین و زناکاران بر زشتی و حرام بودن کار خود آگاه بوده و باز این کار را جهت نزدیکی به الله انجام دهد.

شخص کافر و بخصوص شخص کافر مشرک (سکولار) در هر کجای دنیا باشد خیال می کند آنچه او به عنوان عقیده و قانون و برنامه زندگی پذیرفته است حق بوده و حتی دسته هایی از آنها معتقدند چنین اعتقادی آنها را به الله نزدیک می گرداند. چگونه ممکن است شخصی خودش را با امری به الله نزدیک گرداند که آنرا باطل می داند؟ در این صورت جهل لازمه وپیش شرط عقاید کفارمشرک وسایرکفار است و غیر قابل انفکاک است؛ به همان صورت توحید نیز قرینه علم است و از آن جدا نمی گردد .

1. با تکبر و خودخواهی در برابر پیام شریعت الله عناد و لجبازی می کنند .

الله متعال می فرماید:«لَلَجُّوا في‏ طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ»(مؤمنون/75)، «لَجُّوافي‏عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» (ملك/21)، «وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً» (نوح/7)

1. به دنیا دل بسته اند و امیدی به قیامت موجود در قرآن ندارند.

خداوند متعال مي فرمايد: ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَـئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَـئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل/107-108) اين بدان سبب است كه آنها زندگي دنيا را بر آخرت برگزيده و خداوند مردم كافر را هدايت نمي كند.ايشان كساني هستند كه خداوند بر دلهايشان وگوشهايشان و چشمهايشان مهر نهاده وهمانا آنها غافل وبي خبرند.

همچنین می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ .أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (يونس/7-8) آنهايي كه به لقاء وديدار ما اميدوار نيستند وبه زندگي دنيا دل بسته اند وبه آن خشنودند وكساني كه از آيات ما غافل و بي خبرهستند، به سبب كردارشان جايگاهشان آتش است.

در تفسير ابن كثير، حسن بصري مي گويد:« والله ما زينوها ولا رفعوها حتى رضوا بها وهم غافلون عن آيات الله الكونية فلا يتفكرون فيها، والشرعية فلا يأتمرون بها، فإن مأواهم يوم معادهم النار جزاءً على ما كانوا يكسبون في دنياهم من الآثام والخطايا والإجرام مع ما هم فيه من الكفر بالله ورسوله واليوم الآخر» "[[114]](#footnote-114) سوگند به خدا چنين كساني (زندگي دنيا را)آنقدر زينت دادند وبزرگش شمردند تا اينكه به آن راضي وخشنود شدند؛ در حالي كه از آيات شرعي و كَوني(هَستي) خداوند غافل گشته ودر نتيجه، تفكري در آن نمي كنند و به آن (آيات) ملتزم نمي شوند.در نتيجه در روز معاد، به سزاي آنچه در دنيا از گناه وخطا وجرم به همراه كفر به خدا وپيامبرش وروز آخرت انجام داده اند،مأوا وجايگاهشان آتش است."

1. انجام گناه آنها را سنگ دل کرده به نحوی که پیام شریعت الله در آن نفوذ نکرده و آن را اسطوره و داستانهای کهنه ی قدیمی می دانند .

خداوند متعال مي فرمايد: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِهَا (الأنعام/25) «كساني از آنها به تو گوش فرا مي دهند ولي ما بر دلهايشان پوششي قرار داده ايمكه مانع شده تا آن (آيات قرآن)را بفهمند ونيز در گوشهايشان سنگيني اي قرار داده ايم واگر هر آيه اي را ببينند باز هم ايمان نمي آورند.» و می فرماید: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (الزمر/22) «واي بر كساني كه به سبب قساوت وسختي قلبشان از ياد خدا غافل هستند.ايشان در گمراهي آشكاري قرار دارند.» . ودر آيه ي ديگر مي فرمايد:" إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ\*كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" (المطففين/14-13) «هنگامي كه آيات ما بر او تلاوت مي شود،مي گويد:اين افسانه هاي پيشينيان است.چنين نيست؛بلكه آنچه كه از اعمال (بد)انجام داده اند،بر دلهايشان چيره وغالب گشته است.»

1. در برابر پیام شریعت الله دچار حجود می گردند . الله متعال می فرماید: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۚ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل/۱۴)
2. خدا و رسول و آیات و احکامش را مسخره می کنند :

* وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُواً
* وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

1. به خدا وند دروغ می بندند:

* قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُون قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (يونس/68/69)
* وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآَبَائِهِمْكَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (الكهف/4،5)
* وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/80)

1. ازشک و گمان تبعیت می کنند :

* إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآَخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍإِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (النجم/ 27/28)
* سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آَبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (الأنعام/148/149)
* وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/ 157/158)
* وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ "(الأنعام/116)

1. و دلایل دیگری که در حوصله ی این رساله نیست.

با این وصف عده ای از این جامعه ی کفار با وجود آمدن پیامبران و رسیدن دعوت به آنها ، اسباب هدایت خود را فراهم نمی کنند و مسلمان نمی گردند تا کار به جایی می رسد که در قیامت خودشان بر کافر بودن خود گواهی می دهند:

* فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ۖ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ ۚ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (نعام/۱۲۵)
* يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ۚ قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (انعام / ۱۳۰)

نکته ی جالب اینکه حتی در قیامت نیز حکم بر آنها اجرا نمی گردد مگر بعد از اقرار و گواهی شاهدین و این انتهای عدل است **.**

**اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل**

الله متعال می فرمایند: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً (اسراء/15) ما عذاب را بر هيچ كسي نمي فرستيم تا اينكه پيامبري را براي آنها روانه نكنيم.»

امام ابن حزم مي گوید: « فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلی الله علیه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا» " از جانب خداوند چنين مقرر شده كه إنذارِ پيامبران بر كسي واقع مي شود كه (إنذار)به آنها رسيده باشد ، وخداوند متعال كسي را غذاب نمي دهد مگر بعد از فرستادن پيامبران. پس براين مبنا بر كسي كه دعوت(پيامبران)، خواه به سبب دور افتادگي مكان او يا كوتاه بودن فاصله ي زماني او با بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسيده باشد عذابي نيست وچيزي بر او لازم نمي باشد واين قوال جمهور علماي ماست."

در این صورت أهل فِتره كساني هستندكه «إنذار و دعوت» پيامبران به آنها نرسيده باشد. چنين كساني حتي اگربين آنها وفرستادن پيامبران فاصله زماني كوتاهي باشد، معذور به جهل هستند. بنابراين وجه اعتبار درباره اهل فتره اي كه معذور به جهل است «عدم رسيدن پيامِ پيامبران» است نه طول زمان فتره بين پيامبري با پيامبرِ ديگر.

شكي نيست کسانی قبل از بعثت پيامبرصلی الله علیه وسلم وجود داشته اند که از أهل فتره به شمار مي رفتند، الله متعال در این زمینه می فرماید:« بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»(سجده/3)  بلكه آن(قرآن)حقّ واز جانبِ پروردگارت است تا اينكه قومي را بيم دهد كه پيش از توبيم دهنده اي به سوي آنها نيامده بود؛ باشد كه هدايت شوند.» ومراد از قوم، اهل فتره ي بين عيسي و محمّد عليهما السلام مي باشد كه ابن عباس و مقاتل آنرا ذكر كرده اند [[115]](#footnote-115)یعنی تمام کسانی که قبل از رسول خاتم صلی الله علیه وسلم «پیام» سیدنا عیسی علیه السلام به آنها نرسیده است جزو اهل فتره به حساب می آیند.

امام ابن حزم مي گوید :« من بلغه أن محمداً صلی الله علیه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلی الله علیه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»

هر كس بشنود كه پيامبر صلی الله علیه وسلم ،مردم را به سوي چيزهايي فرا مي خواند ومي فرمايد كه خداوند، او (پيامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چيزها امر كرده است، تحقيق وبحث در باره آن چيزها در هركجا كه باشد برآن كس واجب است. وهرگاه خبر دهنده اي به او گفت كه پيامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده كه او پيامبر خداست ، براو واجب است كه اقرار كند؛در غير اين صورت، عذاب براو محقق مي شودومشغول بودن به كار و بار دنيا براي كسي كه آن خبر به او رسيده باشد، عذر محسوب نمي شود. "

وامام ابن قيم در مورد عذر به جهل، اهل فتره را به دو دسته تقسیم کرده و حتی دسته هایی از مسلمین را نیز در عذر به جهل همچون اهل فتره می داند و مي گوید: « وأما العاجز عن السؤال والعلم الذي لا يتمكن من العلم بوجه فهم قسمان أيضاً: أحدهما مريد للهدى مؤثر له محب له، غير قادر عليه وعلى طلبه لعدم من يرشده، فهذا حكمه حكم أرباب الفترات ومن لم تبلغه الدعوة. الثاني: معرض لا إرادة له ولا يحدث نفسه بغير ما هو عليه. فالأول يقول: يا رب لو أعلم لك ديناً خيراً مما أنا عليه لدنت به وتركت ما أنا عليه، ولكن لا أعرف سوى ما أنا عليه ولا أقدر على غيره، فهو غاية جهدي ونهاية معرفتي. والثاني: راضٍ بما هو عليه لا يؤثر غيره عليه ولا تطلب نفسه سواه، ولا فرق عنده بين حال عجزه و قدرته، وكلاهما عاجز، وهذا لا يجب أن يلحق بالأول لما بينهما من الفرق. فالأول كمن طلب الدين في الفترة ولم يظفر به فعدل عنه بعد استفراغ الوسع في طلبه عجزاً وجهلاً، والثاني كمن لم يطلبه بل مات على شركه وإن كان لو طلبه لعجز عنه، ففرق بين عجز الطالب وعجز المعرض فتأمل هذا الموضع»[[116]](#footnote-116)

"كساني كه از سؤال وعلم عاجز هستندو نمي توانند كسب آگاهي كنند، به دو دسته تقسيم مي شوند:

* دسته اوّل: اراده وقصد هدايت را دارد وآن را دوست دارد. امّا به دليل نبودن كسي كه او را راهنمايي كند قادر به فرا گيري وبدست آوردن آن نيست پس حكم چنين اشخاصي مانند حكم اهل فتره و كساني كه دعوت به آنها نرسيده است مي باشد.
* دسته دوم:كسي كه (از طلب حق)اعراض روي گرداني مي كند وقصد آن را ندارد وغير از آنچه نفسش برآن است، به خود نمي گويد.

اوّلي مي گويد : پروردگارا! اگر مي دانستم كه نزد تو ديني بهتر از آنچه كه من برآن وجود دارم هست، آن دين را برمي گزيدم وآنچه را كه خود برآن بودم ترك مي كردم .اما غير از آنچه كه خود برآن هستم، چيز ديگري نمي دانم وقادر به شناختن غير از آن نيستم واين نهايت تلاش وكوشش من است.

ودومّي حالش اينگونه است: براي آن راهي كه خودش برگزيده راضي و خشنود است به غير از آن هيچ چيز در او تاثير نمي گذارد ونفسش غير از آن طلب نمي كندو تفاوتي در زمان توانايي و زمان ناتواني او(در جستجو بدست آوردن حق)وجود ندارد. بنا براين نفر اوّلي مانند كسي است كه در زمان فتره قصد اختيار دين را كرده وآن را جستجو كرده است اما به آن دست نيافته است. وبه دليل عجز وناآگاهي (ناآگاهي كه امكان دفع آن نباشد)پس از بكارگيري تمام تلاش خود از راه دين منحرف شده است. اما دومي مانند كسي است كه قصد اختيار دين را نكرده ودين را طلب نكرده بلكه بر شرك خود مرده باشد واگر اين دين را طلب مي كرد، (از بدست آوردن آن)ناتوان مي بود.پس بين ناتواني كسي كه طالب دين است با كسي كه از آن روي گردان است تفاوت وجود دارد.

**اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین**

اینکه تصور شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکسی که ایمان می آورد را می نشاند و او را از تمام زیر و بمهای توحید الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و حاکمیت و امور مربوط به قبر و رستاخیر و بهشت و جهنم و سایر امور اعتقادی آگاه می گردانید، بدون شک کسی که چنین تصوری داشته باشد، در اشتباه فاحشی افتاده است .

به همین دلیل است که مسلمین با گرفتن کلیات دین و تسلیم شدن در برابر کلیات اسلام به صورت تدریجی با مسائل جزئی عقیده و احکام مربوط به آن آشنا می شدند و حتی در این زمینه دچار اشتباهات فاحشی نیز می گشتند که توسط رسول الله صلی علیه وسلم و پس از آن توسط حکومت اسلامی و شورای حاکم بر آن اصلاح می گشتند . پس وجود خطاء و اشتباه در عقیده تا زمانی که برای شخص آشکار و معلوم و کاملا روشن نگشته باشد امری اجتناب ناپذیر بوده است . گذر از مرحله ی مسلمان بودن به مرحله ایمان نمادی از این حرکت تدریجی آمیخته با اشتباه برای اهل قبله می باشد هر چند مومنین نیز خالی از این اشتباهات نبوده اند.

حالا با وجود این زمینه و پس از گذشت یک دوره ی نسبتا طولانی از حاکمیت جهل و خرافات بر مسلمین و نبود حکومت شورای اسلامی و تفرق حاصل از نبود شورای اولی الامر اهل فقه جهان اسلام، عده ی بسیاری از مسلمین در امور اعتقادی جاهل شدند و هم اکنون نیز عده ای از مسنین باورهای خود را از علمای غیر درباری و مستقلی گرفته اند که در صداقت و ایمان آنها شک نداشتند اما امروزه بیشتر کسانی که در اختیار کفار اشغالگر خارجی و طاغوتهای ظالم محلی قرار گرفته اند یا از مشتقات اخوان الشیاطین هستند یا از مشتقات نجدیت آل سعود یا از مشتقات منتسبین به تصوف و عرفان . بر همین اساس بسیاری از مباحث این اشخاص در مورد توحید و .... نیز مورد پذیرش واقع نمی گردد، در نتیجه هم اکنون نسلی جدید از مجاهدین فرقه ی ناجیه در راهند که با پدر و مادر و اقوامی روبرو هستند که از لحاظ سن در رتبه ی بالائی قرار گرفته اند اما در علم و آگاهیهای لازم شرعی در زمینه ی شاسائی طاغوت و کفر به طاغوت و برائت از مشرکین و توحید و امور مربوط به آن دررتبه ی بسیار نازلی به سر می برند؛ به همین دلیل بسیاری از اموری که قبلا برای اجداد اینها و حتی برای بسیاری از ملل دیگر واضح و آشکار است برای این دسته از مسلمین پنهان و گنگ مانده است .

بسیاری از مسلمین به دلیل عدم آگاهیهای لازم در مورد گناهانی که آنها را از دایره ی اسلام خارج می سازد دچار اعمال و گفتاری به نام اسلام می گردند که اگر این اعمال را در عصر صحابه و یا خیر القرون و حتی سده های بعد از آنها نیز مرتکب می شدند کسی از اطرافیان وی در کفر آنها شک نمی کرد چه رسد به اهل فقه آن دوره . به همین دلیل در عصر حاضر به دلیل نبود حکومت واحد اسلامی و شورای موحد علمای اسلامی شاهد بیماریهای عقیدتی و عملی هستیم که تنها پس از تشکیل دوباره ی حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و ایجاد «الجماعة» واحد و شورای اولی الامر دانشمندان اسلامی رفع می گردند چون تمام این بیماریها بر اثر از دست دادن این نعمت بزرگ به وجود آمده اند .

نکته ی مهمی که در همین ابتدا باید به آن اشاره نمود تقسیم دین به اصول و فروع است که هیچ ریشه و اصلی در شریعت الله و سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و کارنامه ی صحابه و تابعین ندارد. با این وجود در میان کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند تنها خوارج ومعتزله قائل به اين بوده‌اند كه عذر فقط در فروع دين و احكام مي‌باشد؛ا بن تیمیه در برابر این دسته هم می گوید: «وَمَا قَسَّمُوا الْمَسَائِلَ إلَى مَسَائِلِ أُصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا. فَأَمَّا التَّفْرِيقُ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَتِهِ مَسَائِلَ الْأُصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَتِهِ مَسَائِلَ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنْ الصَّحَابَةِ وَلَا عَنْ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ وَلَا أَئِمَّةِ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَأْخُوذٌ عَنْ الْمُعْتَزِلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ».[[117]](#footnote-117)

و اين كه مسائل و امور دين را به دو دسته تقسيم كرده‌اند، اول" اصول دين كه هركس آن را انكار كند (يعني در اصول و عقيده مشكلي داشته باشد) كافر مي‌شود و در فروع چنين نمي‌باشد، (منظور اين است كه در اصول عذر نمي‌باشد ولي در فروع هست) اين دسته‌بندي و نام‌گذاري دين به دو بخش اصول و فروع، براي اين دسته‌بندي دليلي از صحابه و تابعين و امامان اسلام نمي‌باشد بلكه اين گرفته شده از فرقه‌هاي گمراه مانند معتزله و بقيه فرقه‌هاي گمراه ديگر است.

و ادامه می دهد: همانا نصوص وعيدي كه در كتاب و سنت آمده است و همچنين نصوصي كه از جانب ائمه بزرگوار نسبت به كافر يا فاسق بودن كسي صادر شده است نمي‌توان آنها را در حق يك شخص معين ثابت كرد تا زمانيكه شروط مستحق شدن چنين عذاب يا تكفير و تفسيقي به جا نيامده و موانع آن از چنين شخصي برداشته نشده باشد و در اين مسئله بين اصول و فروع دين هيچ فرق و تمايزي وجود ندارد (يعني مهم نيست جهل در مسائل عقيدتي باشد يا در مسائل فقهي و احكام)

همچنین ابن تیمیه درجایی دیگردرفتاوی خودمی گوید: وهكذا الأقوال التي يكفر قائلها قد يكون الرجل لم تبلغه النصوص الموجبة لمعرفة الحق وقد تكون عنده ولم تثبت عنده أو لم يتمكن من فهمها وقد يكون قد عرضت له شبهات يعذره الله بها فمن كان من المؤمنين مجتهدا في طلب الحق وأخطأ فإن الله يغفر له خطأه كائنا ما كان سواء كان في المسائل النظرية (اي العقدية) أو العملية (اي الاحكام) هذا الذي عليه أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم . وجماهير أئمة الإسلام" [[118]](#footnote-118)

از جمله سخنان و اقوال كفرآميز كه گوینده آن باگفتن آن کافرمی شود اين است كه ممكن است گوينده چنين اقوال و سخنان كفري و يا شرك‌آلودي بر نصوص قرآن و سنت واقف نبوده و نسبت به آنها ناآگاه و داراي عدم شناخت است، يا اينكه در نزد او چنين نصوصي از قرآن و سنت وجود دارد ولي براي او ثابت نشده و به مرحله تفهيم و تثبيت نرسيده است، يا ممكن است چنين فردي از نزد خود داراي شبهاتی باشد كه سبب عدم رسيدن او به حقيقت گشته است؛ به همين دليل مي‌توان گفت خداوندازچنين شخص ويا اشخاصي عذر را مي‌پذيرد وآنها را معذور قلمداد مي‌كند. پس چنين كساني كه ازمؤمنين طالب وجوياي حق باشند و در اين مسائل به خطا رفته باشند خداوند آنها را مورد بخشش و عفو خود قرار مي دهد و حال آنكه خطا و اشتباه او هرچه كه مي‌خواهد باشد چه خطاكردن و در اشتباه افتادن در مسائل عقيدتي و چه در مسائل فقه و احكام و اين گفته‌ها همه اصحاب پيامبرو جمهور امامان و پيشوايان اسلام بر آن اتفاق نظر دارند. "

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید : شواهد تاریخی آشکار می سازند که قاعده ی کلی در میان اهل علم و کسانی که به اصول و فروع در دین هم اعتقاد داشته اند این بوده است که در عقیده و اصول دین هم تا زمانی که «حجت نبوی» به شخص نرسیده باشد جهل می تواند عذر باشد، حالا مهم نیست این جهل به دلیل دوری شخص از دیار مسلمین باشد یا به دلیل اینکه کسی به او یاد نداده باشد یا …. . ابن أبي حاتم در مناقب الشافعي در مورد عذر به جهل در عقیده از يونس بن عبد الأعلى آورده است که می گوید : شنیدم که شافعی می گوید:«لله أسماء و صفات لا يسع أحدا ردها ، و من خالف بعد ثبوت الحجة عليه فقد كفر ، و أما قبل قيام الحجة فإنه يعذر بالجهل لأن علم ذلك لا يدرك بالعقل و لا الرؤية و الفكر» اسماء و صفات الله متعال جزو عقیده و اصول دین هستند اما اگر کسی قبل از قیام حجت و ثبوت حجت دچار انحرافی گردید به دلیل جهلش کافر نمی گردد .چون این موارد با عقل و دیدن و فکر درک نمی گردند .

ابن حزم نیز با تأکید بر این مهم می گوید :لا يجوز أن يكفَّر أحد إلا من بلغه أمر عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم، وصح عنده، فاستجاز مخالفته .. وأما من لم يبلغه الأمر عن النبي - صلى الله عليه وسلم - فليس كافراً باعتقاده أي شيء اعتقده [[119]](#footnote-119)

تمام علمای اهل توحید متفق هستند که عذر به جهل در «شرک اصغر» قابل پذیرش است، اما در مورد مسلمانی که «جاهلانه» و بدون عناد و لجبازی در «شرک اکبر» می افتد اختلاف وجود دارد. [[120]](#footnote-120)در کل عقیده را نمی توان از راه تقلید و توارث کسب کرد، بلکه باید تحقیقی و از روی علم و آگاهی باشد . زمانی که این اصل را پذیرفته ایم باید این را نیز بپذیریم که کسب علم از راه آزمایش و خطاء و حرکت تدریجی از جهل به سوی علم حاصل می گردد و آنی نیست و احتمال خطاء در آن نیز وجود دارد. در این زمینه بازگو نمودن آراء اهل فقه گذشته می تواند آموزنده باشد که در زیر به بخشی از این دیدگاهها اشاره می شود:

* ابن عبد البر (۳۶۸–۴۶۳ق) می گوید: «من جهل بعض الصفات وآمن بسائرها لم يكن بجهل البعض كافرا لأن الكافر من عاند لا من جهل ، و هذا قول المتقدمين من العلماء و من سلك سبيلهم من المتأخرين »[[121]](#footnote-121) کسی که نسبت به بعضی از صفات الله متعال جاهل باشد اما به سایر صفات ایمان داشته باشد به واسطه ی جهل به بعضی از این صفات کافر نمی گردد چون کافر کسی است که لجبازی کند نه کسی که جاهل باشد، و این قول علمای گذشته و کسانی از متأخرین است که راه آنها را پیموده اند .
* امام ابن حزم الظاهري نیز بر همین مبناء حرکت کرده و می گوید:« وقال سائر أهل الإسلام؛ كل من اعتقد بقلبه اعتقادا لا يشك فيه، وقال بلسانه "لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله"، وأن كل ما جاء به حق، وبرئ من كل دين سوى دين محمد صلى الله عليه وسلم؛ فإنه مسلم مؤمن ليس عليه غير ذلك»[[122]](#footnote-122)
* ابن تيمية نیز بر همین مسیر رفته و می گوید: «فإنه بعد معرفة ماجاء به الرسول نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن يدعو أحداً من الأموات و لاالصالحين و لاغيرهم لا بلفظ الاستغاثة و لا بغيرها و لا بلفظ الاستعاذة و لا بغيرها ، كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت و لا إلى ميت و نحو ذلك بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور و أن ذلك من الشرك الذي حرمه الله و رسوله ، لكن لغلبة الجهل و قلة العلم بآثار الرسالة في كثيرمن المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول مما يخالفه».[[123]](#footnote-123)

ابن تیمیه مي گوید: كسي كه تازه وارد دين اسلام شده است و از مسائل و جزئيات اين دين به خوبي مطلع نيست و يا كسي كه در مكاني دور زندگي مي‌كند و براحكام عقيدتي و فقهي به صورت پسنديده و شرعي اطلاع نيافته است «يا اينكه سخني را شنيده است و آن را ندانسته انكار نمايد» وبه این دلیل که معتقد باشد كه اين سخن از قرآن و يا از فرمايشات رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست چنين كسي اگر مرتكب چنین انکاری شود و مثلاً اينكه بگوئيد ربا حلال است و یا شراب حلال است( تحلیل و تحریم کار الله می باشد) يا مثلاً همچون سلف صالح ما از روي عدم آگاهی چيزهايي را انكار مي‌كردند و از قبول آن سرباز مي‌زدند چرا كه برايشان ثابت نشده بود كه اين سخن و اين مسئله گفته و قول رسول خداست و يا اينكه مي بينم كه صحابه گرامي از چيزهايي مانند ديدن خدا شك مي‌كنند تا جائيكه آن را از رسول اكرم سوال مي‌كنند (که آیا خدا را در قیامت می بینیم یا نه) و همانند آن مردي كه گفت مرا بسوزانيد و خاكسترم را در هوا پخش نمائيد تا شايد خداوند بر جمع‌آوري و زنده‌كردن من قدرت و توانايي نيابد (که کار این مرد کفراکبربوده) و همانند اينها را تا زماني كه دلايل و حجت‌هاي قرآن و سنت بر آنها به صورت واضح عرضه نشود نمي‌توان تكفير كرد.[[124]](#footnote-124)

و باز ابن تيمية در جای دیگری با تصریح به شرط قیام حجت بر جاهل قبل از حکم به کفرش می گوید:«و الاستغاثة بالرسول ؛ بمعنى أن يطلب من الرسول ما هو اللائق بمنصبه لا ينازع فيها مسلم كما أنه يستغاث بغيره بمعنى أن يطلب منه ما يليق به ، و من نازع في هذا المعنى فهو إما كافر إن أنكر ما يكفر به و إما مخطئ ضال و أما بالمعنى الذي نفاه الرسول عليه الصلاة و السلام فهي أيضاً مما يجب نفيها ، و من أثبت لغير الله ما لا يكون إلا لله فهو كافر إذا قامت عليه الحجة التي يكفر تاركها » [[125]](#footnote-125)به همین دلیل می بینیم که شیخ الاسلام عوام غلاه شیعه اسماعیلی را تکفیر نمی کند آنهم تنها به دلیل «جهل» و عذر به جهل در شرک اکبر و عقیده.[[126]](#footnote-126)

ابن تیمیه در مجموع ابن قاسم می گوید: کسانی که با من مجالست نموده اند می دانند که من همیشه از اینکه کسی را به طور معین به کفر یا فسق و یا معصیت نسبت دهند نهی کرده ام مگر اینکه دانسته شود که «حجت نبوی» (يتبين لهم ما جاء به الرسول) بر او اقامه شده طوری که دانسته شود مخالفت با آن گاه کفر و گاه فسق و گاه معصیت است. و من اقرار می کنم که خداوند به تحقیق از خطاهای این امت بطور عام چه در مسائل خبری و قولی یا مسائل علمی می گذرد و سلف همیشه در بسیاری از مسائل با همدیگر اختلاف و نزاع داشته اند و مشاهده نشده که هیچ فردی از آنها بر علیه دیگری حکم کفر و یا فسق و یا معصیت صادر نماید – تا اینکه می گوید- من اعلان می کنم چیزی را هم که از سلف و امامان در مورد اطلاق کردن کفر بر کسی که فلان و فلان را بگوید، حق است اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق نهاد – تا اینکه می گوید-  تکفیر از جنس وعید است به درستی گر چه آن تکذیب فرموده رسول الله  صلی الله علیه و سلم  است اما چه بسا فرد مورد نظر تازه مسلمان شده یا در بادیه و مناطق دور افتاده نشو و نما کرده باشد که امثال این افراد بواسطه تکذیب و انکار تکفیر نمی شوند تا زمانیکه حجت بر آنها اقامه نگردد. و گاهی نفری این نصوص را نشنیده یا اینکه شنیده ولی نزد او ثابت نیست یا پیش او نصوص دیگری که با آن معارض است وجود دارد و باعث شده که آن را تأویل نماید هر چند در این کار نیز دچار خطا شده باشد.(در چنین مواردی تکفیر نمی شود.)".[[127]](#footnote-127)

* شیخ عمر عبدالرحمن نیز در خصوص عذر به جهل در شرک اکبر می گوید: «ويعرف ابن القيم الشرك الأكبر بأنه اتخاذ ند من دون الله يحبه كما يحب الله عزوجل وهو مثل شرك مشركي العرب الذين اتخذوا آلهة سووها برب العالمين مع الإقرار بأن الله تعالى هو خالق كل شيء. فمن هذا الذي ذكرنا يظهر بوضوح وجلاء أن الكفر الأكبر لا يقتصر على الشرك بل الكفر يحوي الشرك وغيره.. فكل من فعل فعلا يخرج من الملة يصير كافراً بهذا بعد انتفاء الموانع من جهل وإكراه
* وخطأ سواء أكان فعله شركاً أم لا..»

ابن قيم شرك اكبر را اينگونه تعریف می کند: اتخاذ یک همانند برای الله و آن را همانند الله دوست داشتن مانند شرک مشرکان عرب که خدایی را انتخاب و آن را با پروردگار جهانیان مساوی دانستند ولی با این وجود اقرار نمودند که الله تعالی خالق همه چیز است. از آنچه که بیان گردید به خوبی در می یابیم که کفر اکبر منحصر به شرک نیست بلکه کفر شامل شرک و غیره نیز می شود… بنابراین هرکس مرتکب فعلی شود که موجب خروج او از امت گردد به واسطه آن کافر خواهد بود پس از اینکه موانع از جمله جهل، اکراه و خطاء منتفی گردد خواه فعل او شرک باشد یا خیر.[[128]](#footnote-128)

* شیخ اسامه بن لادن در خصوص عذر به جهل در عقیده در پاسخ به سوالی درباره تکفیر می گوید: «فإننا نعتقد أن المسلمين مسلمون ولا نكفر أحدا إلا إذا ارتكب ناقضا من نواقض الإسلام المعلومة من الدين بالضرورة، إن كان عالما بأن هذا ناقض للإسلام، أو من معلوم من نواقض الدين بالضرورة. » ما معتقدیم مسلمانان مسلمانند، ما احدی را تکفیر نمی‌کنیم مگر آنکه مرتکب نواقض اسلام یا منکر ضروریات دین شود به ‌شرط آنکه بداند و عالم باشد به این که این امر ناقض ‌اسلام یا ضروری ‌دین است.[[129]](#footnote-129)
* شیخ عطیه الله لیبی در خصوص عذر به جهل در عقیده و الشركالأكبر می گوید:« المسلم الذي ثبت له عندنا عقدُ الإسلام، إذا ارتكب شيئا من الشرك الأكبر جاهلا، وصحَّ الجهلُ، أنه لا يكفر (أي لا نحكم عليه بالكفر والخروج من الملة)بمجرد ذلك، بل حتى تقام عليه الحجة فيخالفها» مسلمانی که در نزد ما عمل به اسلام او ثابت شده باشد در صورتی که مرتکب شرک اکبر گردد و این شرک از روی جهل وی بود و جهل نیز صحیح باشد، بنابر این تکفیر نمی شود یعنی نمی توان حکم تکفیر او و خروج از دایره اسلام را صادر کرد بلکه برای تکفیر باید حجت بر وی اقامه گردد و چنینی شخصی بعد از اقامه ی حجت با آن مخالفت نماید.[[130]](#footnote-130)
* شیخ رشید رضا نیز که به عنوان پرچدار سلفیت جهادی یکی دو قرن اخیر شناخته شده در مورد عذر به جهل معتقد است که :

انکار هر یک از مؤلفه‌های شرعی، مستقیم یا غیرمستقیم، اگر از روی ناآگاهی محقق شود، سبب خروج شخص از اسلام نمی‌شود. وی می‌گوید: «اگر کسی یکی از مؤلفه‌های یادشده را پس از آنکه ادله آن به‌درستی به او عرضه شد، از روی دشمنی یا بی‌توجهی یا تمسخر انکار کند، کافر محسوب می‌شود»[[131]](#footnote-131) بنابراین، انکار قبل از ابلاغ «حجت نبوی» سبب کفر نمی‌شود. به نظر وی: «اگر فرد عامی و کم‌سوادی برخی از مسائل فرعی و غیرضروری را، که غالباً افراد عامی آگاهی از آن یا توجهی به آن ندارند، انکار کند، مرتد نمی‌شود؛ اما انکار همین مسائل از جانب کسی که می‌داند این مسئله در قرآن یا سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده، یا صحابه بر اثبات آن اجماع دارند، و در این انکار متأول نیز نباشد، سبب ارتداد او می‌شود».[[132]](#footnote-132) او بر اساس همین شرط، به مصادیقی اشاره می‌کند که انکار ضروری دین سبب ارتداد نمی‌شود. مثلاً می‌گوید: «اگر تازه‌مسلمانی که هنوز فرصت یادگیری احکام اسلام را پیدا نکرده یا کسی که دور از دارالاسلام زندگی می‌کند، از سر جهل یکی از ضروریات را انکار کند، تکفیر نمی‌شود».[[133]](#footnote-133)

در حقیقت، او مطابق نظر مشهور فقهای مسلمان، جاهل قاصر را معذور می‌داند و ارتداد منکر ضروری را مقید به عالم و جاهل مقصر می‌کند. [[134]](#footnote-134)وی معتقد است با در نظر گرفتن این قید مصادیق کافر در میان مسلمین کم خواهد بود. رشید رضا به نقل از استادش، محمد عبده، می‌نویسد: «انکار حق با علم و یقین به آن بین مردم کم است».[[135]](#footnote-135) او دلیل خود بر اشتراط این شرط را این‌گونه بیان می‌کند: «انکار از سر جهل عذر محسوب می‌شود. زیرا تکلیف فرع بر علم است» [[136]](#footnote-136)

کسانی چون : دکتر عبدالله عزام، ابو انس شامی، عبدالقادر بن عبدالعزیز، ناصر علوان، ابوحمزه المهاجر مصری و… قائل به عذر به جهل در شرک اکبر بودند. این بخشی از آراء علمای بزرگوار اهل جهاد مسلمین در مورد عذر به جهل در عقیده و به اصطلاح در اصول دین است حالا چه رسد به فروع دین که مشهور است: کسی که به خاطر تازه مسلمان شدن یا اینکه در غیر بلاد اسلامی نشو و نما کرده یا اهل بادیه و دور از شهر زندگی می کند، اهل علم به سبب نشناختن واجبات آنها را تکفیر نمی کنند.[[137]](#footnote-137)

* ابن تيمية می گوید: كذلك من دعا غير الله وحج إلى غير الله هو أيضًا مشرك، والذي فعله كفر، لكن قد لا يكون عالمًا بأن هذا شرك محرم.كما أن كثيرًا من الناس دخلوا في الإسلام من التتار وغيرهم وعندهم أصنام لهم صغار من لبد وغيره وهم يتقربون إليها ويعظمونها ولا يعلمون أن ذلك محرم في دين الإسلام، ويتقربون إلى النار أيضًا ولا يعلمون أن ذلك محرم، فكثير من أنواع الشرك قد يخفى على بعض من دخل في الإسلام ولا يعلم أنه شرك ، فهذا ضال، وعمله الذي أشرك فيه باطل، لكن لا يستحق العقوبة حتى تقوم عليه الحجة، قال تعالى: (فلا تجعلوا لله أندادًا وأنتم تعلمون )"[[138]](#footnote-138)

و ابن القيم نیز می گوید: " الأحكام إنما تثبت في حق العبد بعد بلوغه هو ، وبلوغها إليه ، فكما لا يترتب في حقه قبل بلوغه هو ،كذلك لا يترتب في حقه قبل بلوغها إليه " .[[139]](#footnote-139)

در این صورت عذر به جهل برای مسلمان در تمام امور عبادی وی اعم از مسائل اعتقادی و توحید و شرک یا مسائل احکام فقهی ثابت و وارد است .

**بخشی از دلایل قرآن و سنت موجود در زمینه عذر المسلم بالجهل در مسائل العقيدة :**

1. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/165(.
2. وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ( التوبة/115)

این آیات و آیات مشابه دلالت دارند بر اینکه از مکلف تکالیف شرعی خواسته نمی شود مگر بعد از آگاهی پیدا کردن بر آن ، و زمانی که بر آن آگاهی پیدا نکرد در این صورت معذور می باشد . ابن عثيمين در مورد فوائد این آیه«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ...» می گوید : " الفائدة العظيمة الكبرى وهي العذر بالجهل ، **حتى في أصول الدين** ؛ لأن الرسل يأتون بالأصول والفروع ، فإذا كان الإنسان جاهلاً لم يأته رسول ، فله حجة على الله ، ولا يمكن أن تثبت الحجة على الله إلا إذا كان معذورا " [[140]](#footnote-140)

1. " رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا " (بقرة/ 286) و الله متعال در پاسخ فرموده است: "قَدْ فَعَلْتُ" .[[141]](#footnote-141)  
   وقوله تعالى : وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا( الأحزاب/5)
2. وقوله صلى الله عليه وسلم : إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنِّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ .[[142]](#footnote-142)

این نصوص بیانگر آن است که هر مسلمانی که به دلیل فراموشی یا خطاء بر خلاف آنچه به آن مکلف شده است عملی انجام داد مورد عفو قرار می گیرد؛ مخطئ شامل جاهل می گردد، چون مخطئ کسی است که بدون قصد و به صورت غیر عمدی با حق مخالفت می کند .

ابن تيمية می گوید: " وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ : («رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ( قَدْ فَعَلْت) ، وَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ الْخَطَأِ الْقَطْعِيِّ فِي مَسْأَلَةٍ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ ... فَمَنْ قَالَ : إنَّ الْمُخْطِئَ فِي مَسْأَلَةٍ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ يَأْثَمُ ، فَقَدْ خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْإِجْمَاعَ الْقَدِيمَ"[[143]](#footnote-143)

و ابن العربي هم می گوید : " فالجاهل والمخطئ من هذه الأمة ، ولو عمل من الكفر والشرك ما يكون صاحبه مشركاً أو كافراً ، فإنه يعذر بالجهل والخطأ ، حتى تتبين له الحجة ، التي يكفر تاركها ، بياناً واضحاً ما يلتبس على مثله "[[144]](#footnote-144)

الشيخ عبد الرحمن السعدي می گوید: " وهذا عام في كل ما أخطأ فيه المؤمنون من الأمور العملية والأمور الخبرية "[[145]](#footnote-145)

و ابن عثيمين نیز می گوید : " والجهل ـ بلا شك ـ من الخطأ ، فعلى هذا نقول : إذا فعل الإنسان ما يُوجب الكفر ، من قول أو فعل ، جاهلاً بأنه كفر، أي : جاهلاً بدليله الشرعي، فإنه لا يكفر"[[146]](#footnote-146)

1. ما رواه الشيخان عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنَّ رَجُلاً كَانَ قَبْلَكُمْ رَغَسَهُ – أي رزقه – اللَّهُ مَالاً فَقَالَ لِبَنِيهِ لَمَّا حُضِرَ : أَيَّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ ؟ قَالُوا : خَيْرَ أَبٍ . قَالَ : فَإِنِّي لَمْ أَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ ؛ فَإِذَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي ثُمَّ ذَرُّونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ فَفَعَلُوا فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ مَا حَمَلَكَ قَالَ مَخَافَتُكَ فَتَلَقَّاهُ بِرَحْمَتِهِ .

* و في رواية عند مسلم ، عن أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ : ( أَسْرَفَ رَجُلٌ عَلَىَ نَفْسِهِ ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَىَ بَنِيهِ فَقَالَ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ اسْحَقُونِي ، ثُمَّ اذْرُونِي فِي الرِّيحِ فِي الْبَحْرِ ، فَواللهِ لَئِنْ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي ، لَيُعَذِّبُنِي عَذَاباً مَا عَذَّبَهُ أَحَداً ، قَالَ : فَفَعَلُوا ذَلِكَ بِهِ ، فَقَالَ لِلأَرْضِ : أَدِّ مَا أَخَذْتِ ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ . فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَىَ مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : خَشْيَتُكَ يَا رَبِّ ! أَوْ قَالَ : مَخَافَتُكَ ! فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ) .[[147]](#footnote-147)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: ( كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ المَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ اطْحَنُونِي ، ثُمَّ ذَرُّونِي فِي الرِّيحِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي لَيُعَذِّبَنِّي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا.فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الأَرْضَ فَقَالَ: اجْمَعِي مَا فِيكِ مِنْهُ، فَفَعَلَتْ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ. فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟قَالَ: يَا رَبِّ خَشْيَتُكَ ، فَغَفَرَ لَهُ)

ابوهريره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روايت مي‌كند كه رسول اكرم مي‌فرمايد: مردي بود كه بسيار گناه‌كار بود و معصيت و نافرماني خداوند را بسيار كرده بود به همين دليل زماني كه در حال جان دادن بود و داشت نفس‌هاي آخر زندگيش را مي‌كشيد به فرزندانش گفت: هنگامي كه من مردم جسد مرا بسوزانيد سپس مرا به خاكستر تبديل نمائيد و بعد از آن خاكسترم را در هوا پخش كنيد تا باد آنها را از هم دور بريزد و خاكستري از من باقي نماند. چون قسم به خدا اگر پروردگارم بر من دست يابد من را عذاب سختي مي‌دهد، عذابي كه تا بحال هيچ كس را با آن عذاب نداده است، پس زمانيكه اين شخص مرد و فرزندانش در حقش چنين وصيتي را عملي كردند و سپس خداوند به زمين دستور داد كه خاكستر آن مرد را جمع كند و او دوباره به اذن خداوند زنده شد و در برابر خداوند ايستاد و بعد از اين زنده شدن و ايستادن در مقابل پروردگار، خداوند از او پرسيد چه چيزي سبب شده كه مرتكب چنين كاري شدي و چنين وصيتی كردي؟ اين مرد هم در جواب فرمود اي پروردگار ترس از تو مرا وادار به انجام چنين كاري كرد خداوند هم او را بخاطر ترس وخشیتی کی داشت بخشيد و او را عفو كرد. "

گفته ای که از این شخص صادر شده است کفر اکبری است که او را از ملت اسلام خارج می گرداند، به دلیل انکار قدرت الله بر جمع کردنش بعد از مرگ، و"صفة القدرة" از روشتن ترین و آشکار ترین صفاتی به شمار می رود که از لوازم ربوبیت و الوهیت الله متعال به شمار می رود، بلکه از صفا ویژه ی الله متعال به شمار می رود، اما کافر نگشت، چون به دلیل جهلش معذور بود .این شخص مسلمانی است که جاهلانه در قدرت الله و معاد شک کرده و در کفر افتاده است.تمام مسلمین اتفاق دارند که اگر کسی عالمانه در قدرت الله در زنده کردن انسانها شک کند و یا عقیده داشته باشد که می تواند از قدرت الله خارج گردد کافر می گردد اما جهل این شخص مسلمان برایش عذر گردید و باعث بخشش وی گردید .

و ابن تيمية نیز می گوید : " فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إعَادَتِهِ إذَا ذُرِّيَ ، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ ، وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ : فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ" [[148]](#footnote-148)

وقال أيضا : " فَهَذَا الرجل اعْتقد أَن الله لَا يقدر على جمعه إِذا فعل ذَلِك، أَو شكّ، وَأَنه لَا يَبْعَثهُ ؛ وكل من هذَيْن الاعتقادين كفر ، يكفر من قَامَت عَلَيْهِ الْحجَّة ، لكنه كَانَ يجهل ذَلِك ، وَلم يبلغهُ الْعلم بِمَا يردهُ عَن جَهله ، وَكَانَ عِنْده إِيمَان بِاللَّه وبأمره وَنَهْيه ووعده ووعيده ، فخاف من عِقَابه ، فغفر الله لَهُ بخشيته .فَمن أَخطَأ فِي بعض مسَائِل الِاعْتِقَاد من أهل الْإِيمَان بِاللَّه وبرسوله وباليوم الآخر وَالْعَمَل الصَّالح ، لم يكن أَسْوَأ حَالا من الرجل ، فَيغْفر الله خطأه ، أَو يعذبه إِن كَانَ مِنْهُ تَفْرِيط فِي اتِّبَاع الْحق على قدر دينه . وَأما تَكْفِير شخص عُلم إيمَانه بِمُجَرَّد الْغَلَط فِي ذَلِك: فعظيم" [[149]](#footnote-149)

ابن تيميه راجع به اين مرد مي‌ گويد: اين مرد گمان كرد خداوند قادر نيست كه او را بعد از اين عملش دوباره زنده كند و او را به حالت اول بازگرداند و اين در حاليست كه انكار قدرت خداوند متعال و «انكار دوباره زنده‌شدن انسان در قيامت كفر است»(ودرجایی دیگرمیگوید:به اتفاق مسلمانان کفراست) ولي اين مرد باوجود اينكه به خداوند ايمان داشت و به توانايي و امر و دستور خداوند باور داشت و ترس از خداوند در دلش جاي گرفته بود به قدرت خداوند جاهل بود و در اين زعم و گمان خود گمراه و همچنين در خطا و اشتباه بود ولي با اين همه خداوند او را بخشيد چرا كه او جاهل بودودرگمان خود به خطا رفته بود. و اين حديث به صراحت بيان مي‌دارد كه اين مرد اميدوار بود كه با انجام چنين كاري خداوند او را دوباره زنده نكند و بدتر از اين اينكه در امر معاد و زنده شدن دوباره شك كرده بود كه اين كفر است و اين كفر زماني در حق كسي صادر مي‌شود كه حجت نبوت بر آن شخص اقامه شود در اين صورت می توان دست به تكفير چنين شخصي زد.[[150]](#footnote-150)

ونظرابن قیم درمور این حدیث چنین است که میگوید:هركس از روي جهل و ناآگاهي و يا اينكه از روي تأويل خاصي مسئله‌اي را انكار نمايد بخاطر اين جهل و ناآگاه بودن و همچنين به دليل تأويل خاصي كه از اين مسئله دارد تكفير نمي‌شود و نمي‌توان او را كافر خواند. مانند حديث مردي كه قدرت خداوند را بر جمع‌آوري خاكستر خود انكار كرد و به خانواده‌اش دستور داد كه او را بسوزانند و خاكسترش را در باد پخش كنند ولي با اين وجود خداوند او را بخشيد و او را مورد مرحمت خود قرار داد چرا كه اين شخص جاهل و ناآگاه از واقعيت مسئله بود، چرا كه اين كار را از روي انكار قدرت خداوند و تكذيب قدرت او انجام نداد بلكه آن را از روي جهل و ناداني انجام داد.[[151]](#footnote-151)

وابن حزم در رابطه با حديث اين مرد كه در قدرت خداوندشک کردومنکر آن شد مي‌فرمايد: اين مرد نسبت به اينكه خداوند قادر است خاكستر او را جمع نمايد و دوباره او را زنده كند جاهل بود اين در حاليست كه خداوند او را به خاطر «عدم آگاهي»و همچنين اقرار به وجود خداوند و ترس از ذات رب‌العالمين مورد عفو و بخشش قرارداد.[[152]](#footnote-152)

ابن عبد البر می گوید : " اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْنَاهُ ، فَقَالَ مِنْهُمْ قَائِلُونَ : هَذَا رَجُلٌ جَهِلَ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ الْقُدْرَةُ ، فَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ، قَالُوا : وَمَنْ جَهِلَ صِفَةً مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآمَنَ بِسَائِرِ صِفَاتِهِ وَعَرَفَهَا ، لَمْ يَكُنْ بِجَهْلِهِ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ كَافِرًا ، قَالُوا : وَإِنَّمَا الْكَافِرُ مَنْ عاند الحق لا من جهله . وهذا قول المتقدمين مِنَ الْعُلَمَاءِ وَمَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُمْ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ[[153]](#footnote-153) " .

إمام الشافعي نیز می گوید: " للهِ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ، جَاءَ بِهَا كِتَابُهُ ، وَأَخْبَرَ بِهَا نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّتَهُ ، لاَ يَسَعُ أَحَداً قَامَتْ عَلَيْهِ الحُجَّةُ رَدُّهَا ، لأَنَّ القُرْآنَ نَزَلَ بِهَا ، وَصَحَّ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ القَوْلَ بِهَا .فَإِنْ خَالَفَ ذَلِكَ بَعْدَ ثُبُوتِ الحُجَّةِ عَلَيْهِ : فَهُوَ كَافِرٌ ، فَأَمَّا قَبْلَ ثُبُوْتِ الحُجَّةِ ، فَمَعْذُورٌ بِالجَهْلِ ، لأَنَّ عِلْمَ ذَلِكَ لاَ يُدْرَكُ بِالعَقْلِ ، وَلاَ بِالرَّوِيَّةِ وَالفِكْرِ ، وَلاَ نُكَفِّرُ بِالجَهْلِ بِهَا أَحَداً إِلاَّ بَعْدَ انتهَاءِ الخَبَرِ إِلَيْهِ بِهَا" [[154]](#footnote-154)

الحافظ در کتاب الفتح می گوید : «قال الخطابي : قد يستشكل هذا فيقال : كيف يغفر له و هو منكر للبعث و القدرة على إحياء الموتى؟ و الجواب : أنه لم ينكر البعث و إنما جهل فظن أنه إذا فعل به ذلك لا يعاد فلا يعذب ، و قد ظهر إيمانه باعترافه بأنه إنما فعل ذلك من خشية الله . قال ابن قتيبة : قد يغلط في بعض الصفات قوم من المسلمين فلا يكفرون بذلك» .

أبو محمد بن حزم نیز می گوید:«فهذا إنسان جهل إلى أن مات أن الله عز و جلّ يقدر على جمع رماده و إحيائه، و قد غفر الله له لإقراره، و خوفه، و جهله»[[155]](#footnote-155)

عده ای بر آن بوده اند که این روایت را به شیوه ای تأویل کنند که مسأله ی عذر به جهل این مسلمان در آن کم رنگ گردد. امام ابن‌حزم برچنين اشخاصي سخت مي‌تازد و آنها را مورد هجوم قرار مي‌دهد، هرچند كه نامي از آنها نمي‌برد، و در اين باره مي‌ گوید: تأويل كلمه قَدَرَ و معنا نمودن آن به ضَيق در حقيقت تحريف كردن كلام از جايگاه اصلي خودش مي‌باشد و اين تأويل، تأويل باطلي است كه به هيچ وجه ممكن نمي‌باشد چون «اگر چنين مي‌بود اين شخص دستور نمي‌داد كه خانواده‌اش او را بسوزانند و خاكسترش را در هوا پخش نمايند بلكه به همان مردن و در قبرگذاشته‌شدن اكتفا مي نمود» و شکي نيست كه امر و دستور اين مرد به فرزندانش براي انجام دادن اين وصيت در حقش اين بوده كه با اين وسيله از عذاب خداوند رهايي يابد و خداوند نتواند او را دوباره زنده نمايد و مورد بازخواست قراردهد.[[156]](#footnote-156)

عده ای نیز مي گويند كه اين مرد نسبت به قدرت بازگرداندن خداوند (معاد) شك داشته كه اين مسئله از مسائل صفات خداوند مي‌باشد و كفر در اسماء و صفات كفر اصغر است. اما علماء در كتابهاي عقيده ذكر كرده‌اند اصل در انكار و تأويل صفاتي از صفات خداوند كفر اكبر است، مگر در جايي كه زمينه تأويل آن باشد و بعضي آن را به غلط تأويل ‌كنند؛ مانند معتزله مثلاً (يد)را به قدرت و يا سمع و بصررا به علم كه در اين جا چون در لغت عربي اين الفاظ تأويل بردار مي‌باشند گفته شده اگر كسي آن را تأويل كرد نمی توان او را فورا تکفیر کرد زیرا این نوع کفرها تاویل بردار می باشند. و صفاتی مانند«ید»،«وجه» و«عین» اگرکسی در مورد آنهاباتاویل غلط به تحریف معانی آن پرداخت نمی توان اورا تکفیرکرد .مثلا تاویل (ید)دست خداوندبه قدرت ویاامثال این نوع تاویلها.ومنظورعلماء ازاین نمی توان کسی را که درمبحث اسماءوصفات که درآن به خطاءرفته است تکفیرکرداین نوع تاویلات می باشد نه شک وانکار صفتی مانند معاد که به اجماع اهل اسلام کفر اکبر است.

در این صورت انكار و شك در صفاتي همچون «خالق» ،«رازق»، «سمیع»، «علیم»، «حکیم»، «شدیدالعقاب» و... کفراکبر می باشد نه اصغر؛ و چنانچه ابن تیمیه می گوید: انکارصفتی مانندمعاد(یعنی قدرت بازگرداندن مردگان)به اتفاق مسلمانان کفراکبراست "وگفته این مرد بنی اسرائیلی هم همانطور که آشکاراست شک صفت معاد خداوندی بود.

ابن تیمیه در مورد جاهلانی که در اشخاص و قبور غلو می کنند می گوید:بعضی می گویند: "هر گاه محتاج چیزی بودید اگر فلان شیخ را فرا بخوانید، او به یاری شما خواهد آمد ، یا اگرچند گام را به سوی بارگاهش بردارید و او را به فریاد بطلبید ، حاجت شما را برآورده می سازد. این عقیده نادرست است و اقدام به آن حرام است. « یعنی کسی که چنین می کند، کار حرامی را مرتکب شده، امَا مشرک نمی شود.»[[157]](#footnote-157)

امام غزالی طوسی پس از اظهار نظر در مورد «معتزله و مشبهه» و دیگر فرقه های اهل بدعت در دین و کسانی که در تاویل به خطا رفته اند، می گوید:" آنان در مقام اجتهاد دردین قرار داشته اند. اما آنچه که ضرورت دارد مورد توجّه قرار گیرد-البته تا جایی که راهی و توجیهی برای آن وجود داشته باشد- پرهیزازتکفیر ایشان است. زیرا مباح نمودن قتل ومصادره اموال اهل نماز و قبله که به صراحت به« لا اله الا الله» اقرار می نمایند، خطاست. زیرا رسول خدا(ص) فرموده اند:« به من فرمان داده شده با مردم تا زمانی که می گویند:" لا اله الا الله و محمد رسول الله " بجنگم، اماهر گاه آن را گفتند: جان و مال ایشان –مگرمستحق آن باشند–درمصونیت قرارمی گیرند!»[[158]](#footnote-158)

1. سؤال حواريين عيسى عليه و على نبيِّنا الصلاة و السلام ، و سخنان آنها که الله متعال در قرآن ذکر کرده است: إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ (مائدة/ 112)

همانطور كه در ظاهر آيه مشاهده مي‌كنيد حواريون كه اصحاب عيسي‌عليه ‌السلام بودند به عيسي گفتند: آيا پروردگار ما مي‌تواند سفره‌اي از آسمان براي ما بفرستد و وقتي عيسي گفت: اگر ايمان داريد از خداوند بترسيد. حواريون در جواب گفتند مي‌خواهيم از آن بخوريم و اطمينان پيدا كنيم كه تو راست مي‌گويي و بعد از آن عيسي دعا كرد و از آسمان سفره‌اي آمد.

آيا در گفته‌هاي حواريون كه اين درخواست را كردند، آنها به قدرت خدا كه بتواند سفره‌اي از آسمان نازل كند شك داشتند يا نه؟ درباره اين مطلب باتوجه به اين كه كلمه (هل يستطيع ربك)[[159]](#footnote-159) امام‌طبري(مشهور به امام‌المفسرين در میان فرقه های معروف به اهل سنت) و همچنين ابن‌حزم از علماي مشهور قرن پنجم و تمام دنباله روان آنها تا کنون به اين نظريه رأي مي‌دهند كه حواريون در قدرت خداوند شك داشتند و با اين وجود كافر نشدند.

امام طبري اشاره مي‌كند كه در گفته حواريون كه در جواب عيسي گفتند: اين درخواست ما براي اين است كه دلهايمان آرامش يابد و بدانيم كه تو با ما راست گفته اي: امام طبري مي‌فرمايد: كه اين جمله حواريون: كاملاً اين مطلب را مي‌رساند كه مرض شك و ترديد در دين و شك در تصديق پيامبرشان در دلهاي آنان وجود داشته و اين سؤال حواريون براي آزمايش عيسي بوده است.

و همچنين ابن حزم این گفته ی حواریون را ناشی از جهل آنها دانسته و این جهل مانع باطل شدن ایمانشان گشته ومي‌گويد:« فهؤلاء الحواريون الذين أثنى الله عز وجل عليهم قد قالوا بالجهل لعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء؟ و لم يبطل بذلك إيمانهم ، و هذا ما لا مخلص منه ، و إنما كانوا يكفرون لو قالوا ذلك بعد قيام الحجة و تبيينهم لها»[[160]](#footnote-160) حواريون باوجود شك در قدرت خدا كه اين خود كفر مي‌باشد كافر نشدند و در واقع همانطور كه ابن‌حزم اشاره مي‌كند اين قول آنان به خاطر جهلشان بودو براي حواريون عذري حساب مي‌شود.

نظريه امام‌طبري و ابن‌حزم و کسانی که شش قرائت مشهور آیه را پذیرفته اند همین است اما کسانی هم هستند که بر اساس قرائت «هل تسطيع ربك» دیدگاه دیگری دارند. [[161]](#footnote-161)و عذر به جهل در این آیه برخلاف ادعاي کسانی كه مي‌گويند تمام علماي امت داراي يك نظريه هستند، مسئله اختلافي و فقهي است.

1. داستان بني إسرائيل با موسى .الله متعال می فر ماید : ( وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ \* إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (أعراف/138-141)

از موسی خواستند که برایشان بتی قرار دهد که به واسطه ی عبادت آن به الله نزدیک شوند و تقرب جویند همچنانکه مشرکین چنین بتهائی داشتند. ابن الجوزي می گوید: " وهذا إخبار عن عظيم جهلهم حيث توهموا جواز عبادة غير الله ، بعد ما رأوا الآيات". [[162]](#footnote-162)

الشيخ عبد الرحمن المعلمي می گوید: " يظهر من جواب موسى عليه السلام أنه وإن أنكر عليهم جهلهم : لم يجعل طلبهم ارتدادا عن الدين ، ويشهد لذلك أنهم لم يؤاخذوا هنا ، كما أوخذوا به عند اتخاذهم العجل ، فكأنهم هنا - والله أعلم - عذروا بقرب عهدهم " .[[163]](#footnote-163)

1. داستان ذات أنواط .

عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ، قَالَ: " خَرَجَنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِبَلَ حُنَيْنٍ، فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ ، فَقُلْنَا : يَا نَبِيَّ اللهِ ، اجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكُفَّارِ ذَاتُ أَنْوَاطٍ ، وَكَانَ الْكُفَّارُ يَنُوطُونَ سِلَاحَهُمْ بِسِدْرَةٍ ، وَيَعْكُفُونَ حَوْلَهَا .فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ( اللهُ أَكْبَرُ ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى : (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةً) إِنَّكُمْ تَرْكَبُونَ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ " [[164]](#footnote-164)

واقد لیثی می گوید: ما همراه رسول خدا براي غزوه حنين از شهر بيرون رفتيم اين در حالي بود كه ما تازه مسلمان شده بوديم – واقد از جمله كساني مي‌باشد كه در روز فتح مكه ايمان آورده بود – واقد مي‌گويد در كنار درختي گذر كرديم و در همين حال به رسول اكرم گفتيم براي ما يك درخت براي آويختن اسلحه‌ها و وسايلمان قرار بده (ذات انواط)همچنانكه كافران چنين درختي را دارند ما اين سخن را گفتيم چرا كه كفار درختي داشتند كه كنار آن مي‌نشستند همچون شيء ‌با بركت اسلحه‌ها و وسايلشان را بدان آويزان مي نمودند (این کار کفاربه خاطرتبرک وجلب نفعت ودفع ضرر بود) و آن درخت را ذات انواط ناميده بودند .پس واقد مي‌ گوید زماني كه ما اين درخواست را از رسول الله نموديم، رسول الله فرمود: الله اكبر؛ قسم به آنكس كه جانم در دست اوست چيزي را گفتيد كه بني‌اسرائيل آن را به موسي گفتند براي ما اله وخدای همچون اله وخدای قوم فرعون قرار بده و موسي هم در جواب آنها گفت واقعاً شما قوم جاهلي هستيد و پس رسول‌اكرم فرمودند شما در واقع با گفتن اين سخن پيرو سنتهاي اقوام قبل از خود شديد.

نکته مهم در روايت طبراني( ۱۳۵۰۴) در مورد اين درخت این است که «و كانت تعبد من دون الله» مشركين براي اين درخت عبادت مي‌كردند و در روايتي كه بيهقي در دلائل النبوه آورده اینکه «يذبحون عندها» مشركين در كنار آن درخت ذبح و قرباني مي‌كردند. و از جمع روايات معلوم مي‌شود كه مشركين اين درخت را مانند بتي عبادت مي‌كردند. در این صورت چیزی از رسول الله صلی اله علیه وسلم خواستند شرک اکبر بود و بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتار اینها را مانند گفتار قوم بنی اسرائیل در برابر موسی دانست .

محمد رشيد رضا می گوید:" إن الذين قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم ما ذُكر، كانوا حديثي عهد بالشرك، فظنوا أن ما يجعله لهم النبي من ذلك يكون مشروعا، لا ينافي الإسلام[[165]](#footnote-165) " .

و ابن تيمية نیز می گوید :"فإنا بعد معرفة ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات ، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم ، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها ، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها.كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ، ونحو ذلك ، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأن ذلك من الشرك الذي حرمه الله ورسوله.لكن لغلبة الجهل، وقلّة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين، لم يمكن تكفيرهم بذلك، حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، مما يخالفه ". [[166]](#footnote-166)

در مورد کسانی که «آگاهانه» مرتکب جرم استهزاء شده بودند الله متعال بدون قبول عذر آنها را تکفیر نموده و فرمود « لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»(توبه/66) . این تکفیر کسانی بود که «آگاهانه» تنها در حد سخن و کلام مرتکب جرم شده بودند. در صورت «آگاهی و علم» فرق ندارد شخص با دلش دچار کفر شود یا با قول و عمل؛ چون خواستن و طلب جرم و شرك مانند انجام دادن آن است. همچنانکه قاعده ی مشهوری است که « أن من نوي الكفر في المآل كَفَر في الحال » يعني هركس اراده ونيت كند که درزمان آینده کفری را انجام دهد(با وجود شروط و رفع موانع) آن شخص درزمان حال کافرمیگردد.

مانند کسی که بخواهد در آینده بر علیه مسلمین وارد یکی از احزاب سکولار و مرتد و یا ارتش کفار سکولار جهانی گردد، اگر شروط تکفیر در او وجود داشت و موانعی در تکفیر وی وجود نداشت، این شخص درهمین زمان حال کافرمیشود. صحابه هم این درخواست شرک آمیزرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمودند، اما به دلیل مانع جهل وتازه مسلمان بودنشان کافرنشدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنکه کار آنها را به شرک اکبر قوم بنی اسرائیل تشبیه نمود اما به آنان نگفت که مرتد شده اید و تکفیر شان نکرد و درخواست توبه هم از آنها ننمود .

1. روایت جمع آوری صدقه از مسلمین الليثيين

" عروة عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم بعث أبا جهم بن حذيفة مصدقا فلاجه رجل في صدقته فضربه أبو جهم فشجه فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا القود يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فرضوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم إني خاطب العشية على الناس ومخبرهم برضاكم فقالوا نعم فخطب رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم إن هؤلاء الليثيين أتوني يريدون القود فعرضت عليهم كذا وكذا فرضوا أرضيتم قالوا لا فهم المهاجرون بهم فأمرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يكفوا عنهم فكفوا ثم دعاهم فزادهم فقال أرضيتم فقالوا نعم قال إني خاطب على الناس ومخبرهم برضاكم قالوا نعم فخطب النبي صلى الله عليه وسلم فقال أرضيتم قالوا نعم .[[167]](#footnote-167)

حديث به اين شرح مي‌باشد كه رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوجهم بن‌حذيفه را براي جمع‌آوري زكات پيش قوم ليثيين (قومي بودند مسلمان كه در مدينه زندگي مي‌كردند، چون جمع ذکات مختص مسلمین است) فرستاد و وقتي داشت زكات را جمع‌آوري مي‌كرد مردي در امر زكات با او درگير شد و با هم دعوايشان شد تا اينكه ابوجهم او را زد و سرش را شكست و اين قوم كه يكي از آنها بوسيله ابوجهم سرش شکسته شده بود پيش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: اي رسول الله ما در مقابل شكسته‌شدن سر اين شخص از شما قصاص مي‌خواهيم و رسول الله هم به آنها گفت در مقابل شكسته‌شدن سر اين شخص فلان‌چيز و فلان‌چيز براي شما. و سپس فرمود آيا راضي شديد؟ گفتند نه و دوباره رسول الله فرمودند فلان‌چيز و فلان‌چيز هم براي شما، آيا راضي شديد؟ آن قوم گفتند نه، سپس دوباره رسول الله به آنها فرمودند فلان‌چيز و فلان‌چيز براي شما حالا راضي شديد؟ آنها در جواب رسول الله گفتند: بله راضي شديم؛ سپس رسول الله فرمودند: من براي مردم بعدازعصرخطبه مي‌خوانم و از رضايت شما به مردم خبرمي‌دهم.

آن قوم گفتند: اين كار را انجام بده. پس رسول الله بعدازعصر براي مردم خطه خواند و فرمودند: اي مردم اين قوم لثيين نزد من آمدند و از من طلب قصاص كردند من هم چيزهايي را به عنوان قصاص به آنها دادم و آنها هم از من راضي شدند پس رسول الله رو به آن قوم كردند و گفتند:« مگر اينطور نيست و مگر شما از من راضي نشديد؟ ولي آنها در جواب رسول الله گفتند: نه اينطور نيست و راضي نشديم.»

دراینجااین قوم پیامبرخدا را تکذیب کردند و به اونسبت دروغ دادند که این کفراست. و به دليل اينكه رسول الله را تكذيب كردند مهاجرين به آنها حمله كردند و رسول الله به مهاجرين دستور داد تا از آنها دست بردارند و مهاجرين هم از آنها دست بردار شدند پس رسول الله آن قوم را فراخواند و برای بار چهارم به مقدار پیشنهاد شده قبلی افزود پس به آنها فرمود آيا شما راضي نشديد؟ گفتند بله اي‌ رسول الله راضي شديم. و سپس رسول الله دوباره فرمودند من براي مردم خطبه مي‌خوانم و از رضايت شما به آنها خبر مي‌دهم. گفتند: اين كار را انجام دهيد. پس رسول الله خطبه خواند و فرمود آيا راضي شديد آنها اینبارگفتند بله راضي شديم.

ابن‌حزم در توضيح اين حديث مي‌ گوید :" در اين حديث اين نكته دريافت مي‌شود كه انسان جاهل معذور است واينكه انسان جاهل با «انجام كفر از روي جهل از اسلام خارج نمي‌شود» همانند كسي كه عالم بوده و اقامه حجه بر او شده كه اگر كفري از او سر زند كافر مي‌شود چرا كه اين قوم ليثيين رسول‌الله را تكذيب كردند و تكذيب رسول‌الله بدون هيچ اختلافي كفر محض مي‌باشد ولي آنها بخاطر جاهل بودنشان و بخاطر اينكه بيابان نشين بودند معذور بودند و از جانب صحابه و رسول‌ الله تكفير نشدند." [[168]](#footnote-168)

1. حدیث قومی که غیر از لا اله الا الله از اسلام چیزی نداشتند:

عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيُسْرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا .فَقَالَ لَهُ صِلَةُ: مَا تُغْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُذَيْفَةُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حُذَيْفَةُ.ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَالَ: ( يَا صِلَةُ ، تُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ) ثَلَاثًا. [[169]](#footnote-169)

حذيفه بن‌يمان مي‌گويد: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همانگونه كه بندها ونقشهای لباس كهنه مي‌شود و پاره مي‌شود و از بين مي‌رود دين اسلام هم به كهنگي مي گرايد و رو به سوي زوال و نابودي مي گيرد تا جائيكه دانسته نمي‌شود كه روزه و نماز و عبادت و صدقه چيست؟ و به چه معناست، و شبی به ناگاه كتاب خداوند (يعني قرآن عظيم) از ميان مردم برداشته مي‌شود و بر روي زمين اثري از آن باقي نمي‌ماند و آيه‌اي از آن را نمي‌توان در ميان مردم يافت اين در حاليست كه دسته‌اي از مردمان باقيمانده از جمله پيران و بزرگسالان زن و مرد مي‌گويند: ما همان كلمه لااله‌الاالله را كه پدران و مادرانمان را بر آن يافتيم و می شنیدیم كه آن کلمات را بر زبان مي‌آورند، تكرار مي‌كنيم و برزبان مي‌آوريم در حالي كه حذيفه اين حديث را روايت مي‌كند صحابي ديگر به نام صله مي‌گويد: «گفتن اين كلمه هيچ سودي به حالشان ندارد چرا كه آنها آن را فهم نكرده و به مفهوم آن كلمه و ديگر مسائل دين از جمله نماز و روزه و صدقه و غيره عمل نمي‌كنند»، پس حذيفه با شنيدن اين سخن از صله روي برمي‌گرداند و صله اين جمله را پشت‌سر هم سه بار تكرار كرد و هر سه بار هم حذيفه از او روي برگرداند تا اينكه حذيفه به او روي كرد و فرمود: اي صله گفتن همان جمله آنها را از آتش جهنم نجات مي‌دهد؛ حذيفه اين جمله را سه بار تكرار نمودند.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه این قوم هیچ چیزی غیر از «ایمان مجمل» به توحید و شهادتین نداشتند و از اسلام چیزی غیر از اقراری که از نیاکان خود به آنها رسیده است نداشتند. در واقع این دسته از «مسلمین» «عمل» را كه از اركان اسلام است كاملاً ترك كرده‌اند و ترك كلي اعمال به عقیده اهل سنت كفر اكبر مي‌باشد، اما این مسلمین به سبب جهلشان نسبت به وجوب اين اعمال تنها به دلیل حداقل ايماني كه دارند از آتش جهنم نجات مي‌يابند و اين هم آشكار است كه فقط مسلمین اهل نجات‌اند و اگر جهل براي اينان عذر نبود چگونه با داشتن چنين كفر بزرگي (يعني ترك عمل به طور كلي) اهل نجات محسوب مي‌شوند؟

ابن‌تيميه در مورد افرادی که در چنین موقعیتهائی می افتند می گوید: " وَكَثِيرٌ مِنْ النَّاسِ قَدْ يَنْشَأُ فِي الْأَمْكِنَةِ وَالْأَزْمِنَةِ الَّذِي يَنْدَرِسُ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ عُلُومِ النُّبُوَّاتِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى مَنْ يُبَلِّغُ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ، فَلَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا يَبْعَثُ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ، وَلَا يَكُونُ هُنَاكَ مَنْ يُبَلِّغُهُ ذَلِكَ ، وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ؛ وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْأَئِمَّةُ عَلَى أَنَّ مَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ ، وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ ، فَأَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ : فَإِنَّهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ" .[[170]](#footnote-170)

بسياري از مردم در مكان و زمان‌هايي نشأت مي‌گيرند و زندگي مي‌كنند كه در آن مكان و زمان علوم ديني كهنه شده و بسياري از علوم نبوت و مسائل ديني به شيوه‌اي با نابودي روبه رو شده است تا جائي كه كسي باقي نمي‌ماند كه آنچه را خدا و رسولش بدان امر نموده‌اند از روي كتاب و حكمت براي آن مردم تبيين كنند پس بسياري از اين علوم دانسته نمي‌شود و در نتيجه نمي‌توان چنين مردماني را در چنين وضعيت و حالي «تكفير نمود و به مجرد اينكه كفر و يا شركي از آنها ديده و يا شنيده شد آنها را كافر به حساب آورد» به همين دليل ائمه بزرگوار بر اين مسئله اتفاق نظر دارند كه هر كس كه در مكاني دور از اهل علم و ايمان زندگي كند و يا اينكه تازه وارد اسلام شده باشد و به همين جهت و از روي ناآگاهي دست به انكار بعضي از مسائل و احكام آشكار و متواتر اسلام بزند نمي‌توان او را تكفير نمود تا زمانی که اگاهی وعلم پیدا کند برآنچه که پیامبردراین مورد آورده است.

1. مسلمانی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند

عن عبد الله بن أبي أوفى قال: لما قدم معاذ بن جبل من الشام سجد لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "ما هذا يا معاذ؟ ". فقال : يا رسول الله  صلى الله عليه وسلم  أتيت الشام فوافيتهم يسجدون لبطارقتهم وأساقفتهم فوددت في نفسي أن أفعل ذلك لك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم:" لو كنت آمراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت الزوجة أن تسجد لزوجها والذي نفس محمد بيده لا تؤدي المرأة حق ربها حتى تؤدي حق زوجها ولو سألها نفسها وهي على قتب لم تمنعه"[[171]](#footnote-171)

امام شوکانی در کتاب نیل الأوطار در زمینه ی این حدیث می آورد:« وفي هذا الحديث دليل على أن من سجد جاهلا لغير الله لم يكفر.» در این حدیث دلیلی است مبنی بر اینکه هر کسی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند کافرنمی گردد .

1. ادعای علم غیب داشتن برای رسول الله صلى الله عليه وسلم

عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - : «لا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». [[172]](#footnote-172)وفی روايه قام اليهن فقال سبحان الله لايعلم ما في غد الا الله

 از رُبَيَّع دختر معوذ روايت است كه مي گويد: رسول الله صلى الله عليه وسلم صبح شب عروسي ام نزد من آمد و همين طور كه تو نشسته اي، بر فرش نشست در حالي كه چند كنيز مشغول دف زدن بودند و براي پدرانشان كه در جنگ بدر كشته شده بودند، مرثيه مي خواندند. در آن اثنا، يكي از كنيزان گفت:«در ميان ما پيامبري وجود دارد كه مي داند فردا چه پيش خواهد آمد». رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «چنين نگو. بلكه همان سرود گذشته ات را بخوان». ودر روايت ديگرآمده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود:سبحانالله ازآنچه که فردا اتفاق می افتد فقط خداوند آن را می داند.

ادعای علم غیب برای غیر الله کفر اکبر می باشد، اما این مسلمان به دلیل جهل یا فراموشی یا خطاء مشمول قاعده ی عذر می گردد؛ در حالی که انحصار علم غیب برای الله از مفاهيم بسيار روشن و آشكار قرآني است و هركس غيراز خدا ادعاي غيب كند او كافر است. اما این مفهوم «در چنان جامعه ی اسلامی» و با حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن همه سابقون الاولون باز برای عده ای از مسلمین آشکار و روشن نیست و در چنان جامعه ای برای چنین اشخاصی عذر به جهل قائل می گردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم در واکنش به این کفر آشکاراقدام به تکفیر این مسلمان نمی کند بلکه با گفته ی : این رانگو و غيب را فقط خدا مي‌داند به این مسلمان اقامه ی حجت می کند.

1. مسلمانی که در زمان عمر بن خطاب از روی جهل حرامی را حلال می گرداند

قدامة بن مظعون جُمَحی در مورد تحریم خمر دیدگاهی بر خلاف عموم مسلمین داشت . عمر بن خطاب با اقامه ی حجت بر او ازاین مسلمان درخواست توبه نمود و او را از دایره ی اسلام خارج نکرد و حکم به کفرش نداد بلکه اگر این شخص بعد از اقامه ی حجت در چنان حکومت اسلامی باز بر کفرخود اصرار می نمود در این صورت از دایره ی اسلام خارج می گردید.

1. استدلال به الإجماع صحابه و موافقت عموم مسلمین .

إمام ابن حزم الظاهري در این زمینه می گوید:«برهانٌ ضروريٌ لا خلاف فيه : و هو أن الأمة مجمعة كلها بلا خلاف من أحد منهم ، و هو أن كل من بدل آية من القرآن عامداً ، و هو يدري أنها في المصاحف بخلاف ذلك ، و أسقط كلمةً عمداً كذلك ، أو زاد فيها كلمة عامداً ، فإنه كافر بإجماع الأمَّة كلِّها ، ثم إن المرء يخطئ في التلاوة ، فيزيد كلمة و ينقص أخرى ، و يبدل كلامه جاهلاً ، مقدراً أنه مصيب ، و يكابر في ذلك ، و يناظر قبل أن يتبين له الحق ، و لا يكون بذلك عند أحد من الأمة كافراً ، و لا فاسقاً و لا آثماً ، فإذا وقف على المصاحف أو أخبره بذلك من القراء من تقوم الحجة بخبره ، فإن تمادى على خطئه فهو عند الأمة كلِّها كافر بذلك لا محالة ، و هذا هو الحكم الجاري في جميع الديانة »[[173]](#footnote-173)این قول درمورد کسی صادر شده است که در چیز آشکار و روشنی چون قرآنی که در دسترس تمام انسانها و آنهمه معلم، آموزش و آگاهی در مورد آن در تمام زمانها و مکانها وجود دارد و تنها کسانی عذر به جهل ندارند که به تغییر یا کم و زیاد نمودن آگاهانه و عمدی آیات اقدام نموده اند، اما کسی که به دلیل غیر عمد و بر اثر جهل، فراموشی یا خطاء دچار این اعمال می گردد علاوه بر آنکه حکم کافر یا فاسق بودن او صادر نمی گردد بلکه چنین شخصی اصلا گنه کار هم نیست.

اگر در مورد قرآنی که اینهمه آگاهی در مورد آن وجود دارد باز عذر به جهل در مواردی قابل پذیرش است در این صورت در مورد سایر علوم شرعی در حالی که کسانی نبوده اند که این آگاهی ها را به مسلمانان بدهند و اینهمه فرق و مذاهب و تفاسیر گوناگون هم وجود دارد پذیرش عذر به جهل امری به دور از انصاف نیست. اما این پذیرش جهل به این دلیل نیست که جهل بهترازعلم است، بلکه به این دلیل است که تبلیغ و تمکینی وجود ندارد تا حجت بر مردم تکمیل گردد. امام شافعی می فرماید: «لو عُذِرَ الجاهل؛ لأجل جهله لكان الجهل خيراً من العلم إذ كان يحط عن العبد أعباء التكليف و يريح قلبه من ضروب التعنيف ؛ فلا حجة للعبد في جهله بالحكم بعد التبليغ و التمكين ؛ لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرُسل»[[174]](#footnote-174)

**کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند**

در چنین حالاتی که ذکر شد و موارد مشابه، شخص با وجود جهلش به دین اسلام، مسلمان باقی می ماند و سعی می شود اشتباهش برطرف شود هر چند که بزرگ هم باشد. اما فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب و حمد بن ناصر آل معمر و نجدیت پیرو اینها به نکته ی عجیب و تازه ای اشاره می کنند که سابقه ای در میان مسلمین نداشته است و آن اینکه: إذا كان يعمل بالكفر والشرك لجهله أو عدم من ينبهه لا نحكم بكفره حتى تقوم عليه الحجة ولكن لانحكم بأنه مسلم.. [[175]](#footnote-175)زمانی که شخص به دلیل جهلش یا عدم وجود کسی که برایش روشن گری کند دچار عملی کفرآمیز یا شرک آمیز گردد ما به کفر وی حکم نمی دهیم تا زمانی که بر وی اقامه ی حجت گردد، اما با این وجود بر مسلمان بودن وی نیز حکم نمی دهیم.!

انسان یا مسلمان است یا فتری یا کافر، پس این خط فکری خاص چه حکمی بر این مسلمین جاهل می دهند در حالی که فتری ها نیز در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند و در دنیا شخص یا مسلمان است یا جزو جامعه ی کفار؟ چنانچه الله تعالی می در جایی به صورت کلی فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ۚ (تغابن/2) ‏او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است) . گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید . و در جای دیگری نیز به صورت جزئی این آیه را تفسیر می کند و می فرماید: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (حج/17) قطعاً خداوند روز قیامت داوری خواهد کرد در میان مؤمنان و یهودیان و ستاره‌پرستان (مندائیان) و مسیحیان (نصرانی ها) و زردشتیان و سکولاریستها (مشرکان) . مسلّماً خداوند حاضر و ناظر بر هر چیزی است .

این خط فکری خاص در جاهایی با رد عذر به جهل در شرک اکبر می گویند: ... ﺍﮔﺮ ﺑﺮﺍﯼ ﻣﺮﺗﮑﺒﯿﻦ ﺷﺮﮎ ﺍﮐﺒﺮ ﺟﻬﻞ ﻭ ﯾﺎ ﺗﺄﻭﯾﻞ ﺭﺍ ﺑﻌﻨﻮﺍﻥ ﻋﺬﺭ ﻗﺮﺍﺭ ﺩﻫﯿﻢ ﻭ ﺑﻌﺪ ﺑﮕﻮﯾﯿﻢ ﮐﻪ ﺁﻧﻬﺎ ﺑﺎ ﻭﺟﻮﺩ ﺍﯾﻦ ﻣﺴﻠﻤﺎﻥ ﻣﯽﺑﺎﺷﻨﺪ، ﺩﺭ ﻭﺍﻗﻊ ﺍﯾﻦ ﺍﻣﺮ ﻣﻨﺠﺮ ﺑﻪ ﺍﺟﺘﻤﺎﻉ ﺩﻭ ﭼﯿﺰ ﺿﺪ ﻫﻤﺪﯾﮕﺮ ﯾﻌﻨﯽﺷﺮﮎ ﻭ ﺍﺳﻼﻡ ﺷﺪﻩ ﮐﻪ ﺁﻧﻬﻢ ﻣﺤﺎﻝ ﻭ ﻏﯿﺮ ﻣﻤﮑﻦ ﻣﯽﺑﺎﺷﺪ .[[176]](#footnote-176)

اما شرک در برابر ایمان قرار می گیرد نه در برابر اسلام، و ممکن است کسی مسلمان باشد اما نشانه هایی از جاهلیت و شرک هنوز در او باقی مانده باشد؛ یا مرتکب عملی شرک آمیز شود که به دلایلی از دایره ی اسلام خارج نشده و باز مسلمان محسوب گردد .

عده ای از ادامه دهندگان خط فکری محمد بن عبدالوهاب در جزیره العرب برای جاهل به «زیارت قبور»عذر به جهل قائل نیستند، چرا؟ چون در آن زمان و مکان بر اثر سالها تلاش و کوشش در امر قبور برای کسی جهل باقی نمانده است و در این«مکان و زمان مشخص» همه ی مردم نسبت به امر آگاهی های لازم و ضروری را داشتند در نتیجه طبیعی بود که برای مردمان آنجا عذر قائل نباشند .در حالی که در سایر مجتمعات مسلمان نشین آگاهی و شناخت مردم در این سطح نبود. درک مسئله ی زمان و مکان در مسأله ی عذر به جهل از ضروریات قضاوت است.

احمد فرید در این زمینه می گوید: "وإذا تقررت هذه المسألة زال التعجب إذا وجدنا الشيوخ والعلماء في الديار السعودية لايعذرون الجاهل بالتوحيد، لأن أمور التوحيد قد استفاض العلم بها، وقامت الحجة على أهلالجزيرة، بدعوة شيخ الإسلام –يقصد ابن عبد الوهاب –ومنقام بالدعوة من بعده من العلماء، وأين نحن في ديارنا من مثل ذلك، وقد لبس كثير من العلماء على الناس دينهم، وزيّنوالهم الشرك، وأتوا عليه من البراهين التي تبرر وقوعهم في الحنث العظيم".[[177]](#footnote-177)

در بسیاری از سرزمینهای مسلمان نشین مسلمین اموری را به دلیل جهل، شبهه، تأویل، خطاء و اکراه انجام می دهند که «وضع موجود» بر آنها تحمیل کرده است .

به عنوان مثال زمانی که این مسلمین جاهل مردگان را می طلبند هدفشان عبادت غیر الله نیست، اما زمانی که از مشرکین عرب در مورد عبادتشان از آنها سوال می شد می گفتند: وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر/3)، کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (می‌گویند:) ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند . بر خلاف مسلمان جاهل که اگر همان سوال را از وی بپرسید می گوید: پناه بر الله، ما آنها را عبادت نمی کنیم. این مورد دومی التزام مجملی به اسلام دارد و برائت مجملی هم از عبادت غیر الله دارد، بر خلاف بت پرستی که عبادت را بین الله و بتها تقسیم کرده است. [[178]](#footnote-178)بر اساس همین اسلام مجمل و برائت مجمل است که ما جهل کسانی چون صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسائلی چون « ذاتأنواط» و سایر موارد را عذری برایشان محسوب نموده و آنها را خارج از دایره ی اسلام نمی دانیم .

ما بسیاری از احکام و قواعد علمی خود را از کسانی چون السبكي، ابن حجر الهيتمي المكي[[179]](#footnote-179) و علمای دیگر می گیریم در حالی که چنین علمائی از اموات طلب می کردند و به آنها متوسل می شدند.[[180]](#footnote-180)

السبكي می گوید: "إعلم أنه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبي صلّى الله عليهوسلّم إلى ربه.... ولم ينكر أحد ذلك ... حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيهعلى الضعفاء"[[181]](#footnote-181).وابن حجر الهيتمي نیز می گوید: "من خرافات ابن تيمية التي لم يقلها عالم قبله، وصار بها بينأهل الإسلام مثلة: أنه أنكر الاستغاثة والتوسل به صلّى الله عليه وسلّم".[[182]](#footnote-182)

در اینجا هدف کوچک نمودن اشتباهات رایج مسلمین و مجوز دادن به انجام این اشتباهات نیست، بلکه منظور این است که گاه بعضی از مسلمین به دلایلی دچار جهل وشبهه می گردند که همین جهل و شبهه مانع از حکم بر افراد می گردد. عده ای حتی در انجام اشتباهات خود همچون خوارج به آیات و احادیثی استدلال می کنند و اهل تاویل هم هستند.

مانند حدیث مالك الدار که در آن طلب از انبیاء وجود دارد و ابن كثير وابن حجر آن را صحیح دانسته اند. یا شبهه ی زنده بودن انبیاء در قبرهایشان و آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که : "... ووفاتي خير لكم، تعرض علي أعمالكم، فما رأيت من خير حمدت الله عليه، ومارأيت من شر استغفرت الله لكم" با اینکه این روایت از لحاظ سند ضعیف است اما عده ای آن را صحیح دانسته اند . همین دسته از روایات شبهاتی را در اذهان مسلمین قرار داده است.

در نتیجه زمانی که به دلیل جهل، شبهه و تأویل برای کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی که از آنهمه علم و آگاهی برخوردار بودند عذر قائل هستیم، باید برای مسلمینی که از چنین علمی برخوردار نبوده و به نحوی دنباله روان این افراد هستند قائل به عذر به جهل در تمام امور نظری (عقیدتی) و ظاهری (عملی) باشیم . کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی شخصیتهایی هستند که تمام علمای جهان اسلام به میزان علم و آگاهی وسیع آنها برعلوم دینی گواهی داده اند و در تأئید گفته های خود به آنها استناد نموده اند.

ابن تیمیه می گوید: "نعلم بالضرورة أنه لم يشر ع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات، لا الأنبياء ولاالصالحين ولا غيرهم، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها، كما أنه لميشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ونحو ذلك، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأنذلك من الشرك الذي حرمه الله تعالى ورسوله، لكن لغلبة الجهل وقلة العلم بآثار الرسالة فيكثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلّى الله عليه وسلم مما یخالفه[[183]](#footnote-183)

در اینجا به اهمیت وجود حکومت اسلامی یا «جماعت» و شورای اولی الامر پی میبریم . رأی علماء هر کدام حجت مطلق نیست بلکه تنها اجماع شوری چنین شایستگی را دارد و چون شورای اولی الامر فقها وجود ندارد پس عذر به جهل هم در مورد چنین اشخاصی که در زمانها و مکانهائی خاص به حیات خود ادامه می دهند به قوت خود باقی می ماند. حالا عده ای قائل به عذر به جهل برای مسلمان نمی شوند، اینهم ناشی از اجتهاد آنهاست و نباید آنها را تکفیری نامید؛ و عده ای هم قائل به عذر به جهل برای مسلمان در شرایطی خاص هستند باز اینهم امری اجتهادی ست و نباید آنها را مرجئه نامید و با مشغول نمودن مسلمین به همدیگر از امر مهم جهاد فی سبیل الله و قتال با دشمن سکولار مهاجم و نوکران محلی آن و تشکیل حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی که تنها درمان بیماریهای موجود است غافل گردیم .

زمانی که اجماع مسلمین بر اثر نبود شورای اولی الامر واحد و اجماعی که از این امت حاصل می شود از میان می رود عده ای آیات، احادیث، رویدادهای تاریخی و تفاسیرعلماء از این منابع را به صورت منفرد و مستقل از سایر موارد نقل می کنند که با بسیاری از نقل قولهای سایرین از همان مطلب تفاوت فاحش دارد. در حالی که برای این حالت اضطراری که هم اکنون مسلمین با آن دست به گریبان هستند باز قاعده ی صحیح این است که دربرخورد با آراء و تفاسیر مختلف از اسلام و حتی نقل قولهائی که در مورد اندیشه های یک فرد یا رویداد تاریخی یا اتفاقی مربوط به روز صورت می گیرد باید قدر مشترک، روح مطلب و حقیقت ماجرا را از مجموع گفته های شخص و روایات و نقل قولهای مختلف موجود در مورد آن رویداد به دست آورد و بر این اساس به امر ارزیابی اقدام نمود.

**جایگاه عذر به جهل در آثار علماء**

مسلمین در مورد اهل قبله ی جاهلی که مرتکب جرمی بزرگ در زمینه ی عقیده یا سایر احکام ظاهری و عملی مرتکب شده و برایش عذر قائل هستند اختلافی ندارند اما به دلیل نبود شورای واحد مسلمین اختلافات بیشتر بر سر این است که :

* در فلان زمان و مکان مشخص چه چیزی برای اهل قبله ظاهر و آشکار است تا برای شخصی که آگاهانه مرتکب جرم می شود عذر قائل نباشند و چه چیزی پوشیده و خفیه مانده است تا برای مرتکب جرم عذر و بهانه بیاورند.
* عده ای با تقسیم اسلام به اصول و فروع بر این باورند که در اصول نمی توان برای شخص عذر آورد مگر کسی که در مکانی متروک یا دارالکفر زندگی کند یا تازه مسلمان باشد.
* عده ای نیز بر این باورند که اسلام اصل و فرع ندارد و عذر به جهل برای هر کسی که شایسته ی عذر باشد آورده می شود چه در بیابان باشد یا شهر یا هر مکان دیگری.
* عده ای بر این باورند در مواردی که کفار عذر به جهل ندارند مسلمین نیز از آن محروم می گردند و به این شکل حکمی که مختص کفار است را بر مسلمین تطبیق می دهند.
* عده ای دیگر بر این باورند که عذر به جهل امتیازی است که به مسلمان داده شده است و با کفار بسیار متمایزند ...
* و....

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»[[184]](#footnote-184) جز شخص مسلمان کسی داخل بهشت نمی گردد. و باز در جای دیگری می فرماید:« يا ابْنَ الخَطَّابِ، اذْهَبْ فَنادِ في النَّاسِ، أنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا المُؤْمِنُونَ، قالَ: فَخَرَجْتُ فَنادَيْتُ: ألا إنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا المُؤْمِنُونَ.»[[185]](#footnote-185)" . وفی روایة عند أبی داود:" یا ابن عوف ! اركب فرسك، ثم نادِ: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن "؛ أی إلا لمؤحد».ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ كن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل بهشت نمی گردند.و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف ! بر اسبت سوار شو،‌ باز با صدای بلند اعلان كن: كه - ورد به - بهشت بغیر از مؤمن-یعنی مؤحد- بر -كسی دیگری- حلال نیست.

ایمان شامل تصدیق قلبی و اقرار به زبان و عمل می باشد اما کسانی هستند که در موقعیتهائی نادر قرار می گیرند که تنها نشانه ی ایمان آنها شهادتین است .به همین ترتیب احادیث زیادی دلالت به این امر دارد كه هر گاه در قلب شخص مسلمان به اندازه - یك ذره - ایمان وجود داشته باشد، داخل بهشت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری كه این احادیث صحیح نزد بخاری و غیره ثابت می باشد، در این صورت لازم است كه این حكم را بر هر آن كه، درقلبش ذره ای از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش را بجز این چیزی نجات نمی دهد.

در روایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: « یَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِیمَانٍ....»[[186]](#footnote-186) الله تعالی می فرماید، هر كسی كه در قلبش به اندازه یك ذره ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد.....؛ ابن حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه اسپند اینجا تمام اعمالی شخص است كه مازاد بر اصل توحید انجام داده است.رسول الله صلی الله علیه وسلم درقول دیگری می فرماید: « أَخرِجُوا مَن قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّه وَ عَمِلَ مِنَ الخَیرِ مَا یَزَنُ ذَرَّهً »، - كسی كه لا إله إلا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد كه وزن آن به اندازه یك ذره باشد –ازآتشجهنم- خارجش می کنند.[[187]](#footnote-187)

مسلمان در نزد الله دارای چنین جایگاهی است و الله متعال دوست دارد که برای بندگانش عذر آورده شود . حالا اگر یکی از اهل قبله از روی جهل معتبر مرتکب کفری گشت بدون آوردن عذر و اقامه ی «حجت نبوی » فورا او را از دایره ی اسلام خارج نمی کنیم؛ این عدم تکفیر به معنی جمع نمودن کفر و ایمان در یک شخص نیست و اصلا چنین شخصی کافر نگشته است تا در صورت عدم تکفیر وی ما نیز کافر گردیم. چون هنگامی که گفته می شود جهل معتبرمانع از تكفير است، اين جهل او مانع رسيدن كفر به ايمان او شده و او در اين حالت كافر نيست .

زمانی که ما با چنین مسلمان ناآگاهی که به دلیل عدم اقامه ی «حجت نبوی» دچار مصیبتی شده دلسوزانه و برادرانه برخورد می کنیم، مشرک کافری را برادر خود نکرده ایم؛ بلکه ما این خواهر یا برادر مریض خود را مشمول قاعده ی عذر به جهل دانسته و اصلاً كافر نمي‌دانیم.

قبلا در مورد عدم عذر به جهل انسانی که وارد دين اسلام نشده و اصطلاحاً اهل قبله نمي‌باشد، صحبت شد؛ اين قواعد كه علماء آن را در مبحث عذر به جهل ذكر كرده‌اند شامل آنها نمي‌شود، يعني «4فیلتر اصلی» و مسئله ظوابط و شرايط و موانع تكفير ربطي به اين گروه ندارد؛ دوباره تأکید می گردد که همه اقوالی که ازعلماء درموردعذربه جهل نقل می شود منظورآنان کسی است که داخل اسلام شده واصطاحا اهل قبله می باشد ومنظور 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا نیست وهمچنین مریضی که دارو «حجت نبوی» ازقرآن وسنت به اورسیده اما باز از قبول درمان اعراض ورویگردانی می کند.

در زیر به نقل قولهایی می پردازیم که در زماني گفته شده اند كه اکثر مناطق مسكوني زمین در تحت امپراتوري مسلمانان بوده و دنياي اسلام آن روز مملوء از دانشگاه‌ها و مدارس ديني بوده و هركجا كه مسجدي بود جماعتي از اهل علم و محدثين و داعيان دين وجود داشته و بسیاری از امور ضروری زندگی برای مردم همچون خورشید در آسمانِ صاف، آشکار و معلوم گشته بود، اما علماي آن روزگار با اين وجود هم قائل به عذر به جهل بوده‌اند :

* ابن تیمیه حنبلی مذهب می گوید:
* "اهل سنت و جماعت در این مورد اتفاق نظر دارند که گناهان صغیره یا کبیره در ذات خود باعث کفر و ارتداد مسلمان نمی شود، زمانی مسلمانی کافر و مرتد می شود که،عقیده و یا حکم شرعی ثابت و مورد اجماع و اتفاقی را«عالماً و عامداً» انکار کند. این موضوعی است که حتی دو عالم درمورد آن اختلاف نظر ندارند."[[188]](#footnote-188)
* ابن عربي مالکی مذهب مي گوید:

همانطور كه اطاعت از دستورات خداوند ايمان ناميده مي‌شود نافرماني و عصيان در برابر خداوند نيز كفر ناميده مي‌شود، ولي هركاري كه بر آن كفر اطلاق مي‌شود و هروقت نام كفر برده مي‌شود مراد كفري نيست كه انسان را از دايره اسلام خارج مي‌كند، بلكه انسان جاهل و انسان خطاكار در مسائل دين و در دايره اسلام «هرچند مرتكب اعمال كفري و شركي شود نمي‌توان انجام دهنده چنين كفر و شركي را كافر و مشرک خواند » و او را تكفير نمود چرا كه او بخاطر «جاهل بودن و خطايش» در چنين مسئله‌اي معذور مي‌باشد و اين تكفير تا زماني كه دلايل و حجت‌ها بصورت واضح و روشن براي انسان جاهل و خطاكار روشن نشود صورت نمي‌گيرد و در صورت روشن‌شدن دلايل و حجت‌ها براي شخص جاهل و خطاكار اگر بازهم بر كفر و شرك خود اصرار ورزد در اين صورت است كه تكفير مي‌شود و اين روشن شدن بايد به شيوه‌اي باشد كه هيچ گونه التباس و شك و شبهه‌اي در آن باقي نماند و اين قضيه‌اي است (يعني معذور بودن جاهل) كه «هيچ كس جز اهل بدعت »در آن داراي اختلاف نيستند و اهل سنت برآن اتفاق نظر و اجماع قطعي دارند"[[189]](#footnote-189)

* ابن‌حزم ظاهری مذهب در كتاب الفصل می گوید:

" و همچنين هركس كه بگويد خداوند جسم است و براي خداوند جسم قائل شده باشد چنين شخصي اگر« جاهل» باشد و يا نزد خود تأويلي داشته باشد در واقع او «معذور» است و بر او هيچ ملامتي نيست و تعليم دادن اين مسائل بر او بر مسلمين «واجب» است ولي اگر بر او بوسيله كتاب و سنت اقامه حجت شد و از روي عناد و ستيز با آن دو منبع و با آن حجت مخالفت نمود در واقع او كافر است و حكم مرتد را دارد.

و هركس كه بگويد كه خداوند مثلاً فلان شخص است يا مثلاً بگويد خداوند در جسمي از اجسام خلق كرده خود حلول مي‌كند يا اينكه معتقد باشد كه بعد از محمد پيامبري بجز عيسي‌بن مريم ظهور مي‌كند مرتكب اقوال و اعتقادهايي شده است كه هيچ دونفري در تكفير او اختلاف نظر ندارند زیرادراین موارد برهمگان اقامه حجه شده است واگر امکان این باشد که کسی این اعتقادات بالا را داشته باشد واصلا خلاف این مطلب به وی نرسیده باشد حکم تکفیر اوداده نمی شودتا اینکه براو اقامه حجت شود»

* امام شوکانی دریکی ازفتاوی خویش می گوید:

"و أما شأن المتقدمین علی هذه الدعوة النجدية، فکما قال تعالی« تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (بقره/134( و لم نکلف معرفة اعتقادهم ، فما وجدنا فی کلامهم من الشرک فهو شرک ، قال به مَن قال به ، و لا نقول فی قائله إنه مشرک ، بل نحسن به الظن "[[190]](#footnote-190) واما درمورد حال کسانی که زمان آنهاقبل از زمان دعوت علمای نجد بوده همانطور که خداوند می فرماید: ايشان قومي بودند كه مردند و رفتند . آنچه به دست آوردند متعلّق به خودشان است، و آنچه شما به دست آورده‌ايد، از آن شما است، و درباره آنچه آنها انجام داده اند از شما پرسيده نمي‌شودو هيچ كس مسؤول اعمال ديگري نيست و كسي را به گناه ديگري نمي‌گيرند .

 درادامه امام شوکانی می گوید: ما درمورد این افراد که پیش ازما بوده اند برماتکلیف نشده است که تحقیق کنیم که اعتقادشان چه بوده وهرچه درکلامشان یافتیم که شرک بوده است ماهم می گویم شرک است وگوینده این شرک هرکس که بوده باشد مهم نیست (یعنی مهم نیست عالمی بوده یا عوامی) «وما به گوینده این شرک نمی گویم که او مشرک است» وبه او حسن ظن داریم.

* اقوالی دیگر ازابن تیمیه:

ابن تیمیه درکتاب الایمان می گوید: " و هولاء يعني من معهم ايمان مجمل «يثابون علي اسلامهم» و اقرار بالرسول مجملا وقد لا «يعرفون انه جاء بكتاب »وقد لايعرفون انه جاء ملك ولا انه اخبر بكذا واذا لم يبلغه ان الرسول صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك لم يكن عليهم الاقرار المفصل به ولكن لابد من الاقرار بانه رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه صادق في كل ما يخبر به عن الله " [[191]](#footnote-191)

كساني كه ايمان مجمل و وابتدائی دارند و به پيامبري رسول‌ الله صلی الله علیه وسلم هم اقرار مي‌كنند «آنهامسلمان محسوب می شوند» هرچند كه ندانند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم قرآن را آورده است و ندانند كه جبرئيل نزد او آمده است و به او از وقايع خبر داده است و هرچند ندانند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از اين چيزها خبر داده است و آنها هرچند اقرار مفصل و كاملي از مسائل و عقايد نداشته باشند و تنها براين باور باشند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، رسول خدا است و هرآنچه را بگويد حق است و او صادق است و راستگو و در چنين حداقلي از ايمان مختصر و غيرمتكامل نيز قرارگرفته باشند بازهم مأجور بوده و مسلمان محسوب شده و براين عقايد خود ثواب مي‌برند و كافر نيستند. "

ابن حزم و ابن تیمیه فرض محالهایی را تصور نموده اند كه حتي، در كنارهم، نزديك است چنين اشخاصي وجود نداشته باشند «يعني كسي وجود نداشته باشد كه از اين مسائل بي‌خبر باشد» اما بازهم بخاطر اين اقرار مجمل به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، و ايمان مختصر، ابن‌تيميه صراحتاً مي‌گويد او به خاطر جهلش مسلمان است .

* همچنين ابن‌تيميه در كتاب الايمان مي‌ گوید :

همانا هفتاد و دو فرقه ديگري كه غير از فرقه برحق وجود دارند؛ هركس از آنهادرظاهر واقعاً مغرض و منافق باشد همانا اودرباطن كافر محسوب مي‌شود و اما كسي كه منافق نبوده بلكه به خدا و رسولش در باطن خويشتن ايمان داشته باشد او كافر محسوب نمي‌شود وهرچند كه به نوعي به خطا و اشتباه افتاده باشد و براي خودش تأويل خاصي داشته باشدوهرچندکه خطاء و اشتباه اوهم بزرگ باشد .....تااینکه ابن تیمیه ادامه می دهدومی گوید:در حاليكه(یعنی به این شرط که) چنين شخصي در قلبش به طورمحکم وجازمانه بر اين باور است كه هر آنچه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر مي‌دهد راست است و هرآنچه كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به آن امر مي‌نمايد حق است حال اگر چنين شخصي كه دوستدار رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و دين اوست آيه‌اي را بشنود و يا حديثي به او برسد و در اين آيه و حديث تدبر و تعقل نمايد ویا تفسير آن آیه براي او روشن شود و يا خلاصه به شيوه‌اي براي او معنا و مفهوم مسئله‌اي روشن گردد پس اگر در اين صورت اين شخص آنچه را كه قبلاً دروغ مي‌شمرد راست پندارد و نسبت بدانچه جاهل بوده علم پيدا كند و آن را تصديق نمايد«اين تصديق او تصديقی جديد است كه ايمان جديدی در پي دارد كه ايمان قبلي را كه در باطن خويش داشته است با آن افزايش مي‌دهد چرا كه او از قبل كافر نبوده است بلكه به اين مسئله جاهل و ناآگاه بوده است» "[[192]](#footnote-192)

 ابن‌تيميه چنين شخصي را باوجود اينكه كفر و شرك داشته به خاطر نرسيدن دليل به او تكفير نمي‌ کند و مي‌گويد كه اين ايمان جديد بر ايمان قديم این مسلمان افزوده مي‌شود پس معلوم است كه این مسلمان آفت زده را کافر نمي‌داند و باز در جای دیگری می گوید:  " تكفير معين در مورد آن جاهلان از آن جهت كه بر آنان حكم شود كه كافر هستند، اقدام به چنين عملي جائز نيست (يعني تكفير فردي و معين آن) مگر بعد از ارائه دلايل و اقامه حجت كه پس از اين اقامه حجت روشن مي‌شود كه آنان و مخالفان رسالت پيامبران مي‌باشند و «هرچند اين گفته كه آنان گفته‌اند هيچ شكي در آن نباشد كه آن گفته كفر است»، او در مورد همه تكفيرهاي معين به اين شكل عمل مي‌شود.[[193]](#footnote-193)

* ابن تیمیه نسبت به جهمی ها وحلولی ها که اقوااشان کاملا کفرآمیز می باشد می گوید:

" و همچنين من خطاب به جهميه‌هایی که حلولي میباشند و كساني كه قرارگرفتن خداوند بر عرش را انكار مي‌كنند مي‌گويم اگر من در اين عقايد با شما همراهي كنم كافر محسوب مي‌شوم چرا كه من مي دانم آنچه كه شما برآنيد و بدان عقيده داريد كفر است ولي شما نزد من كافر نيستيد و شما را تكفير نمي‌كنم چرا كه شما جاهل هستيد و جهل شما مانع از تكفير شماست."[[194]](#footnote-194)

* ابن تیمیه درجایی دیگر ازفتاوی می گوید :

" وليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة , ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك , بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة" [[195]](#footnote-195)براي هيچ كس جايز نيست كه دست به تكفير انسان مسلماني بزند (كه از روي خطا و اشتباه دچار كفر و يا شركي شده است)و تا بر چنين شخصي اقامه حجت نشده و دلايل از كتاب و سنت براي او تبيين نگردد همچنان معذور است و هركس صفت اسلام و مسلمان بودن به يقين براي او ثابت شده باشد از روي شك و گمان نمي‌شود او را تكفير نمود بلكه تنها زماني مي‌توان صفت مسلمان بودن را از او زدود كه بر او «اقامه حجت شده و شك و شبهه‌هايش» برطرف شده و از بين برود.

امام ذهبی گفته است:

“فلا یاثم احدا لا بعد العلم و بعد القیام الحجة و قد کان سادة الصحابة بالحبشه ینزل الواجب والتحریم علی النبی (صلی الله علیه وسلم) فلا یبلغهم الا بعد اشهر فهم فی تلک الامور معذورون بالجهل حتی یبلغهم النص”[[196]](#footnote-196)هیچ کس گناهکارنمی شود مگربعدازکسب علم واقامت حجت وارائه دلایل.درحالی که بزرگان صحابه درحبشه بودندوبه آن جاهجرت کرده بودند ودراین زمان که صحابه درآنجا بودندحلال وحرام برپیامبرنازل می شد واین درحالی بود که حکم این حلال وحرامها بعدازچندین ماه خبرآن به صحابه میرسیدوبه این دلیل «این صحابه ها نسبت به این احکام معذوربه جهل بودندتا زمانی که حکم به آنان میرسید»

* ابن‌قدامه مقدسي در مورد كسي كه نماز را ترك مي‌كند مي‌ گوید:

" اگر كسي از روي جحد و انكار نماز را ترك كند در حاليكه نسبت به واجب بودن آن ناآگاه باشد و نسبت به اينكه خداوند آن را برانسان واجب نموده است جاهل باشد و« به خاطر اين جهل و ناآگاهي وجوب آن را انكار نمايد چنين شخصي به اتفاق امت كافر محسوب نمي‌شود » چرا كه شايد اين شخص تازه مسلمان شده باشد و يا اينكه كسي باشد كه تاكنون در «دارالاسلام زندگي نكرده » است يا در مكاني دور از اهل علم قرارگرفته است و به سبب چنين عواملي هنوز حقيقت مسئله براي او روشن نشده است. و اگر اين شخص بعد از مسلمان شدن بر وجوب نماز اطلاع پیداکرد و آن را شناخت و دلائل واجب بودن نماز براي او ثابت شد و او با اين وجود بازهم آن را انكار كرد در اين صورت است كه او كافر مي‌شود و «حكم دادن در تمام ديگر اصول و مبانی اسلام بدين شيوه است» "[[197]](#footnote-197)

 در اینجا ابن قدامه مقدسي عواملي چون نبود در ميان اهل علم و يا نبود در دارالاسلام را مانع تكفير كردن ذكر مي‌كند و آن را براي عذر به جهل دليل مي‌گيرد و در آخر مي‌گويد « و كذلك الحكم في مباني الاسلام كلها » و حكم دادن در تمام اصول و مباني اسلام بدين شيوه است.

* ابن‌قيم با توضیحی در مورد كفر جحود مساله ی عذر به جهل را اینگونه توضیح می دهد:

" كفر جحود دو نوع است: 1- كفر مطلق عام 2- كفر مقيد خاص

كفر مطلق عام: به معناي انكارتمامی آنچه كه از طرف خدا و رسولش است مي‌باشد.«چنین شخصی کافراست وبرایش عذری نیست»

كفر مقيد خاص: بدين معنا كه كسي فرضي از فرائض اسلام را انكار نمايد و يا اينكه حرامي را حلال كند و يا صفتي از صفات خداوند را انكار كند و يا اينكه اخباري از خداوند را از روي عمد انكار كند، چنين شخصي اگر از روي جهل و يا تأويل دست به چنين افعال و كارهايي زد در آن معذور است و نمي‌توان او را تكفير كرد؛ همچون مردي كه به خانواده‌اش وصيت كرد كه او را بسوزانند و... كه چنين شخصي قدرت خداوند را نادانسته انكار نمود و با اين وجود خداوند بخاطر جهلش او را بخشيد و مورد لطف قرارداد چرا كه او از روي عناد و تكذيب دست به انكار قدرت خداوند نزده بود بلكه نسبت به آن جاهل بود "

 ابن قيم وقتي كه درباره اصنافي چون فرقه معتزله و خوارج و جهميه و غلاه شیعه صحبت مي‌كند مي گويد: گروهي از آنان كساني مي‌باشند كه جاهل و مقلداند كه اهل تحقيق نمي‌باشند پس چنين اشخاصي تكفير نمي‌شوند و به آنان نسبت فسق هم داده نمي‌شود و شهادت‌شان هم رد نمي‌شود و حكم اينان حكم مردان و زنان ضعيفي مي‌باشد كه قادر به انجام كاري نمي‌باشند. [[198]](#footnote-198)

**عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است**

اعمالی که انسان انجام می دهد از دوحالت خارج نیست : یا از روی عمد و اختیار است یا غیرعمدی و عدم اختیار است. که فراموشی و خطاء و از روی شادی،ترس،خشم و... بیش از اندازه و مرتکب عملی شدن، در این دسته ی اخیر جا یی گرفته که ناشی از جهل می باشد و شخص به صورت غیر عمدی از حق دور می گردد. اکراهنیزغیر اختیاری است .

الله متعال در مورد اموری که مسلمین از روی اشتباه و خطاء مرتکب آن می شوند می فرماید:

* \*لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا….(بقره/۲۸۶)
* لَيْسَ عَلَيْکُمْ جُناحٌ فيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لکِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (احزاب /۵)

پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در تبیین این آیات و آیات مشابه می فرماید:

* إِذَا حَكَمَ الحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ. [[199]](#footnote-199)
* إنَّ اللهَ تعالى وضع عن أُمَّتي الخطأَ ، و النسيانَ ، و ما اسْتُكرِهوا عليه.[[200]](#footnote-200)

حدیث اخیر شکلی از مظاهر رفع پاره ای مسئولیتها از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که بسیاری از احکام شرعی را در ابواب مختلف علم در بر می گیرد، تا جائی که امام نووی می گوید: " وهذا الحديث اشتمل على فوائد وأمور مهمة، لو جُمعت لبلغت مصنفا ". این حدیث فوائد و امور مهمی را در بر می گیرد که چنانچه جمع شود در حد یک کتاب خواهد شد .

بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم با اقرار به اینکه ممکن است خودش هم در خطاء ، جهل و... بیافتد از الله متعال طلب غفران نموده و می فرماید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَئي، وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي" .[[201]](#footnote-201) بار الها اشتباهات و ندانم کاری هايم و زياده روی ام در کارها و آنچه را تو بهتر از من می دانی، بيامرز؛ بار الها گناهانی را که به جدّی، شوخی و به عمد و خطا انجام داده ام، ببخشای؛ و خود معترفم که همه ی اين گناهان در من وجود دارد.

خطاء یعنی شخص می خواهد کاری انجام دهد اما نتیجه ی کارش چیزی می شود غیر از آنچه مورد نظرش بود . مثل:

1. در غزوه ی خیبر صحابی گرانقدر عامر بن اکوع قصد کشتن سرباز دشمن را داشت اما ضربه اش به خودش برگشت و خودش به قتل رسید. یکی از اصحاب گفت: عامر خودکشی کرد و این باعث باطل شدن اعمالش گردید. سلمه برادر اکوع با چشمانی گریان خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: «مالک؟» و افزود : گفتند که عامر اعمالش باطل شدند؛ پیامبر فرمود: کی این سخن را گفته؟ جواب داد: یکی از یارانت. پیامبر فرمود : كذب أولئك،ب ل له الأجرمرتين. آنها دروغ گفتند، بلکه برای او دوبرابر پاداش وجود دارد.[[202]](#footnote-202)

در این حدیث صحابی گرانقدر رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کشتن خودش را نداشت و رسول الله صلی الله علیه وسلم روشن نمود که چون عملش از روی اشتباه وخطاء بوده مورد عفو قرار می گیرد .

البته برداشتن گناه و سخت گیری بر شخص خطاکار یا فراموش کار به معنی عدم اجرای احکام بر وی نیست. مخصوصا اگر به حق بندگان الله ربط داشته باشد. مانند قتل غیر عمد که در برابر باید دیه و کفاره اشتباهش را بدهد. (نساء/ 92) یا مانند کسی که وضو گرفتن را فراموش می کند و بدون وضوء نماز می خواند اما پس از نماز یادش می آید در این صورت باید نمازش را دوباره بخواند، یا کسی که وقت یک فرض تمام می شود و فراموش می کند نماز بخواند، پس از آنکه یادش می آید دوباره آن را می خواند.

در حالت اکراه نیز شخص کاری را از روی اجبارانجام می دهد و چنانچه این جبر برداشته شود چنین عملی را مرتکب نمی گردد. مانند زمانی که سکولاریستهای قریش عماربن ياسر را مجبور به گفتارهائی کردند که از دل به آن اعتقادی نداشت و الله متعال در مورد وی و افرادی که شبیه وی در دام چنین مصیبتی قرار می گیرند می فرماید: مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ (نحل/106)

اين آيه دلالت دارد بر اين كه كسي كه كلمه كفر را بر زبان راند در حالي كه بر آن مجبور و بدان معتقد نباشد و تنها براي نجات از اجبار و اكراه آن را بر زبان آورد، چنين فردي معذور است؛ چنان كه در سرگذشتِ عمار بن ياسر آمده است؛ آنگاه كه مشركين او رامجبورمي نمايند به رسول خدا دشنام دهد و او را آزار دهد پس از شکنجه او خودداري كردند و آن را مشروط به سب و دشنام دادن به رسول خدا صلي الله عليه وسلم كردند. لذا او چيزي را كه بدان معتقد نبود بر زبان آورد، پيش رسول خدا آمد و رسول خدا صلي الله عليه وسلم نيز از او پرسيد دلت را چگونه مي يابي؟ جواب داد: ايمان به خدا و رسولش را در دلم مي يابم، آن وقت اين آيات نازل شد.

بنابراين اگر مسلماني در شرایطی بیافتد که مجبور به انجام عمل یا گفتاری کفر آمیز گردد و تنها قصدش با انجام آن کارکفری یا گفتن آن كلمه كفري نجات از آن اجبار و اكراه باشد و قلبش با زبانش موافق نباشد، اين امر را پروردگار متعال براي نجات از اكراه و اجبار «رخصت» قرار داده است و اين مسئله تنها اختصاص به اكراه و اجبار دارد و باز الله متعال در این زمینه می فرماید: إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ(آلعمران/28). يعني؛ مگر آنکه از كافران در حالت اكراه به نوعي تقيه کند ، و خود را در امان دارد، خداوند شما را از خودش برحذر مي دارد كه سرانجام شما بازگشت به سوي اوست. اما در غير اكراه و اجبار نبايد با كافران موافقت كرد و به درخواست آن ها، اعم از كلام يا عمل كفري انجام داد. علمای اسلام مواردی چون قتل و زنا را از این قاعده مثتثنی کرده اند و بر این باورند در هر صورتی مسلمان نمی تواند آن را انجام دهد حتی اگر به قیمت جانش تمام شود .

در مورد این آیه که مختص رسول الله صلی الله و علیه وسلم است و الله متعال می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (حجرات /2) باید آن را همچون بسیاری از مختصات رسول الله صلی الله علیه وسلم بازمختص یاران ایشان دانست . یعنی چنانچه بعد از این آگاهی موجود در آیه اگر کسی پیدا شود و به قیمت از میان رفتن تمام اعمالش دوباره دچار چنان ریسک و جرمی گردد باید نتیجه ی عملش را نیز بپذیرد اما ندانسته و از روی جهل تمام اعمال یک مسلمان برباد نمی رود.[[203]](#footnote-203) تصور کنید خطای به آن بزرگی خوارج باز آنها را از دایره ی اسلام خارج نمی کند و مستحق «أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ َ» نمی گردند.

در این زمینه باز مسلمین «آگاهانه» کلماتی بر خلاف شریعت الله بر زبان می آورند که با آنکه از میزان مجازات آن با خبر نیستند اما صدمات زیادی را برایشان در بر دارد. در این زمینه به گفته ای از ام المومنین عایشه استناد می کنیم که به خواهرش صفیه گفت: «قصيرة» فقط همین کلمه نه بیشتر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « لقدْ قلتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بماءِ البحْرِ لَمَزَجَتْهُ»[[204]](#footnote-204). در اینجاست که باید مواظب کلماتی باشیم که در مورد مسلمین بر زبان می رانیم .

حالا کسانی هستند که همچون علمای سوء و الرویبضه «آگاهانه» کلماتی چون مرتد، اهل بدعت، خوارج، رافضی، فاسق، مشرک و...را در مورد مسلمین و درخدمت طاغوتهای محلی و کفار سکولار جهانی بر زبان می رانند و بر اثر آن خون هزاران مسلمان بی گناه ریخته شده و ... اینها مشمول خطاء و نسیان نمی گردند بلکه مشمول حدیث زیر می گردند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ» [[205]](#footnote-205)

هر چند که چنین اشخاصی آگاهند که از روی هوا و هوس حکمی را صادر نموده اند و می دانند که چنین کاری «جرم »است اما به سنگینی «مجازات» آن در قیامت آگاه نیستند. این عدم آگاهی به میزان مجازات درصورت آگاهی برجرم باعث تبرئه شدن آنها و عذر برایشان نمی گردد . باز رسول الله صلی الله علیه وسلم در میزات مجازات این مجرمین می گوید: « إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ»[[206]](#footnote-206)

حافظ ابن حجر می گوید: در مورد « لا يلقي لها بالا» یعنی : در میزان خطر آن تأمل نمی کند و به عاقبت آن نمی اندیشد و گمان نمی کند که تأثیری داشته باشد؛ و این در راستای قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که «وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم » که در حدیث بلال بن حارث مزنی آمده که مالک و اصحاب سنن آن را تخریج نموده و ترمذی و ابن حبان و حاکم آن را با لفظ «إن أحدكم ليتكلم بالكلمة من رضوان الله ما يظن أن تبلغ ما بلغت يكتب الله له بها رضوانه إلى يوم القيامة» صحیح دانسته اند که در خشم و نارضایتی از چنان چیزی گفت.[[207]](#footnote-207)

و اکثر اهل علم مخاطب این حدیث را کسانی دانسته اند که در نزد حکمرانان ظالم کلماتی را بر زبان می رانند که مستحق چنین پیامدی می گردند . ابن عبد البر می گوید:

" خبر ندارم که خلافی در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث« إن الرجل ليتكلم بالكلمة » میان علماء وجود داشته باشد که مراد از آن گفتن کلماتی نزد حاکم ستمگر ظالمی است که به واسطه ی آن حاکم را از خود راضی گرداند در حالی که ما یه خشم الله متعال می گردد و با این کلمات امور باطلی چون ریختن خون مسلمین یا ظلم به مسلمین و مواردی اینچنینی را برای حاکم زینت می دهد و با اینکار دردام هوای خود گرفتار شده و از الله متعال دور گشته و مورد خشم الله قرار می گیرد؛ همچنین کلمه ای که الله متعال به آن راضی است عبارت است از کلمه ای که در نزد حاکم گفته شود وطبق این کلمه حاکم را از هوای نفس و گناه باز دارد و به واسطه ی این کار الله متعال با رضایت خود چنان پاداشی به وی می دهد که انتظارش را نداشت . و ابن عیینه و دیگران چنین تفسیرش کرده اند.[[208]](#footnote-208)

در مراقبت از حفظ زبان و مراقبت از اعمال صالحه (چون نماز، جهاد، روزه، حج ، زکات و…) مومن ناچار است نکاتی را از رسول الله صلی الله علیه وسلم متذکر شود که فرمود: أَتَدْرُونَ ما المُفْلِسُ؟ قالوا: المُفْلِسُ فِينا مَن لا دِرْهَمَ له ولا مَتاعَ، فقالَ: إنَّ المُفْلِسَ مِن أُمَّتي يَأْتي يَومَ القِيامَةِ بصَلاةٍ، وصِيامٍ، وزَكاةٍ، ويَأْتي قدْ شَتَمَ هذا، وقَذَفَ هذا، وأَكَلَ مالَ هذا، وسَفَكَ دَمَ هذا، وضَرَبَ هذا، فيُعْطَى هذا مِن حَسَناتِهِ، وهذا مِن حَسَناتِهِ، فإنْ فَنِيَتْ حَسَناتُهُ قَبْلَ أنْ يُقْضَى ما عليه أُخِذَ مِن خَطاياهُمْ فَطُرِحَتْ عليه، ثُمَّ طُرِحَ في النَّارِ.[[209]](#footnote-209)

آيا مي‌دانيد مفلس کيست؟ صحابه گفتند: مفلس نزد ما کسي است که پول و دارايي نداشته باشد. فرمود: به راستي مفلس کسي است که در روز قيامت با نماز و روزه و زکات مي‌آيد در حالي که به يکي توهين کرده و به يکي تهمت زده و مال ديگري را خورده و خون شخصي را ريخته و ديگري را زده، تمام اينها از حسناتش گرفته مي‌شود ؛ اگر حسناتش تمام شود قبل از اينکه خطاهايش قضا شود، از خطاهاي آنها گرفته مي‌شود و به او منتقل مي‌شود و در آتش افکنده مي‌شود.

در تمامی این موارد شخص «نمی داند» که میزان سنگینی کلامش چقدر است اما «می داند و آگاه »است که کلامش غیر شرعی و جرم است . در این صورت در مورد ناپسند بودن گفتار و عمل آگاهی وجود دارد، اما در مورد میزان پاداش یا عقاب اخروی آن آگاهی وجود ندارد. و این عدم آگاهی باعث رفع جزاء در قیامت نمی گردد. در دنیا آگاهی وجود دارد که فلان کلام خوب یا جرم است. همین آگاهی برای دنیا کافی است. در این زمینه می توان از میزان خیلی از پاداشها مثل پاداش روزه و غیره نیز بی خبر بود و به همین دلیل از میزان عذاب بسیاری از جرمها . اما....

یا مانند همان رخدادی که برای یاران تازه مسلمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ذات أنواط اتفاق افتاد گفتند: يَا رَسُولَ اللهِ, اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ؛ [[210]](#footnote-210) شوكاني می گوید قصد آنها این نبود که آن درخت را بپرستند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها خبر داد که این مانند شرک آشکار و مانند درخواست از اله ای غیر از الله متعال می باشد.[[211]](#footnote-211)

اینها درشرک صریح و آشکار و در پایه های توحید و عقیده و به اصطلاح در اصول دین جهل داشتند و این جهل برایشان عذر شد، چون در عقیده و توحید باید به صورت تدریجی و آگاهانه و بدون تقلید از جهل به آگاهی رسید و این مسیر ممکن است طول بکشد تا خالص گردد و شخص با آزمایش و خطاء و تصحیح آن توسط دلسوز مشفق به تکامل برسد. در نتیجه چنین خطای بزرگی در حد یک تذکر روشنگرانه خاتمه یافت؛ اما زمانی که آگاه شدند و با وجود چنین آگاهی دچار همان جرم می گشتند در این صورت عذری نداشتند .

همین مورد همچنانکه در مورد بنی اسرائیل رخ داده بود،[[212]](#footnote-212) در مورد شک حواریون در قدرت الله متعال و صدق نبوت پیامبرش علیه السلام نیز رخ داد.[[213]](#footnote-213) باز چنین موردی را در قضیه ی یونس علیه السلام می بینیم که بدون اجازه ی پروردگار کار دعوت را رها می کند و فرار می کند [[214]](#footnote-214) یونس به این شکل دچار خطا شد و کار بدانجا کشیده شد که خود را جزو ظالمین نام می برد؛[[215]](#footnote-215) اما حکم ظالمین خیلی خطرناک است و الله متعال با تأکید بر مومن بودن وی می فرماید: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ ۚ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء/88)

علاوه بر این دقت شود که صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود و در جنگهای بدر و احد و خندق و سایر غزوات وسریه ها شرکت کرده بودند و مال و جان خود را در راه الله فداء نموده و آنچنانکه مستحق جهاد بود جهاد کردند و تبدیل به نخبه های بشریت گشتند که در زمان حیاتشان الله متعال از آنها راضی گشت، با این وجود کلمه ای را بر زبان راندند که بسیار سنگین بود .

گفتند: تعداد ما زیاد است و به دلیل کمی نفر شکست نمی خوریم . الله متعال در این زمینه می فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (توبه/25)

زمانی که الله متعال از این اشتباه و گفتار صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود درگذشت و زمانی که چنین الگوها و بزرگوارانی از مسلمین دچارچنان اشتباهات فاحش و خطرناکی می گردند و این روش قرآنی در اصلاح خطاهای فاحش عقیدتی و راهبردی بهترین مخلوقات پرودگار بوده؛ این معنی را می رساند که: توقع اشتباه آنهم در چنان حدی برای دیگران، امر غیر طبیعی و غیر منتظره نیست؛ و روش برخورد با آن نیز باید تابع همان روش قرآنی و تبعیت از سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد .

جای دیگری که امکان خطاء و اشتباه در آن بسیار وجود دارد اجتهاد افراد است که در زیر به ذکر نمونه هائی پرداخته می شود:

1. عمروبن عاص گفته  است‌:  به جنگ «‌‌ذات  السلاسل‌» فرستاده  شده  بودم‌،  شبی ‌که هوا خیلی سرد بود محتلم شدم‌،  ازترس اینکه مبادا تلف  شوم‌، غسل  نکردم‌، بلکه تیمم نمودم و نمازصبح را با یاران خود، گزاردم (‌ در نماز صبح  به امامت یاران خود ایستادم و نماز صبح را خواندیم‌)‌،  وقتی‌که به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدیم‌، آنرا  برای وی  بازگو کردند، فرمود:” «یا عمرو صلیت بأصحابک وأنت جنب؟» ای عمرو درحالیکه جنب بودی به  امامت  نماز یاران خود ایستادی‌؟‌ “‌‌، عمرو در جواب ایشان ‌می گوید: ‌به  یاد  سخن  خداوند  افتادم  که  فرماید:” «وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِیْماً» (نسا/۲۹) خود را به هلاکت نیندازید بیگمان خداوند نسبت به شما مهربان است‌.”، لذا  تیمم‌ کردم سپس نماز گزاردم‌،  پیامبرصلی الله علیه و سلم، خندید و چیزی نفرمود..[[216]](#footnote-216) سکوت پیامبر نشانه ی رضایت اجتهاد یکی از اصحابش در برابر اجتهاد غلط سایر اصحابش که با عمرو بودند می باشد . نکته ی زیبای این روایت روش برخورد سربازان عمرو با وی و حفظ وحدت است، با آنکه با وی مخالف بودند، تا اینکه به مقام برطرف کننده ی اجتهاد غلط رسیدند؛ که رسول الله صلی الله علیه بود و در زمان ما رهبر «الجماعة» تابع شورا ست .
2. جابر گفته  است‌: ‌‌به  سفر رفته  بودیم‌،  به یکی از ما  سنگی اصابت ‌کرد  و سر او را  زخمی  ساخت‌، سپس محتلم شده  بود از یاران خود  پرسید:  آیا  رخصت تیمم دارم‌؟‌ گفتند: به  رای  ما،  تو  رخصت  تیمم ‌کردن  نداری‌،  زیرا  به  آب  دسترسی  داری‌،  آن  شخص  غسل‌ کرد  و  مرد.  هنگامی ‌که  بر  پیامبر صلی الله علیه و سلم  وارد  شدیم‌،  از  آن  اطلاع  پیدا  کرد  و  فرمود:” « قَتَلوه قَتَلَهمُ اللهُ، ألَا سألوا إذْ لم يَعلَموا؛ فإنَّما شِفاءُ العِيِّ السُّؤالُ، إنَّما كان يَكفيه أنْ يَتيَمَّمَ ويَعصِرَ أو يَعصِبَ -شَكَّ موسى- على جُرحِه خِرقةً، ثم يَمسَحَ عليها ويَغسِلَ سائِرَ جَسَدِه. »[[217]](#footnote-217).‌او  راکشتند،  خدا  آنان  را  بکشد،  چرا  سوال  نکردند  وقتی  که نمی‌دانستند؟  تنها  چاره  و  علاج  نادانی‌،  پرسش  است‌،  فقط ‌کافی  بود که  او  تیمم ‌کند و  با کهنه‌ای‌،  یا  پارچه‌ای‌،  زخم  خود  را  ببندد  و  روی  آن  مسح‌ کند  و  بقیه  اندامش  را  بشوید."‌‌ [[218]](#footnote-218) در اینجا به صورت واضح می بینیم که اجتهاد غلط باعث مرگ یک مسلمان گردید اما باز به دلیل خطاء و جهل مجازات نگردیدند.
3. از عمّار روایت نشده  است‌ که ‌گفته  است‌:  “‌‌جنب  شدم  و آبی  نیافتم‌،  لذا  خود  را  در خاک  غلطاندم  و  نماز گزاردم‌،  سپس  آنرا  برای  پیامبر صلی الله علیه و سلم ،  بازگو کردم‌،  فرمود:” «إِنَّمَا کَانَ یَکْفِیکَ هَکَذَا»[اینگونه  تیمم‌ کنید که  برای  تو کفایت  می‌کند]‌‌”،‌که  پیامبر صلی الله علیه و سلم ،  هر دو  کف  دست  خود  را  برزمین  زد  و بر آنها  دمید،  سپس  با  آنها،  صورت  و  هر دو دست  را  مسح  کرد [[219]](#footnote-219)در  روایت  دیگری  آمده ‌که‌:”إنما کان یکفیک أن تضرب بکفیک فی التراب، ثم تنفخ فیهما، ثم تمسح بهما وجهک وکفیک إلی الرسغین”  ‌تنها کافی  است‌ که‌ کف  هر  دو  دست  خود  را  به  خاک  بمالید،  سپس  در آنها  بدمید  و  بعد  از آن‌،  چهره  و هر دو دست  تا  مچ  را،  بدانها،  مسح  بکنید"‌‌.[[220]](#footnote-220)
4. اجتهاد خود رسول الله صلی الله علیه وسلم در فاجعه ی «رجیع» [[221]](#footnote-221)و «بئر معونه»[[222]](#footnote-222) که باعث کشته شدن آن همه صحابی گردید .
5. اجتهاد رسول الله صلی الله علیه وسلم که باعث از میان رفتن ثمره ی درختان خرما گردید.[[223]](#footnote-223)
6. اجتهاد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعیین مکان استقرار لشکر در جنگ بدر و عوض کردن رای خود به نفع رای[[224]](#footnote-224) حُباب بن مُنذر .
7. و اجتهادات صدها امام و بزرگوار در این چند قرن که در مسیر خطاء و اشتباه افتاده اند .

هم اکنون نیز در مبارزه «الجماعة» با کفار سکولار خارجی به رهبری امریکا و مرتدین محلی اجتهادات مختلفی در عین کفر به طاغوت و ولاء برای مومنین و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) وجود دارد و شایسته است اسلامی با آن برخورد شود.

ابن تیمیه در ممنوعیت حکم کفر و ارتداد مسلمان خطاکار و مجتهدی که دچار اشتباه فاحش و سنگینی شده است می گوید:«حکم کفر و ارتداد مسلمانی که گناهی را مرتکب شده و یا دچار خطا و اشتباهی (اجتهادی) در مورد مسایل مورد نزاع و اختلاف میان اهل قبله گردیده، جایز نیست.»[[225]](#footnote-225)

مورد دیگری که در آن عذر مسلمان در ارتکاب گناه مورد پذیرش است زمانی است که شادی، ترس،غم، خشم و... چنان بر مسلمان غلبه پیدا می کند که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام‌دادن آن گناه فراموش می کند . چنین حالتهائی باعث انسداد تفکر و از میان رفتن اختیار می گردد به نحوی  که نمی داند چه می گوید و دچار خطاء می گردد. این حالت به خاطر شدت خوشحالی و یا نارحتی و خشم و ترس و امثال اینها روی می دهد.

الله متعال  می فرماید:\*وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَکِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیمً ( احزاب/ ۵) در آنچه که خطا کردید گناهی بر شما نیست بلکه گناه آن است که دلهای شما آن را قصد کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

همچنین انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرمود: لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِینَ یَتُوبُ إِلَیْهِ مِنْ أَحَدِکُمْ کَانَ عَلَی رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ وَعَلَیْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَیِسَ مِنْهَا فَأَتَی شَجَرَةً فَاضْطَجَعَ فِی ظِلِّهَا قَدْ أَیِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَیْنَا هُوَ کَذَلِکَ إِذَا هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ فَأَخَذَ بِخِطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِی وَأَنَا رَبُّکَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ ” .. [[226]](#footnote-226) خداوند نسبت به توبه بنده اش هنگامی که به سوی او برمی گردد شادتر از هر کدام از شماست. هنگامی که در یک بیابان دور از آبادی وسیله سواری اش را که حامل طعام و خوراکش نیز بوده گم می کند و آنگاه که از یافتنش مأیوس می شود زیر سایه درختی دراز می کشد تا بیاساید در همان حال پریشانی ناگاه آن را بر بالین خود می یابد آنگاه افسارش را گرفته و از شدت خوشحالی گوید: پروردگارا تو بنده و من پروردگار تو هستم. به خاطر نهایت خوشحالی دچار خطا و اشتباه گردید.

هيچ شكي وجود ندارد كه خداوند را بعنوان بنده مورد خطاب قرار دادن كفری آشکار است و چنانچه آگاهانه و عمدی باشد باعث خروج از دایره ی اسلام می گردد اما هنگامی که بدين شيوه شخص از روي خطاء و اشتباه سخن گفت به خاطر خطايش معذور می گردد.

به اعتقاد اهل فقه مذاهب معروف به اهل سنت و جماعت، اگر ارتکاب گناه بدین سبب باشد که شهوت یا غضب به طوری بر شخص غلبه کرده، که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام‌ دادن آن گناه فراموش کند، اما با فروکش‌کردن این حالت، توبه کند، این رفتار منافاتی با ایمان ندارد و شخص کافر نمی‌شود.[[227]](#footnote-227)

**در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود**

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند :« حدٌّ يُعْمَلُ في الأرضِ ؛ خيرٌ لأهلِ الأرضِ من أن يُمْطَرُوا أربعينَ صباحًا»[[228]](#footnote-228) در این صورت و بدون شک، حکم بر بیمار بودن بیماران مسری که بیماری آنها سلامت خود و مردم را مورد تهدید قرار می دهد و مجازات کردن مجرمین، هرگاه عادلانه و از روي قطع و يقين باشد، در إحياي جامعه، همانندِ بارشِ 40 شب باران رحمت باعثِ طراوت و سرسبزي و بارور شدن جامعه خواهد بود؛ اما این دلیل نمی شود تا اجراي حدّ از روي شك و ترديد و ظن و گمان، به همراه ظلم و بيداد صورت پذيرد و توجیه شود.

تحقق عدالت اسلامی بیش از آنکه مرهون اعمال عقوبت باشد وامدار و وابسته به دادرسی و رسیدگی عادلانه به حقوق افراد جامعه است . پاسداری از حقوق شخصی که متهم به جرمی شده بیش از هر چیز دیگری مهم و مشکل می باشد. نظامهای حقوقی غیر مسلمین کوشیده اند با عناوینی چون «تفسیر شک به نفع متهم» این وظیفه را در حق شهروندان خود به انجام برسانند.

الله متعال جهت جلوگیری از اینکه خون، آبرو، عزت و مال مسلمان بی گناهی پایمال شود و مسلمانی به ناحق مورد ستم قرار بگیرد راهنمائی هایی را جهت پرهیز از شبهه و حکم مشکوک در امر فتوا و قضاوت از طریق پیامبرش صلی الله علیه وسلم ارائه داده است .

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایت: «ادْرَءُوا الْحُدُودَ عَنْ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.»[[229]](#footnote-229) اصرار دارد ، تا سرحدِّ امكان از مسلمانان حدود را بر داريد و مجازاتها را متوقف كنيد و اگر راهي براي خلاصيِ آنان وجود دارد، رهايشان كنيد؛ زيرا اگر امامِ مسلمين در عفو و بخشش، راه خطا و اشتباه پيمايد، بهتر است از اينكه در مجازات و عقوبت اشتباه كند.

در این صورت می توان دریافت که در قانون شریعت الله نفس مجازات چندان مطلوب نیست، بلکه تأکید بر رعایت حقوق متهم با آسان گیری در قضاوت و صیانت از حقوق مسلمین تا زمان یقین و ثبوت جرم است؛ و صدور حکم و مجازات تنها در صورت ناچاری و آخرین مرحله و به عنوان یک ضرورت به آن پرداخته می شود .

اين قاعده در فقه اسلامي و قوانين جزايي، خصوصاً در حقوق كيفري اسلام، كاربرد چشم گیری داشته است در این مجال روشنگری در مورد تمام جوانب این قاعده کار گسترده و مشکلی است که نیاز به زمان و تحقیق وسیعتری دارد بر این اساس نوشته ی حاضر نیز ظرفیت و تحمّل بحث از تمام جوانب آن را ندارد؛ امید است در زمان و مکان مناسبی بار دیگر چنین مفاهیمی همچون فقه ماآل و مقاصد شریعت و.... وارد ادبیات مجاهدین مبارز فرقه ی ناجیه گردد.

**شبهه در لغت و اصطلاح شرعی:**واژه ی «شبهه» (شبهات)، در لغت به معناي التباس و اشتباه درست با نادرست و حق با ناحق و يا واقع با موهوم و در هم آمیختگی و پوشیدن حقیقت است؛ به طوری که آدمی نتواند آن را دریابد. به معناي شك و گمان نيز به كار رفته است. [[230]](#footnote-230)در حالی که ظن و گمان دروغترین سخن است، « ِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ »

کلمه شبهه در معنای عام بکار رفته و شامل هر شبهه ای می شود. پس به لحاظ عام بودن، هم شبهات عارض بر متهم را در برمی گیرد و هم شبهات عارض بر قاضی را، و حکم وجوب دفع مجازات بر نفس طبیعت شبهه بار شده است و نظر به صنف خاص (متهم یا قاضی) ندارد. بنابراین خواه برای متهم شبهه عارض شود و خواه برای قاضی، مجازات ساقط می شود.[[231]](#footnote-231)

**معنی حدود و** «درء»**:**

حد در لغت به معناى منع است و در شريعت، مجازاتى با اندازه معيّن است [[232]](#footnote-232)... لفظ «الحدود» در «الحدود تدرء بالشبهات» به معنای مطلق مجازات است. و هیچ شاهد قرآنی و روایی وجود ندارد که ثابت کند لفظ حد در معنای مجازات معین حقیقت است و در دیگر معانی مجازی است. بدلیل معیّن و محدود بودن تمام جوانب اوامر و دستورات الهی، به آنها حدود گفته می شود.

واژة «درء»، در لغت، به معناي دور كردن، ردّ كردن، دفع كردن، ممانعت و جلوگيري، آمده است. نخستین واژه ای که در «ادرءوا الحدود بالشبهات» به کار رفته، «درء» است. «درء» در لغت به معنای «دفع» است. همه نویسندگان کتب مشهور لغت عرب، «دفع» را اولین معنای «درء» ذکر کرده اند.[[233]](#footnote-233)

در قرآن كريم نيز، واژة «درء» و مشتقات آن به معناي دفع عذاب و سقوط مجازات آمده است، از جمله آیات قرآن:

* وَ الَّذينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَي الدَّارِ (رعد/۲۲)
* الَّذينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقينَ ( آل عمران/۱۶۸)

**در مورد قاعده ی «ادرؤوا الحدود بالشبهات» احادیث زیر روایت شده است :**

* سفيان الثوري عن عاصم عن أبي وائل عن عبد اللّه بن مسعود قال‏:‏ ‏‏ادرؤوا الحدود بالشبهات ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم؛‏‏ [[234]](#footnote-234)حدود را به شبهه دفع كنيد و تا مى توانيد حكم قتل را از مسلمانان دفع كنيد.
* ورواه ابن أبي شيبة من طريق إبراهيم النخعي عن عمر بلفظ‏:‏ ‏( ادرؤوا الحدود بالشبهات‏)‏ ‏لأن أخطئ في الحدود بالشبهات أحب إليّ من أن أقيمها بالشبهات‏**.**
* في مسند أبي حنيفة للحارثي حديث رواه عبد الله ابن عباس عن الرسول صلى الله عليه وسلم ‏:‏‏ادرؤوا الحدود بالشبهات‏‏
* ادرؤوا الحدود بالشبهات[[235]](#footnote-235)
* ادرؤوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم[[236]](#footnote-236)
* جلال الدین سیوطی از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین نقل می کند:« ادرئوا الحدود بالشبهات.» یا « ادرئو الحدود و القتل عن عبادالله ما استطعتم».
* در نیل الاوطار شوکانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است:الزهری عن عروة عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : «ادْرَءُوا الْحُدُودَ عَنْ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.» [[237]](#footnote-237) حد را تا جايي كه مي‌توانيد از مسلمين برداريد؛ پس اگر براي متهم، راهي براي دفع هست، آن راه را بر وي بگشاييد؛ زيرا امام اگر در عفو، خطا كند بهتر است از اينكه در مجازات و عقوبت اشتباه نمايد.
* دع ما يريبك إلى ما لا يريبك .[[238]](#footnote-238)

معنی « يدرأ بالشبهة » اینکه هنگامی شبهه ای محتمل برای حاکم و قاضی وجود داشته باشد که بر اساس آن عدم ثبوت حد در وضع کسی که متهم به جرمی شده است ، در این صورت به این شبهه محتمل عمل می کند و بر متهم حد را جاری نمی سازد. اگر حاکم و قاضی در عفو متهم اشتباه کند بهتر از آن است که در جریمه کردن و اجرای حد دچار اشتباه شود همچنانکه در حدیث ترمذی آمده است .

معمولا تحقق «الإجماع» بسیار سخت است اما می بینیم که ابن المنذر «الإجماع» امت اسلامی و صحابه را در مورد قاعده ی «دفع الحدود بالشبهات» آورده است و بسیاری از محدثین چون الترمذي والبيهقي والهيثمي وابن ماجة وابن أبي شيبة و دیگران بابی در این زمینه ایجاد کرده اند و کسی از سلف دیده نشده است که خلاف این «الإجماع» گفته ای بر زبان رانده باشد .

وحدت مضمون مدارک منقول و هماهنگی مفاد آنها با مقاصد شریعت اسلام سبب استقبال واستعمال عامة فقها از قاعده ی «ادرؤو االحدود بالشبهات» شده است. در این قاعده مشروعیت درء حدود با شبهات احتمالی ثابت می گردد نه مطلق شبهه .

در نیل الاوطار شوکانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است:  
عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : ادرؤوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلوا سبیله فان الامام ان یخطیء فى العفو خیر من ان یخطىء فى العقوبة.[[239]](#footnote-239) عایشه مى گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: حد را از مسلمانان تامى توانید دفع کنید. اگر راهى براى دفع حد وجود دارد، او[متهم] را رها کنید، چرا که اگر امام در عفو کسى اشتباه کند، بهتر است که در عقوبت کسى اشتباه کند.

در كتاب الفقه على المذاهب الاربعه آمده است: برخى از فقها گفته اند: اين حديث متفق عليه است و تمامى امت آن را پذيرفته است... ." عن معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبة بن عامر، قالوا: اذا اشتبه عليك الحد فادراه" . از معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبة بن عامر روايت شده است كه: هرگاه حد بر تو مشتبه شد، آن رادفع كن. ائمه اربعه اتفاق نظر دارند كه حدود به شبهه دفع مى شود، ولى موارد اين شبهات با هم اختلاف دارد.[[240]](#footnote-240)

البته این قاعده مخالفینی نیز داشته است . ظاهر كلام ابن حزم در كتاب محلى عدم وثوق وى را می رساندوی می گوید: آيا حدود به شبهات دفع مى شود؟ برخى قائلند كه حدود به شبهه دفع مى شود. ابو حنيفه و اصحاب او از سرسخت ترين طرفداران اين نظريه هستند و بيش از همه اين قاعده را به كار برده اند.پس از ابوحنيفه و طرفدارانش مالكى ها و سپس شافعى ها طرفدار اين قاعده اند. اما اصحاب ما [حنبلى ها] قائلند به اين كه حدود به شبهه دفع نمى شود و به شبهه نيز اقامه نمى شود.[[241]](#footnote-241)

در مورد این قاعده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

* در شبهات ظاهری مانند تاريكى هوا، نداند كه مايع در ليوان، شراب است و به گمان اينكه آب است بنوشد.
* در شبهات حكمي به این معنی كه مکلف درشرايطى است كه به هيچ وجه نمى‌تواند به قانون شریعت دسترسى و آگاهى پيدا كند ویا با امکان دسترسی، تفحص و تحقيق مى‌كند؛ اما در عين حال به دلیل وجود موارد متعددی چون تفاسیر علمای سوء و الرویبضه و جنگ روانی وسیع منافقین از مفاد واقعی قانون شریعت الله اطلاع حاصل نمى‌كند؛ در این صورت چنین شخصی مشمول این قاعده می گردد .
* علماى فرقه های معروف به اهل سنت و الجماعة اتفاق دارند كه قصاص با حصول شبهه، همانند حدود، ساقط مى‌شود

جلال الدين سيوطى صريحا مى‌گويد: « ويسقط القصاص أيضا بالشبهة فلو قد ملفوفا وزعم موته صدق الولي ولكن تجب الدية دون القصاص للشبهة»   قصاص نيز با شبهه ساقط مى‌شود، ولى ديه واجب مى‌شود؛ مثلا هرگاه مريضى را در پارچه‌اى پيچيده باشند و شخصى به گمان اينكه او مرده است، ضربه‌اى بر او وارد سازد و بعد معلوم شود كه به خاطر ضربه او، كشته شده است، چون قاتل قصد كشتن او را نداشته و حد اقل در اين مورد شبهه حاصل شده است، از اين رو قصاص بر داشته مى‌شود؛ اما ديه او بايد پرداخت شود.»

* «وَكَذَلِكَ وَطْءُ امْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ شُهُودٍ أو بِغَيْرِ وَلِيٍّ عِنْدَ من لَا يُجِيزُهُ لَا يُوجِبُ الْحَدَّ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ اخْتَلَفُوا منهم من قال يَجُوزُ النِّكَاحُ بِدُونِ الشَّهَادَةِ وَالْوِلَايَةِ فَاخْتِلَافُهُمْ يُورِثُ شُبْهَةً.»[[242]](#footnote-242)
* بیهقی و عبدالرزاق آورده اند که عمر بن خطاب عذر کسی را در شام پذیرفت که ادعا داشت به اینکه نسبت به تحریم زنا جهل داشته به همین ترتیب از وی و از عثمان روایت شده است که عذر جاریه ای عجمی را پذیرفت که مرتکب زنا شده بود و ادعاء می کرد که حکم تحریم زنا را نمی دانست [[243]](#footnote-243)

سبحان الله ، اگر در عصر صحابه با وجود چنان سابقون الاولون و حکومت اسلامی چنین کسانی وجود داشته اند که به چنین احکام آشکاری جهل داشته اند و عذر به جهل آنها پذیرفته شده است در عصر ما که اینهمه جهل به واسطه ی نبود حکومت اسلامی و شورای علماء رایج شده است در امور مشابه باید چه میزان جاهل وجود داشته باشد ؟

امام إبن حزم اندلسي می گوید:حدود شرعي بر كسي لازم مي شود كه بداند حدّي براي آن عمل وجوددارد يا نه. در اين مورد اختلاف نظري وجود ندارد. اما كسي كه نداند آنچه را كه انجام داده حرام است،درآن چيز بر او حدي نيست. بدليل قول خداوند كه مي فرمايد: «واين قرآن به سوي من وحي شده تا به وسيله ي آن شما را بترسانم وهركس ديگر كه قرآن به ابلاغ مي شود.» پس خداوند اتمام حجت را تنها در رسيدن إنذار به مردم قرار داده است." [[244]](#footnote-244) کسی که به تحریم یک امر شرعی جاهل باشد در این صورت حدی بر او اجراء نمی گردد . اما اگر کسی عالم باشد به حرام بودن امری اما به عقوبت و میزان جزای آن جاهل باشد باز حد بر وی اجراء می گردد .

* در مسأله‌ی عام المجاعة عمر حد سرقت را متوقف ساخته، در حقیقت حدی واجب نگشته تا ساقط گردد، یعنی اساساً حد شرعی وجود نداشته، چرا؟ زیرا حدود شرعی واجب نمی‌شود مگر اینکه همه‌ی شبهه‌ها برطرف گردد، پس هرگاه شبهه‌ای وجود داشته‌باشد، حدی در کار نیست. «ادرؤوا الحدود بالشبهات»، در اینجا عمر می‌پندارند که گرسنگی یک نیاز عمومی گردیده و کسی که به سرقت اقدام می‌کند از روی نیازو جهت حفظ جان است نه افساد فی الارض. حفظ جان بالاتر از حفظ مال است. پس این نیاز عمومی و به خطر افتادن جان به مثابه‌ی شبهه‌ای عمومی است و حدود را از عمل بازمی‌دارد.
* ابن‌تیمیه با استناد به این روایت فتوا می‌دهد که هر گاه در خصوص گناه شخصی شبهه‌ای وجود داشته باشد، نباید مجازات شود؛ و در توضیح آن می‌گوید: «حقیقت امر از دو حال خارج نیست: یا آن شخص واقعاً گنهکار است یا بی‌گناه. اگر عقاب شود، ممکن است بی‌گناه باشد و عقاب خطا باشد، و اگر بخشوده شود، ممکن است گنهکار باشد و بخشش خطا باشد. بین این دو خطا، خطای در بخشش بهتر از خطای در عقاب است، به‌خصوص در جایی که مجازات، باعث تفرقه بین اهل سنت و جماعت شود. در این صورت فساد ناشی از این تفرقه به‌مراتب بدتر است از خطای احتمالی در خصوص فردی در مسئله‌ای فرعی .[[245]](#footnote-245)
* در كتاب تاريخ بغداد نقل شده است كه: اشعارى از صالح بن عبدالقدوس به مهدى عباسى عرضه شد كه در آن به پيامبر صلی الله علیه وسلم توهين شده بود. مهدى عباسى او را حاضر كرد و به او گفت: اين اشعار را تو سروده‏اى؟ گفت: نه، سپس صالح بن عبدالقدوس به مهدى عباسى مى‏گويد: خون مرا به شبهه مريز چرا كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ادروؤا الحدود بالشبهات».[[246]](#footnote-246)

در حاشية الروض المربع آمده است : " تنها حد بر کسی اجراء می گردد که به تحریم آن آگاه و عالم باشد . و کسی که به حکم تحریم زنا و...جاهل باشد به دلیل خبر«ادرؤوا الحدود بالشبهات ما استطعتم» حد بر وی اجراء نمی گردد . همچنین به دلیل قول عمر وعثمان وعلي که :حدی نیست مگر بر کسی که به تحریم آن آگاه است. و کسی از صحابه دیده نشده است با آنها مخالف باشد، و الموفق می گوید: این قول تمام اهل علم است ."

رشید رضا نیز می گوید: «در صورت وجود شبهه و تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود»[[247]](#footnote-247) او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است»[[248]](#footnote-248)

**کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال وشبهه از وی سلب نمی شود**

رسول الله صلي الله عليه و سلم اسامه بن زید را امیر یکی از سریه ها برای جنگ با مشرکین گماشت. در حین جنگ یکی از مشرکین شجاعانه می جنگید و مسلمانان را ترساند اما دیری نگذشت که پیروزی نصیب لشکر مسمین گردید و مشرکین به سرعت راه گریز را در پیش گرفتند و اسامه آن کسی را که زیاد کشتار می کرد دنبال کرد تا به او رسید، آن مرد کلمه طیبه « لااله الاالله » را بزبان راند، زیرا می دانست کسی که این کلمه را بگوید مال و جانش در امان می باشد. اما اسامه اجتهاد کرد که این گفتار صادقانه نیست و در مسلمان بودن وی شک داشت به همین دلیل او را بدون تحقیق و یقین با ضربۀ نیزه به قتل رسانید.

اسامه با همراهانش به مدینه بازگشت، یکی از افراد لشکر ماجرا را به رسول الله صلي الله عليه و سلم خبر داد ایشان اسامه را مورد سرزنش قرار داده گفت: آیا بعد از گفتن کلمۀ «لااله الاالله »او را کشتی ؟ آیا او را کشتی تا مالش را بگیری؟ اسامه گفت او کلمه را از ترس گفته بود . رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود : آیا قلب او را شگافته بودی که گفتۀ او از باور قلبی بود یا از فریب کاری؟

اسامه گفت: او در جنگ بسیار کشتار کرد و فلان و فلان مسلمان را بقتل رسانید. رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: بعد از گفتن «لااله الاالله» او را کشتی ؟ اسامه گفت ای رسول خدا برایم طلب آمرزش کن. رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود : هرگاه روز رستاخیز «لااله الاالله»  بیاید و از تو حق خود را بخواهد چه جواب می دهی ؟ اسامه گفت؟ ای رسول خدا از خداوند بخواه مرا ببخشد، رسول الله فرمود آنگاه که این کلمه در روز قیامت از تو شکایت کند چه خواهی گفت؟ همینطور اسامه در خواست آمرزش را تکرار می کرد و رسول الله صلي الله عليه و سلم آن سخن مبارک خود را می گفتند.تا اینکه بالآخره اسامه آرزو کرد از همان روز اسلام خود را تازه نماید پس قسم یاد نمود که بعد از آن روز با مسلمان نجنگد .

أسامة بن زيد در مورد این واقعه می گوید: “بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الحرقة من جُهَينَة, قال: فصبحنا القوم فهزمناهم, قال: ولحقت أنا ورجل من الأنصار رجلا منهم, قال: فلما غشيناه قال: لا إله إلا الله, فكف الأنصاري فطعنته برمحي حتى قتلته, فلما قدمنا بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم, قال: فقال لي: يا أسامة أقتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟ قال: قلت: يا رسول الله إنه إنما كان متعوذا، قال: قتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟, فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم”.[[249]](#footnote-249)

وخداوند آیۀ ۹۴ سورۀ نساء را نازل فرمود: يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقي‏ إِلَيْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثيرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْکُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً .

در داستان اسامه دو نکته ی مربوط به بحث ما برجسته می گردد :

1. با شبهه نمی توان کسی را کافر دانست زمانی با یقین اسلام او را درک کرده ای
2. کسی که بر اثر شبهه مرتکب جرمی گردد مجازات ندارد . شبهه حد را بر وی ساقط می کند

الحافظ ابن حجر در مورد این حدیث می گوید:" ابن التين گفت: در این سرزنش آموزش و ابلاغی جهت پند و اندرز وجود دارد، تا کسی اقدام به قتل شخصی که لفظ توحید را بر زبان می آورد نکند." القرطبي نیز می گوید: در تکرار کردن آن و رویگردانی از قبول عذر، نهیب و ممانعت شدیدی از چنین اقداماتی وجود دارد.[[250]](#footnote-250)

**گفتار اهل علم : با شک و گمان و بدون اقامه حجت نمی توان مسلمانی را از دایره ی اسلام خارج نمود**

* بر اساس قاعده ی «من دخل الإسلام بيقين لم يُـخرج منه إلا بيقين» ابن تيمية می گوید:

وليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك؛ بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة.[[251]](#footnote-251)ابن تیمیه اجازه نمی دهد کسی شخص مسلمان را با وجود خطاء و اشتباه تکفیر کند تا اینکه حجت بر وی اقامه شده و راه درست بر وی روشن و آشکار گردد، چون کسی که مسلمان بودن او با یقین به اثبات رسیده باشد (به واسطه ی شهادتین و ادای نماز و...) با شک و گمان از وی برداشته نمی شود؛ بلکه باید گفت برداشته نمی شود مگر بعد از اقامه ی حجت و از میان بردن شبهه . و می گوید: تکفیر بر اساس امر احتمالی صورت نمی گیرد.[[252]](#footnote-252)

ابن تیمیه در مورد علماء، قضات، شیوخ و بزرگان جهمیه (که در شرک تعطیل افتاده بودند) می گوید: به جهمیه و کسانی از آنها چون الحلولية و النفاة می گویم: من اگر در این عقاید مثل شما شوم کافر می گردم، چون من می دانم که گفته ی شما کفر است؛ و شما نزد من کافر نمی گردید، چون شما جاهل هستید.

پس اگر تمام کسانی که از این امت در انواع شرک به الله جل شأنه بیافتند ما بر آنها حکم کافر بودن را نمی دهیم مگر زمانی که برایمان ثابت گردد که بر آنها اقامه ی حجت شده است و شبهه ی آنها پاک شده است ؛ پس هر کسی از مسلمین که دچار شرک و کفر می گردد را نمی توان مشرک دانست – مگر آنچه که به صورت ضرورت باید از دین بداند- همچنانکه این از نصوص ائمه، ظاهر و آشکار است . فكل من وقع في هذه الأمة من أنواع من الشرك بالله جل شأنه لا نحكم عليهم بأنهم مشركون إلا إذا ثبت لنا أنه قد أقيمت عليهم الحجة، وأزيلت عنهم الشبهة، فليس كل من وجد عنده شرك يوصف بالمشرك – إلا إذا كان الشيء مما يعلم من الدين بالضرورة-، كما هو ظاهر من نصوص الأئمة.[[253]](#footnote-253)

ابن تيمية باز می گوید: و اما کسی که حجت بر وی اقامه نگردیده است مثل تازه مسلمان یا کسی که در مکانهای پرت چون با دیه رشد کرده و پیام صحیح اسلام به او نرسیده و یا دیگر موارد اینچنینی ، یا دچار اشتباه گردید و گمان برد که کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند از قاعده ی تحریم شراب مستثنی می گردند و بر آنها حلال می گردد(مثل کسی که در زمان عمر بن خطاب دچار اشتباه شد)، اینها توبه داده می شوند و حجت بر آنها اقامه می گردد اگر آنها بعد از اقامه ی حجت باز بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند در این صورت کافر می گردند و قبل از این بر آنها حکم کفر داده نمی شود .

الإمام الذهبي در مورد ابن تيمية می گوید: و مذهب او توسعه ی عذر برای خلق است، و هیچ کسی را تکفیر نمی کند مگر بعد از اقامه ی دلیل و حجت بر وی و می گوید: این گفته کفر و گمراهی است و گوینده ی آن مجتهد جاهلی است که بر وی اقامه ی حجت نشده است و ممکن است از آن گفته پشیمان شده یا به سوی الله توبه نماید. و می گوید: ایمان او برایش ثابت شده است و ما وی را از اسلام خارج نمی گردانیم مگر با یقین، اما اگر کسی حق را شناخت و با آن عناد و لجبازی کرد و با حق دشمنی کرد در این صورت کافر ملعونی است چون ابلیس.[[254]](#footnote-254)

* ابن القيم می گوید: به دو دلیل شخص مستحق عذاب می گردد :

1. رویگردانی و اعراض از حجت و عدم پذیرش و عمل متناسب با آن
2. عناد و لجبازی با حجت بعد از آنکه بر وی اقامه می گردد و ترک عمل متناسب با آن

اولی کفر اعراض و رویگردانی است و دومی کفر عناد و لجبازی؛ اما اگر کسی با وجود جهل مرتکب کفر گردد و بر وی اقامه ی حجت هم نشده باشد و بر شناخت کفری که انجام داده است آگاه نگردد، الله متعال تعذیب بر چنین شخصی را نفی کرده است تا زمانی که دليل موجه، ساكت كننده و‌ دليل قاطع اسلام بر وی اقامه گردد.[[255]](#footnote-255)

* شوکانی با دعوت مسلمین به پرهیز از عجله کردن در تکفیر مسلمین می گوید:

با پرهیز از چنین امری، از بدی و آزار خطر، نجات یافته و از افتادن در بلا و مصیبت سالم می ماند، در این صورت برای کسی که به دینش اهمیت می دهد به کاری که در آن چیزی از عذاب و ترس وجود داشته باشد اقدام نمی کند، و به آنچه در آن فایده ای وجود ندارد و چیزی عایدش نمی شود روی خوش نشان نمی دهد، پس چگونه در صورتی که اشتباه کرد در زمره ی کسانی قرار می گیرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را کافر نامیده است بر خود ترس ندارد؟ علاوه بر شرع عقل هم این را در یافته است... [[256]](#footnote-256)

* غزالي طوسی می گوید:

آنچه شايسته و سزاوار است اینکه شخص تا آنجائی که برایش امکان دارد از تکفیر دوری کند، بدون شک مباح دانستن خون و اموال نمازگران به سوی قبله و کسانی که به «لاإله إلاالله، محمدرسول الله» اظهار و ابراز ايمان کرده اند خطاء و اشتباه می باشد؛ و خطاء در ترک هزار کافر در زندگی سبکتر از خطاء در ریختن خون یک مسلمان است حتی اگر به اندازه ی یک شاخ حجامت باشد . [[257]](#footnote-257)

همچنین می گوید: وصیت: که تا جایی برایت امکان دارد زبانت را از اهل قبله نگه دار مادامی که می گوید: لاإله إلاالله، محمدرسول الله و آن را نقض نکرده اند؛ به راستی که در تکفیر خطر وجود دارد اما در سکوت خطری وجود ندارد .[[258]](#footnote-258)

* ابن نجيم ازالطحاوي وغيره ازعلماء حنفية نقل می کند که:

" ما تيقن أنه ردة يحكم بها، وما يشك أنه ردة لا يحكم بها، إذ الإسلام الثابت لا يزول بشك، مع أن الإسلام يعلو، وينبغي للعالم إذا رفع إليه هذا أن لا يبادر بتكفير أهل الإسلام؛ بر این اساس بر مبنای یقین حکم بر مرتد بودن داده می شود نه بر اساس شک، چون اسلام در شخص ثابت و محکم است و با شک و گمان پاک نمی گردد .

* ابن نجیم اشتیاق اهل علم در مورد عذر آوردن برای مسلمین در پرهیز از تکفیر آنها بر اساس شبهات را آورده و می گوید:"

درالفتاوى الصغرى: کفر چیز بزرگی است، در این صورت زمانی که روایتی را یافتم که مومن کافر نمی گردد وی را در جایگاه کفار قرار نمی دهم .و اگر در مساله ای دلایلی بر واجب بودن تکفیر وجود داشته باشد و تنها یک دلیل وجود داشته باشد که از تکفیر منع می کند، بر مفتی واجب است که به سمت دلیلی میل پیدا کند که از تکفیر ممانعت می کند،جهت بهبود بخشيدن و اصلاح ظن به مسلمین.[[259]](#footnote-259)

* ابن بطال می گوید:هنگامی که در آن شک افتاد( یعنی در کفر خوارج) خروج از اسلام بر آنها قطعی نشد، چون کسی که قصد وی در ورود به اسلام تثبیت شد از آن خارج نمی گردد مگر با یقین.[[260]](#footnote-260)
* ابن تیمیه می گوید:کسی که ادعائی نموده که درمخالفت با تمام اهل علم افسار جهل را گرفته، سپس با وجود چنین مخالفتی می خواهد هر کسی که با وی موافق نباشد را تکفیر نموده و اهل ضلالت بداند؛ چنین کاری از بزرگترین کارهائی است که تمام جاهلان منحرف مرتکبش می شوند . [[261]](#footnote-261)

و بازمی گوید: التكفير حكمی شرعي است که در آن مباح شدن مال و ریختن خود و حکم با همیشه در جهنم ماندن وجود دارد، منبع آن همچون سایر احکام شرعی است،گاهی بر اساس یقین درک می گردد و گاهی بر اساس ظن غالب و بعضی اوقات نیز در آن تردید پیش می آید، هر گاه در آن شک و تردید پیش آمد توقف از تکفیر اولین گزینه است و تنها کسانی در چنین حالتی اقدام به تکفیر می کنند که جهل بر فطرت و خوی انسانی آنها غالب شده باشد.[[262]](#footnote-262)

**اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟**

این به «ظاهر» حال انسان بر می گردد که در نزد اهل علم به «اسلام حكمي» شناخته شده است که باعث نجات شخص در دنیا می گردد، اما در آخرت تنها راه نجات در«اسلام حقيقي» می باشد”[[263]](#footnote-263)

ابن تیمیه در این زمینه می گوید: ایمان ظاهری که در دنیا احکام بر آن جریان می یابد لازم نیست که حتما با ایمان باطنی همراه باشد که صاحبش را از اهل سعادت در قیامت می گرداند.[[264]](#footnote-264)

همچنین در تفسیراین قول الله تعالى: “قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا” می گوید: و اعراب با اسلام ظاهری آمدند و به شهادتین اقرار کردند ، خواه صادق بوده باشند خواه دروغگو، الله متعال اسلام را غیر از ایمان برایشان تأیید کرد.[[265]](#footnote-265)و به همین دلیل علماء اتفاق دارند که اسم مسلمان بر منافقین هم جاری میگردد چون آنها در ظاهر اسلام آورده اند.[[266]](#footnote-266)

و قرطبی در مورد فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلمبه أسامة رضي الله عنه که: «أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟» می گوید: و در این دلیلی است بر تهیه و ترتیب احکام بر اساس اسباب ظاهری غیر ازامور باطنی.[[267]](#footnote-267)

الحافظ ابن رجب نیز می گوید: و بدون شک روشن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از هر کسی که قصد داشت وارد اسلام شود و تنها شهادتین را بر زبان می راند این اسلام او را قبول می نمود، و به واسطه ی آن جانش در امان بود و او را یک مسلمان می گردانید، به همین دلیل این کار اسامه را که کسی را کشته بود که گفته بود لا اله الا الله زشت شمرد[[268]](#footnote-268)

در این صورت حکم به مسلمان شدن تنها با گفتن شهادتین ثابت می گردد و این امریست که علماء بر آن اجماع کرده اند[[269]](#footnote-269) و این معنی گفتار الإمام الزهري است که:«الإسلام الكلمة، والإيمان العمل» اسلام گفتن کلمه (توحید)است و ایمان عمل.[[270]](#footnote-270)

شيخ الإسلام ابن تیمیه نیز می گوید: کسی مسلمان نمی گردد مگر آنکه شهادت دهد که «ألا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله» این کلمه انسان را وارد اسلام می گرداند، کسی که گفت:اسلام کلمه است و منظورش این بود راست گفته است.[[271]](#footnote-271)

در این زمینه گفتار زیبائی بر جای مانده که ابن أبي شيبة در کتابش الإيمان ازسوار بن شبيب نقل می کند که می گوید: مردی نزد ابن عمر آمد و گفت: در اینجا گروهی هستند که می گویند من کافر هستم، ابن عمر در جواب گفت: مگر نمی گوئی لا اله الا الله؟، پس دروغگو بودن آنها را ثابت کرده ای.[[272]](#footnote-272)

البغوي نیز می گوید: کافر زمانی که بت پرست یا مجوس دوگانه پرست باشد بر وحدانیت شهادت نمی دهد، اما اگر گفت لا اله الا الله، بر مسلمان بودنش حکم داده می شود.[[273]](#footnote-273)

البته نطق به شهادتین تنها شیوه جهت حکم بر مسلمان بودن شخص نیست.ابن أبي العز می گوید: در اینجا مسأله ای وجود دارد که فقهاء در موردش صحبت کرده اند و آن اینکه: کسی که نماز خواند و شهادتین را بر زبان نراند یا با یکی دیگر از ویژگیها و خصلتهای خاص مسلمین ظاهر شد و باز شهادتین بر زبان نراند آیا مسلمان به حساب می آید یا نه؟ بله او اگر با هر یک از خصلتهای خاص مسلمین ظاهر گردد مسلمان محسوب می گردد.[[274]](#footnote-274) و برای ما کافی است که بر وی حکم مسلمان بودن دهیم زمانی که مثلا بگوید: من مسلمان هستم یا با نماز خواندنش و اموری اینچنینی؛ همچنانکه نزد فقهاء شناخته شده است.[[275]](#footnote-275)

البته این معنی در عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است که تنها با گفتن شهادتین، اسلام شخص ثابت می گردد. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن جوان یهودی را در حین احتضار ملاقات نمود و به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا ‏گواهی بده. جوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، ‏چیزی نگفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او ‏باز پدر خود را دید و چیزی نگفت. برای بار سوم نیز این کار تکرار شد. پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه ‏می‌خواهی بگو. در این هنگام جوان گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» سپس جان به ‏جان آفرین تسلیم کرد.رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادتین و مسلمان بودن این جوان را مورد تأئید قرار داد هرچند که پس از آن فرصت انجام دستوری از دستورات اسلام را نداشت.

حالا اگر مسلمانی از چنین آگاهیهایی بر خوردار گردید و باز آگاهانه اقدام به تکرار اشتباه اسامه بن زید کرد در چه وضعیتی قرار می گیرد؟ در این زمینه به روشنگری رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوالات مقداد بن الاسود الکندی می پردازیم که : أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفّارِ، فَاقْتَتَلْنا، فَضَرَبَ إِحْدى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ قَقَطَعَها، ثُمَّ لاذَ مِنّي بِشَجَرَةٍ، فَقالَ أَسْلَمْتُ للهِ، أَأَقْتُلُهُ يا رَسولَ اللهِ بَعْدَ أَنْ قَالَها فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: (لا تَقْتُلْهُ، فَقالَ يا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدى يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ ما قَطَعَها؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقولَ كَلِمَتُه الَّتي قَالَ. [[276]](#footnote-276)

يا رسول الله ، هنگامي كه من با کفار ميجنگم، يکي از کفار با من مبارزه ميکند و دست مرا قطع ميکند، از من فرار كند و به درخت پناه ببرد و اسلام مي آورد (لا إله إلا الله را مي گويد). يا رسول الله ، آيا من او را بعد از اسلام آوردنش بكشم؟ رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: نبايد او را بكشي. گفتم: يا رسول الله ، او بعد از اينكه دست مرا قطع کرد و من خواستم او را بکشم، اسلام آورد، آيا او را بکشم؟ رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: او را نبايد بكشي، قبل از اينكه او را بکشي مانند تو است و تو هم مانند او شده اي قبل از اينكه او آن را (اسلام آوردم ) بگويد.

امام نووي در شرحش بر اين حديث مي نويسد: "أحسن ما قيل فيه وأظهره ما قاله الامام الشافعى وبن القصار المالكي وغيرهما أن معناه فإنه معصوم الدم محرم قتله بعد قوله لا إله إلا الله ". نيكوترين چيز و قول اظهري كه در باره ي اين حديث گفته شده اين فرموده ي امام شافعي و ابن قصار مالكي و غير ايشان مي باشد كه مفهوم آن به اين صورت است كه اين[شخص كافر مقر به اسلام]، معصوم الدم، و قتلش بعد از گفتن لا اله الا الله حرام است.[[277]](#footnote-277)

این حدیث هم، همچون حدیث اسامه، دلیلی بر عدم حکم بر اساس شک و گمان بر نیت شخصی است که اسلام خود را ظاهر نموده است با این تفاوت که حدیث اسامه و احکام ناشی از آن متعلق به زمانی است که شخص مجاهد از حکم صریح بی بهره بوده و اقدام به اجتهاد کرده و تأویل دارد، اما در حدیث مقداد عنصر «آگاهی» و حکم صریح وارد شده و در این زمینه جائی برای اجتهاد و شک باقی نمانده است.

این واکنش یک مسلمان «آگاه و دارای علم» به شهادتین یک کافر حربی است، که حتی یکی از دستهای این مجاهد را نیز قطع کرده است، [[278]](#footnote-278)که بر این اساس مشمول حقوق مسلمین می گردد، فرقي نمي كند كه از روي ترس اقرار كرده (اجبار) و يا از روي اختيار، و مجاهدی كه با اين تازه مسلمان معلوم الحال مبارزه مي كند نبايد شک و گمان شخصي كه مبتني بر تكفير است را حجت قرار بدهد. چون در این صورت با پیروی «آگاهانه» از ظن و گمان از دروغ ترین سخنان در قضاوت خود پیروی کرده است «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ..... » [[279]](#footnote-279)نه از راستترین سخنان «إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ» [[280]](#footnote-280)و پناه بر الله از این گمراهی آشکار که شخص را «آگاهانه» و «عمدا» و «بدون تأویل و شبهه»به سمت قتل مومنی بی گناه می کشاند؛ که الله متعال عمق مصیبت ناشی از آن را چنین وصف نموده است : « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً …. \* وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/92-93)

**آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا اینکه ابتدا حکم به اسلام شخص داده می شود و سپس به شروط و موانع پرداخته می شود ؟**

قاعده ی مورد پذیرش نزد ما این است که اسلام شخص زمانی که با یقین ثابت شده است با شک و گمان برداشته نمی شود و تنها با دلیل و یقین از دایره ی اسلام اخراج می گردد و به همین شیوه کافر اصلی نیز اسلامش مورد پذیرش قرار نمی گیرد مگر با دلیل و یقین .

مذهب حنفی ها :

ملا علی القاری در شرح شفا می گوید:" علمای ما می گویند: اگر 99 دلیل دلالت بر تکفیر یک مسلمان وجود داشته باشد و در برابر تنها یک دلیل برای ماندگاری او در اسلام وجود داشته باشد مفتی و قاضی باید بر همان یک دلیل عمل کنند؛ این هم بر گرفته از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که: ادرءوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم، فإن وجدتم للمسلم مخرجا فخلوا سبيله، فإن الإمام لأن يخطئ في العفو خير له من أن يخطئ في العقوبة. رواه الترمذي والحاكم ."

مذهب مالکی ها :

الحافظ در الفتح با یادآوری آنچه که آورده شد از ابن بطال روایت می کند که گفت: " لِأَنَّ مَنْ ثَبَتَ لَهُ عَقْد الْإِسْلَام بِيَقِينٍ لَمْ يَخْرُج مِنْهُ إِلَّا بِيَقِينٍ "

و از قرطبی نیز در المفهم نقل شده است که می گوید:" باب التَّكْفِير باب پرمخاطره و ريسک داری است، و هیچ چیزی را مانند سلامت (ایمان) خود ارزشمند نمی دانیم."

همچنین القاسمي از ابن عربی نقل می کند که می گوید : جاهل و خطاکار این امت، هر چند که مرتکب عمل کفر و شرک آمیزی گردد باز کافر نمی گردد؛ او عذر به جهل و خطاء دارد تا زمانی که حجت و دلیلی برایش روشن گردد که آشکارا و واضح به وی نشان می دهد که در صورت ارتکاب آگاهانه ی آن کافر می گردد؛ و یا اینکه اموری آشکار و معلوم و ضروری از دین را انکار کند که اجماع قطعی بر آن وجود دارد و هرمسلمانی بدون نظر وتأمل آنها را می شناسد.[[281]](#footnote-281)

مذهب شافعی ها :

ابن تیمیه می گوید: و همچنان هنگامی که حفص الفرد گفت قرآن مخلوق است و امام شافعی به وی گفت: «كفرت بالله العظيم» سوگند به خداوند بلند مرتبه کافر شدی؛ برای وی روشن نمود که این سخن وی کفر است اما صرفا به خاطر این گفته، حکم به مرتد بودن حفص نداد، چون برای وی حجت و دلیلی که وی به واسطه ی آن کافر می گردد را روشن ننموده بود؛ و چنانچه اعتقاد داشت که او مرتد شده است تلاشی برای کشتن وی انجام می داد .[[282]](#footnote-282)

الحافظ از غزالي نقل می کند که: برای شخص سزاوار و شایسته است به هر طریقی که شده از تکفیر مسلمان پرهیز کند، به درستی که مباح کردن خون مسلمینی که به توحید اقرار نموده اند خطاست و خطا در ترک زندگی هزار کافر سبکتر از خطا در ریختن خون تنها یک مسلمان است.[[283]](#footnote-283)

و ابن حجر هیتمی می گوید: برای مفتی شایسته است که به دلیل خطر عظیم تکفیر، و چیره شدن شک وعدم اعتمادش، بویژه از شتاب کردن در تکفیر، تا آنجائی که برایش امکان دارد در تکفیر احتیاط کند؛ و این چیزی بوده است که بزرگان ما در گذشته و حال بر آن بوده اند .

مذهب أحمد بن حنبل :

ابن تيمية می گوید: هر وقت آنها را می بینی می گویند «هر کسی این چنین گفت کافر است» شنونده خیال می کند که این لفظ شامل هر کسی می گردد که چنین سخنی را گفته است، و نمی اندیشند که تکفیر دارای شروط و موانعی است که این حکم را در حق شخص معین دور می کند، و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نیست مگر زمانی که شروط در آن یافت شده و موانع نیز منتفی شده باشند؛ این را روشن کنم که امام احمد بن حنبل و تمام امامان اکثر کسانی را که چنین کلامی بر زبان رانده اند به صورت معین تکفیر نکرده اند. امام احمد جهمیه که منکر صفات و اسماء الله بودند را تکفیر می کرد، چون رد کننده ی گفته هایشان از آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده بود در میان مردم آشکار و روشن بود.... با این وجود علماء و بزرگان آنها را تکفیر می کرد نه پیروان آنها را. [[284]](#footnote-284)

عبد الرحمن بن ناصر السعدي می گوید: اهل تأویل در اهل قبله که گمراه گشته ودر فهم آنچه در کتاب و سنت آمده است دچار خطاء شدند، با وجود ایمانشان به پیامبر و اعتقاد کامل به تمام آنچه گفته و هر آنچه که گفته است حق است و به آن پایبند شدند اما در پاره ای از مسائل خبری یا عملی دچار خطاء گشتند، چنین اشخاصی کتاب و سنت دلالت دارد بر اینکه آنها از دین خارج نمی شوند و نمی توان احکام کافرین را بر آنها تطبیق داد؛ و تمام صحابه و تابعین و تمام امامان پس از آنها بر این قاعده بوده اند .

مذهب زیدیه :

الشوكاني می گوید: بدان، برای مسلمانی که به الله و روز قیامت ایمان دارد شایسته نیست حکم خارج کردن مسلمان از دین اسلام و داخل شدن او در کفر را قبل از آنکه دلایلی روشنتر از خورشید برایش بیاورد صادر نماید؛ این با احادیثی که از طریق گروهی از صحابه روایت کرده اند ثبت شده است که «من قال لأخيه يا كافر فقد باء بها أحدهما» [[285]](#footnote-285)در این احادیث و آنچه در این رابطه آورده شده است عظیم ترین مانع و نهیب کننده و بزرگترین پند دهنده و واعظ در ممانعت از شتاب در تکفیر وجود دارد و الله متعال فرموده است: «مَنْشَرَحَبِ الْكُفْرِصَدْراً»(نحل/106) در این صورت باید سینه برای کفر گشاد و قلب به این کفر اطمینان و نفس انسان نیز بر این کفر آرام گرفته باشد. و چنانچه شخص مسلمان به واسطه ی جهل در مصیبتهای عقاید فاسد بیافتد و به مخالفت با مسیر اسلام بپردازد ، و یا اینکه به واسطه ی جهل مرتکب عملی کفر آمیز گردد و یا اینکه شخص مسلمان سخنی را بر زبان راند که دلالت بر کفر دارد اما به معنای آن اعتقاد ندارد در تمام این موارد حکم خروج او از اسلام اعتبار ندارد. [[286]](#footnote-286)

**در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود**

اختلاف سنت و مقتضی حکمت الهی است که الله متعال در مورد آن می فرماید: وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّهً وَاحِدَهً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ‏ إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ ﴿هود/ ١١٨﴾ بااین دیدگاه باید گفت که در دولت اسلامی یا «الجماعة» و شورای حاکم بر آن اختلاف نه تنها ضرورت بلکه به دلیل فربه کردن نفقه وتوسعه آن، رحمت نیز به حساب می آید و نمی توان همه مردم را بدون اختلاف یافت و تنها ابزاری که آنها را جمع می کند شورای اولی الامر تحت پوشش دولت اسلامی است که نماد الجماعة است .ادعایی غیر از این جهت اتحاد آرای مختلف، با سنت الهی مغایر بوده و قطعا هر آنچه با سنت خداوند در تضاد باشد به شکست محکوم خواهد بود.

در این صورت زمانی که الله متعال می فرمایند :« ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» (انبیاء،92).و « ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون» (مومنون/52) تنها راه تبدیل شدن به امت واحده را عبادت الله متعال از کانال شریعت آخرین فرستاده اش معرفی نموده که این فرستاده نیز با پیروی از شریعت، شورای اولی الامر تحت پوشش الجماعة یا دارالاسلام را یگانه ابزار و ضامن حفظ این امت واحده معرفی می نماید .

قبل از انهدام الجماعة و شورای اولی الامر، اختلاف تنوع بود نه تضاد، و تنوع همیشه مصدر ثروت و برکت بوده و می‌‌باشد و زمانی که اختلافات مسلمین مسیر اشتباهی را می پیمود در همان دایره ی نسیان و خطاء باقی می ماند و با مراجعه به شورای مسلمین، اینهم رفع می گردید؛ به گونه ای که ام المؤمنین عایشه درباره ی برخی از صحابه که با آنان اختلاف داشت، فرمود: او دروغ نگفته است، ممکن است فراموش کرده یا اشتباه می کند یا دچار توهم شده است. در چنین جامعه ای بعضی افراد در مسائلی قابل اجتهاد در حالی متفاوت به نظر می رسند که از جهت اعتقاد به حكم و صورت مسئله با دیگران اختلافی ندارند بلکه تنها تمایزشان با ديگري در شيوه بيان آن و عرضه كردنش است. در چنین جامعه ای حسن ظن به الله و بندگان الله از بزرگترین شعبه‌های ایمان و سلامت قلب اعضای آن است.

البته تأويل اشتباه نسبت به نصوص شرعي در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز رخ داده است، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم. اما با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن با وجود حکومت اسلامی و و حفظ الجماعة و شورای صحابه ، تازمانيكه «حجتِ نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهلش رفع نشده و از او طلب توبه نشد شخص به واسطه ی خطای خود تکفیر نشد.

ابن القيم در بدائع الفوائد از أبي القاسم السهيلي در مورد گفته ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد براء بن معرور آورده است که :«قد كنت على قبلة لو صبرت عليها». یعنی براء قبل از تغییر قبله به سمت کعبه نماز می خواند در حالی که مسلمین به سمت بیت المقدس نماز می خواندند و رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها به هماهنگی با مسلمین دستور داد و به وی دستور نداد که نمازهایش را اعاده کند چون تأویل کرده بود .

ابن قیم به دنبال ذکر این واقعه می افزاید : و مثل همین مورد:

* ونظير هذا أنه لم يأمر من أكل في نهار رمضان والإعادة لما ربط الخيطين في رجليه وأكل حتى تبيناً له لأجل التأويل
* ونظيره أنه لم يأمر أبا ذر بإعادة ما ترك من الصلاة مع الجنابة إذ لم يعرف شرع التيمم للجنب . فقال : يا رسول الله إني تصيبني الجنابة فأمكث الشهر والشهرين . لا أصلي يعني في البادية . فقال : أين أنت عن التيمم .
* ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر المسيء في صلاته بإعادة ما تقدم له من الصلوات التي لم تكن صحيحة وإنما بالإعادة في الوقت ، لأنه لم يؤد فرض وقته مع بقائه بخلاف ما تقدم له .
* ونظيره أيضاً أنه لم يأمر المتمعك في التراب كما تتمعك الدابة لأجل التيمم بالإعادة مع أنه لم يصب فرض التيمم .
* ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر معاوية بن الحكم السلمي بإعادة الصلاة . وقد تكلم فيها بكلام أجنبي ليس من مصلحتها
* ونظيره أيضاً أنه لم يضمن أسامة قتيله بعد إسلامه بقصاص ولا دية ولا كفارة .

" در زمان حکومت عمر بن خطاب نیز صحابه اي به نام قدامه بن مظعون مرتکب تأیلی شد،ا ز آن جهت كه خمر را براي خود حلال كردند واين فرموده خداوند را تأويل كردند كه مي فرمايد: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا(مائده/93) «براي كساني كه ايمان آورده وعمل صالح انجام داده اند گناهي نيست بر آنچه كه خورده اند.»كه عمربن خطاب در مورد آن با «شوری» مشورت كرد وگفتند:اي اميرالمؤمنين! نظر ما براين است كه آنها بر خداوند دروغ بسته اند ودر دين خداوند چيزي را تشريع كرده اند كه خداوند اجازه آن را نداده است. پس گردنشان را بزن. وعلي بن ابی طالب ساكت بود. عمرنظر اورا پرسيد. علي گفت :نظر من براين است كه از آنها استتابه شود؛ اگر توبه كردند به خاطر نوشيدنشان هشتاد ضربه تازيانه مي خورند ولي اگر توبه نكردند گردنشان زده مي شود. زيرا برخداوند دروغ بسته و در دينش تشريع كرده اند كه خداوند اِذن آنرا نداده است." [[287]](#footnote-287)

إبن تيميه می گوید: قدامه و جمعي ديگر خمر نوشيدند واين فرموده خداوند را تأويل كردند كه مي فرمايد:«بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهي نيست بر آنچه كه خورده اند.» پس هنگامي كه اين جريان براي عمر بن خطاب ذكرشد او علي بن أبي طالب وساير صحابه براين متفق شدند كه اگر به حرام بودن (خمر) اعتراف كنند، مورد تازیانه قرار مي گيرند. ولي اگر به حلال بودن آن مصّر باشند كشته مي شوند. وعمر به قدامه گفت: خطا كردي، به نِشانه نَزَدي؛ اما اگر تو تقّوا داشتي وايمان آورده اي وعمل صالح انجام مي دهي، خمر را نمي نوشيدي. واين آيه به سبب آن نازل شد كه هنگامي كه خداوند خمر را تحريم كرد وتحريم آن بعد از واقعه اُحُد بود بعضي از صحابه گفتند: پس حال همراهان ما چگونه است در حالي كه خمر مي نوشيدند؟ وخداوند اين آيه را نازل كرد در آن بيان مي كند كه خوردن ونوشيدن چيزي در حالتي كه حرام نشده است، گناهي برآن نيست اگر از مؤمنان متّقي وصالح بوده باشند.".[[288]](#footnote-288)

مورد آشکار دیگری که در عصر صحابه اتفاق افتاد ظهور خوارج بود . درکتاب المغنی آمده است :

اگر شخص کشتن بی گناهان و گرفتن اموالشان را بدون هیچگونه شبهه و تأویلی جایز بداند کافر می شود ولی اگر چون خوارج برای انجامش تأویل داشته باشند بیشتر فقهاء آنها را هر چند ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموالشان را مباح دانسته و آن را به قصد نزدیکی به خدا انجام داده اند، تکفیر ننموده اند و در ادامه می گوید: از جمله موارد شناخته شده در مذهب خوارج، تکفیر بسیاری از اصحاب و تابعین و همچنین خون و مالشان را حلال و کشتن آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده بودند، ولی علی رغم همه این مسائل فقهاء به خاطر تأویلاتشان حکم به کفرشان صادر نکردند و همچنین از دایره حرام خارج می شود هر حرامی که بواسطه تأویل حلال گردد.[[289]](#footnote-289)

در فتاوای ابن تیمیه مجموع ابن قاسم آمده است: بدعت خوارج به خاطر بدفهمیشان از قرآن بود و قصد معارضه با آن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که بر آن دلالت نمی نمود و گمان داشتند آن موجب تکفیر نمودن کسانی است که مرتکب گناه می شدند.[[290]](#footnote-290)

و باز در همان جلد می گوید: خوارج با سنت که قرآن دستور به تبعیتش داده مخالفت کردند و مؤمنانی را که قرآن دستور به مولات و محبتشان داده، تکفیر کردند لذا دنباله رو متشابهات قرآن شدند و بدون آگاهی از معنایش آن را بر خلاف واقع تفسیر و تأویل کردند آنها راسخ در علم و تابع سنت نبودند و به جماعت مسلمانانی که قرآن را می فهمیدند رجوع نکردند. [[291]](#footnote-291)

و باز ایشان  می گوید: در بین اصحاب کسی حتی علی بن ابی طالب  و دیگران هم هیچکس از آنها را تکفیر ننموده بلکه در مورد آنها حکمشان این بود که ظلم و تعدی کرده اند چنانکه آثار، ما را به آن راهنمایی می کند [[292]](#footnote-292)و باز می گوید: مسئله مذکور همانطور که توضیح آن گذشت از امامان چون احمد بن حنبل و دیگران نقل شده است.[[293]](#footnote-293)

همچنین می گوید: خوارج مارقین که پیامبر صلی الله علیه و سلم  دستور کشتنشان را داده بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب   که یکی از خلفای راشدین می باشد رهبری جنگیدن با آنها را متعهد شد و امامان دین از اصحاب و تابعین و بعد از آنها نیز، همگی بر جنگیدن با آنها اتفاق نمودند ولی با این حال علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و باقی اصحاب آنها را تکفیر نکردند بلکه علی رغم دستور دادن به جنگیدنشان آنها را مسلمان می دانستند و امام علی  تا زمانی که آنها خونی را به ناحق بر زمین نریختند و اقدام به غارت اموال مردم نکردند با آنها نجنگید؛ بنابراین نه بدان سبب که آنها را کافر می دانست بلکه به خاطر جلوگیری از ظلم و تجاوزشان به جان و مال مردم با آنها جنگید،  به همین دلیل اسیران آنها را به عنوان برده و اموالشان را به غنیمت نگرفت و هنگامی که اینها به نص و اجماع گمراهی و ضلالتشان ثابت است علی رغم دستور خداوند و رسولش به کشتنشان، تکفیر نمی شدند چگونه در مورد گروههایی که در مورد مسائلی حق را نیافته و در آن دچار اشتباه شده اند حکم کفر صادر می شود؟ چه کسی از اصحاب آگاهتر است؟ برای هیچکدام از این گروهها درست نیست که دیگری را تکفیر نماید و یا خون و مالش را حلال بداند هر چند در آنها به طور قطعی بدعت وجود دارد و گاهاً کسی که دیگری را تکفیر می کند خود مبتدع است و چه بسا بدعتش از دیگری غلیظتر است در بیشتر موارد آنها نسبت به حقایقی که در موردش اختلاف دارند جاهل می باشند. و در ادامه می گوید: هرگاه مسلمانی به سبب تأویل جنگید و یا دیگری را تکفیر نمود به سبب آن تکفیر نمی شود.[[294]](#footnote-294)

زمانی که شورای اولی الامر، به عنوان تنها مرجع وحدت بخش دیدگاههای مختلف، بر اثر انهدام حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از بین رفت، ایجاد اختلاف ناپسند و به دنبال آن فرقه سازی و مذهب گرائی واقعیتی اجتناب ناپذیر می گردد. با انهدام حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر تابع آن، اکثر مسائل فقهی قابل اجتهاد مسیر دیگری تاحد مذهب سازی و حتی تفرق را پیموده و مواردی که مسلمین به نحوی در آن اجماع داشته باشند نابود گردید چون شورا که مصدر اجماع است از بین رفته بود و اجماع از هیچ به وجود نمی آید. بر این اساس علمای ربانی به حکم ضرورت در مواجهه با چنین مصیبتی آدابی را در زمینه اختلاف بیان نموده اند .

میان اختلاف و تفرقه تفاوت فاحشی وجود دارد. در هر صورتی تفرق ناپسند و مذموم است و هر اختلافی که به تفرق بیانجامد نیز ناپسند و نهی شده است . « وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ۚ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (آل‌عمران/105-104) در اینجا آن مقامی که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد «امت» است که وجود آن بستگی به وجود «شوری» دارد و از کانال همین شورای یک رای واحد را به عنوان «اجماع» به کسانی که قصد امر به معروف و نهی از منکر آنها را دارد ارائه می دهد نه آرای مختلف را .

حتی تفرق در جسمها نیز نهی شده است چه رسد به تفرق در باورهای یک مسلمان . در حدیثی از ابی‌ثعلبه خشنی آمده که فرمودند: صحابه عادت داشتند وقتی در محلی اردو می‌زدند در کوهپایه‌ها و بیابان پراکنده می‌شدند . رسول الله صلی الله علیه و سلم با مشاهده این حال فرمودند: پراکندگی شما در کوهپایه‌ها و بیابان را شیطان به وجود آورده است. از آن روز به بعد صحابه در همه مکانها پیوسته و در کنار هم بودند تا آنجا که گفته‌اند: اگر پارچه‌ای روی آنها پهن می‌شد همگی زیر آن قرار می‌گرفتند.

تفرق ویران نمودن اصل وحدتی است که بیشتر احکام شرعی فقط در صورت وحدت و اجتماع قابل اجرا هستند و با از بین رفتن وحدت علاوه بر آنکه در اجرای این احکام در میان عموم مسلمین خلل ایجاد می شود عامل «فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» می گردد در حالی که امر است « وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » (انفال/46)

**در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است**

علماء می دانستند که وظیفه ی دعوت بر عهده ی «امت»ی از میان مسلمین می باشد که از «شوری» بر خواسته و این شورا که از قدرت حکومتی دارالاسلام یا الجماعة برخوردار است با «اجماع» خود یک رأی واحدی را به عموم مسلمین می رسانند که واجب الاطاعه بوده و مخالفت با آن حرام می باشد و همین قدرت حکومتی دارالاسلام ضامن اجرای این اجماع واحد است . در نتیجه تنها نهاد شوراست که در حالت عادی شایستگی حلال و حرام کردن مسائل مستحدثه را دارد .

حالا که حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از بین رفته و به دنبال این مصیبت بزرگ جماعت واحد و «امت واحد» نیزاز میان رفته و جماعتها و امم کوچک و متفرقی ایجاد شده اند و «شورای واحد» اولی الامر نیز نابود شده و اجتهادات افراد جای آن راگرفته و «اجماع واحد» نیز به صورت طبیعی از میان رفته است، به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» هر عالمی ناچارا اقدام به روشنگری در مورد مسائل مورد نیاز مسلمین در وضع موجود خود می نمودند، اما بر این نکته آگاه بودند که رای آنها مثل رای «اجماع» نیست و نمی تواند معیار حلال و حرام در امور اجتهادی روز برای همگان باشد . بر این مبناء، بر امام مالک بسیار سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید: این حرام است، بلکه باید بگوید: من آن را ناپسند می‌دانم.

ابن رشد در البیان و التحصیل می گوید : مالک گفته است: فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال است و آن حرام، بلکه گفته می‌شود من آن را نمی‌پسندم یا من چنین کاری نمی‌کنم. در گذشته مردم به این بسنده کرده و خشنود می‌شدند و می‌گفتند ما این را زشت می‌دانیم، یا باید از این پرهیز کرد، اما نمی‌گفتند این حلال است، این حرام است. و می گوید این برایم جالب است که در مناطق ما نیز رواج دارد.

محمدبن رشد می گوید: جمله‌ی ( فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال و آن حرام است) بدین معناست: آنچه به نظر مجتهد می‌رسد که حلال یا حرام است، زیرا ممکن است عالمان مجتهد دیگر با او هم نظر نباشند. هرگاه مجتهد درباره‌ی یک مسأله‌ی اجتهادی بگوید این حلال یا حرام است، شنونده گمان می‌برد که همگان آن را حلال یا حرام می‌دانند، پس باید مجتهد در ادامه ی حکم بگوید: این نزد من حلال یا حرام است. این بر اساس دیدگاهی است که معتقد است هر مجتهدی به خاطر اجتهادش نزد خداوند به راه صواب و بر حق است.اما طبق دیدگاه کسی که معتقد است حق یکی است و مجتهد گاهی به آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد، درست نیست که به هیچ عنوان یک مجتهد در مسائل اجتهادی بگوید این حلال است و آن حرام است، چون نمی‌‌‌‌‌‌‌‌توان بگوید حتماً راهش درست است، شاید نزد خداوند حق با کس دیگری باشد، شایسته است بگوید: در آنچه خداوند مرا مأمور کرده و مسئولیت دارم فتوا می‌دهم که این به نظرم مباح یا آن ممنوع است. اگر می‌داند که پرسشگر به چیزی پایین‌تر از این بسنده می‌کند شایسته است بگوید: این را نمی‌پسندم یا من چنین کاری نمی‌کنم. تا بدین گونه مسائل را حلال و مباح نشمارده باشد. مجتهد می‌تواند به همین مقدار اکتفا کند و بالله التوفیق.[[295]](#footnote-295)

علاوه بر آن در این حالت ضرورت و اضطراری که مسلمین به آن دچار شده اند ابن قیم می‌گوید: هنگامی که در یک مسئله آیه، حدیث یا اجماعی نباشد و قابل اجتهاد باشد، نباید به مجتهد یا مقلدی که به آن عمل کرده ایراد گرفت.

و سلطان العلماء عزبن عبدالسلام نیز می گوید: کسی که مرتکب کاری شود که در حرام بودنش اختلاف است و او آن را حلال می‌داند نباید به او ایراد گرفت مگر اینکه دلایلش ضعیف باشد.[[296]](#footnote-296)

امام‌الحرمین گفته است: مجتهد نباید در مسائل اختلافی به مجتهد دیگر تاخته و یا او را نکوهش کند زیرا به نظر ما هر مجتهدی در فروع به راه صواب است. و هر کس که معتقد است تنها یک مجتهد بر صواب است باز هم به نظرش آن مجتهد نامعین است، پس طبق هر دو دیدگاه نباید یک مجتهد، مجتهدان دیگر را نکوهش کند.

ابن تیمیه درباره‌ی امامان مذاهب گوید: هیچ کدامشان با احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم عمداً مخالف نکرده است، پس باید برای آنان در ترک حدیث صحیح توجیه و عذر بیابیم. او می‌افزاید: همه‌ی عذرها سه گونه‌اند: یک- باور نداشتن به این که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن سخن را گفته است. دو- باور نداشتن به این که هدف حدیث فلان موضوع است. سه- اعتقاد به منسوخ بودن حکم مسأله.

بیماری دیگری که بر اثر نبود حکومت اسلامی برمنهاج نبوت و الجماعة واحد و شورای اولی الامر ظهور نمود پدیده ی تقلید مردم از این علمای متفرق است. ابن عبدالبر درباره‌ی معذور بودن مقلد در تقلید از مجتهد می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند که عموم مردم باید از علما تقلید کنند. [[297]](#footnote-297)و ابن تیمیه نیز می‌گوید: جمهور معتقدند که فرد ناتوان از استدلال می‌تواند از عالم تقلید کند. با این وجود ابن قیم ماهیت مقلدین را اینگونه معرفی می کند: فرد عامی مذهب ندارد، زیرا کسی مذهب دارد که نوعی نظر و استدلال داشته باشد.

تا زمانی که بار دیگر با تشکیل حکومت اسلامی برمنهاج نبوت شورای اولی الامر شکل نگیرد و جماعتی واحد با امتی واحد به وجود نیاید که با اجماعی واحد رسالت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده گیر این حالت ضرورت و اضطرار مثل خوردن گوشت مردار تارفع این آفت ادامه دارد.

**علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت**

حدیث صحیحی وجود دارد که بر عدم کفر کسانی که در عقیده تاویل می‌کنند دلالت دارد، در صورتی که تاویلشان باعث ابطال و انکار اصل دین نشود و آن سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: «یهودیان بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که یکی در بهشت است و هفتاد در آتش، و نصرانیان بر هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند که هفتاد و یکی در آتش است و یکی در بهشت. قسم به آنکه جان محمد به دست اوست، بی‌شک امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ یکی در بهشت و هفتاد و دو در آتش» گفته شده: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان جماعت هستند».[[298]](#footnote-298)

ابوسلیمان خطابی می‌گوید: این که فرموده «امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می‌شوند» دلالت بر این دارد که همه‌ی این فرقه‌ها از دین خارج نیستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را امت خود دانسته، و همچنین دال بر این است که تاویل کننده از دین خارج نمی‌شود اگرچه در تاویل خود دچار اشتباه شود»[[299]](#footnote-299)

ابن تیمیه می‌گوید: «و همینطور دیگر هفتاد و دو فرقه، کسانی از آنها که منافقند در باطن کافرند، و آنکه منافق نیست بلکه در دل به الله و پیامبرش مومن است در باطن کافر نیست هرچند در تاویل دچار اشتباه شود، حال این اشتباهش هر چه باشد...

و کسی که بگوید این هفتاد و دو فرقه همه‌شان کافر و خارج از ملتند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و بلکه اجماع ائمه‌ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است، زیرا هیچ یک از آنان همه‌ی هفتاد و دو فرقه را کافر ندانسته و بلکه خود آنها بر اساس برخی عقاید یکدیگر را تکفیر می‌کنند»[[300]](#footnote-300)

نمونه های زیادی در این زمینه در تاریخ اسلام یافت می شود که کسی گروههایی چون خوارج که تاویل نموده‌اند و معتزله‌ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نکرده‌اند اما با بدعت خود راه را گم کرده‌اند و در گمان خویش برحق‌اند و گروههای اینچنینی را اهل تأویل دانسته و تکفیر نکرده اند . به همین سبب صحابه در این که خوارج جزوسرگردانان و مارق هستند متفق بودند، چنانکه در این باره احادیث صحیحی وارد شده است، و همچنین بر این اتفاق نموده‌اند که آنان از اسلام خارج نشده‌اند با اینکه خون مسلمانان را حلال شمرده و مورد شفاعت قرار گرفتن اهل کبائر و بسیاری از اصول دینی را منکر شدند، اما تاویلشان مانع از تکفیر آنان شد.

ابن تیمیه می‌گوید: «تاویلگری که قصد پیروی از پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ داشته است تکفیر نمی‌شود، بلکه اگر تلاش خود را کرده و سپس دچار اشتباه شده حتی او را فاسق هم نمی‌دانیم و این نزد مردم در مورد مسائل عملی شناخته شده است. اما در مسائل عقیده بسیاری از مردم کسی را که در این زمینه اشتباه کرده کافر دانسته‌اند، اما چنین سخنی از هیچ یک از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان متابعت نموده‌اند و نه هیچ یک از امامان مسلمان مشهور نیست، و بلکه در اصل از سخنان اهل بدعت است» [[301]](#footnote-301)

باز ابن تیمیه می‌گوید: « آنچه ذکر کردم در صورت ترک واجب یا انجام حرام توسط مسلمان به سبب تاویل از روی اجتهاد یا تقلید، نزد من واضح است، و حال چنین کسی بهتر از حال کافری است که تاویل کرده است، اما این مانع از آن نیست که با تاویلگر باغی بجنگم و شارب خمر تاویلگر را تازیانه بزنم و مانند آن؛ زیرا تاویل مطلقا باعث رفع مجازات دنیایی نمی‌شود، زیرا غرض از مجازات دفع فساد تجاوز [به احکام شرع] است» [[302]](#footnote-302)

وی همچنین می‌گوید: «اما کسی که زیانی را آشکار سازد، زیان وی دفع می‌شود اگر چه با مجازات او، هرچند مسلمان فاسق یا گناهکار، یا عادل و مجتهدی باشد که دچار اشتباه شده، بلکه حتی اگر صالح یا عالم باشد... همینطور کسی که به سوی بدعتی دعوت دهد که آن بدعت به دین مردم زیان برساند؛ اگر چه خود وی در آن مساله به سبب اجتهاد یا تقلید معذور باشد» [[303]](#footnote-303)

در این صورت عذر به تأویل به این معنا نیست که نمی توان در صورت مخالفت با قانون رایج اجرائی و آشکار شریعت«حد» را بر وی اجراء کرد، بلکه وی نیز همچون سایر مسلمین غیر قابل استثناء می باشد . چنانکه قدامة بن مظعون وقتی در مورد نوشیدن خمر تاویل نمود حد زده شد، و همینطور به معنای این نیست که افکار چنین کسی مستحق نقد و آسیب شناسی نباشد.

ابن تیمیه می‌گوید: «همینطور اقوالی که گوینده‌اش کافر دانسته نمی‌شود، شاید نصوصی که موجب شناخت حق می‌شود به گوینده‌اش نرسیده و یا شاید به او رسیده اما برایش اثبات نشده یا نتوانسته به فهم آن دست یابد و یا شاید شبهاتی بر وی عرضه شده که خداوند او را برایش معذور بدارد، پس هر که مومن باشد و در طلب حق تلاش کند و با این وجود دچار اشتباه شود، خداوند اشتباه او را ـ هر چه باشد ـ خواهد بخشید، چه در مسائل نظری (عقیدتی) یا ظاهری (عملی)، و این همان روشی است که اصحاب پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و جمهور ائمه‌ی اسلام بر آن بودند» [[304]](#footnote-304)

البته عده ای از امامان چون امام شافعی در مورد فرقه هایی از اهل تأویل از لفظ کفر استفاده کرده است . امام بیهقی می‌گوید: «آنچه از شافعی و دیگر ائمه درباره‌ی تکفیر این مبتدعان روایت کردیم، در حقیقت منظورشان کفری کمتر از کفر است») یعنی کفری که باعث خروج از دین نمی‌شود(.[[305]](#footnote-305)

و امام بغوی می‌گوید: «و شافعی شهادت اهل بدع را و همچنین نماز پشت سر آنان ـ البته همراه با کراهت ـ به طور مطلق جایز دانسته، و این قولِ او دلیل بر این است که اگر جایی برای برخی از آنان از لفظ کفر استفاده کرده منظورش کفری کمتر از کفر [اکبر] است،[[306]](#footnote-306)

ابن تیمیه می‌گوید:«شاید از یکی [از ائمه] چنین نقل شود که گوینده‌ی برخی اقوال را تکفیر نموده و منظورش از این سخن که فلان قول کفر است، هشدار و تحذیر است، و اگر آن قول کفر باشد نیز الزاما به آن معنی نیست که هر کس آن را از روی جهل یا تاویل به زبان آورده تکفیر کرده است؛ زیرا ثبوت کفر درباره‌ی یک شخص معین مانند ثبوت تهدید آخرت در حق اوست، که این دارای شروط و موانعی است»[[307]](#footnote-307)

حافظ ابن حجر به نکته ای اشاره دارد که بعضی از اهل تأویل را معذور نمی داند و می‌گوید: «علما گفته‌اند: هر تاویل کننده‌ای به سبب تاویلش معذور است(یعنی): گناهکار نیست، در صورتی که تاویلش در زبان عرب پذیرفته بوده و درعلم وجهی داشته باشد» [[308]](#footnote-308)

بر این اساس عده ای تأویل در «انکار» لا اله – الا الله و محمد رسول الله، وجود بهشت یا جهنم و امثال این موارد را روا نمی دانند . ابوحامد غزالی می‌گوید: «باید قاعده‌ی دیگری را گوشزد نمود که: شاید شخص با نصی متواتر مخالفت نماید و ادعای تاویل نماید، اما این تاویل نامیدن او هیچ اساسی ـ چه از دور و چه از نزدیک ـ در زبان [عرب] ندارد، و چنین چیزی کفر است و صاحبش نیز تکذیب گر [شرع] است اگر چه ادعای تاویل کند. این گفته‌ها در حقیقت تکذیبی است که آن را تاویل نامیده‌اند» [[309]](#footnote-309)

ابن الوزیر نیز می‌گوید: «در مورد کفر کسی که آنچه برای همه به ضرورت معلوم است را انکار می‌کند، و خود را زیر نام تاویل آنچه قابل تاویل نیست پنهان می‌سازد اختلافی نیست. مانند کار ملاحده در تاویل همه‌ی اسماء الحسنی و بلکه همه‌ی قرآن و شریعت و معاد اخروی از جمله رستاخیز و قیامت و بهشت و جهنم» [[310]](#footnote-310)

شیخ عبدالرحمن السعدی به صورت ساده در این زمینه می گوید: هر بدعتگذاری که چیزی از آنچه پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آورده یا قسمتی از آن را «بدون تاویل» انکار نماید کافر است؛ زیرا وی الله و پیامبرش را تکذیب نموده و نسب به حق تکبر و عناد ورزیده است ".

ابن تیمیه در مورد اختلاف سخنان ائمه درباره‌ی مرتکبان بدعت‌های کفرآمیز که کدام‌یک باعث کفر می‌شود یا خیر؟ می گوید:

" اما مقصود این است که مذاهب ائمه مبنی بر تفصیل [و تفاوت]میان [کفر دانستن] نوع [یک اعتقاد] و [تکفیر] عین [شخص]می‌باشد و برای همین برخی از آنان در این مورد موارد متفاوتی را نقل کرده و عمق سخنشان را درک نکرده‌اند. مثلا گروهی از امام احمد درباره‌ی تکفیر اهل بدعت دو روایت کاملا متفاوت نقل کرده‌اند تا جایی که اختلاف را در تکفیر مرجئه و شیعیان که علی را برتر از [عثمان] می‌دانند، قرار داده‌اند و شاید تکفیر و جاودانه بودن در جهنم را [برای آنان] ترجیح می‌دهند، حال آنکه این مذهب امام احمد و دیگر ائمه‌ی مسلمان نیست، بلکه در مورد این سخن وی اختلافی نیست که وی مرجئه را که ایمان را سخنِ بدون عمل می‌دانند کافر نمی‌داند و کسانی را که علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند کافر نمی‌داند، بلکه حتی نصوص وی در امتناع از تکفیر خوارج و قدریه و دیگران صریح است؛ بلکه وی جهمیه را که منکر نام‌ّها و صفات الله هستند کافر می‌داند، زیرا سخنانشان به طور واضح و آشکار در تناقض با چیزی است که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آورده ، زیرا حقیقت سخن آنان به تعطیل آفریدگار می‌انجامد. وی با آنان روبرو شده و حقیقتِ سخنان آنان را که بر گرد تعطیل می‌چرخد دانسته است، و تکفیر جهمیه توسط سلف و ائمه مشهور است، اما با این وجود اشخاص معینی از آنان را تکفیر ننموده، زیرا کسی که به یک اعتقاد دعوت می‌دهد کارش بدتر از کسی است که صرفا به آن معتقد است؛ و کسی که مخالف اعتقاد خود را مجازات می‌کند بدتر از کسی است که به آن دعوت می‌دهد، و با این وجود حاکمانی که معتقد به قول جهمیه بودند و قرآن را مخلوق می‌دانستند و معتقد به دیده نشدن الله در آخرت و دیگر عقاید بودند و مردم را به سوی این اعتقاد فرا می‌خواندند و مورد آزمایش قرار می‌دادند و در صورت نپذیرفتن مجازات می‌نمودند و کسانی که این عقیده را نمی‌پذیرفتند کافر می‌دانستند، تا جایی که اگر اسیری را می‌گرفتند تا وقتی که به قول جهمیه اعتراف نمی‌کرد آزادش نمی‌کردند و مانند آن... و کسی را به مسئولیت نمی‌گماشتند و از بیت المال به هیچکس چیزی نمی‌دانند مگر در صورت پذیرش این عقیده، اما با این وجود امام احمد برایشان دعای رحمت نمود و آمرزش می‌خواست، زیرا می‌دانستند که آنان نمی‌دانند قولشان در واقع تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم و انکارِ چیزی است که ایشان آورده است، بلکه در تاویل خود دچار اشتباه شده و از کسانی که چنین عقیده‌ای داشتند تقلید کرده بودند.

همینطور وقتی امام شافعی خطاب به حفص الفرد که گفت: قرآن مخلوق است، فرمود: «به خداوند بزرگ کفر ورزیدی (یا کافر شدی)» در حقیقت بیان نمود که این سخن کفر است، و صرفا به مجرد این سخن حکم به ارتداد حفص نداد، زیرا حجتی که باعث تکفیر او می‌شد برای وی آشکار نشده بود، و اگر معتقد به تکفیر او می‌شد برای قتل وی تلاش می‌کرد. ایشان در کتب خود تصریح نموده که شهادت و گواهی اهل بدعت و نماز پشت سر آنان پذیرفته است" [[311]](#footnote-311)

پس از امام شافعی در مورد تأویلات اشعری ها نیز موضع گیری هایی شد . اشعری ها در عقیده بر یک درجه نیستند بلکه بر مدارس و روش‌های گوناگونی هستند، و آنانی که به سه قرن [نخست] نزدیکترند به حق نیز نزدیک‌ترند اما عده ای از آنها در عقیده‌ی خود شبهاتی دارند که مخالف اعتقاد سلف است و کسانی که از تکفیر آنان سخن گفته‌اند منظورشان قضایای کفرآمیزی است که در عقاید آنان موجود است نه آنکه بر اشخاص آنان حکم به کفر داده باشند یا مطلقا آنان را کافر بدانند، و منظورشان کفری است کمتر از کفر [که باعث خروج از ملت نمی‌شود] بنابراین، این طائفه از فرقه‌های خارج از اسلام نیست و افراد آن نیز کافر نیستند، بلکه از کسانی هستند که در مسائل و عقایدی که تقریر کرده‌اند به سبب تاویل معذورند.ابن عثیمین می‌گوید:«کسی را نمی‌شناسم که اشعری‌ها را کافر دانسته باشد»[[312]](#footnote-312)

ابن تيميه در ممانعت از تکفیر مسلمان اهل خطاء، تأویل و جاهل به حق می گوید:

" تكفير از جمله وعيدها به شمار مي رود.واگرچه آن قول، مشتمل برتكذيب آنچه باشد كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است، گاهي اين حالت وجود دارد كه آن فرد، تازه مسلمان شده و يا در صحرايي دورافتاده زندگي كرده و يا مواردي از اين قبيل. در چنين مواردي، فرد تا زماني كه حجت بر او اقامه مي شود، به سبب آنچه كه جحد مي كند تكفير نمي شود. وگاهي كساني وجود دارند كه اين نصوص را نشنيده اند؛ ويا اينكه آنها را شنيده اند اما نزد آنهابه اثبات نرسيده ويا نزد اومعارضي وجود دارد كه تأويل آنرا واجب مي كند ، اگر چه به خطا رود. وبه اين دليل اگر مردي مسلمان شد و نمي دانست كه نماز واجب است و يا نمي دانست كه خمر حرام است، پس بدليل عدم اعتقاد به واجب بودن نماز و حرام بودن خمر، نه تنها كافر نمي شود بلكه تا زماني كه حجت نبوي بر او اقامه نگردد، معاقبه نيز نمي شود. ووَجه صحيحي كه ادلّه شرعي برآن دلالت دارد اين است كه خطاب متوجه كسي نمي شود كه دسترسي به آن (علم شرعي) نداشته باشد. وبسياري از مردم هستندكه دراماكن و زمانهايی زندگي مي كنند كه بسياري از علوم نبوي پراكنده گشته؛ تا جايي كه كسي باقي نمي ماند تا آنچه را كه خدا پيامبرش را به آن فرستاده تبليغ كند.پس بسياري ازآنچه را كه خداوند پيامبرش را به آن فرستاده نمي دانند. وامثال اين مردمان تكفير نمي شوندوبنابراين ائمه براين متفق هستند كه كسي كه در باديه وصحرايي پرورش يافته كه دور از اهل علم وايمان است ونيز كسي كه تازه مسلمان شده است، اگر در اين حال چيزي از اين احكام ظاهرمتواتر را إنكار كند، تا زماني كه آنچه پيامبر صلی الله علیه وسلم آورده نشناسد ونداند حكم به كفر او داده نمي شود."[[313]](#footnote-313)

باز در کتاب مجموع الفتاوی ابن تیمیه آمده است:« أَنَّ التَّكْفِيرَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعُ قَدْ تَنْتَقِي فِي حَقِّ الْمُعَيَّنِ وَأَنَّ تَكْفِيرَ الْمُطْلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَكْفِيرَ الْمُعَيَّنِ إلَّا إذَا وُجِدَتْ الشُّرُوطُ وَانْتَفَتْ الْمَوَانِعُ»؛ [[314]](#footnote-314)حکم به کفر دارای شرایط و موانعی است که به واسطه ی چنین شروط و موانعی حکم به تکفیر در مورد فرد معین منتفی می گردد. همچنین لازمه ی تکفیر مطلقحکم به کفر تک تک افراد نخواهد بود؛ مگر اینکه شرایط محقق بوده باشد و مانعی در بین نباشد.

ابن تیمیه همچنین در این مورد می نویسد: « وَلَيْسَ لِأَحَدِ أَنْ يُكَفِّرَ أَحَدًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أَخْطَأَ وَغَلِطَ حَتَّى تُقَامَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَتُبَيَّنَ لَهُ الْمَحَجَّةُ وَمَنْ ثَبَتَ إسْلَامُهُ بِيَقِينِ لَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْهُ بِالشَّكِّ ؛ بَلْ لَا يَزُولُ إلَّا بَعْدَ إقَامَةِ الْحُجَّةِ وَإِزَالَةِ الشُّبْهَةِ»[[315]](#footnote-315)برای کسی جایز نیست که احدی از مسلمین را تکفیر نماید، هرچند بر خطا و اشتباه بوده باشد تا زمانی که حجت بر او اقامه گردد و راه بر او تبیین وروشن گردد. وهر کس که اسلام او به یقین ثابت بوده باشد به واسطه ی شک اسلام او برداشته نمی گردد؛ بلکه اسلام زایل نمی گردد مگر بعد از اقامه ی حجت و برداشته شدن شبهه از او.

بر این اساس تأویلات بکری مانع تکفیرش توسط ابن تیمیه گردید درحالی که ابن تیمیه با او در مورد «عقاید و توحید»چند بار بحث کرده بود. هنگامی که شیخ الاسلام ابن تیمیه با «بکری» بر سر مسئله توحید مناظره داشتند، بکری برای اعتقادات خود از آیات و احادیث استفاده می کردو تاویلاتی آوردکه از نظر شیخ الاسلام آن تاویلات مانع تکفیر بکری می شد! بوسیری هم توسط محمد بن عبدالوهاب درحالی که بوسیری به نظرش کفرداشت تکفیر نگردید . هرچند که اکثر مسلمین معتقد به شرکیات تولید شده به احادیث استناد می کنند.

رشید رضا در تعریف متأول و بیان حکم آن سخن ابن‌تیمیه را نقل می‌کند و در تأیید آن تعبیر «تحقیق نفیس» را به کار می‌برد و می‌نویسد: «متأول کسی است که قصد اطاعت دارد؛ ولی در اجتهاد دچار خطا می‌شود. تکفیرنکردن متأول در مسائل عملی و فروع فقهی بین مردم مشهور است؛ ولی در خصوص عقاید، بسیاری از مردم خطاکار را تکفیر می‌کنند؛ اما صحابه و تابعین تکفیر نمی‌کردند» [[316]](#footnote-316)او بارها بر لزوم پرهیز از تکفیر متأول تأکید می‌کند. وی در این بحث به‌شدت تحت تأثیر ابن‌تیمیه است. از مجموع سخنان رشید رضا پنج دلیل بر جایزنبودن تکفیر منکر متأول به دست می‌آید:

1. به عقیده او، چنان‌که از ابن‌تیمیه نیز نقل کرد، صحابه و تابعین، خطاکار متأول در ضروریات را تکفیر نمی‌کردند. او برای اثبات این اجماع شواهدی را ذکر می‌کند، از جمله اجماع صحابه بر مرتدنبودن خوارج. حاصل سخن او در این باره این است: گمراهی خوارج با نص و اجماع ثابت شده بود؛ زیرا پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمان قتال با آنها را صادر فرموده بود، و همه صحابه و تابعین نیز در جنگ با آنها اتفاق نظر داشتند؛ ولی علی بن ابی طالب در جنگ با آنها مانند کفار رفتار نکرد و حرمت مال و ناموس آنها را حفظ کرد و کسی از صحابه، علی را از این رفتار منع نکرد. این امر دلالت بر اجماع صحابه دارد. وقتی کسانی که به فرمان پيامبر صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه قتال با آنها واجب است و خونشان مباح است تکفیر نمی‌شوند، پس به طریق اولی افرادی که به دلیل مشتبه‌شدن حق بر آنها، ضروری دین را منکر می‌شوند، نباید تکفیر شوند.[[317]](#footnote-317)

2. بر اساس آیات قرآن، مجازات بعضی از گناهان مثل اکل مال یتیم، دوزخ است. با وجود این، نمی‌توان کسی را که مرتکب یکی از این گناهان شده به‌یقین اهل دوزخ دانست. زیرا ممکن است توبه کند، یا حسناتی داشته باشد که گناهان او را محو کند، یا خدا با مبتلاکردن او به مصیبت‌ها گناهش را بپوشاند و ... . در حالی که این شخص آگاهانه و بدون عذر مرتکب گناه شده است، ولی خطاکار از روی عمد مرتکب گناه نمی‌شود. پس به طریق اولی نمی‌توان او را مستحق مجازات دانست. زیرا خداوند خطا و نسیان را بر امت بخشوده است. [[318]](#footnote-318)

3. به موجب حدیثی که از صحیحین نقل می‌کند، پيامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که در قتل مسلمانی متأول بوده است نه‌تنها تکفیر نکردند، بلکه حبس یا کفاره‌ای هم بر او قرار ندادند .[[319]](#footnote-319)

 4. آیه 167 سوره آل‌عمران دلالت بر تکفیرنکردن متأول دارد: «وَ لِیعْلَمَ الَّذِینَ نَافَقُواْ وَ قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَتِلُواْ فی سَبِیلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُواْ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لاَّتَّبَعْنَاکمْ هُمْ لِلْکفْرِ یوْمَئذٍ أَقْرَبُ مِنهْمْ لِلْایمَانِ یقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَیسَ فی قُلُوبهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بمَِا یکتُمُون». حاصل سخن او این است: «یکی از واجبات دینی که هیچ مؤمنی آن را از سر عمد ترک نمی‌کند، جهاد در راه خدا است. بر اساس آیات قرآن، مانند آیه 15 سوره حجرات، ایمان منحصر است در کسانی که در راه خدا با مال و جان جهاد می‌کنند و سر باز زدن از جهاد از نشانه‌های کفر است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یرْتَابُواْ وَ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ أُوْلَئک هُمُ الصَّدِقُون». با وجود این، در آیه 167 سوره آل‌عمران، سخن ازکسانی است که هنگام حمله دشمن از جهاد سر باز زدند، و خداوند نمی‌فرماید که آنها کافرند، بلکه می‌فرماید به کفر نزدیک‌ترند. دلیلش، از نظر او، احتمال عذر یا تأویل است».[[320]](#footnote-320)

5. او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است» .

بر این اساس «اهل سنت و جماعت، غیرمتأول‌بودن را در تکفیر شرط می‌دانند» [[321]](#footnote-321). رشید رضا عقاید شیعه را مشمول قاعده تأویل می‌داند و تکفیرکنندگان شیعه را افرادی متعصب قلمداد می‌کند و می‌گوید:

علمای راستین شیعه و سنی، مخالفان مذهبی خود را، حتی اگر مرتکب کاری شوند که در مذهب آنها کفر محسوب می‌شود، ولی متأول باشد، کافر نمی‌دانند؛ و شکی نیست که شیعیان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران و ... ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، روزه می‌گیرند و حج به جا می‌آورند. با وجود این، برخی متعصبان، که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند، آنها را تکفیر می‌کنند، در حالی که یکی از قواعد خوب اهل سنت و جماعت این است که اگر قول صحیحی بر تکفیر مسلمانی، با قول ضعیفی بر تکفیرنکردن او تعارض کند، واجب است بر اساس قول ضعیف فتوا داده شود[[322]](#footnote-322)

این عذر به شبهه یا به تاویل همیشه وجود داشته است و در وضع موجود تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی از بین می رود . ابن تیمیه می گوید:

یکی از اصول مورد قبول اهل سنت این است که دین و ایمان عبارتند از:"«قول و عمل» و ایمان به وسیله اطاعت افزایش و به سبب معصیت کاهش پیدا می کند. اما در عین حال بخاطر مطلق معاصی و گناهان کبیره- همچون خوارج و مرجئه- حکم کفروارتداد اهل قبله را نباید صادر کرد.»" [[323]](#footnote-323)و " « در دل هر کسی ایمان به پیامبر و آنچه را که از جانب خداوند آورده وجود داشته باشد اگر در مورد بعضی از تأویلات در بدعت بیافتد و به اشتباه برود، چنین شخصی اساسا کافر نیست. خوارج آشکارا از بدترین بدعت گذاران و تکفیر کنندگان و واردشدگان به جنگ با مسلمانان بودند، اما هیچیک از اصحاب حکم کفر ایشان را صادر ننمودند.»"[[324]](#footnote-324)

ابن تیمیه همچنین می‌گوید: « و اما در مورد تکفیر، درست این است که هر یک از امت محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ‌ اجتهاد کرده و هدفش رسیدن به حق بوده اما اشتباه کرده است، کافر نمی‌شود بلکه اشتباهش بخشیده می‌شود و هر کس آنچه از سوی پیامبر آمده برایش آشکار شود اما پس از آشکار شدن هدایت با پیامبر مخالفت کرده و راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گیرد او کافر است، و کسی که از هوای نفسش پیروی کرده و در جستجوی حق کوتاهی کرده و بدون علم سخن بگوید، عاصی و گناهکار است و چه بسا فاسق شود و چه بسا نیکی‌هایی داشته باشد که از بدی‌هایش بیشتر شود».[[325]](#footnote-325)

ابن تیمیه در جای دیگری می‌گوید: «با این وجود کسانی که همنشین من هستند می‌دانند که من همواره بیش از هر کسی از نسبت دادن شخص معین به کفر یا فسق یا معصیت، نهی می‌کنم، مگر اینکه دانسته شود که با او اتمام حجت شده و بیان شده که هرکس آن کار را انجام بدهد کافر می‌شود، یا گاهی فاسق می‌شود یا اینکه گناهکار می‌شود، و من اقرار می‌کنم که الله اشتباهات این امت را آمرزیده است  و این شامل خطا در مسائل خبری ـ گفتاری و مسائل عملی می‌شود؛ و سلف پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف داشته‌اند و هیچ ‌یک از آنها گواهی کفر یا فسق یا معصیت علیه دیگری صادر ننمود ..» و مثال‌هایی را ذکر نموده سپس می‌گوید:‌ «و من بیان کرده‌ام که آنچه از سلف و پیشوایان نقل شده که گفته‌اند هر کس چنین و چنان بگوید کافر است، حقیقت دارد ولی باید میان گفتن بدون قید (کلی) و معین کردن شخص تفاوت بگذاریم ..» تا آنجا که می‌گوید: «تکفیر هشدار به عذاب است؛ و اگر گفتار شخص تکذیب سخن پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ باشد ولی او تازه مسلمان باشد یا اینکه در بیابان‌های دور افتاده رشد یافته باشد، چنین کسی با انکارش کافر نمی‌شود تا زمانی که حجت بر او اتمام نشود، و چه بسا شخص این نصوص را نشنیده باشد یا اینکه شنیده ولی برایش به اثبات نرسیده است، یا اینکه تناقضی برایش پیش آمده باشد مجبور شده آن را تأویل کند و اگرچه در اشتباه باشد؛ و من همیشه حدیثی که در صحیحین وارد شده را به یاد می‌آورم، درباره‌ی مردی که گفت: «هنگام که مُردم مرا بسوزانید سپس آسیاب کنید، سپس در دریا بیاندازید، سوگند به الله ، اگر الله بر من توان یابد مرا عذابی می‌کند که هیچیک از جهانیان را به آن صورت عذاب نکرده است. پس او را چنین کردند. الله فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین کنی؟ گفت: ترس از تو. پس الله او را آمرزید». و شخصی که بر اساس اجتهاد تأویل کرده و بر پیروی از رسول الله ـ‌ صلی الله علیه وسلم ـ‌ حریص است از آن شخص به آمرزش سزاوارتر است»[[326]](#footnote-326)

در این صورت میان عذر به سبب تاویل، و عذر به سبب جهل تفاوتی نیست، و بلکه شخص تاویلگر بیش از شخص جاهل شایسته‌ عذر است؛ زیرا او به آنچه معتقد است باز جاهل است، اما آن را حق می‌داند و به آن استدلال کرده از عقید‌ه‌اش دفاع می‌کند و فرقی در این نیست که این عذر در مسائل عملی باشد یا در امور علمی.

رشید رضا برخی مصادیق جایزنبودن تکفیر را اینگونه ذکر می کند :

1. کسی که مسائل اجتهادی یا اختلافی را انکار می‌کند .[[327]](#footnote-327)
2. کسی که به اخبار غیرقطعی درباره عالم غیب ایمان نیاورد، یا از کیفیت آن بپرسد .[[328]](#footnote-328)
3. کسی که لباس غیرمسلمانان را بپوشد [[329]](#footnote-329)
4. کسی که منکر معراج است [[330]](#footnote-330)
5. کسی که معتقد است بهشت و دوزخ روز قیامت خلق می‌شوند [[331]](#footnote-331)
6. کسی که معتقد است مؤمنان خدا را در بهشت نمی‌بینند .[[332]](#footnote-332)
7. کسی که معتقد است خداوند علیم بالذات است، ولی علم او زاید بر ذاتش نیست .[[333]](#footnote-333)
8. کسی که مرتکب گناه کبیره شود [[334]](#footnote-334).
9. مجتهدی که در اجتهاد دچار خطا شده است .[[335]](#footnote-335)

به عقیده رشید رضا ، کسانی که در فقرات فوق مسلمانان را تکفیر می‌کنند، انگیزه‌های دنیایی دارند و به منظور جلب نظر عوام و افراد کم‌سواد به این روش روی می‌آورند؛ ولی با این کار به اصل اسلام ضربه وارد می‌کنند.[[336]](#footnote-336)

حالا که چنین اضطراری برای اکثر مسلمین به وجود آمده و از نعمت دارالاسلام و جماعت واحد، شورای واحد، امت و اجماع واحد منتج از آن محروم گشته اند به ناچار مسلمین باید در اختلافات قهری که پیش می آید آدابی را رعایت کنند . قبل از پرداختن به ذکر چند مورد از این آداب به ذکر نامه ای اشاره می شود که گویای تمام جوانب کلام است .

امام شافعی، لیث بن سعد بن عبدالرحمن قاضی و عالم مصری را از امام مالک اعلم و فقیه تر می دانست و می گفت: لیث بن سعد فقیه تر از مالک است جز اینکه یارانش [برای حفظ علم و فقه وی] اقدام نکردند و در جای دیگر می‌گوید: لیث بیشتر از مالک پیرو اثر و حدیث است. اما این عالم بزرگوار با درک «وضع موجود مسلمین» ادب اختلاف را در برابرامام مالک چنین نشان می دهد :

"سلام گرم من تقدیمت باد، من به نسبت اینکه عالم بزرگواری مثل جنابعالی را می‌بینم خداوند احد را شکر و سپاس می‌گویم و از خداوند خواستارم امثالتان را زیاد کند. اما بعد، از خداوند حکیم و غفور خواهانم که ما را مورد عفو اغماض قرار دهد و عاقبتمان را در دنیا و آخرت با خیر و برکت گرداند. نامه پر ارجت به دستم رسید در آن سلامتی و سرحال بودن وضعیت خوب خود را ذکر فرموده بودید، این خبر گذشته از این که خوشحالم کرد باعث تقویت روحیه‌ام نیز شد. از خداوند خواستارم این سلامتی و عافیت و زندگی مؤمنانه را برایتان دوام بخشد و با شکر خود و زیاد بودن احسانش این سلامتی و عافیت و این حیات مؤمنانه را برایتان تکمیل گردند و سپس می‌‌فرماید: حتما خبر به شما رسیده است که بنده در بعضی از موارد فتواهایی صادر کرده‌ام باآنچه که نزد شما اهل مدینه است تفاوت دارد و به علت اعتمادم به اینکه قبلا شما اهل مدینه را درباره آن فتوا داده‌اید ترس و بیم مرا فرا گرفت زیرا می‌دانم که مردم از اهل مدینه پیروی می‌کنند، مدینه منزلگاه وحی است و مکان مقدسی است که قرآن در آن نازل می‌‌شد به هرحال آنچه که برآن اصرار کرده و نوشته‌ام به امید خداوند درست و صحیح است این فتوا از جهت شروط اجتهاد و افتا در موقعیت از حیات من برخواسته که گمان می‌کنم جنابعالی از آن راضی هستید. استاد عزیزم چنان فکر می‌کنم که آن‌قدر اهل مدینه را محترم و با فضیلت می‌‌دانم فکر نمی‌کنم کسی در این احترام و تقدیر به اندازه من حریص باشد و من هرگز منکر فتوایی که آنها بر آن اتفاق کرده باشند نیستم."[[337]](#footnote-337)

بر این اساس امام شافعی به شاگرد مخالفش می‌گوید:« آیا نمی شود با هم برادر باشیم، هرچند در یک مسأله اتفاق نکرده باشیم؟!! و نیز می گوید:«هرگاه با کسی مناظره کردم، گفتم خدایا! حق را بر دل و زبانش جاری ساز تا اگر حق با من بود از من پیروی کند و اگر حق با او بود من پیروش باشم».

از عمل امامانی چون لیث بن سعد بن عبدالرحمن، امام مالک، اما شافعی و دیگر امامانی که در شرایط پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر ظهور کرده اند می توان نکات اخلاقی و آداب نیکوئی را برداشت کرد که به چند نمونه آن اشاره می شود :

1. احترام به مخالف و تلاش جهت حرکت به سوی حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و جماعت واحد و شورای اولی الامر واحد و پرهیز از مطلق دانستن خود .همان گونه که امام مالک نپذیرفت مردم را به پیروی از موطا مجبور سازند .
2. پرهیز از اهانت به مخالفی که تابع اجتهادی غیر از اجتهاد شخص است و تمرکز بر نقاط مشترکی چون تشکیل دارالاسلام و شورای اولی الامر.
3. مزین شدن به صفت پسندیده ی انصاف .ابن تیمیه گوید:« ما مأمور به دادگری و انصاف هستیم، پس روا نیست که هرگاه فردی یهودی یا نصرانی، چه رسد به رافضی، سخنی حق بر زبان جاری می سازد آن را رها کنیم یا همه اش را رد نماییم».و نیز می‌گوید:« چنگ زدن به جماعت و یکپارچگی از اصول دین است و جزئیات اختلافی از فروع پنهان و کوچک است، پس چگونه به خاطر حفظ فرع،اصل را خدشه دار می‌کنیم؟»
4. محافظت از اصل « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ » و پرهیز از دشمنی و کینه با مسلمین.

حافظ ابن رجب می‌گوید: آن گاه که اختلافات مردم در مسائل دینی زیاد شده و پراکندگی‌شان گسترش می‌یابد به همان نسبت کینه و دشمنی‌شان نیز فزونی می‌گیرد و هر کدام می‌پندارند که برای خدا با دیگران دشمنی و کینه دارد، در عین حال که ممکن است معذور هم باشد و ممکن است نباشد و پیرو هوس خود باشد، چون در شناخت واقعیت کوتاهی کرده است. بسیاری از این درگیری‌ها به سبب پیروی از کسی است که هوادارانش می‌پندارند تنها او حق می‌گوید، این گمان گاهی اشتباه و گاهی درست است و گاهی هوس، خواهش یا عادت عامل و زمینه ساز کژی است که همه‌ی اینها ادعای دشمنی به خاطر خدا را خدشه دار می‌کند. پس باید مسلمان مواظب خودش باشد و در این موضوع بسیاراحتیاط کند و در آنچه تردید دارد وارد نشود تا مبادا در کینه توزی حرام افتد.

شاطبی می‌گوید: «هر مسئله‌ای که در جامعه‌ی اسلامی پدید آید و مردم پیرامون آن اختلاف کنند و این اختلاف در میانشان دشمنی، کینه و گسستگی بر جای نگذارد می‌دانیم که از مسائل اسلامی است، اما هر مسئله‌ای که پدید آید و به دشمنی، نفرت و تمسخر منجر گردد می‌دانیم که به هیچ عنوان از امور دینی نیست. این همان تفسیری است که پیامبرصلی الله علیه وسلم از آیه ی زیر برداشته‌اند:« آنان که دینشان را جدا ساختند و گروه گروه شدند» (انعام/159)، بنابراین بر هر دیندار و خردمندی است که از آن بپرهیزد…اگرمردم اختلاف کردندوازهم بریدند دلیل آن بدعتی است که به وجودآورده وهوس خویش راپرستیده اند. اسلام همواره به دوستی،مهربانی،همزیستی وهمبستگی فرامی خواند،پس هر دیدگاهی که به اختلاف منجر گردد از دین بیرون است» ابن تیمیه هر کس را که با موافقانش دوست است و با مخالفانش دشمن است،و مخالفان اجتهادی و دیدگاهی خود را تکفیر کرده و آنان را فاسق می خواند و جنگیدن با مخالفان را روا می داند، اهل تفرقه و درگیری می داند.

1. رعایت اولویتهای شریعت در حفظ وحدت و تسریع حرکت به سمت تشکیل دارالاسلام و شورای موحد.

ابن تیمیه ترک برخی از مستحبات را باعث دوستی دانسته و می گوید:« زیرامصلحت رسیدن به دوستی در دین بزرگ تر از برخی کارهاست، همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تغییر بنای کعبه را رها کردند، چون باقی ماندنش به همان حالت پیشین سبب نزدیکی دل‌ها می شد» ابن مسعود کامل خواندن نماز در مسافرت را بر عثمان ایراد گرفت اما پشت سرش نماز گزارد و گفت: درگیری ناپسند است.

**عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست**

در این زمینه، در ابتدا باید آگاهی های مورد نیاز و ضروری مردم با اقامه ی «حجت نبوی» بر مردم ارائه شده و برای آنها ملموس و آشکارا گردد، به نحوی که چگونه فرزندانشان را می شناسند« *يَعْرِفُونَهُ* كَمَا *يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ*» به همان شیوه نیز توانائی شناخت و تمیز احکام و شریعت خواسته شده را داشته باشند. بر این اساس علماء سعی نموده اند در یادگیری این علوم شرعی نیز اولویت بندی هائی را مطابق با نیازهای ضروری مسلمین ارائه دهند .

امام شافعی در این زمینه می گوید: "علم بر دو گونه است یکی علم عامه که [در وضع موجود] کسی نسبت به آن جهلی ندارد، مانند نمازهای پنج گانه، روزه رمضان،حج خانه خدا و زکات برای کسی که توانائی آن را دارد و اینکه زنا و قتل و دزدی و.. بر آنها حرام شده است ... تمام آگاهی و علم مورد نیاز موجود در این صنف در قرآن وجود دارند و در نزد اهل سنت نیز به صورت فراگیر موجود است به نحوی که سینه به سینه از عوام گذشته به عوام کنونی و دیگران آنهم از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم منتفل می شود بدون آنکه در شیوه ی روایت یا واجب بودن آن با هم اختلافی داشته باشند . این علم علم عمومی است که در آن هیچ امکان اشتباه در خبر و تأویل و درگیری وجود ندارد .... نوع دیگر علم به فروع فرایض چون احکام وغیره برمی گردد که نصی از قرآن و یا اغلب نصی از سنت نیز در مورد آن وجود ندارد، در صورتی که چنین موردی پیش آمد این مربوط به اخبار خاص است نه اخبار عام . "[[338]](#footnote-338)

و ابن رجب می گوید: آنچه که روشن و آشکار شده است، و زبانزد خاص و عام گردید، و به واسطه ی آن آنچه که ضرورت دین است یاد داده شد، در این صورت درآن هیچ شکی باقی نمی ماند و کسی هم به واسطه ی جهل در سرزمینی که اسلام به این شیوه در آن آشکار شده است معذور نمی گردد. "[[339]](#footnote-339)

نکته ی مهمی که نیاز به اشاره دارد اینکه عد ه ای با تأثیر پذیری از تقسیم بندی و اولویت گذاری علوم شرعی مورد نیاز مردم، کلاً دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند. و برای کسی که در فروع دچار اشتباه و خطاء گردد عذر به جهل می آورند اما در اصول عذر به جهل قائل نیستند؛ با این وجود همین گروه در اینکه کدام احکام اصول هستند و کدام فروع دچار اختلاف می باشند.[[340]](#footnote-340)

ابن تیمیه تذکر می دهد که اگر به کار بردن این عبارات تنها از باب اصطلاح رایج است، ناچاراً باید ضوابطی نیز برای این اصطلاح در نظر گرفته شود تا میان اصول و فروع فرق گذاشته شود .[[341]](#footnote-341) و می گوید: (برای کسانی که این تقسیم بندی را پذیرفته اند) شایسته است در این زمینه گفته شود که: هر آنچه مربوط به مسائل مهم علمی اخباری و مسائل عملی است اصول نامگذاری شود، و اما ریز بینی در این مسائل فروع نامیده شود.[[342]](#footnote-342)

با وجود آنکه این دو اصطلاح در میان علمای مسلمان شهرت بسیاری داشته و در تاریخ اندیشه های دینی اسلامی نقش برجسته ای ایفا کرده اند، اَمّا(چنانکه اشاره شد) نه در قرآن و نه در سنت چیزی به عنوان تقسیم بند دین به اصول و فروع فعلی وجود ندارد، بلکه توسط عده ای از متکلمین وضع شده است.

در این راستا ابن تیمیه و ابن قیمّ تقسیم دین به اصول و فروع را رد کرده‌اند و گفته‎اند: این تقسیم بعد از عصر صحابه پدید آمده است، از این رو می‎بینیم کسانی که به این تقسیم قائل‌اند بزرگترین اصول دین از جمله نماز را که رکنی از ارکان دین است جزء فروع می‎شمارند و مسائل اعتقادی مورد اختلاف سلف را فروع به حساب می‌آورند. می‌گوییم: اگر منظور شما از اصول، مسائل عقیده است، تمام دین اصول است؛ چون ما نمی‎توانیم عبادت‎های مالی یا بدنی یا قلبی یا زبانی را انجام دهیم مگر آنکه معتقد باشیم که مشروع‎اند؛ و باید قبل از عمل اعتقاد وجود داشته باشد و اگر چنین عقیده‎ای نباشد عبادت خداوند به وسیله عمل درست نخواهد بود.[[343]](#footnote-343)

در این صورت عذر به جهل یعنی پذیرش جهل معتبر در تمام دین، نه بخشی از آن؛ و امور آشکار و بدیهی یعنی اموری که قبلا «برای شخص» آشکار و بدیهی گشته اند، نه اینکه در شریعت واضح و روشن بیان شده باشند؛ یا برای دیگران آشکار وبدیهی باشند؛ چون جهل  در اصل عذر می باشد و مؤاخذه و بازخواست  را از صاحبش  منتفی  می کند.

زمانی که الله متعال می فرماید :« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/١٥)  و ما عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبری  بفرستیم. و باز می فرماید: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ(نساء/۱۶۵): پیامبرانی را که فرستادیم  بشارت دهندگان و هشداردهندگان بودند  تا بعد از آمدن  پیامبران حجتی بر خداوند  برای مردم باقی  نماند . با این وجود آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم برای اهل فتره و کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب اتمام حجت می باشد، هر چند که برای مشرکین هیچ عذری قبل و بعد از آمدن رسول جدید پذیرفتنی نیست، و قبل و بعد از آمدن رسول بدون قبول عذر به جهل از آنان، باز کافری مشرک خوانده می شوند، اما برای یک اهل قبله و مسلمان هیچ تفاوتی دربین احکام آشکار و شناخته شده در دین و سایرموارد وجود ندارد، لذا زمانیکه فرد اهل فتره به سبب جهالتش درچنین مواردی برای قیامتش معذورتلقی می شود در این صورت شخص مسلمان در این موارد و سایر موارد پیشرفته ترازآن که بصورت اشتباه آموخته است وآن رابعنوان دین وحقیقت به اومعرفی کرده اند وخلاف آنراگمراهی وکفربرایش توصیف نموده اند در دنیا و قیامت دارای عذر معتبر است و باید نسبت به این مسلمین صبر و تامل نمود و شتاب نورزید.

در نتیجه برای یک مسلمان باید امور را آشکار و بدیهی نمود و پس از انجام این امر بر مجرم حکم صادر نمود. در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اموری آشکار و بدیهی بودند که علماء در قرون متمادی سعی نموده اند این امور را در اولویت آموزشهای خود قرار داده و همچنان برای یک مسلمان آشکار و بدیهی باقی بمانند، اما ممکن است در زمان و مکان خاصی باز این امور بدیهی و آشکار برای دیگر مسلمین آشکار و بدیهی نباشند، که باز جهل مانعی برای صدور حکم بر چنین مسلمینی می گردد.

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرنها پس از آن حکم چنین اموری برای مسلمین بدیهی و آشکار بود که در زیر تنها به دو مورد اشاره می شود که روشنگری در مورد آنها نیاز روز ماست :

* شوخی کردن و توهین به الله یا رسولش یا بی احترامی به قران یا ...... بدون اکراه و اجبار.

شوخی کردن و مسخره کردن الله و رسولش و آیاتش امر بزرگ و عظیمی است که صحابه و شاگردان آنها سالها از سرانجام جرم شوخی کنندگان به الله و رسول و آیاتش اطلاع یافته و این عمل را از اعمال و صفات کفار و خارج کننده ی از دایره ی مومنین می دانستند؛ و در عوض، بر احترام و تبعیت و .... از شریعت الله آموزش دیده بودند و هیچ امری از این امور برای آنها مجهول و ناشناخته نبود و در طی سالیان متمادی به اندازه ای بر روی آن کار شده بود و آموزش داده شده بود که جزو امور بدهی و آشکاری به شمار می رفت به گونه ای که هم جرم را می شناختند و هم عواقب جرم را و جهلی برای عموم مسلمین باقی نمانده بود تا عذر به جهلی هم مطرح باشد .

آنها می دانستند و آگاه بودند که الله متعال در پرهیز از این جرم خطرناک (شوخی به الله و رسولش ) بارها در قرآن فرموده است که :

* قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُواً.
* وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُواً.
* وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.
* وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ.
* وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً.
* وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
* وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ) إلى قوله: (ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .
* و آیات مشابه زیادی که در این زمینه در قرآن آورده شده است .

و در نهایت الله متعال به مسلمین در مورد ارتکاب به این جرم عظیم هشدار می دهد که : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ.

به همین دلیل کسانی که دایره ی شوخی و مسخره را تا حد کفر گوئی وسیع می نمودند، مسلمانان ضعیف الایمانی بودند که درواقع عالمانه به مبارزه با یکی از دستورات روشن و آشکار الله متعال بر می خواستند و خارج کردن آنها از دایره ی خاص مومنین به دایره ی وسیع مسلمین از طرف الله متعال به دلیل آگاهی و اقامه ی حجت رسول بر آنها قبل از ارتکاب این جرم بوده است و چنانچه به این کار جهل داشتند همین جهل مانع از خروج آنها از دایره ی مومنین می شد و تکفیر از طبقه ی مومنین و سقوط به طبقه ی عام مسلمین نمی شدند. اما می بینیم که الله متعال هیچ عذر و بهانه ای را از آنها قبول نکرده و می فرماید: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ \* لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُواْ مُجْرِمِينَ . (توبه/65-66)

بر این اساس هیچ دانشمند فقیهی ادعا نکرده که اگر شخصی خود را مسلمان بداند، او تا ابد مومن است و هرگز تکفییر نمی شود، بلکه یک سری قواعد و ضوابط بر اسلام حاکم است که هرکس آن ضوابط را رعایت ننموده وخارج گردد، حتی از اسلام خارج شده و مرتد می شود.

عده ای با استناد به این حکم قیاس کرده اند که حکم فحش دهنده به صحابه همان حکم فحش دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارد . در میان اهل سنت دو قول مشهور در زمینه حکم فحش دهنده به صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد:

**قول اول:**حکم به کفر و قتل ساب الصحابه.

ابن تیمیه در وجه این قول می گوید:

1. سب صحابه موجب ایذاء پیامبر صلی الله علیه وسلم می گردد؛ زیرا آنان اصحاب پیامبر بودند که پیامبر ایشان راتربیت نمود؛ و معلوم است که ایذاء پیامبر حرام می باشد.
2. بازگشت سب اصحاب به ابطال جمیع احکام شرعیه خواهدبود؛ زیرا صحابه ناقلین سنت بوده اند.
3. طعن در صحابه منجر به انکار اجماع می گردد؛ زیرا اجماع قائم است بر فضل و شرافت اصحاب.[[344]](#footnote-344)

**قول دوم :** ساب الصحابه تکفیر نمی گردد؛ بلکه به واسطه ی چنین امری فاسق و اهل ضلالت می گردد و عقوبت وی نیز قتل نمی باشد؛ بلکه وی تعزیر شدید می شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد مجازات وی تکرار می گردد تا توبه کند. مشهور مذهب مالک بن انس تادیب شدید است و احمد بن حنبل نیز از فتوای به قتل می ترسیده است.[[345]](#footnote-345)

دلیل این قول در نزد قائلین به آن عبارت است از:

1. حدیث**:** «لا تسبوا اصحابی»؛ به اصحابم دشنام ندهید. در این روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم از فحش دادن به اصحابش نهی فرمودند، بدیهی است که چنین عملی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده که رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند، واگر چنین فحش وسبی حکم قتل را در پی می داشت رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بیان می فرمودند.
2. سخن ابوبکر صدیق:«ما هی لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله»، حکم قتل تنها مربوط به دشنام دهنده به رسول الله صلی الله علیه و سلم است. [[346]](#footnote-346)

با استناد به سنت عملی رسول الله صلی الله و علیه وسلم و قول ابوبکر صدیق که مخالفی در میان اصحاب نداشته و حکم اجماع به خود گرفته است می توان گفت حکم کسی که به اصحاب فحش و ناسزا بگوید قتل نیست. چنانکه کسی تا به حال فحاشان به عثمان و علی از عشره ی مبشره را تکفیر نکرده است . الله متعال می فرماید : « وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ »(اسراء/ 33) و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق.

حال کشتن‌ به‌حق‌ نیز شامل مواردی است که در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان شده اند که می فرماید:" لایحل دم امری مسلم یشهد أن لا إله إلا الله، و أنی رسول الله، إلا بإحدی ثلاث : النفس بالنفس، و الثیب الزانی و المفارق لدینه التارک للجماعة " [[347]](#footnote-347)«ریختن خون هیچ انسان مسلمانی که شهادت أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله را می‌گوید حلال نیست مگر به سه چیز : نفس در مقابل نفس، زناکار محصن، مرتدی که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

با استناد به این حدیث عثمان بن عفان از قاتلین خود می پرسید دلیل قتل وی چیست در حالی که هیچ یک از این جرمها را مرتکب نشده است ؟!

* دروغ بستن عمدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم :

عن سمرة بن جندب و المغیرة بن شعبة؛  قالا: قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ” من حدث عنی بحدیث یری أنه کذب فهو أحد الکاذبین”.ازسمرة بن جندب و المغیرة بن شعبة روایت است که رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمودند: هر کس ازجانب من سخنی را نقل کند در حالیکه یقینا می داند که آن دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.

* عن علی قال: قال رسول الله صلى الله علیه وسلم: “لا تکذبوا علی فإنه من یکذب علی یلج النار”.از علی روایت است که رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمودند: بر من دروغ نبندید زیرا هر کس که بر من دروغ می بندد  داخل آتش می گردد .
* عن أنس بن مالک؛ أنه قال: إنه لیمنعنی أن أحدثکم حدیثا کثیرا – أن رسول الله صلى الله علیه وسلم قال: “من تعمد علی کذبا فلیتبوأ مقعده من النار”/ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ[[348]](#footnote-348).از انس بن مالک روایت است که گفت: قطعا آنچه مرا مانع می شود از اینکه برای شما احادیث زیادی را روایت کنم این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: هرکس قصد دروغ بستن بر من را نماید پس باید نشیمنگاهش را از آتش آماده کند.
* از مغیره روایت است که من از رسول الله صلى الله علیه وسلم شنیدم که می فرماید:قطعا دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن برکسی دیگر نیست. هر کس عمدا بر من دروغ ببندد پس باید که نشیمنگاهش را از آتش آماده سازد.
* عن أبی هریرة، عن رسول الله صلى الله علیه وسلم؛ أنه قال “سیکون فی آخر أمتی أناس یحدثونکم ما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤکم. فإیاکم وإیاهم”. از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: عنقریب در آخر امت من، افرادی خواهند بود که برایتان سخنانی را بیان می کنند که نه شما ونه پدرانتان نشنیده است  پس شما خویش را از آنها و آنان را از خویش بدوردارید.
* من کذب علىّ متعمّداً فلیتبوا مقعده من النار»[[349]](#footnote-349)؛.هر کس بر من عمداً دروغى نسبت دهد باید جایگاهش را در آتش جهنم بداند.
* ودرروایتى دیگرازابوهریره نقل شده که پیامبرفرمود:” من تقوّل علىّ ما لم اقلّ فلیتبوّا مقعده من النار[[350]](#footnote-350) " هر کس به من گفتارى را نسبت دهد که من آن را نگفته ام باید جایگاه خود را در آتش جهنم ببیند.

این حدیث از جمله احادیثى است که ۶۲ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند و لذا به تصریح الحافظ المُنذري  و ابن الصلاح از جمله احادیث متواتر به حساب مى آید. [[351]](#footnote-351)الحافظ المُنذري می گوید : هذا الحديث قد رُوي عن غيرما واحد من الصحابة في الصحاح والسنن والمسانيد وغيرها حتى بلغ مبلغ التواتر، وبعضهم لئن يرتكبوا الكبائر أهون من أن يقولوا على الله ما لا يعلمون ويُدخِلوا في الدين شيئاً ليس منه.

* و نیز از پیامبر نقل شده که فرمود:" من حدّث عنّى حدیثاً وهو یرى انّه کاذب فهو احد الکذّابین" [[352]](#footnote-352)هرکس از من حدیثى را نقل کند؛ در حالى که مى داند دروغ است او یکى از دروغگویان مى باشد.
* و همچنین نقل شده که فرمود:" لا تکذبوا علىّ، فانّ الکذب علىّ یولج النار" [[353]](#footnote-353)به من دروغنسبت ندهید؛ زیرا نسبت دروغبر من موجب دخول در آتش است.

سیوطى مى گوید: «من گناه کبیره اى را همانند دروغ بستن بر رسول خدا  سراغ ندارم که احدى از اهل سنت انجام دهنده آن را به کفر نسبت دهد، و لذا شیخ ابومحمّد جوینى از اصحاب ما ـ که پدر امام الحرمین است ـ گفته: هر کس عمداً بر رسول خدا دروغ  ببندد کفرى پیدا مى کند که با آن از ملت اسلام خارج مى گردد. و طایفه اى از علما همچون امام ناصر الدین بن منیر از امامان مالکیه او را متابعت کرده است. و این دلالت دارد بر این که نسبت دروغ به رسول خدا  از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار مى آید؛ زیرا هیچ کدام از گناهان کبیره نیست که نزد اهل سنت مقتضى کفر گردد».[[354]](#footnote-354)او نیز از نووى و دیگران نقل کرده که نسبت دروغ بر پیامبر از گناهان کبیره به حساب مى آید.

المناوی می گوید: این وعید شدید بیانگر این است که دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است بلکه عده ای آن را کفر به حساب آورده اند. و الذعبی گفت: با عمد دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است که عده ای آن را کفر به حساب آورده اند، و به صورت عمدی حلال کردن حرامی یا حرام کردن حلالی کفر محض است. [[355]](#footnote-355)

ابن تيمية بعداز ذكرحديث بريدةمی گوید: در این زمینه عده ای بر اساس ظاهر حدیث حکم کشتن کسی را صادر می کنند که به صورت عمد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ بندد، و عده ای نیز چنین شخصی را کافر می دانند چون أبومحمدالجويني؛ تا جائی که ابن عقیل از شیخش أبي الفضل الهمداني روایت می کند که : مبتدعین در اسلام و دروغ گویان و حدیث سازان از ملحدین بدترند، چون ملحدین از خارج قصد فاسد نمودن دین را دارند و اینها از داخل چنین اقدامی را انجام می دهند، اینها مانند خودی های سرزمینی هستند که از داخل سعی در فاسد نمودنش دارند و ملحدین مانند کسانی هستند که از خارج آنها را محاصره کرده اند، اما این مفسدین داخلی درهای قالعه را بر رویشان باز می کنند، پس اینها برای اسلام بدتر از کفار هستند. "[[356]](#footnote-356)

 اما ممکن است کسی به شما بگوید که من عمدی دروغ نبسته ام بلکه این حدیث را شنیده ام و روایتش کرده ام، این جواب قانع کننده ای نیست؛ چون باید تحقیق می کرد و بعد روایت می کرد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند : برای دروغگو بودن شخص همین کافی است که هر چه شنیده بدون تبین و روشن نمودن راست و دروغ سخن آن بازگو کند." كفى بالمرء إثماً أن يحدث بكلِّ ما سمع "[[357]](#footnote-357) و «كَفَى بالمَرْءِ كَذِباً أنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما سَمِعَ»[[358]](#footnote-358)

* عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ ـ من عند علماء الحديث ـ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ [[359]](#footnote-359)

شما هر حدیثی را که روایت می کنید باید از صحت آن مطمئن شوید و از علمای حدیث تحقیق کنید، اگر شما بدون تحقیق حدیث ضعیفی را بیان کردی تو هم دروغ گوئی چه بخواهی چه نخواهی چون در مساله ی حلال و حرام و دیگر امور دینی وارد شده ای دین را نمی توان با ظن و گمان بیان کرد .

تحقیق در مورد صحت یک آیه یا حدیث از بدیهیات اهل علم و مردمان ما در زمان وجود علماء بوده است، اما آیا این امر هم اکنون و در زمان غربت نیز از بدیهیات به شما می رود؟ من مطمئن نیستم. بلکه باید در حکم دادن احتیاط کرد و عجله نکرد، بلکه در بدیهی نمودن آن عجله نمود .

**عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است**

حالا اگر مسلمانی در دارالاسلام و «الجماعة» زندگی نمود و از طریق امکانات موجود (چون منابر، رسانه ها، مدارس و نهادهای مختلف حکومتی و مردم نهاد و...) که در اختیار وی قرار می گیرد، اما همچون یک دانش آموز سر کلاس حاضر نشد و در امر یادگیری کوتاهی کرد و در جلسه امتحان زندگی کارت زرد یا قرمز گرفت، آیا باز می توان او را بی تقصیر دانست و برایش عذر به جهل آورد؟ یا او را شخص مقصری می دانیم که باید تاوان بی نظمی ها و غیبتهایش را بپردازد ؟

به عنوان مثال در دارالاسلام بعضی از احکام در مدرسه، نماز جمعه، رسانه ها و... بیان می شوند و همه از آن باخبر می گردند و آموزش می بینند، حالا اگر شخص با میل خود در مساجد و مدارس، نماز جمعه و... شرکت نمی کند و با میل خود از این آگاهی خود را محروم می گرداند آیا باز باید برایش عذر به جهل آورد؟

در این صورت جواب روشن است؛ هركس که «حجت نبوی» به او ابلاغ شود طوري كه اگر بخواهد قادر به فهم آن باشد و تمام شبهاتش نیز برطرف شود اما نسبت به یادگیری و فهم آن اعراض مي جويد و خودش اسباب نفهمی خود را فراهم نموده و در نتیجه مرتکب جرمی می گردد، چنين فردي به واسطه جهل معذور نيست چون اسباب رفع جهل برایش فراهم بوده و او بدون عذری تمام این اسباب را رد نموده است.

**عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و وارد دایره ی مرتدین و کفاراصلی شده اند**

بر اساس قاعده ی اصولی « العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب » مراد از بیان آموزه های شریعت در قرآن و سنت «عبرت» برای همگان است و تنها مخصوص افرادی که سبب نزول آیات و احکام بوده اند نمی شود .

یعنی اگر مسلمانی «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» و بدون «عبرت» از اعمال مجرمین، مرتکب همان جرم گردد؛ مشمول همان مجازات نیز خواهد گشت. در غیر این صورت اگر مسلمانی از گذشتگان «عبرت» نگیرد و مرتکب همان جرمها گشته و خود را تافته ی جدا بافته بداند عملا بسیاری از آیات قرآن و احادیث و مفاهیم اسلامی را ناکارآمد و تعطیل نموده است.

به عنوان مثال قوانینی که برای سکولاریستهای قریش نازل شده تنها مختص آن زمان و آن قوم نیست بلکه شامل تمام سکولاریستها (=احزاب= مشرکین) در تمام ادوار تاریخی می گردد . ابن تیمیه می‌ گوید ” وَأَنَّ ذَمَّ الْكُفَّارِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ إلَّا كُفَّارُ قُرَيْشٍ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَقُولُهُ مُسْلِمٌ وَلَا عَاقِلٌ. فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ بِالِاضْطِرَارِ مِنْ دِينِهِ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ إلَى جَمِيعِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَاَللَّهُ تَعَالَى خَاطَبَ بِالْقُرْآنِ جَمِيعَ الثقلین " [[360]](#footnote-360)ذم و بدی کفار فقط برای قریش یا غیر آن نیست، و این سخن را (که فقط مال قریش است) نه هیچ مسلمانی و نه هیچ عاقلی نگفته است و جزء ضروریات دین است که رسول الله محمد صلی الله علیه وسلم برای تمام جن و انس روانه شده است و به این خاطر است که الله متعال در قرآن کریم جمیع ثقلین (جن و انس) را مخاطب قرار می‌دهد.

حالا این روندی است که تا روز قیامت در مورد کفار صدق می کند، اما فاجعه زمانی رخ می دهد که مسلمانی آگاهانه خود را از بعضی از امتیازات قانون شریعت محروم نموده و در صفاتی خودش را شبیه غیر مسلمین می کند یا اینکه به کلی از قانون شریعت بریده و به صف کفار و مرتدین ملحق می شود. الله متعال می فرماید:قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا \*ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ... (کهف/106-103)

امام الطبری درتفسیرآیه «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالا » ابتدا دو دیدگاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را آورده و سپس در جمع بین این دو دیدگاه ، نظر خود را نیز بیان می کند و می گوید:

" عده ای بر این باورند که منظور آیه هر دو گروه اهل کتاب (یهود و نصاری) هستند؛ چون: عليّ بن أبي طالب، سعدبن ابی وقاص[[361]](#footnote-361) و الضحاك. عده ی دیگری هم بر این باورند که منظور آیه خوارج می باشند. مانند تمام کسانی که از عليّ بن أبي طالب روایت کرده اند . و قول صواب نزد ما این است که گفته شود: زمانی که الله عزّ وجلّ می فرماید « هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالا » منظور این است که هر انجام دهنده ی کاری که خیال می کند کارش درست است اما در واقع کارش آفت زده و بیمار بوده و با این کار باعث خشم الله می گردد و از راه اهل ایمان به انحراف می رود، همچون الرهابنة والشمامسة وأمثالهم، و در مسأله ی اجتهاد مسیر گمراهی را می پیمایند، در این صورت با چنین اعمال و اجتهاداتی به الله کفر می ورزند حالا مهم نیست متعلق به چه دینی باشند."

سعد گفته منظور اهل کتاب هستند و خوارج جزوفاسقین هستند وعلی بن ابی طالب والظحاک ودیگران در دورانی گفته اند که منظور یهود و نصاری هستند و در زمان پیدایش خوارج نیز گفته اند که منظورالحروریه هستند. معنی تفسیرعلی بن ابی طالب و همفکرانش به این معنی است که آیه همچنانکه شامل یهود و نصاری می گردد شامل الحروریه و مشابهین آنها نیز می گردد، نه به این دلیل که آیه مخصوصا در شأن آنها نازل شده باشد، بلکه عمومی تر از اینهاست؛ چون این آیه مکی است و قبل از خطاب قرار دادن یهود و نصاری و قبل از ظهور خوارج نازل شده است.

این آیه خطاب عامی است که شامل تمام بندگان الله می گردد که راه کجی را در پیش گرفته و خیال می کنند در مسیر درست و صحیح سیر می کنند، و با آنکه خطاب به کفار اهل کتاب و کفار مشرک (سکولاریستهای کنونی) در مورد مجادله ی باطل آنها و دلیل مغالطه آمیز آوردن از اهل کتاب نازل شده است، اما چنانچه مسلمین نیز همان مسیر را بپیمایند، شامل آنها نیز می گردد . و این به معنی قول ابن مسعود در مورد خوارج نیست که خوارج: انطلقوا الي آيات نزلت في الكفار فجعلوها علي المؤمنين: آنها آياتي را كه در شأن كفار نازل گشته بر اهل ايمان تطبيق مي‌كنند.

ما چنین انسانهایی را مسلمان می دانیم که ممکن است با اجتهادات غلط خود در بعضی از اعمال و صفات شبیه اهل کتاب گردند اما بازهمچون خوارج در دایره ی اسلام باقی می مانند، یا اینکه بیماری آنها پیشرفت نموده و در دایره ی مرتدین و سپس در دایره ی کفار مشرک (دین سکولاریسم) یا کفار اهل کتاب یا شبهه اهل کتاب قرار می گیرند شبه اهل کتابی همچون: مجوس، یزیدیها، داسنی ها، اسماعیلی های کنونی، علوی ها، سیکها و... که اولین نسل آنها جزو مرتدین به حساب می آیند، اما نسلهای بعدی آنها تا کنون جزو کفار شبهه اهل کتاب محسوب می گردند.

این دسته ی دوم که به کلی مسیر خود را از مسیر مسلمین جدا نموده اند به قول الله تعالی: ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . در اینجا الله تعالی به کفر اینها با وجود آنکه جاهل هستند و خیال می کنند که برحق هستند و خیال می کنند که کار خوبی را انجام می دهند گواهی می دهد و می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » و نتیجه ی اجتهاد آنها که منجر به کفر و جدا شدن کلی آنها از دایره ی اسلام و پیوستن به دایره ی ارتداد و کفار اهل کتاب شده است را اینگونه بیان می کند: « ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا » در اینجا هم کسانی که برای کفار اصلی و کسانی که «در کل» شبیه آنها شده اند «علم» راپیش شرط تکفیر می دانند متوجه خواهند شد که اشتباه کرده اند چون الله تعالی می فرماید: وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . و جهل اینها را مانع کافر دانستن این اشخاص و از بین رفتن سایر اعمال نیک آنها نمی داند.

در اینجا باز متوجه خواهیم شد که این عدم عذر به جهل در مسأله ی تکفیر شامل آن دسته از اشخاص و گروههایی کافر می گردد که اجداد آنها به کلی خود را از دایره ی اسلام و مسلمین خارج نموده و مرتد شده اند، اما اینها که از چنان مرتدینی به دنیا آمده و یا رشد نموده اند، با آنکه همچون مرتدین عذر به جهل ندارند، اما شامل احکام ویژه ی مرتدین نشده بلکه وارد دایره ی کفار اهل کتاب شده اند که ما آنها را کفار شبهه اهل کتاب نامیده ایم .

در این صورت واضح و روشن است که این قانون عدم عذر به جهل باز شامل عموم مسلمین و حتی کسانی همچون خوارج و منتسبین به تصوف و ... که بعضی از صفات مشرکین (=احزاب= سکولاریستها) را با خود حمل می نمایند نمی شود.

زمانیکه شخص در برابر مسلمین قرار گرفته و آشکارا خود را یهودی، نصرانی، زردشتی، سکولار(مشرک) و... می نامد یعنی اینکه من تمایلی به قوانین شریعت الله ندارم و قوانین دیگری را پذیرفته ام . این قدیم مسلمانانی که بدون «عبرت» از گذشتگان، همان مسیر مجرمین در آموزه های اسلامی را پیموده و در «دایره ی مرتدین» قرار گرفته اند مجرمینی هستند که عملا خود را از دایره ی مسلمین خارج نموده و وارد دایره ی مرتدین و کفار کرده اند و طبیعی است که مشمول حکم همان کفار گردند.

این مطلب با آنچه که الله متعال در قرآن به عنوان «جرمهای» عقیدتی و عملی کفار در طول تاریخ آورده است یکسان است، اشتباهات آنها جهت عبرت و پیشگیری مطرح شده اند و چنانچه مسلمانی «آگاهانه» دچار همان جرمها گردد محکوم به همان مجازاتی می گردد که الله متعال برای چنان «مجرمینی» در نظر گرفته است .

پس کسی که «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» از یکی از احکام آن، یا بخشی از احکام و قوانین آن، یا تمامی قوانین شریعت رویگردان می شود و به برنامه ای غیر از برنامه ی اسلام می پیوندد؛ همچون سایر امتیازات مسلمین در شریعت، خود را از امتیازعذر به جهل نیز محروم می گرداند . چون این امتیاز مختص مسلمین است نه مرتدین و یا کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب یا کفار مشرک(سکولار).

حالا اگر صف مرتدین همچون صف سپاه مسیلمه کذاب مشخص و روشن گردید و کسانی جاهلانه در صف آنها قرار گرفتند چه؟ آیا اینها نیز از نعمت عذر به جهل محروم می گردند؟

احمد مفتی زاده با آنکه دیدگاهی شاذ و مخالف با تمام مذاهب اسلامی در مورد کفار دارد اما در زمینه ی افراد سپاهیان کفار می گوید: «جامعه کفر یعنی جامعه ای که سران آن اهل کفر باشند و لازم نیست افراد لشکر آنان همگی کافر باشند؛ زیرا آنهایی که برای کفر می‌جنگند همگی به عنوان لشکر کفر به شمار می‌آیند»[[362]](#footnote-362)

این جرم بزرگ و رفع امتیاز ممکن است از طرق زیر صورت پذیرد:

1. کسی که «آگاهانه»، «عمداً» و «اختیاری و به میل خودش» حکم و قانون دیگری را بر حکم و قانون الله و رسولش برتر بداند و یا«آگاهانه» حلال،آزاد و واجبی در شریعت را ممنوع و حرام نموده و یا ممنوع و حرامی را آزاد و حلال بداندو آگاه باشد که با این عملش در دایره ی شرک قرار می گیرد اما باز آن را انجام دهد .

در موارد زیادی الله متعال به رسولش صلی الله علیه وسلم و سایر مومنین هشدار داده است که : وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (زمر/۶۵) چون : إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً (نساء/۱۱۶)

در این زمینه می توان به قتل شخصی توسط عمر بن خطاب اشاره کرد که با وجود چنان آگاهیهایی باز راضی به حکم رسول الله نبود و با در معرض خطر قرار دادن جانش و ارتکاب چنان ریسک خطرناکی در پی حکم دیگری می گشت. روایت است که : أن رجلين اختصما إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى للمحق على المبطل ، فقال المقضي عليه : لا أرضى . فقال صاحبه : فما تريد ؟ قال : أن نذهب إلى أبي بكر الصديق . فذهبا إليه فقال الذي قضي له : قد اختصمنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى لي عليه ؟ فقال أبو بكر : فأنتما على ما قضى به النبي صلى الله عليه و سلم . فأبى صاحبه أن يرضى وقال : نأتي عمر بن الخطاب . فأتياه ، فقال المقضي له : قد اختصمنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقضى لي عليه فأبى أن يرضى ، ثم أتينا أبا بكر الصديق فقال : أنتما على ما قضى به النبي صلى الله عليه وسلم . فأبى أن يرضى ، فسأله عمر ؟ فقال : كذلك . فدخل عمر منزله فخرج والسيف في يده قد سله فضرب به رأس الذي أبى أن يرضى فقتله ، فأنزل الله تبارك وتعالى : ( فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ) النساء/۶۵ ) .فهدر دم ذلك الرجل وبرئ عمر من قتله .

وقال الحافظ ابن حجر في (الفتح) : روى الكلبيّ في تفسيره عن أبي صالح عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في رجل من المنافقين كان بينه وبين يهوديّ خصومة. فقال اليهوديّ: انطلق بنا إلى محمد. وقال المنافق: بل نأتي كعب بن الأشرف. فذكر القصة. وفيه أن عمر قتل المنافق وأن ذلك سبب نزول هذه الآيات وتسمية عمر الفاروق. وهذا الإسناد، وإن كان ضعيفا، لكن تقوى بطريق مجاهد. وفي تيسير العزيز الحميد قال عقب ذكره للقصة. وبالجملة فهذه القصة مشهورة متداولة بين السلف والخلف تداولا يغني عن الاسناد ولها طرق كثيرة ولا يضرها ضعف إسنادها.[[363]](#footnote-363)

در شهر مدینه منوره مسلمانی بود بنام بِشر که با یکی از یهودیان اختلافی داشت. یهودی گفت: این اختلاف را پیش محمد صلی الله علیه وسلم می بریم تا بین ما داوری نماید.

مسلمان گفت: پیش عالم یهود، کعب بن اشرف، برویم.

یهودی قبول نکرد زیرا می دانست که کعب حق او را ضایع خواهد کرد. سرانجام این اختلاف را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند.بعد از شنیدن دلایل طرفین، رسولالله صلی الله علیه وسلم حق را برای یهودی ثابت فرمود ومسلمان محروم برگشت.

چون آن دو از مجلس بلند شدند، مسلمان گفت: این اختلاف را برای بار دوم پیش عمر بن خطاب ببریم تا او داوری نماید. او با این تصور گمان می کرد که عمر حق را به مسلمان خواهد داد و بر یهودی خشم خواهد گرفت ولی آن یهودی یقین کامل داشت که حکم فاروق با حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم موافق خواهد بودو برای بار دوم هم برنده خواهد شد. یهودی تمام ماجرا را برای عمر بن خطاب بیان کرد. در ضمن این را هم گفت که رسولالله صلی الله علیه وسلمحق را به من داده است. لیکن مسلمان راضی نشده، دوباره آن اختلاف را پیش شما آوردیم.

عمر بن خطاب از بِشر به ظاهر مسلمان پرسید که آیا سخنان یهودی درست است؟ بشرآن را تصدیق نمود. بالاخره فاروق گفت: اکنون بین شما داوری خواهم کرد. بطوری که شمشیر را از خانه آورد و گفت: هر که حکم وداوری رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول ندارد، شمشیر عمر داوری و فیصله او را چنین خواهد کرد که سر او قابل دیدن نیست.

پس با شمشیر سر بشررا از تنش جدا ساخت. این داوری فاروق اعظم چنان مبتنی بر حق وصداقت بود که آیه کریمه ذیل برای تائید آن نازل شد:فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً ‏( نساء/65) قسم به پروردگار تو که ایشان ایمان نمی آورند تا این که ترا حاکم خود قرار دهند در آن اختلافی که بین ایشان رخ می دهد سپس نیابند در دلهای خویش هیچ نوع تنگی را از آنچه تو حکم کردی وآن حکم را بخوشی قبول دارند.[[364]](#footnote-364)

در آن زمان «کاملا روشن و آشکار» شده بود که هر کسی که وارد اسلام می شود باید تسلیم «تمام» اسلام و قوانین آن گردد و همگی «آشکارا» طبق آیات قرآن و رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانستند که عدم پذیرش حتی یک قانون شریعت هم به منزله ی ارتداد آنهاست و با «اسلام ناقص» کسی مسلمان نمی گردد . الله متعال این آگاهی را در آیاتی چون :

* أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره/۸۵)
* إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (نساء /۱۵۰-۱۵۱)

به مسلمین داده بود، به همین دلیل مومن و منافق همگی تسلیم «اسلام کامل» شده بودند . در این راستا عمر بن خطاب این مسلمان را به دلیل نپذیرفتن «آگاهانه و عمدی و اختیاری» «یک حکم» رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل رساند بدون آنکه عذری برای وی قائل باشد و همچون یک مرتد با وی معامله کرد و مرتد هم عذر به جهل ندارد .

1. کسی که آگاهانه به رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ ببندد .

الله متعال جهت حفظ دینش کسانی که عمدا چیزی به وی و رسولش ببندند را در همین دنیا مجازات نموده و مایه ی عبرت می گرداند . در این زمینه همچون سایر موارد ابتدا برای همه ی مسلمین روشنگری شده بود و همه در مورد آن آگاهی و شناخت کافی داشتند. الله متعال ابتدا آگاهی می دهد و بعد از آگاهی بر مجرم حکم صادر می کند .چون : كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (توبه/115) و جرم دروغ بستن به رسول الله مثل دروغ بستن به مردم عادی نیست . چون افزودن به دین و افتراء بستن به الله محسوب می گردد و الله متعالبا کافر خواندن چنین اشخاصی وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري‏ عَلَي اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ في‏ جَهَنَّمَ مَثْويً لِلْکافِرينَ ( (عنکبوت/68)

و رسولش صلی الله علیه وسلم نیز در موارد متعددی جهت پیشگیری از وقوع چنین جرمی روشنگری نموده است. با وجود تمام این آگاهی ها، حالا اگر مسلمانی بداند و آگاه باشد که با دروغ بستن به الله و رسولش (مثل افزودن آیه یا حدیثی به عنوان زیر بناهای تولید شرک و بدعت) کافر گشته و از دایره ی اسلام خارج می گردد، و باز اقدام به چنین جنایتی کند در چنین صورتی می توان دستور « إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنْ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ» را به آسانی درک کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد کسی که با این وجود، و در راستای منافع شخصی، به وی دروغ بسته بود بدون پذیرش عذر به جهل ، چنین حکمی را در مورد مجرم صادر نمود:

قَدْ رَوَى أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِيُّ حَدَّثَنَا بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ فِي جَانِبِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْكُمَ فِيكُمْ بِرَأْيِي فِي أَمْوَالِكُمْ وَفِي كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ خَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَبَوْا أَنْ يُزَوِّجُوهُ، ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَبَعَثَ الْقَوْمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ رَجُلًا فَقَالَ: **إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنْ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ**، فَانْطَلَقَ فَوَجَدَهُ قَدْ لُدِغَ فَمَاتَ فَحَرَقَهُ بِالنَّارِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ” **مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**"چنین دستوری جهت [[365]](#footnote-365)محافظت از دین و شریعت است همچون حکم قصاص جهت محافظت از جان و حکم زانی جهت محافظت از نسل و حکم دزد جهت محافظت از مال و حکمت سایر احکام .

1. سب و فحش به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سب عبارت است از تنقیص شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعلت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقبیح و غیره.[[366]](#footnote-366) پس فحش دادن با نقد کردن تفاوت فاحشی دارد . نقد امری علمی و پسندیده است اما فحش و ناسزاگوئی در تمام مکاتب بشری مذموم و ناپسند است .

با پیش زمینه ی «آگاهی» و روشنگری که در زمینه عواقب توهین به الله و رسولش و آیاتش به مسلمین داده شده است، تمام امامان اهل سنت چون مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، شافعی و... بر ای کسی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش دهد کیفر قتل را پذیرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری ازدانشمندان اهل سنت اجماع را در این زمینه را آورده اند.[[367]](#footnote-367)ابن تیمیه دربارۀ فتوای امامان چهارگانه مذاهب اربعه می نویسد: دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وسلم، اگر مسلمان باشد، خلافی نیست در این که کافر شده و به قتل می رسد و همین مذهب و نظر امامان چهارگانه و غیرآن است.» [[368]](#footnote-368)

باز ابن تیمیه جرم چنین کفری را بدتر از جرم ارتداد از اسلام دانسته و می گوید:أن سب رسول الله مع كونه من جنس الكفر والحراب أعظم من مجرد الردة عن الإسلام .. [[369]](#footnote-369) دلیل آن را نیز تلازم حق الله و حق رسولش دانسته و روشن می کند که هر کسی رسول را اذیت کند مثل این است که الله را اذیت کرده باشد و می گوید: " لان من آذى الرسول فقد آذى الله لان حق الله وحق رسوله متلازمان وفي هذا وغيره بيان لتلازم الحقين ، وأن جهة حرمة الله تعالى ورسوله جهة واحدة ، فمن آذى الرسول فقد آذى الله، ومن أطاعه فقد أطاع الله، لأن الأمة لا يصلون ما بينهم و بين ربهم إلا بواسطة الرسول ، ليس لأحد منهم طريق غيره، ولا سبب سواه، وقد أقامه الله مقام نفسه في أمره ونهيه وإخباره وبيانه، فلا يجوز أن يفرق بين الله و رسوله في شيء من هذه الأمور .. [[370]](#footnote-370)

**عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین**

عوامل و ابزارهائی وجود دارند که باعث از میان رفتن جهل به «لَا إِلَهَ- إِلَّا اللَّهُ» و سایر احکام می گردد که می توان به موارد زیر اشاره کرد :

1. قلبی سلیم و حق طلب
2. دلیل و حجت نبوی . زمانی که مسلمین در شرک می افتند دلیل و حجت نبوی از طریق اسوه و شاهد عینی عرضه می گردد و مشکل به راحتی حل می گردد . همچون زمانی که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی گفتند: اجعل لنا ذات أنواط كما لهم – أي المشركين – ذات أنواط. فقال لهم النبي عليه الصلاة والسلام: ”قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنوا إسرائيل لموسى لتركبن سنن من كان قبلكم “[[371]](#footnote-371).در این اشتباه عقیدتی مشکل جهل به همین سادگی حل می گردد. در زمان صحابه نیز همین حجت نبوی از کانال اجماع ارائه می گردد .
3. دولت و حکومت اسلامی یا «الجماعة» و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
4. شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

بدون شک، هر معلول اجتماعی در پی عللی بروز می کند. همچنانکه ابزارهائی جهت از میان برداشتن جهل و قدم نهادن در علم وجود دارد به همان نسبت در کنار این عوامل مثبت، ابزارها و عواملی نیز وجود دارند که به این جهل دامن زده و عمر آن را طولانی نموده است:

1. قلب بیمار و حق گریز
2. از میان رفتن حکومت شورای اسلامی.

زمانی که الله متعال می فرماید : يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/26) قدرت حکومتی و حاکمیت بر اساس قوانین شریعت الله یکی از اهداف زیربنائی دین اسلام معرفی می گردد .

حاکمیت در جامعه اسلامی نیز بر سه پایه استوار است:

* قانونگذاری و تشریع : أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللّهُ وَ لَوْلا کَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِىَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ ( شوری/21)
* حکم کردن بر اساس همین قانون : وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.(المائدة/44)
* مراجعه به همین قانون در صورت نیاز : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ 60)

آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است، امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، حاکمیت از سازمانها و نهادهای دیگری نیز برخوردار است که از کانالهای غلبه بر جهل و نهادینه کردن ارزشهای آن به شمار می رود . کانالهائی چون:

* 1. پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
  2. آموزش از طریق کانالهای رادیوئی، تلویزیونی و ماهواره ای
  3. آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
  4. آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای (چیزی مثل حلفها، سندیکاها و...)
  5. آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
  6. و....

روشن است، زمانی که این اساس فرو می ریزد و حکومت اسلامی و دارالاسلام و الجماعة واحد مسلمین از دست می رود تمام این کانالها نیز خود به خود برچیده می شوند و تا زمان ضایع شدن نماز هر بلائی که بر سر مسلمین می آید به دلیل این ام الفساد بوده است .

در نتیجه از مهمترین اسباب طولانی نمودن عمر «جهل» نبود دارالاسلام است كه علماي اصول آن را در بحث (عوارض الاهليه) ذكر كرده‌اند. پیامبر راست فرمود، آنگاه که فرمود:« لتنقضن عرى الإسلام عروة عروة، فكلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقضاً الحكم وآخرهن الصلاة»[[372]](#footnote-372) دستگیره های اسلام یک به یک شکسته می شود، هرگاه یک دستگیره نابود شود مردم به آنچه نزدیک آن است چنگ می زنند، اول آنها شکستن حکم است (حکم بر اساس قانون خدا را رها می کنند) و آخر آنها نمازاست (نماز را ترک می کنند). اولین بنیانی که در اسلام نابود و فاسد گردید حاکمیت و حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله بود، به دنبال این ام الفساد هزاران فساد و بیماری دامن گیر مسلمین گردید تا اینکه به ترک نماز رسیدند.

یعنی از ترک حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله تا ترک نماز هر مصیبت و فسادی که مسلمین به آن دچار گشته و می شوند ناشی از فساد حکومتی و عدم تحکیم به شریعت الله می باشد و تا این ام الفساد اصلاح نگردد دیگر امور نیز اصلاح نمی گردند .

1. از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین و امت واحده و ارائه ی دین واحد به مسلمین تحت عنوان اجماع

تبدیل حکومت و دولت اسلامی به سلطنت و ملوکیت پدیدآورنده ی بدعتی بزرگ و مفاسد و بیماریهای بی شماری بود که شاید بتوان گفت مهمترین آن انهدام شورای اولی الامر فقهای مسلمین و عدم ارائه ی دین واحد به مسلمین بود که عامل ایجاد تمام بیماری های عقیدتی و فکری و تفرق و پیدایش فرقه ها و مذاهب میان مسلمین گردید .

نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شوراهای اولی الامر و پیدایش قهری تفاسیر و تأویلات غلط و پرورش بر این اساس، و جهل به دین در عین خواهان بودن، بیماری و مصیبتهائی هستند که قرنهاست مسلمین با آن دست به گریبان می باشند. مسلمین جبرا و مادر زادی در برابر چنین بیماریهایی قرار گرفته اند و غیر از مرتدین و علمای سوء و الرویبضه، سایر مردم آگاهانه به سمت چنین بیماریهایی نرفته اند .

1. در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علماي راستین و داعيان واقعي در ميان مردم و جولان و زياد بودن علماي سوء و الرویبضه و دارودسته ی منافقین تحت پوشش حکومتهای ظالم

عبدالله بن عمرو مي گويد: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». شنيدم که نبي اکرم صلى الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را که خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند که ديگران از آنان استقتاء مي کنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي کنند و خودشان هم گمراه مي شوند»

می بینیم که به دلیل کمبود علماي راستین و کمبود داعيان واقعي در صحنه و در ميان مردم و زياد بودن علماي گمراه و گمراه گر كه عقاید و باورهای شرک آلود و غلط را در میان مسلمین صحیح و حق نشان می دهند؛ جهل و نادانی منتشر شده و بر جوامع حاکم می گردد .

ابن‌تيميه مي‌گويد: در رد او (خطاب به بكري): [[373]](#footnote-373)ما ضرورتاً اين را مي‌دانيم كه براي هيچ شخصي از امت پيامبر جايز نيست كه يكي از مردگان، انبياء، صالحين و يا غير آنها را به فرياد و طلب كمك فرابخواند حال اگر چه اين طلب كمك و فريادرسي به لفظ استغاثه و يا غير آن باشد در هر صورت جايز نمي‌باشد همچنانكه براي هيچ شخصي از اين امت جايز نيست كه براي مرده‌اي سجده ببرد و يا به سوي قبر شخص مرده‌اي سجده كند و غير از اين موارد، بلكه از تمام اين امور نهي شده است و چنين اعمالي همان شركي است كه خداوند بلند مرتبه و رسول گراميش آنها را حرام شمرده‌اند اما «بخاطر غالب شدن جهل و ناداني بر جوامع و كمي علم نسبت به قرآن و سنت در بسياري از جوامع بخصوص در افراد متأخر اگر شخصي در اين جوامع مرتكب چنين اعمالي شد تكفير نمي‌شود تا زماني كه آنچه را كه رسول‌ الله آن را آورده است براي او روشن نشود و بر او اقامه حجت نشود و تكفير اين اشخاص جاهل بعد از بيان واضح دلايل و اقامه حجت شرعي مي‌باشد». [[374]](#footnote-374)

1. در نتیجه ی نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و از بینر فتن شورای اولی الامر، فراموش شدن بسیاری از مسلمینی که در مناطق پرت و دور افتاده به سرمی برند در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و دنیوی .

زمانی که مسلمین قدرت عظیم حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و «الجماعة واحد» را از دست دادند همچون گوسفندانی شدند که گرگ به آنها حمله نموده است و هر کدام به گوشه ای پراکنده شدند. عده ای که به مرور زمان در مکانهای دور افتاده و پرت زندگی می کردند به دلیل عدم خدمت رسانی عقیدتی و نبود علمای راستین دچار انحرافات آشکاری در مسائل عقیدتی و احکام ظاهری دنیوی گردیدند . کار این مسلمین به آنجا رسید که علمای راستین در هر عصری اعلام نمودند که اگر این مسلمین دچار کفر نیز گردیدند باز نمی توان آنها را به دلایل یاد شده از دایره ی اسلام خارج نمود . علمائی همچون : ابن تيميه، ملاعلي قاري [[375]](#footnote-375)ابن حجر هيتمي،[[376]](#footnote-376) امام نووي،[[377]](#footnote-377) ابن‌قدامه مقدسي، [[378]](#footnote-378)بهاالدين مقدس،[[379]](#footnote-379) سيوطی[[380]](#footnote-380)،رشيد رضا[[381]](#footnote-381) و...

طبق قاعده ی «أن الحكمَ يدورُ مع علَّتِه وجودًا وعدمًا، فإذا وُجِدَت العلَّةُ وُجِد الحكمُ، وإذا انتفت العلَّةُ انتفى الحكمُ» زمانی که مسلمین با وجود چنان علتها و بازدارنده هائی از نعمت «علم» شرعی محروم گشته اند، «جهل» آنها معلول وضع موجودیست که بر آنها به صورت اجبار تحمیل شده است.

علت و سبب جهل این مسلمین بلا زده به دلیل نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و «الجماعة واحد» و کوتاهی در رساندن علم و آگاهی شرعی به آنها از طریق علمای راستین بوده است نه کوه و بیابان و جنگل . اینها قشر محروم جامعه اند که از حداقل امکانات زندگی توحیدی نیز محروم گشته اند. جهل این مسلمین و مشابهین آنها اجتناب ناپذیر است و کار آنها به چنان فاجعه ای کشیده می شود که حذیفه آن را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین توصیف می کند : ” يَدُ رس الإسلام كما يدرس وشي الثوب[أي نقشه]، حتى لا يُدرى ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة ... وتبقى طوائف من الناس، الشيخ الكبير والعجوز يقولون: أدركنا آبائنا على هذه الكلمة: لا إله إلا الله“، فقال أحدهم لحذيفة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله.... فقال: تنجيهم من النار". یعنی از این مسلمین تنها کلمه و لفظ شهادتین باقی می ماند و نسبت به همه چیز جاهل می گردند .

ابن تیمیه با استناد به حدیث حذیفه در مورد چنین مسلمانانی می گوید: "وكثير من الناس قد ينشأ في الأمكنة والأزمنة الذي يندرس فيها كثير من علوم النبوات، حتى لا يبقى من يبلغ ما بعث الله به رسوله من الكتاب والحكمة، فلا يعلم مما يبعث الله به رسوله، ولا يكون هناك من يبلغه ذلك، ومثل هذا لا يكفر، ولهذا اتفق الأئمة على أن من نشأ ببادية بعيدة عن أهل العلم والإيمان، وكان حديث العهد بالإسلام، فأنكر شيئاً من هذه الأحكام الظاهرة المتواترة؛ فإنه لا يحكم بكفره حتى يعرف ما جاء به الرسول"[[382]](#footnote-382)

1. به دلیل انهدام شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن و وجود فرق و مذاهب مختلف و رنگارنگ نوعی سرگردانی و مقاوت در برابر اهل دعوت راستین تولید می گردد و مسلمین وارد دایره ی حکم تازه مسلمانان می گردند .

عده ای از مسلمین با وجود انحرافات عقیدتی که دارند اما به دلیل نبود نظارت شورای اولی الامر فقهای اسلامی و اجماع ناشی از آن که از پشتوانه ی قدرت حکومتی دارالسالام یا «الجماعة» برخوردار است، تعدد و تشتت آراء و نظرات، اختلافات مذهبی، فرقه ای و سلیقه ای، سوء برداشت از مفاهیم دینی و علمی و وجود قرائت های مختلف از دین به صورت قهری بروز می کند . در نتیجه هر مُلا و شیخ و مولوی با همان ادبیات عربی و با استفاده از آیات و احادیث، احکام را به طرق مختلفی به آنها رسانده اند و چنان آنها را با نام اسلام و دین و قرآن و حدیث سرگردان کرده اند که به قول ما «ساوازه» شده اند و با دلخوش کردن به تفسیر و مذهبی خاص و حتی با دلخوش کردن به اجناسی تقلبی و جعلی شبه مذهبی در برابر هر دعوتگری که اصل را به آنها نشان دهد واکنش منفی نشان می دهند .

چنین جامعه ای از کمبود مبلغین دانا و توانا، قابل قبول و قابل اعتماد برای مردم رنج برده و دارای خطباء، مبلغین و ملاهائی است که تعارض آشکاری میان قول و عمل آنها دیده شده و چنین ملاهائی با آنکه تعهدی در مقابل گفته های خود ندارند از روحیه ی انحصارطلبی و استفاده ی ابزاری از دین جهت مقابله و سرکوب مخالفان نیز برخوردار می باشند .

امام ابن قیم در مورد این دسته از علماء می گوید:علماء سوء در جلسه هایشان در مورد بهشت صحبت می کنندو با اقوالشان مردم را به راه بهشت دعوت می کنند، و با افعالشان مردم را به سوی اتش می فرستند، و هنگامی که به اقوالشان به مردم می گویند: بشتابید. افعالشان می گویند: به اینان گوش ندهید، چرا که اگر آنچه از شما می خواهند و به سوی آن دعوت می کنند حق باشد، خودشان اولین کسانی می بودند که به ادعایشان اجابت می گفتند، و آنها در ظاهر راه را نشانتان می دهند (هدایتتان می کنند) و درحقیقت راه را قطع می کنند و راهزن هستند (مردم را گمراه می کنند).[[383]](#footnote-383)

دسته ای از علماء نیز، که خارج از این منظومه هستند و به رای یکی از پیروان مذهب و تفسیری خاص از علمای گذشته از همان مذهب چسبیده اند، به دلیل عدم کارایی نظام تبلیغی مورد استفاده ی آنها و قدیمی بودن سیستم و تکراری بودن شیوه های آن و عدم تناسب با پیشرفت زمان و بالا رفتن سطح علمی و فکری بشر؛ قادر به درک وضع موجود مسلمین نبوده و اغلب از چیزهائی صحبت می کنند که با وضع موجود سازگار نبوده و نوعی دوگانگی آشکار تولید نموده است و چنان می نمایانند که انگار متعلق به این قرن و عصر نیستند و زبان مردم این زمان را متوجه نیستند و به گذشته های دوری تعلق دارند.

مسلمینی که در چنین جامعه ای به چنین خطباء و علمائی گرفتار شده اند، باز مثل تازه مسلمانانی هستند که باید با از میان برداشتن موانع، به صورت تدریجی و دلسوزانه جهل آنها برطرف گردد. الله متعال فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (التوبه/۱۱۵) و خدا بر آن نيست كه گروهى را پس از آنكه هدايتشان نمود گمراه بگذارد، مگر آنكه چيزى را كه بايد از آن پروا كنند برايشان بيان كرده باشد. آرى، خدا به هر چيزى داناست.

در چنین حالتهائی علماء حتی از شهادت در مورد انتساب چنین مسلمانانی که فریب خورده و جاهلانه و از طریق چنین علمای سوء و الرویبضه وارد دایره ی فرقه ی گمراه خاصی گشته اند و یا صاحب صفاتی از جاهلیت شده اند هشدار داده اند. در ممنوعیت شهادت در مورد جهنمی بودن یک مسلمان اهل قبله ابن تیمیه شروط، موانع و عذرهایی را آورده است که قابل توجه است. او می گوید:

«.. به جهنمی بودن فردی معین از «اهل قبله» به هیچ وجه نباید شهادت داده شود، زیرا ممکن است به دلیل عدم تحقق شرطی از شروط یا وجود یکی از موانع مشمول آن تهدید و وعید نگردد،ه مچنین ممکن است حرام بودن آنرا ندانسته باشد. و یا در آینده از آن توبه کند و شاید به اندازه ای حسنات داشته باشد که مانع از آن عقوبت بشود، یا به مصایبی گرفتار شود که آن معصیت او پاک گردد، یا شفاعت شفیعی در موردش پذیرفته شود».[[384]](#footnote-384)

وی می افزاید :«در یک انسان گاهی شعبه ای از کفر و شعبه ای از ایمان و شعبه ای از صدق و شعبه ای از نفاق وجود دارد. همچنین گاهی شخصی مسلمان است امّا در او کفری- که او را از امّت اسلامی خارج نمی کند- وجود دارد و این رأی اصحابی مانند ابن عباس و…است وعامه علمای سلف همین رأی را دارند. وعلمای مسلمان دراین مورد اتفاق نظر دارند که اسم مسلمانی بر منافقینی که ظاهرا تسلیم مسلمانان شده اند، جاری می شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام اسلام را در ظاهر بر ایشان جاری می فرمود.»[[385]](#footnote-385)

بر این اساس اهل علم گفته‌اند: آنکه حتی فرایض را نپذیرد اگر تازه مسلمان باشد یا در موقعیت آنها قرار گرفته باشد کافر نمی‌شود تا اینکه با آوردن «حجت نبوی» برایش بیان و آشکار شود . و شیخ عطیه الله اللیبی در مورد چنین مسلمانانی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.[[386]](#footnote-386)

1. رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله و «الجماعة»

دارالکفر شامل سرزمینی می گردد که قانون اساسی آن بر مبنای قانون شریعت الله (بر اساس دین اسلام یا یکی از مذاهب اسلامی) نمی باشد هر چند ساکنان آن مسلمان باشند. در چنین سرزمینی مردم بر اساس قوانین غیر شرعی رشد نموده و پرورش می یابند و معمولا از علمای راستین اهل دعوت محروم می گردند . حالا این محرومیت یا به دلیل عدم وجود این علماست یا به دلیل وجود قدرت حکومتی و قدرت علمای سوء و الرویبضه که دست به دست هم داده اند و با محروم نمودن، حذف یا ایجاد جنگ روانی علیه آنها مانع رسیدن پیام این علماء به مردم می گردند . در این صورت مسلمین در سرزمینی رشد می کنند که در این سرزمین جهل و خرافات به نام دین اسلام رواج داشته و دین راستین در آن کم رنگ است . علاوه بر آن به صورت فراگیر علمای علمای راستین اهل دعوت هم وجود ندارند که این مردم پرورش یافته در جهل و خرافه را بیدار گردانند و حجت رسل را با یک زبان واحد به آنها برسانند.

زمانی که مسلمین در مساجد حضور می یابند، خطبه ها را گوش می دهند، سخنرانی شیوخ در ماهواره ها را می بینند، سخنرانیهای ضبط شده را بارها و بارها مرور می کنند، در مدارس دینی مطالبی تحت عنوان علوم شرعی را می خوانند، در دانشگاههای دینی چون مدینه و ازهر و زیتونه و... ادامه تحصیل می دهند، (در این دانشگاهها عمدا علوم از فیلتر رد شده را باز به شاخه های مختلف و متنوع تقسیم کرده اند و هرگز عمر یک انسان کفاف تخصص در تمام این علوم شرعی را نخواهد داد و...) با این وجود در بخش ناچیزی از شریعت دستکاری شده لیسانس یا فوق لیسانس یا حتی دکترای خود را می گیرند و سالها در امر دعوت و تبلیغ مشارکت دارند و... اما باز می بینیم که به اموری از «لا اله- الا الله» و بسیاری از اولویتها، مقاصد و احکام شریعت الله جاهل اند.

چنین اشخاصی به نسبتهای مختلف تلاش کرده اند که جهل خود به احکام شریعت را از میان بردارند، اما با این وجود اگر کار و درآمد و زندگی خود را نیز رها نموده و تنها از طریق این کانالها به تحقیق و یادگیری بپردازند باز قادر به رفع مشکلات عقیدتی و شرعی خود «در حد یک مومن بی سواد اما عالم» عصر نبوت نیز نخواهند بود .

در این حالت می توان گفت که عامل به وجود آمدن و دوام این جهل خود شخص نیست؛ بلکه مصیبتی است که به صورت منظم و سیستماتیک از خارج بر وی تحمیل شده است، و کارگردان سناریوی این سریال دنباله دار، حکومتهای طاغوتی و قوانین جاهلی و سازمانهای تعلیمی و آموزشی آنهاست که منبع تفرق و جهل بوده اند؛ و تا زمانی که این منبع و علت تغییر نکند، جهل و تفرق و سایر مصیبتها نیزکه معلول همان علت اند کماکان به عمر خود ادامه خواهند داد .

در این صورت مشاهده می شود که از طرف قدرت حکومتی حاکمه، نوعی اجبار در تحمیل جهل بر مسلمین حاکم شده است و مسلمین با آنکه در میان هم کیشان خود به سر می برند و در تمام مراکز تعلیمی چون خطبه ها و... مشارکت دارند و سؤالات خود را نیز از ملاها و مولوی ها و شیوخ و آخندهای تعیین شده می پرسند اما باز قادر به برطرف کردن جهل خود نیستند.

در برابر این گروه، ما هنوز روستاهایی داریم که از وجود مسجد و چنین امامانی نیز محرومند و با ترک نماز و روزه و.... چنان آشفته و سرگردان شده اند که انگار مورد حمله ی دزدادن عقیده و فرهنگ و هویت اسلامی قرار گرفته و غیر از شهادتین و نامگذاری اسلامی فرزندان چیزی ازاسلام آنها باقی نمانده است. ابن تیمیه در کتاب فتاوی الکبری با ذکر وجود این گروه در عصر خود دلسوزانه می گوید: کسی که نمی داند نماز واجب است و آن را ترک می کند، مانند کسی که در دارالحرب مسلمان می شود و نمی داند که نماز بر وی واجب است؛ در این مسأله فقها سه دسته شده اند .... و صحیح در تمام این مسائل این است که اعاده ی نمازش واجب نیست.... و نزد من با نقل متواتر ثابت شده است که زنان و مردانی در بادیه ها و غیر آن وجود دارند که به سن بلوغ می رسند اما نمی دانند که نماز بر آنها واجب است...چنین اشخاصی قضاء نماز بر آنها واجب نیست."

ابن قدامه درمورد مسلمینی که در چنین جامعه ای رشد نموده و حتی زیر بار واجب بودن نماز نرفته و تا حد جحود بر ترک نماز اصرار دارند می گوید: "ولا خلاف بين أهل العلم فيكفر من تر كها جاحداً لوجوبها، إذاكان ممالا يجهل مثله ذلك، فإنكان ممن لا يعرف الوجوب كحديث الإسلام، والناشئ بغير دار الإسلام، أو بادية بعيدة من الأمصار، وأهل العلم لميحكموا بكفره، وعرف ذلك، وثبت لـه أدلة وجوبها، فإن جحدها بعد ذلك كفر".[[387]](#footnote-387)

هم اکنون مجتمع مسلمین جهان از این دو گروه مستثنی نیست؛ حالا اگر مسلمانی «آگاهانه، عمداً، به میل خودش و اختیاری» این واقعیت آشکار را نادیده بگیرد و با رها کردن علت و عامل اصلی این همه مصیبت و جهل، خودش را به غلط مشغول وسرگرم برادر و خواهرمسلمانش نموده و بر آنها زبان درازی و حتی دست درازی کرده و دشمنان در اطرافشان آزادانه به تاخت و تاز و حمله به دین، جان، ناموس، آبرو،خاک و هستی شان مشغول باشند، و آشکارا به صورت مستقیم و غیر مستقیم، شیطان و همپیمانانش را علیه برادر مسلمانش یاری رساند؛ چه جوابی برای الله متعال حاضر کرده است؟

ابن کثیر از سفیان بن حسین نقل می کند که گفت: نزد قاضی إیاس بن معاویه از شخصی به بدی یاد کردم، قاضی به صورتم نگاه انداخت و گفت: آیا با روم جنگیده ای؟! گفتم: نه، گفت: با سند و هند و ترک چطور؟ گفتم: نه، گفت: آیا روم و سند و هند و ترک از دست تو در آسایشند و برادر مسلمانت از تو در آسایش نیست؟! گفت: تا ابد چنین اشتباهی را تکرار نکردم.

1. گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار پنهان داخلی) که از پشتوانه ی طاغوتها و جاهلیت حاکم نیز برخوردارند وخساراتی که این جریان مخوف بر اثر نبود قدرت حکومتی الجماعة و شورای اولی الامر به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند.

در همان قدم اول، «کفر» به دلیل پوشاندن حکم «لا اله – الا الله» حاصل می گردد نه عدم عمل به اکثریت دستورات شریعت الله. «اسلام کامل» یعنی ایمان به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم . بسیاری از شهداء و صدقین صدر اسلام هم از فرصت نعمت شنیدن تمام احکام شریعت محروم بودند و در مراحلی شهید شدند که هنوز احکام شریعت تکمیل نشده بود با این وجود ایمان اینها با ایمان کسانی که پس از آنها کل احکام شریعت را درک کرده بودند هیچ تفاوتی نداشت و جالبتر اینکه این شهداء و کسانی که در این دوران فوت کرده اند جزو «سابقین الاولین» محسوب گشته و جایگاهی بالاتر و مقربتری نزد الله به دست آورده اند . کفار صدر اسلام نیز همین تسلیم شدن مجمل به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نپذیرفتند، نه اینکه فقط منکر احکام موجود در شریعت شده باشند. چون اینها نیز همچون سایر مسلمین از تمام احکام اسلام بی خبر بودند. پس در همان قدم اول کفر و کافری ارتباطی به وجود یا عدم وجود دولت و حکومت اسلامی ندارد. چه حکومت اسلامی وجود داشته باشد چه نداشته باشد باز مومن و کافر وجود دارد.

«کفر» بیماری واگیری است که در بدن و رفتار شخص اختلال ایجاد نموده و همین اختلالات وی را از افراد سالم متمایز می گرداند. کفار منافق همچون سایر کفار به این بیماری خود «آگاهی» دارند اما منافقین با ظاهر اسلامی خود باعث شیوع بیماری در میان مسلمین نیز می گردند. بر این اساس بعضی از مسلمین «بدون آگاهی» به بعضی از علائم این بیماری گرفتار می شوند (همچون امام مسجد ضرار) و زمانی که قدرت حکومت اسلامی وجود نداشته باشد که از شیوع بیماری آنها جلوگیری کند ممکن است شخص مسلمان آلوده که بر بیماری خود آگاهی ندارد باعث سرایت بیماری به دیگران نیزشود.

در برابر حکومت اسلامی و قدرت ناشی از آن، کفار به دو شیوه اعلام موجودیت نموده و در برابر برنامه های اسلام واکنش نشان می دهند . عده ای از آنها که از شهامت و صداقت و ایمان بیشتری نسبت به باورهای خود برخوردارند «آشکارا» کفر خود را بیان نموده و در صف مشخصی اعلام موجودیت می کنند و دسته ای دیگر که از چنین شهامت و غیرتی برخوردار نیستند کفر خود را «پنهان» کرده و درظاهراعلام اسلام نموده اند وادای مسلمین را در پاره ای از عبادات درمی آورند.

در این صورت ظاهراً اهل قبله در دنیا دو دسته اند:

1. مومنین یا «انعمت علیهم»
2. دارودسته ی منافقین یا «ضالین» که کفار پنهان داخلی خودشان را در این دسته پنهان کرده اند

ابن تیمیه می گوید: بسیاری از فقهاء گمان می کنند که اگر زمانی گفته شد او کافر است واجب می گردد که احکام مرتدین و رده ی آشکار بر وی اجراء گردد، در این صورت نه از کسی ارث می برد و نه کسی از او ارث می برد؛ حتی کار به جائی رسید که این احکام را بر کسی از اهل بدعت که از روی تأویل مرتکب کفری شده است نیز اجراء کردند، اما قضیه اینجوری نیست؛ چنانچه پیداست مردم سه دسته اند :

1. مومن
2. کافری که آشکارا مظهر کفر است
3. منافقی که در ظاهر مثل مسلمین و در باطن کافر است.

در میان منافقین کسانی هستند که مردم با علایم و نشانه هائی آنها را می شناسند، بلکه کسانی از آنها وجود دارند که کسی در نفاق آنها شک ندارد و آیات قرآن نفاق وی را بیان کرده است – مانند عبدالله ابن ابی و امثال وی - ؛ با این وجود زمانی که این منافقین مردند ورثه ی مسلمانشان از آنها ارث بردند و زمانی که کسی از اطرافیان آنها می مرد میراث به آنها نیز می رسید و ازجان آنها محافظت می شد تا اینکه سنت شرعی [حجت و روشنگری شرعی] به موجب عقوبتی که برایشان در نظر گرفته می شود برپا گردد.[[388]](#footnote-388)

این کفار داخلی (منافقین)، که آشکار کردن کفرشان رابطه ی تنگاتنگی با قدرت حکومتی الجماعة و قدرت بازدارندگی اجتماعی مسلمین دارد، در صدر اسلام به تدریج که احکام شریعت نازل می‌شد موضع گیریهای بیمار گونه ای در برابر تطبیق این احکام از خود نشان می دادند. اینها با پناه بردن به خدعه و نیرنگ، هم می خواستند از امتیازات مسلمین در جامعه برخوردار شوند و موقعیت اجتماعی خود را حفظ نمایند و یا به موقیعاتهای بالاتر دست پیدا کنند و هم اینکه در لباس اسلام و مسلمین در فکر ضربه زدن به مسلمانان بودند. با این وجود الله متعال این به ظاهر مسلمانان را کافر نامیده هر چند در دنیا آنها را از امتیازات خاص مسلمین نیز بهره مند گردانیده است. روش برخورد با این کفار پنهان داخلی بسيار پيچيده است که نیازبه بررسی وموشکافی دقیقی دارد و این یعنی هنراداره و مدیریت بخشی از افراد موجود در جامعه ی مسلمین . در زیر به صورت مختصر به روش برخورد با منافقین اشاره می شود :

* آگاه كردن مسلمین و آشكار نمودن ابعاد، مواضع و ماهیت واقعی منافقین (کفار پنهان داخلی)

اساسی ترین، مهمترین و پیوسته ترین روش برخورد با کفارپنهان داخلی آگاهی بخشی و روشنگری در بخش جنگ نرم و روانی با آنها می باشد. چون منافقین(کفارپنهان) بر خلاف کفار آشکار، اگر قدرت نظامی قابل توجهی از مومنین در برابر خود ببینند آنچه که به آن اعتقاد دارند را آشکار نمی کنند و در میان مسلمین خود را گم نموده اند، تكیه قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این است که ابتدا منافقین باید از طریق صفات و ویژگیهایشان به بهترین شیوه ی ممکن شناسانده شوند و با چنین شناختی روش برخورد مناسبی با آنها داشت.

کفار پنهان(منافقین) گفتار و کردارشان با عقاید و درونشان فرق دارد و تنها زمانی می توان این افراد را شناخت که در روابط اجتماعی و عمل به قانون شریعت الله چون جهاد، زکات، نمازو... عمل آنها با گفتارشان تضاد پیدا می کند و این زمانی است که دوگانگی بودن آنها برای همه آشکار می گردد. در این صورت برای ما شناخت تنها با مرور زمان و ازطریق اعمال ظاهری آنها امکان پذیر است و تنها با چنین شناختی است که یک مسلمان قادر خواهد بود برخورد مناسب و بجایی با آنها داشته باشد و درون آنها به قیامت و الله متعال واگذار می گردد.

الله متعال در چنین امر مشکلی به یاری مسلمین آمده و با بازگو نمودن حالات آنها و هشدارهای عینی، با معرفی اعمال ظاهری آنها، درون بیمارشان را معرفی نموده و در آیات مختلفی به معرفی اعمال و صفات این کفارپنهان می پردازد . ویژگیهائی چون:

1. فریبکارهستند. يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (بقره/9)
2. گسترش و رواج فساد در میان مسلمین به بهانه ی اصلاح طلبی. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ (بقره/11-12)
3. مومنین مخلص را سفیه و احمق و طبعا خود را عالم و روشنفکر می دانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ (بقره/13)
4. جهت کسب عزت و شهرت به جای مومنین با کفارآشکار دوستی می کنند . بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا" (نساء/138، 139)
5. زمانی که کفاربه تکذیب آیات الهی و تمسخر (در مجالس و رسانه ها) آن می پردازند به نوعی با هم نشینی و سکوت با آنان همراه می‌شوند . وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ  تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى‏ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً  مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً " (نساء/ 140)
6. با یهود و نصاری جهت دور نمودن حادثه و اتفاق بدی اعلام دوستی و ولاء می کنند و ادعا داشته اند عدم همراهی با کفار اشغالگر خارجی برای مردم مشکلاتی را به وجود می آورد و جهت پرهیز از مشکلات باید با آنها همکاری نمود. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ " (مائده/ 51، 52)
7. همیشه در فکر و انتظار شکست مسلمین و پیروزی کفار و کنار نهادن مسلمین از امور اجرائی جامعه هستند. " يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ" (منافقون/ 8)
8. حزب باد هستند و در شرایط سخت به راحتی تغییر موضع می دهند و سعی دارند با مکر و فریب خود را پیروزی کفار و مسلمین شریک گردانند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً - "
9. جهت سازش با کفار آماده اند تن به هر ذلیلی، خفت و سازشی دهند اما در صورت توانائی جهت همگرائی با مومنین هیچ نرمشی ندارند و تنها در حالت ضعف با مسلمین نزدیکی می کنند.
10. آنها در حزب شیطان قرار گرفته اند . اِستَحوَذَ عَلَیهم الشیطان فَأنساهُم ذِکرَ اللّهِ، اولئک حِزبُ الشّیطانِ، اَلا اِنَّ حِزب الشیطانِ هُمُ الخاسِرون». (مجادله /19)
11. زندگی آنها در تلاطم و سرگردانی و عدم اطمینان می گذرد. مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ \* صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ\* أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ \* يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/17-20)
12. همواره در شک و تردید و دو دلی سرگردانند: إِنَّما يَسْتَأْذِنُکَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ في‏ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه/۴۵) و « مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىهَٰؤُلَاءِ» (نساء/143)
13. در عین ریاکاری با کسالت نماز را به جای آورده و بسیار کم به ذکر الله می پردازند.إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/142)
14. جهت شرکت در جنگ مسلحانه آمادگیهای لازم را تهیه نمی کنند. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/46)
15. با دروغپردازیها و بهانه هایی چون ناتوانی، گرفتاری،عدم قدرت و... از شرکت در جنگ مسلحانه خود داری می کنند حتی اگر رهبر این جنگ رسول الله صلی الله صلی الله علیه وسلم باشد . وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/42)
16. چنانچه به هر دلیلی به همراه مسلمین مجبور شوند به جنگ بیایند غیر از فساد و فتنه جوئی و جاسوسی کار دیگری انجام نمی دهند . لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (توبه/47)
17. از پیروزهای اهل توحید ناراحت و شکست مسلمین را ناشی از پیش بینی و زکاوت خود می دانند. إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (توبه/50)
18. ایجاد جنگ روانی علیه مسلمین زمانی که در حال جنگ با کفارخارجی هستند. همچون جنگ احزاب: وَإِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً “( احزاب/ ۱۲)  یا همچون تبلیغات سوء در جریان ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام المومنین زینب علیها السلام که چنان در قلب مسلمین تأثیر منفی گذاشته بود که تنها با آیات قرآن بیماری دلهای مسلمین بهبود یافت. یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیماً حَكِیماً (احزاب/ ۱)  و موارد متعدد دیگر..
19. دروغگویانی منفعت طلب بوده و حتی حاضر نیستند منافع خود را به خاطر برادران کافر یهودی و نصرانی خود در خطر بیاندازند و به آنها هم قسم دروغ می خورند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ\* لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ\*  (حشر/11)
20. زمانی که پشت دوستانشان را در جنگ با مسلمین خالی کردند مرتکب کاری می شوند که الله متعال این کار را کارشیطان مقایسه می کند . كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر/۱۶) این افراد کافر «تنبل فرصت طلب » که همیشه منتظر لحظات پیروزی و نتیجه گیری هستند تا بدون زحمت جهت بهره برداری از ثمرات دیگران خود را در صف اول جا می زنند اما زمانی که مشکل یا گرفتاری پیش می اید هر یک با بهانه های دروغین به سویی فرار می کنند .
21. از قدرت حکومتی الجماعه و دارالاسلام و مومنین بیشتر از الله می ترسند. ” لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (حشر/۱۳) به همین دلیلی یاران  خود را با مکر و فریب و وعده های دروغین  به جنگ با مسلمین می فرستند اما آنها را تنها گذارده و فرار می کنند. این کفار پنهان(منافقین) جهت خشنود نمودن مسلمین اهمیتی قائل نیستند، چون اعتقادی به بنیانهای اخوه اسلامی و سایر بنیانهای شریعت ندارند و تظاهر آنها در پاره ای موارد جهت بهره برداری از انرژی مسلمین و اینکه چنانچه وضعیت در آینده عوض شد از عکس العمل مسلمین در امان بمانند. آشکار نکردن کفر اینها به جهت ترس و واهمه و نداشتن شهامت رویارویی و دشمنی صریح با حکومت اسلامی است.
22. تنها در پناه دژهای محکم یا قدرتهای آشکار کافر قدرتمند با مسلمین می جنگند و قبل از چنین امکاناتی وارد جنگ نمی گردند. لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (حشر/۱۴) چون اینها انسانهای متفرقی هستند که تنها کفار آشکار قدرتمند قادر به رهبریت اینها هستند. این چیزیست که به کرات ما مشاهده اش کرده ایم.
23. در میان مسلمین به دنبال کسانی می گردند با بعضی از سیاستهای مجریان اسلامی مخالف بوده و یا در امری سرخورده شده اندتا فتنه ی میان مسلمین را شعله ور گردانند و اگر در تمام جهات با این مسلمان قدر مشترک نداشته باشند، به همان مقدار که وجود مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می کنند تا زهر خود را تزریق کنند. کاری که در عصر عثمان و علی به روشنی خودش را نشان داد و در اغتشاشات و بغی دارالاسلام ایران و امارت اسلامی افغانستان و مالی و یمن و سومالی و ... نیز بارها شاهدش بوده ایم.
24. با حزب و گروه سازی و اختصاص مسجدی به خود سعی در ایجاد تفرقه میان مسلمین و اجراء نمودن نقشه های خود در این پایگاه مستقل هستند. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/۱۰۷) این چیزی است که تحت لوای تعدد احزاب و گروهها به آن مشغولند
25. با قسم و قرآن سعی دارند مسلمین را از خود راضی کنند. يَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضي‏ عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقينَ (توبه/96)
26. و......

**در واکنش به تهدیدات این کفار پنهان داخلی :**

* رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی مدارا و نادیده گرفتن آزار و زخم زبانهای کفار داخلی(منافقین) را در پیش می گرفت و عذر خواهی آنها را می پذیرفت و چشم پوشی می کرد.
* با آنکه با منافقین مشورت می شد اما هیچ پست تبلیغی و حکومتی به آنها واگذار نشد.
* با پشتوانه ی حکومتی آگاهیهای لازم را به منافقین می رساند و کسانی از آنها توبه نموده و اصلاح می شدند. وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/102)
* تا زمانی که در جامعه ی اسلامی زندگی می کنند امر به مبارزه ی منفی و جنگ روانی می شود :

وجود عناصر نفوذی که از درون حرکتهای تخریبی را سازماندهی می کنند صدمات آنها بسیار سنگین تر و کاراتر از ضرباتی است که دشمنان آشکار وارد می کنند . به همین دلیل هر کشور وسازمانی سعی دارد از فعالیت این عناصر در میان خود ممانعت نموده و در عوض تلاش دارد این ستون پنجم را در جبهه مقابل پیدا نموده و از کانال اینها برنامه هایش را به پیش برد. روش برخورد با این پدیده ی مخرب به ظرافتها و پیچیدگی های خاصی نیاز دارد که از جانب بسیاری از فرمانده هان و رهبران کم تجربه کمتر رعایت می گردد .

آنچه که بیش از همه مانع شدت عمل و جنگ با این کفار پنهان و دشمنان دوست نما وجاسوسان خطرناک می شود نقاب به ظاهر اسلامی آنهاست، که از یک سو برای مسلمانان ساده و زود باور ایجاد شبهه می کند و از دیگر سو کفارآشکار در جنگ روانی خود تبلیغ می کردند که مسلمین به همدیگر نیز رحم نمی کنند و آن را جنگی داخلی جهت تضعیف پایگاه مسلمین معرفی می کردند.

جهاد با منافقین نیزیکی ازواجبات است اما مهم روش برخورد است. در صدر اسلام بسیاری از کفار پنهان برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آشکار شده بودند و کسانی چون عبدالله بن ابی برای عموم مسلمین نیز آشکار شده بود، با این وجود ایشان با این کفار پنهان شده در میان مسلمین برخوردی قهرآمیز و مسلحانه ننمود؛ حتی با قتل این رهبر کفار داخلی توسط سایر مسلمین و پسرش مخالفت نمود و در پاسخ پسرش که اجازه قتل پدرش را ازرسول الله صلی الله علیه وسلم طلب نمود، فرمودند: «تاهنگامی که زنده است، مانند یک دوست ورفیق با اوبه نیکی رفتارمی‏کنیم.» [[389]](#footnote-389)در صورتی که برای ترور بزرگان کفار آشکار خارجی و بخصوص برای ترور و حذف فیزیکی مجریان جنگ روانی دشمن، مومنین را روانه ی عملیاتهای مخاطره آمیز می نمود و در فتح مکه نیز دستورقتل چند نفر از کفار آشکار راصادرکرد و فرمود که آنها را هر کجا یافتند اگر چه به پرده کعبه خود را آویخته باشند بقتل برسانند.[[390]](#footnote-390)

در مراحلی از مبارزه با کفارپنهان داخلی(منافقین) مجریان حکومت اسلامی از روش مبارزه ی منفی و سختگیری برمنافقین ازکانال جنگ نرم و روانی چون مذمت، توبیخ، تهدید، رسواساختن، منزوی کردن، تحقیر اجساد آنها و.. استفاده می نمایند که به پاره ای از این روشها اشاره می شود:

1. «یا ایّها النّبی جاهد الکفّار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنّم و بئس المصیر (توبه/73)
2. «و لهم عذابٌ الیمٌ بما کانوا یکذبون» (بقره/10)
3. «بَشِّرِ المُنافِقین بِأنَّ لَهُم عَذاباً ألیماً» (نساء/138)
4. «انّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقینَ و الکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جمیعاً»( نساء/ 140)
5. انّ المنافقین فی الدّرک الأسفل من النّار و لن تجد لهم نصیرا»(نساء/ 145)
6. «وَعَدَ اللّهُ المُنافقینَ و المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّم خالِدینَ فیها هِیَ حَسبُهُم وَ لَعَنهُم اللّهُ وَ لَهُم عذابٌ مُقیم (توبه/68)
7. وَ یُعَذِّب المُنافِقینَ وَ المُنافقاتِ و المُشرِکینَ وَ المُشرِکاتِ الظّانّین بِاللّهِ ظَنَّ السَّوء عَلَیهم دائِرَةُ السّوءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلیهِم وَ لَعَنَهم واَعَدَّ لَهُم جَهَنَّمَ و ساءَت مَصیرا (فتح/6)
8. یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و المنافقین
9. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ في‏ أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَليغاً (نساء/63)
10. وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (توبه/ 84)
11. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (نساء/144)
12. و....

اینها بازندگان حقیقی زندگی هستند که با اعمال خودهیچ شانسی برای هدایت و خوشبختی باقی نگذاشته اند:

1. «اولئک الّذینَ اشَتَروا الضَّلالَةَ بِالهُدی فَما ربحت تِجارتُهُم و ما کانوا مُهتَدین» (بقره/16)
2. إنّ الّذینَ امَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ امَنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَم یَکُنِ اللّهِ لِیَغفِرَ لَهُم وَلا لِیَهدیهِم سَبیلا.
3. «حَبِطَت اَعمالُهُم فَأصبَحوا خاسِرین(مائده/ 53)
4. «اولئک الّذین لعنهم اللّه فأصمّهم و اعمی ابصارهم» (محمد/23)
5. «اِنّ الّذین یُحادّونَ اللّهَ وَ رسُولَهُ اولئکَ فِی الأذَلّین»( مجادله/ 20)
6. منافقین در قیامت هم اهل دروغگوئی و قسم دروغ گفتن هستند و دست بر نمی دارند. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَميعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ کَما يَحْلِفُونَ لَکُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلي‏ شَيْ‏ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ (مجادله/18)
7. و....

* با پشتوانه ی حکومتی در برابر اعمال تفرقه انگیز آنها در جمع مسلمین شدت عمل و قاطعیت نشان داده می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی که داشت در مراحلی که اعمال کفار پنهان داخلی(منافقین) منجر به ایجاد تفرقه در میان مسلمین و صدمه زدن به پایه های جامعه می شد روش نرمش و مدارا را کنار نهاده و با قاطعیت و شدت با آن‏ها برخورد می‏نمود؛ همچون به آتش کشیدن مسجد «ضرار» که به بهانه بیماری وعدم توانایی حضور در مسجد قبا ساختند و باظاهری مقدس مآبانه قصد داشتند مسلمین را در برابر هم قرار دهند. جالب است بدانید همچنانکه گفته شد امام این مسجد یکی از مسلمین مخلص بود که ازتوطئه ی این کفار آگاه نبود و فریب آنها را خورده و ابزار دست این کفار داخلی شده بود.

* در آخرین مرحله تهدید به اخراج از جامعه ی اسلامی و کشتار می شوند:

1. از جامعه ی مسلمین بیرون رانده می شوند. لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿احزاب/60﴾
2. پس از اخراج آنها، هر جا یافته شوند کشته می شوند و شامل حکم کفار آشکار می گردند. مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿ احزاب/61﴾

حکومت اسلامی یا الجماعة تنها ابزار و نهادی است که این دشمنان داخلی را منزوی، منقبض، کنترل و مهار می کند، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا " (احزاب/62).سبك مدیریتی وروش برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تطبیق دستورات الله در مورد کفار پنهان داخلی(منافقین) نیز تنها با پشتوانه ی قدرت حکومتی یا الجماعة صورت گرفت.

در این پروسه ی مدیریتی که بخشی از اخلاق و تدبیرحکومتی است تدابیری به کار گرفته می شود که طی آن کفار پنهان داخلی در جامعه ی اسلامی منزوی، بی تأثیر یا  کم تأثیر می گردند و مسلمین از خیانت و دسیسه های آنها در امان می مانند. تمام این تدابیر و بازدارنده ها تنها و تنها از کانال حکومت اسلامی یا الجماعة و با پشتوانه ی قدرت حکومتی صورت می گیرد، حالا تصور کنید که این قدرت الجماعة که تنها اهرم کنترل کننده ی این کفار پنهان است از میان برداشته شود و جامعه جولانگاه فعالیتهای خائنانه و دسیسه های این موجودات گردد، آنوقت مسلمین بی پناه چه مصیبتها و فجایعی را متحمل خواهند شد؟

زمانی که در صدر اسلام و با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و قدرت حکومت اسلامی و آنهمه صحابه ی بزرگوار باز می بینیم که در میان جمعیت نزدیک به 900 نفری مردان واجد الشرایط جنگ، سیصد نفر[[391]](#footnote-391) (یک سوم سپاه اسلام) جزو دارودسته ی منافقین از آب در آمده و از جنگ احد خودداری کرده و به خانه‌هایشان بازمی گردند؛ الان در این جمعیت انبوه مسلمین با وجود نبود حکومت اسلامی و الجماع در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین باید چند میلیون از دارودسته ی منافقین وجود داشته باشد؟ روش برخورد با این گروه انبوه، که در بسیاری اوقات در پناه و با پشتوانه ی حکومتهای کافر و مرتد ویژگیهای درون خود را بی محابا ظاهر کرده و مناصب کلیدی در امر جنگ روانی و اجرائی چنین حکومتهائی را نیز در اختیار می گیرند، باید چگونه باشد؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم درهر امری اسوه وسرمشقی مناسب در همه عصرها و نسلها برای مسلمین است « لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » (احزاب/21) حالا در روش برخورد با کفارپنهان داخلی (منافقین) و دارودسته ی ای که برای خود در میان مسلمین ترتیب داده اند، چگونه می توانیم اینهمه حکم در مورد آنها را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم تطبیق دهیم در حالی که از وجود الجماعة یا همان دولت و حکومت اسلامی و دارالاسلام و ابزار مناسب عملی کردن این حکم در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین بی بهره هستیم و صدمات غیر قابل انکار آنها به زندگی عقیدتی و دنیوی مسلمین را نیز مشاهده می کنیم؟

با این وجود مشاهده نمودیم که الله متعال این کفار پنهان داخلی به ظاهر مسلمان را مشمول حقوق و امتیازات دنیوی مسلمین گردانیده اما عده ای بر آنند که مومنین بیچاره و مصیبت زده ی کنونی را از چنین حقوقی محروم گردانند. حسبنا الله و نعم الوکیل.

کسانی که بی انصافانه و بی رحمانه به مسلمین می نگرند هرگز اندیشیده اند که اینهمه کافر پنهان داخلی(منافق) که قرنهاست در قالب مسلمان و حتی اهل دعوت و مبلغ و خطیب و نویسنده و... آزادانه به جان باورها و عقاید و هویت اسلامی مسلمین افتاده اند تا کنون چه صدماتی به بار آورده اند؟

بله، این بخشی از واقعیت جامعه ی مصیبت زده ی مسلمین در چند قرن سابق است که در دهه های گذشته واين عصر كه اكثر سرزمين‌هاي اسلامي تحت اشغال و سيطره‌ي یکی از مذاهب دین سکولاریسم یا کفار نصرانی و يهود بوده و مشکلات مضاعفی بر مسلمین تحمیل شده، سبب گردیده است که بدنه ی دعوت اسلامی شدیداً دچار آسیب شده و محاسن و ارزش های اسلامی ناشناخته باقی مانده وچهره ی نورانی دین اسلام، معیوب و مخدوش جلوه کند. در این صورت مسلمین به دلیل انهدام دولت و حکومت اسلامی بر منهاج نبوت، شورای اولی الامر و امت دعوتگر و اجماع ناشی از آن و وجود شبهه و جهل و عدم اقامه ی «حجت نبوی» و دعوت واحد و صحیح به آنها و رشد اینهمه علف هرز و بازدارنده در میان اهل دعوت و... دارای عذر می گردند. به نظر می رسد آن اقلیت از میان 5درصدها و مجاهدینی که ناخودآگاه و ناخواسته به تبعیت از حقوقدانان دین سکولاریسم، علمای درباری آل سعود و یهود جهاد برای چنین مسلمینی قائل به عذر به جهل نیستند، واقعاً دچارظلم و بي‌انصافي آشکاری شده اند .

**شبهاتی در مورد عذر به جهل**

الله  متعال می فرماید  :”  وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ” ابن عباس در تفسیر این آیه می فرماید: الله تعالی به مومنین از طریق چنگ زدن به جماعت مسلمین  و دوری از جدائی و تفرق دستور داده است. و الله  متعال می فرماید  : وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۗ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (انعام/126)

هرچند راه روشن و آشکار است و هر چند الله متعال آیاتش را برای کسانی که پند می گیرند بدون شبهه بیان نموده است، با این وجود کسانی وجود دارند که به دلایل مختلف درکوچه های افراط و تند روی قدم نهاده و تلاش دارند در مسیرهای گمراهی و انحراف حرکت کنند. این افراد بیمار سعی دارند از جهل و ناآگاهی مسلمین سوء استفاده نموده و ویروس واگیر خود را با ترویج شک و شبهه جهت خروج مسلمین از دایره ی اسلام منتشر نمایند. در حالی که شخص با یقین و محکم وارد دین اسلام می گردد و با شک و شبهه خارج نمی گردد .

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل فقه كه نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حكم متشابه به محكم می باشد، كه دراینصورت محكمات عبارت از احكامی است كه متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از یك جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند...كه برعكس آن درست نیست.

اما برعكس نمودن این قاعده و بكار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبین محكمات، و اصل گردانیدن متشابه و حَكم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محكم و تفسیر آن ...جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی می باشد، آنانكه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و با ضربه زدن به الجماعة در میان مؤمنین ایجاد تفرق نمایند. همچنان که الله متعال می فرماید: هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ (آل عمران/7)

در زیر سعی می شود به پاره ای از شبهات این خط فکری خاص اشاره شود:

* شبهه: طبق رای محمد بن عبدالوهاب بر عموم مردم اتمام حجه شده است و عذر به جهلی نمانده است ( در صفحات قبل به این شبهه پاسخ داده شد)
* شبهه: تقسیم امور به جلّی و خفی و قرار ندادن عذر به جهل در اموری که آنها را جلی می دانند

عیسی بن قاسم و احمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب در مورد این سخن ابن تیمیه که گفته بود: هرکسی انکار چیزی از پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اقامه حجت بنماید کافر می‌شود، پرسش نمودند و از شیخ طلب پاسخ نمودند . شیخ محمد بن عبدالوهاب در پاسخ گفت: «ما ذكرتموه من قول الشيخ: كل من جحد كذا وكذا، وأنكم شاكون في هؤلاء الطواغيت وأتباعهم، هل قامت عليهم الحجة أم لا؟ فهذا من العجب العجاب. كيف تشكون في هذا وقد وضحته لكم مرارًا؟ فإن الذي لم تقم عليه الحجة هو الذي حديث عهد بالإسلام، والذي نشأ ببادية، أو يكون ذلك في مسألة خفية، مثل الصرف والعطف، فلا يكفر حتى يعرّف. وأما أصول الدين التي أوضحها الله  في كتابه، فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة ».[[392]](#footnote-392)

«آنچه که از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه / ذکر نمودید که هر کس انکار چنین و چنان را بکند، و شما در مورد این طواغیت و اتباعشان شک دارید که آیا اقامه حجت شده اند یا نه؟؟ به راستی این سخن از عجیب ترین عجایب است! چگونه شما در این مورد شک و گمان دارید در حالی که من «چندین بار برایتان روشن ساخته ام؟» پس اگر کسی که اقامه حجت نشده است، تازه مسلمان باشد یا در جایی زیسته باشد که اسلام به او نرسیده باشد، یا در امور خفی (پنهانی و غیر آشکار) مانند صرف و عطف (از امور سحری در ایجاد محبت یا نفرت بین زوجین) وماننداین، اقامۀحجتمی‌شود و تکفیر نمی‌گردد تا برایش روشن گردد. اما اصول دینی که الله در کتابش روشن و آشکار نموده است، پس حجت خداوند قرآن است؛ پس کسی که به او قرآن رسیده باشد، پس حجت به او رسیده است».

عده ای با برداشت از قسمت آخر سخن محمد بن عبدالوهاب معتقد شده اند که هر آنچه در قرآن است جلی و آشکار می باشد و کسی که قرآن به او رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده و عذر به جهلی وجود ندارد و امور خفی و پنهان تنها آن دسته از امور هستند که فقط علماء و فقها آن را در می یابند و ارتباطی به عموم مردم ندارد. اگر دقت شود این سخن دو بخش است :

1. در قسمت اول ذکر می کند که من امور خفی و پنهان را چندین بار برای شما «روشن» نموده ام . پس امر پنهان تا زمانی که برای شخص روشن و آشکار نگشته تکفیر نمی گردد .
2. اصول دینی در قرآن وجود دارند که الله روشن و آشکار آنها را بیان کرده اند و نیازی به روشنگری علماء ندارد، کسی که این پیام آشکار و روشن قرآن به وی رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده است.

ابن تیمیه و مورد امور خفی و آشکار می گوید: «وَهَذَا إذَا كَانَ فِي الْمَقَالَاتِ الْخَفِيَّةِ فَقَدْ يُقَالُ: إنَّهُ فِيهَا مُخْطِئٌ ضَالٌّ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ صَاحِبُهَا؛ لَكِنَّ ذَلِكَ يَقَعُ فِي طَوَائِفَ مِنْهُمْ فِي الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي تَعْلَمُ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ مِنْ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا مِنْ دِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ بَلْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَعْلَمُونَ: أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ بِهَا وَكَفَّرَ مُخَالِفَهَا؛ مِثْلُ أَمْرِهِ بِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهْيُهُ عَنْ عِبَادَةِ أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا أَظْهَرُ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ وَمِثْلُ أَمْرِهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَإِيجَابِهِ لَهَا وَتَعْظِيمِ شَأْنِهَا وَمِثْلُ مُعَادَاتِهِ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمُشْرِكِينَ وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسِ وَمِثْلُ تَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالرِّبَا وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ. ثُمَّ تَجِدُ كَثِيرًا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَقَعُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ فَكَانُوا مُرْتَدِّينَ».[[393]](#footnote-393)

«و این اگر در مقالات خفی (مباحث پنهان و مجهول) باشد پس گفته می‌شود که او در آن مقالات خطا کرده و گمراه شده است و حجتی که صاحبش را کافر کند بر او اقامه نشده است. اما در بعضی از طایفه های آن مردمان، امور ظاهر و آشکاری واقع شده که عام و خاص مسلمانان آن را یاد گرفته اند که آن موارد از دین مسلمانان است، بلکه یهود و نصاری نیز می‌دانند که محمد به آنها ارسال شده و مخالف آن موارد را تکفیر کرده است، مانند دستور او به عبادت الله به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برای او، و نهی او از عبادت احدی غیر از الله، از ملائکه گرفته تا پیامبران و خورشید و ماه و ستارگان و بت ها و غیر ذلک. چرا که این از واضح ترین شعائر اسلام است و یا مانند امر کردن او به نماز های پنج گانه و وجوب آن و احترام گرفتن منزلت آن و یا مثل دشمنی و معادات با یهود و نصاری و مشرکین و ستاره پرستان و مجوسیان و یا مثل تحریم فواحش و ربا و خمر و میسر و امثال آن. سپس می‌بینی که بسیاری از رؤسای آنها در این امور واقع شده اند و آنها مرتد شده اند».

در این صورت، هر چیزی که برای شخص آشکار و روشن شده باشد جلی و هر چه برای وی پنهان و غبار آلود باشد خفی نامیده می شود؛ و طبیعی است در اموری که برای شخص آشکار و روشن گشته اند در صورت سرپیچی، عذر به جهل از وی پذیرفته نیست، چون وی واقعاً نسبت به آن امر عالم گشته و جاهل نمی باشد . این برداشت که مسائل خفی را تنها دانشمندان و بزرگان می دانند نمی تواند با رسالت سهل و آسان اسلام که برای عموم مردم با تمام طبقاتش آمده است سازگار باشد .

* **شبهه: مسلمان جاهل انجام دهنده ی کفر قبل از اقامه ی حجت مشرک است و بعد از اقامه حجت کافر**

بر اساس آیه ی« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا » (اسراء/15) در میان مسلمین اصطلاحی تحت عنوان اهل فتره رایج شده که بر اساس آن بر دسته ای از غیر مسلمین اطلاق می گردد که پیام آخرین شریعت الله را نشنیده اند. حتی اگر این پیام نصرانیتی باشد که طبق آیات آشکار قرآن، الله متعال نصرانی ها را کافر نامیده و به صورت واضح و روشن می فرماید :

* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائدة/ 17) تکرار همین آیه در (مائدة/ 72)
* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائدة/ 73)

در این صورت کسانی که قبل از اسلام پیام نصرانیت به وی رسیده باشد و یا بعد از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قرآن و خبر آمدن پیامبر را شنیده باشد جزو اهل فتره به حساب نیاورده اند. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید : وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّار"[[394]](#footnote-394) در این صورت پیام رسول خاتم و شنیدن آن به جای نصرانیت معیار می شود. شنیدن برای آنها یعنی اقامه ی حجت .

امام احمد بن حنبل در خطبه «الرد على الزنادقة والجهمية» بیان می کند که اهل فتره مربوط به یک زمان و مکان خاصی نیستند بلکه ممکن است در مکانها و زمانهای دیگری هم وجود داشته باشند : "الحمد لله الذي جعل في كل زمان فترة من الرسل، بقايا من أهل العلم"[[395]](#footnote-395)

عده ای از علماء حکم دنیوی این غیر مسلمین را کافر می دانند و عده ای بر اساس آیاتی چون آیات زیر از کاربرد کلمه ی کافر در مورد آنها اجتناب نموده اند :

* إِن الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَٱلْمَلاۤئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ "( البقرة/161)
* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ ٱلأَرْضِ ذَهَباً وَلَوِ ٱفْتَدَىٰ بِهِ أُوْلَـٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ (آل عمران/91)

اما با این وجود در دنیا چون جزو جامعه ی کفار هستند و اعمال مشرکین (= سکولاریستها= احزاب) را انجام می دهند آنها را شامل حکم کفار نموده، و بیان می کنند که در قیامت هم مثل افرادی که در دنیا کرولال، دیوانه، پیری که بر اثر کهولت عقلش ضایع شده و بچه ای که در سن کودکی فوت کرده مورد آزمایش قرار می گیرند و این امتحان سرنوشت بهشتی یا جهنمی بودن آنها را مشخص می کند . [[396]](#footnote-396)

در این صورت، اهل فتره کسانی هستند که پیام شریعت الله «اصلاً» به آنها نرسیده است، چه شریعت سالم و چه تحریف شده؛ این افراد نمی توانند کسانی در داخل اهل کتاب باشند، بلکه کسانی خارج از دایره ی نصرانیت هستند؛ چون الله متعال اهل کتاب را کافر می نامد و اهل فتره با آنکه در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند اما سرنوشت نهائی بهشت یا جهنمی بودن آنها در قیامت مشخص می گردد.

حالا خط فکری خاصی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجدیت با برداشتهای خاص خود تصمیمات عجیبی در مورد مسلمین گرفته اند. زمانی که تعدادی از علمای این طیف تصمیم می گیرند عده ای از مسلمین را از دایره ی اسلام خارج کنند و نمی توانند آنها را وارد صنف کفار گردانند به ناچار آنها را «در رده ی اهل فتره» قرار می دهند. یعنی نه مسلمان نه کافر. آنهم در داخل دایره ی اسلام؛ به نحوی که نمی توان کسی در دایره ی نصرانیت را اهل فتره به حساب آورد اما اینها کسانی در دایره ی اسلام را مشمول حکم برداشت خود از اهل فتره نموده و به صراحت اعلام می کنند که این مسلمین مجرم با انجام جاهلانه ی فلان عمل مشرک هستند اما کافر نیستند مگر بعد از اقامه ی حجت! در حالی که در قرآن و سنت صحیح هر جا اسمی از مشرک و مشرکین آمده منظور دسته ای از بدترین کفار است و مشرک در هر صورتی در قرآن و سنت صحیح مشمول حکم کفار می گردند و مشرکین دسته ای از کفار 5گانه ی اصلی : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) هستند.

این طیف خاص هر چه ابن تیمیه و ابن قیم و... در مورد غیر مسلمانان اهل فتره گفته اند را بر مسلمین جاهل تطبیق داده و می گویند نبايد تا بعد از اقامه حجه وارائه دلیل كسي را كه از او شرکی سرزده تكفير كرد، منظور آنان اين است كه قبل از اقامه حجه مشركند و بعد از آن كافر مي‌شوند، يعني اقامه حجه فقط براي اثبات عقوبت عذاب و شروع جنگ و قتال و حلال شدن مال و خون او مي‌باشد و به محض سرزدن كفر او مشرك مي‌شود و از دايره اسلام خارج مي‌شود.!! اما با بررسي اقوال ابن‌تيميه و علماء ديگر به آسانی می توان فهمید که آنان كسي از اهل اسلام را كه به خاطر جهل مرتكب شرك يا كفري شده ، قبل از اقامه حجه، به شرط معتبر بودن جهل، مسلمان مي‌دانند نه کافری مشرك.[[397]](#footnote-397)

البته این در حالی است که در بدترین حالات، شخص مسلمان با حداقل نشانه های مسلمان بودن چون تلفظ «لا اله الا الله» باز بدون در نظر گرفتن شروط و موانع از دایره ی اسلام خارج نمی گردد و نمی توان وی را جزو غیر مسلمین نامید، چه رسد به الان . روایت است که : يأتي على الناس زمان لا يعرفون فيه صلاة ولا صياماً ولا حجاً ولا عمرة إلا الشيخ الكبير والعجوز الكبير يقولون أدركنا آباءنا وهم يقولون لا إله إلا الله، فقيل لحذيفة بن اليمان ما تغني عنهم لا إله إلا الله، فقال: تنجيهم من النار.[[398]](#footnote-398)

نکته ی دیگر اینکه کلمه ی «مشرک» در قرآن درمورد آندسته از کفار غیر اهل کتابی به کار رفته است که ما امروزه آنها را سکولار می نامیم، همچنانکه امروزه دهری را آتئیست و ماتریالیست و.. می نامیم، همچنانکه لوطی ها را دگرباش و همجنس باز و ... می نامیم. اسم عوض شده است اما محتوا یکی است.

ابن‌تيميه در مورد مشرکین مي گويد: «فاسم المشرك ثبت قبل الرسالة فانه بشرك بربه يعدل به». اسم مشرك قبل از آمدن نبوت و پيامبري ثابت مي‌شود و اطلاق می گردد، زيرا كه او براي خداوند شريك و همتا قرارداده است .[[399]](#footnote-399) حکم دنیوی کفارمشرک در قرآن و شریعت الله بسیار سنگین تر از حکم کفار اهل کتاب و حتی شبه اهل کتاب است . چون از کفار سکولار (مشرک) جزیه پذیرفته نمی شود و بین مسلمان شدن یا جنگیدن مختار می گردند، در حالی که اهل کتاب و شبه اهل کتاب می توانند معاهد و اهل ذمه گردند و با حفظ دین خود به عنوان یک شهروند در دارالاسلام زندگی کنند.

حالا این خط فکری بدون هيچ دليلي از قرآن و سنت و اجماع صحابه يا علماي سلف و حتی بر خلاف چنین منابعی، مسلمین جاهلی که به نظر آنها دچار اشتباه و غلط و شرکی شده اند را از دایره ی اسلام خارج نموده و در طبقه ی «مشرکین» یا سکولاریستها قرار می دهند.

* **شبهه: عموم ساکنان دارالکفر کافر هستند**

از خطرناکترین ویروسهای این بیماران عبارت است از کافر نمودن تمام مسلمین به صورت عموم و به این ترتیب مثل یک کافر با آنها برخورد می نمایند. این اشخاص می گویند اصل در مردم کفر است چون «دار» نزد ما دارالکفر است و مردم نیز شامل حکم«دار» می گردند . چون کفر و ارتداد در میان مردم گسترش یافته و مردم نیز کفر به طاغوت خود را اعلام نمی کنند به همین دلیل نزد ما کافر هستند .

به صورت ساده در جواب این اشخاص می توان به نکات ساده ای اشاره نمود:

* آیا تکفیرکردن این اشخاص به این مفهوم است که اینها کافر اصلی هستند؟
* یا تکفیر اینها به دلیل ارتدادشان از دین اسلام است؟

چنانچه ادعای کافر اصلی بودن این اشخاص را دارید به چند دلیل می توان رفع اتهام نمود:

* بی اساس بودن این اتهام شما قبلاً از جانب علماء روشن گشته است . علماء مسلمان شدن یک کافر را از سه طریق دانسته اند .امام کاسانی در کتاب « بَـدَائِـع الـصَـنَـائِـع فِـي تَـرتِـيـب الـشَـرَائِـع»  این سه راه را چنین برشمرده است : از طریق «نص» و « دلالة» و « تبعیة»

1. از طریق «نص» :

که عبارت است از به زبان آوردن« لااله الاالله» یا این به همراه «محمد رسول الله »، همراه با دور کردن و بری کردن آشکارخود از آنچه قبلا بر آن بوده است . [[400]](#footnote-400)

در اینجا از شما باید پرسید : چنانچه بخواهیم این مردم کافر وارد اسلام گردند آن دینی که این اشخاص بعد از شهادتین باید از آن برائت جویند کدام است؟ چون بدون برائت از دین و مذهب قبلی نمی تواند وارد دین اسلام نمی گردد .

* آیا مطمئن هستید که این اشخاص نصرانی هستند تا بعد از شهادتین از آن برائت جویند؟
* یا مطمئن هستید که این مردم یهودی یا مجوس یا صابئی هستند تا بعد شهادتین از این مذاهب برائت جویند؟
* یا تابع یکی از مذاهب دین سکولاریسم بوده اند تا بعد از اظهار شهادتین از دین سکولاریسم برائت جویند؟

چون شما می گوئید که این مردم جزو کفار اصلی هستند و کفار اصلی هم 5 دسته هستند: 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) ، بر این اساس باید دلیل و استدلال بیاورید و ثابت کنید تابع چه مذهب یا دینی بوده اند؟ و ثابت کنید که این اشخاص تابع دین اسلام نبوده اند؟ شما توان اثبات چنین پارادوکس و تضادی را ندارید، در این صورت اتهام و ادعای شما در حد تهمت باقی می ماند و باید در برابر این اتهام پاسخگو باشید.

زمانی که توان اثبات این اتهام را ندارید و بگوئید که اینها مرتد هستند، در این صورت نیز شما ابتدا ادعا کرده اید که این اشخاص مسلمان بوده اند. حتی اگر آنها را به دلیل ارتدادشان تکفیر کردید در این صورت نیز باید «مناط»و علت ارتدادشان را برایمان بیان کنید. آشکار است «مَـن ثَـبـتَ إسـلامَـهُ بـيَـقـيـنٍ لايَـزولُ إسـلامَـهُ إلا بـيَـقـيـنٍ أيـضًـا » هر کسی که با یقین مسلمان بودنش ثابت شود اسلام او برداشته نمی شود مگر با یقین. ابن تیمیه نیزمی گوید: «ومَـن ثَـبَـتَ إسـلامَـهُ بـيَـقـيـنٍ لـم يُـزِل ذَلِـكَ عَـنـهُ الـشِـك » هر کسی که اسلامش با یقین ثابت شد، با شک و گمان اسلام او برداشته نمی شود.

باز اگر بگوئید که دلیل کافر بودن این مردم این است که اینها کفر به طاغوت نکرده اند. در این صورت نیز می توان گفت که دلیل شما بر این اتهام جدید چیست؟ چون آشکار نمودن کفر به طاغوت مناط و علت ارتداد نیست. بعضی اوقات که انسان -همچون نجاشی- توانائی آشکار نمودن و اظهار کفر به طاغوت را ندارد در این صورت تکلیفی بر اون نیست. همچنانکه در «الدررالسُـنِـيَّةِ» آمده است که: بر انسان واجب است به اندازه توانائی خود دینش را آشکار کند، اگر ترس فتنه داشت و نتوانست هجرت کند جایز است که دینش را کتمان کند و برای اینکه در فتنه نیافتد آشکارش نکند و....[[401]](#footnote-401)

در این صورت عدم آشکار نمودن کفر به طاغوت یا عدم آشکار نمودن برائت از سکولاریستها (= احزاب= مشرکین) به معنی نبودن کفر به طاغوت یا نبودن برائت نیست.

 الشَـيـخ عـبـداللَّطِـيـف بِـن عـبدالـرحـمن می گوید: مساله آشکار نمودن دشمنی(العداوة) متفاوت است با وجود خود دشمنی، اول اینکه: با وجود « ترس و عدم توانائی» شخص معذور می گردد آنهم به دلیل گفتار الله متعال که می فرماید: « إِلا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَـةً»[[402]](#footnote-402)

نکته ی دیگر اینکه اگر علت تکفیر شما با شبهه (التبعیة للدار) تبعیت از سرزمین است، یعنی اگر سرزمینی دارالکفر بود ساکنان آن نیز کافر می گردند و اگر سرزمینی دارالاسلام بود ساکنان آن نیز همگی مسلمان خواهند بود !!

مگر مکه قبل از هجرت دارالکفر نبود؟ در این صورت نیز باید پاسخگو باشید که رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام یارانش به مدت 13 سال در دارالکفر مکه ساکن بودند، آیا - نعوذ بالله- حکم اینها تابع سرزمین بود؟ حسبنا الله و نعم الوکیل از این همه جهالت!

علاوه بر آن در دارالاسلام اهل ذمه قرار دارند و قرار نیست هرکسی که در دارالاسلام زندگی می کند مسلمان باشد .

در مورد «النص» صحبت شد و نوبت به «الدلالة » می رسد که عبارت است از:«كُـل قـول أو عمل كـافٍ للتعبير عـن إلـتِـزامِ الإسـلام » هر گفتار و عملی که معنی ملتزم شدن به دین اسلام را برساند .

* ابن قُـدامة در المُـغـنِـيمی گوید: « إذا صلّى الكافر حُـكِـمَ بـإسلامـه ، سواء كان في دار الحرب أو دارِ الإسـلام أو صلّى جماعـةً أو فُـرَادى » اگر کافری نماز خواند حکم اسلام بر وی داده می شود، فرق نمی کند در دارالحرب باشد، یا دارالاسلام؛ یا به صورت جماعت نماز بخواند یا انفرادی.
* الكسانـي هم می گوید: وأما بيان ما يحكم به بكونـهِ مُـؤمنًـا من طريق الدلالة ، فنحو أن يصلي كتابيّ ، أو واحدٌ من أهـل الـشِـركِ فـي جماعة . اما شخصی که از طریق «الدلالة » حکم مسلمان بودنش داده شود این است که شخص اهل کتاب نماز بخواند یا یکی از اهل شرک (مشرکین = احزاب = سکولاریستها) در نماز جماعت دیده شود .
* امام أبو حنيفة می گوید :إن صلّى في المسجد في جماعة أو منفردًا أو خارج المسجد في جماعة أو حج وطاف ، أو تجرَّدَ للإحـرام ولبَّـى ووقف بعـرفة صار مسلمًا .اگر کسی در مسجد به جماعت نماز بخواند یا به صورت انفرادی یا در بیرون از مسجد به صورت جماعت، یا حج و طواف کند، یا احرام ببندد و تلبیه را انجام دهد یا در عرفه توقف کند چنین شخصی مسلمان محسوب می گردد.
* امام أحمد نیز می گوید: إن صلّى منفردًا أو خارج المسجد حُكِمَ بـإسـلامـه . اگر به صورت انفرادی یا در خارج از مسجد نماز بخواند به مسلمان بودن وی حکم داده می شود .

تمام این موارد عبارت بود از حکم دادن بر اساس ظاهر، این هم از ما خواسته شده است؛ و درون افراد امری نیست که انسان دیگری در آن دخالت کند و تنها به خالقش بر می گردد. الله  تعالى می فرماید:  يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

بر این اساس اگر شخصی شهادتین آورد و نماز و روزه رمضان و حج و زکات را انجام داد و بدون عذری معتبر مرتکب کفر آشکاری که وی را از اسلام خارج کند نگردید، در این صورت مسلمان است و چنانچه شخص با این دلایل مسلمان بودن او ثابت گردید کسی نمی تواند به بهانه تبعیت از سرزمین کفار (التبعیة للدار الكفر) چنین شخصی را کافر بداند چون مسلمان بودن چنین شخصی از طریق «النص» و «الدلالة » ثابت شده است.

لازم است که برای برادران و خواهرانم این امر را روشن نمایم که باور داشتن به اینکه اصل در مردم کفر است و کافر کردن مسلمین چند نکته ی ترسناک را در خود جای داده است که در دشمن بودن بنیانگذاران(نه پیروان درجه چندم اکثرا جاهل) چنین جنگ روانی بر علیه مسلمین علایمی را نشان می دهد. زمانی که گفتند که اصل در مردم کفر است و مردم تابع دار و سرزمین کفری هستند و همه می دانیم که هم اکنون غیر از دولت شهر واتیکان تمام دارالکفرها توسط کفار سکولار( مشرک) اداره می شود، چنین پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت :

* تمام تکالیف و واجبات شرعی چون نماز و روزه و جهاد و...از این مردم برداشته می شود و نمی توان از آنها خواست که چنین تکالیفی را انجام دهند؛ چون از کافر امر شرعی خواسته نمی شود.
* باید ضمن بغض و کینه و دشمنی، از تمام این اشخاص برائت شود چون کافری مشرک (سکولار) و نجسی هستند.
* باید بر علیه این اشخاص جهاد و قتال شود و باید خون و مالشان حلال گردد چون نه اهل ذمه هستند نه اهل امان و نه اهل پیمان می باشند .
* و...
* **شبهه: کافر نمودن عموم مردم به بهانه انتشار کفر و شرک**

این شبهه نیز بر خلاف عمل و گفتار دانشمندان و بزرگان اسلام بوده است . به عنوان نمونه در عصر ابن القیم با وجود گسترش آن همه کفر و شرک در میان مردم هرگز از وی دیده نشده است که آن مردم را به صورت عموم کافر بداند، بلکه برای آنها «عذر» می آورد و در این زمینه می گوید :

” قـد غـلب الـشـرك عـلى «أكثرِ النفوس » « لـظُـهُـورِ الـجَـهـلَ ، وخـفـاء الـعِـلـم »، فصار المعـرُوفُ مُـنـكَـرًا ، والـمُـنـكَـرُ مَـعـرُوفًـا ، والسُنَّـة بِـدعـة ، والـبِـدعَـةَ سُـنَّـة ، ونَـشَـأَ في ذلك الصغـيـر وَهَـرِمَ عـليه الـكـبـيـر ، وطُـمست الأعـلام ، واشـتـدَّت غُـربَـةَ الإسـلام ، وقَـلَّ الـعُـلـمـاء ، وغَـلـبَ السُفهـاء ، ولكن مَـعَ هـذا لا تَـزَالُ طَــائِـفَـةٌ مـن العصابـة الـمحمـديـة بـالـحـقِ قَـائِـمـيـن ، ولأهـلِ الـشـركِ والـبِـدَع مُـجَـاهِـديـن إلى أن يَـرِثَ الله سُـبـحـانَـهُ الأرض وَمَـن عَـليهـا وهـو خـيـرُ الـوارِثـيـن .”

به درستی که شرک اکثر مردم را فرا گرفته است ، به دلیل پدیدار شدن آن هم ندانستن(جهل) و نبودن علم است؛ چنان شده که خوبی به بدی و بدی هم به خوبی، سنت به بدعت و بدعت به سنت شناسانده شود؛ کودک بر این اساس بزرگ شده و بزرگ هم بر همین روش پیر شده است، نمادهای اسلام  پاک شده و غربت اسلام هم بیشتر از گذشته شده است، علما نیز کم شده و گیج و نفهمها نیز اکثریت را به دست آورده اند، با این وجود پیوسته گروهی محمدی باقی مانده اند که به حق چنگ زده اند و با اهل شرک و بدعت جهاد می کنند تا زمانی که الله سبحانه و تعالی زمین و هر آنچه در ان است را جمع نماید و تنها خودش بهترین وارث است.

* **شبهه: میان « الإسلام الحكمي » و « الإسلام الحقيقي » تفاوتی قائل نیستند و …**

الله  تعالى می فرماید :  يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

امام الشَـوكاني در معنی این آیه می گوید: والمُـرادَ هُـنا : لا تقولوا لمن ألقى بيده إليكم واستسلم لست مؤمناً فالسلم والسلام كلاهما بمعنى الاستسلام، وقيل هما بمعنى الإسلام : أي لا تقولوا لمن ألقى إليكم التسليم فقال السلام عليكم: لست مؤمناً والمراد نهي المسلمين عن أن يهملوا ما جاء به الكافر مما يستدل به على إسلامه ويقولوا إنه إنما جاء بذلك تعوذاً وتقية .

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:  أُمرتُ أَن أُقَـاتِـلَ الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ، و أن محمداً رسول الله ، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام، وحسابهم على الله.

إبن الحجر درالـفـتـح الباری می گوید: أي أَمـرَ سرائرهم.. وفيه دليل على قبول الأعمال الظاهرة والحكم بما يقتضيه الظاهر .امام الـبَـغَـوِي در توضیح این حدیث می گوید: وفي الحديث دليل على أن أمور الناس في معاملة بعضهم بعضاً إنما تجري على الظاهر من أحوالهم دون باطنها، و أن من أظهر شعار الدين أُجري عليه حكمه، ولم يكشف عن باطن أمره، ولو وجد لقيط في بلد المسلمين حَـكَـمَ بِـإسـلامِـهِ.

و فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم: أَفَـلَا شَـقَـقـتَ عـن قـلـبـه حـتـى تَـعـلَـمَ أَقَـالَـهـا أم لا .امام الـنَـوَوِي در معنی این حدیث می گوید  : وفيه دليل على القاعدة المعروفة في الفقه والأصول أن الأحكام فيها بالظاهر والله يتولى السرائر .

علاوه بر آن گفتمان پر مفهوم  معاویه بن الحکم السلمی در مورد آن دختراست که  از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید : أفلا أعتقها؟ قال: ائتني بها فأتيته بها فقال لها: أين الله؟ قالت: في السماء، قال: من أنا؟ قالت: أنت رسول الله، قال: أعتقها فإنها مؤمنة .

* ابن تیمیة در توضیح این روایت می گوید :فإن الإيمان الذي علقت به أحكام الدنيا، هو الإيمان الظاهر وهو الإسلام، فالمسمى واحد في الأحكام الظاهرة، ولهذا لما ذَكَـرَ الأثــرَم لأحمد إحـتِـجـاج الـمُـرجِـئَـةِ بِـقَـولِ الـنَبِـيِّ صلَّى الله عـليه وسلم : (( أعـتِـقـهـا فَـإِنَّـهَـا مُـؤمِـنَـة )) أجــابَـهُ : بِـأَنَّ الـمُـرَادَ حُـكـمَـهَـا فِـي الـدُنـيَـا حُـكـم الـمُـؤمِـنَـة ، لـم يـرد أنها مُـؤمِـنة عـندَ الله تـستَـحِـقَ دُخُـولَ الـجَـنَّـةِ بِـلا نَـار إذا لَـقِـيَـتـهُ بـِمُـجـردِ هَـذَا الإِقــرار  .
* ابـن رَجَب الحَـنـبَـلي نیز می گوید: ومِـنَ المعـلومِ بـالـضَـرورةِ : أَنِّ الـنبي صلَّى الله عليه وسلم كـان يَـقـبل مـن كـل مَـن جـاء يُـريـدُ الـدُخُـولَ في الإسـلام ، الـشهـادتَـيـن فقط ، ويُعصم دمه بذلك ، ويجعله مسلمًا  .
* ابن بـطـال می گوید:” وقـد أجـمـعُـوا أَنَّ أحـكـامَ الـديـنِ عـلى الـظـاهـر ، وإلـى الله الـسـرائـر ” .
* امام الشاطبي در «الموافـقـات» می گوید :” إن أصل الحُكمِ بـالظاهر مَـقـطـوعٌ بـهِ في الأحكام خـصـوصًـا وبـالـنـسـبةِ للإعـتـقـادِ في الغيـر عُمُـومًـا أيضًا فَـإِنَّ سـيِّـدَ البشر مـع إعـلامِـهِ بـالـوَحي يُـجـري الأُمُـورَ(على ظواهـرهـا )في المُـنـافـقـيـنَ وغـيـرهـم وإن عَـلِـمَ بِـبَـواطِـنِ أعـمـالـهـم ولـم يكن بِـمُخـرِجِـهِ عـن جـريـانِ الـظـواهـر على مـا جَـرَت عليه ”
* امام الـطـحـاوي می گوید :” ولا نشهدُ عـليـهـم بِـكُـفـرٍ ولا بِـشِـركٍ ولا بِـنِـفَـاقٍ( ما لـم يـظهـر منهم شيءٌ من ذلك ) ونَـذَرُ سَـرَائِـرَهُـم إلى الله تعالى “
* شارح عقیده‌ی ط‌حاوی ( ابن أبـي الـعز الحنفي ) می گوید: ” لأنَّـا أُمـِرنَـا بـالحُـكـمِ  ( بالظاهر)  ونُـهِـيـنَـا عـن الظَـنِّ واتِّـبـاعِ مـا ليسَ لـنـا بِـهِ علم ” .
* الحافـظ ابن حجر می گوید: ” وكُلهم أجمَعُوا على أَنَّ أحكـامَ الـدُنـيـا على الـظـاهـر والله يَـتَـوَلَّـى الـسَـرَائِـر وقـد قـالَ لأُسامـة :”هَلَّا شققتَ عـن قـلبـه ”  .
* ابن القيّم  می گوید:” ومَـن حَكَـمَ على الناس بِـخـلافِ( مَـا ظَـهـرَ منهم استـدلالًا على أَنَّ مـا أَظـهَـرُوه خلِـافَ ما أبطنوه ) بـدلالةٍ منهم أو غيـرِ دلالة لـم  يَـسـلم عندي مـن خِـلافِ التـنـزيـلِ والسُنـة “.سپس می افزاید  :إِنَّ الله لم يُجـرِ أَحكامَ الدنيـا على علمه في عـبَـادِه وإنما على الأسبـاب التي نَـصبَّـهَا أدلةٌ عليها ؛ فـأحكـامُ الـدنيـا على الإسلام وأحكامُ الآخـرَةِ على الإيـمان .. فـأحكـامُ الدنيا بالنسبةِ لنا على ما( يَـظهَـرُ مِـنَ العبد ) أما في الآخـرة فالله أعلمُ بما في البـاطن  .
* امام الشافعي نیز می گوید :إنَّـمَـا كلَّفَ العبادَ الحُكمَ على الظاهـرِ مِـنَ القَولِ أو الفعل وتَـوَلَّـى الله الثـواب على الـسـرائـرِ دُونَ خلقه وأحكام الله ورسوله تَـدُل على أنَّـهُ ليسَ لأحدٍ أن يـحكُـمِ على أحدٍ ( إلا بـظـاهِـرٍ ) والظاهِـرُ مـا أَقَـرَّ بـه أو ما قـامت بـهِ بَـيِـنَـةٌ تُـثـبـت عليه  .

این منهج و راهکار مسلمین سالم در طول تاریخ بوده است که تنها بر اساس ظاهر حکم کرده اند؛ اما مسلمین بیمار و نامتعادل و نامیزان برعکس این عمل کرده اند . برای این انسانهای بیمار ضروریست که درون و عمق مسائل پنهانی مسلمین را بازرسی نموده و بر آن اگاهی یابند آن گاه آنها را مثل سایر اهل فقه مسلمان می دانند.  سرچشمه و منبع عدم درک و اشتباه این انسانهای بیمار به این بر می گردد که میان«الإسلام الحكمي» و « الإسلام الحقيقي » فرق نمی گذارند.

امام الكاساني می گوید :” للإيمان حُكمان : أحدهما يرجع إلى الآخرة والثاني يرجعُ إلى الدنيا أما الذي يرجع إلى الآخرة فَكَوْنُ المؤمن من أهل الجنة إذا خُتم عليه قال تعالى :«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ۖ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»وأما الذي يرجع إلى الدنيا ؛ فله عصمةُ النفس والمال, لقوله صلَّ الله عليه وسلم : أُمرتُ أن أُقـاتـل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوا لا إله إلا الله عَصموا مني دماءَهُم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله  .

ایمان دو حکم دارد: یکی از آنها برمیگردد به حکم قیامت (اڵاخرة) آن یکی نیز به دنیا بر می گردد . اما آن حکمی که به قیامت برمی گیردد آن است که شخص ایماندار اهل بهشت باشد همچنانکه الله تعالی در موردش می فرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ۖ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اما آن ایمانی که حکمش دنیایی است عبارت است از آن ایمانی که به واسطه ی آن جان و مالش در امان می ماند و محافظت می شود به دلیل این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که : أُمرتُ أن أُقـاتـل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوا لا إله إلا الله عَصموا مني دماءَهُم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله . .

ابن تیمیه نیز می گوید:" وقد يكون في بلاد الكُفر من هو مُـؤمِـنٌ في الباطن يـكتُـمُ إيمانَـهُ ومن لا يعلمُ المسلمون حالـهُ إذا قَـاتَـلُـوا الكُفَّارَ فيقتلونَـهُ ولا يُغسَّلُ ولا يُصلَّى عليه ويُـدفَـنُ مـع المشركيـنَ وهو في الآخرةِ من المؤمنين فحكم الدارُ الآخـرة غـيـر حكم الدارِ الدنيا ". ممکن است یکی در سرزمین کفار باشد و از درون مومن هم باشد و ایمانش را پنهان نموده باشد و مسلمین نیز او را نشناسند و در هنگامی که با کفار می جنگند او را نیز بکشند؛ چنین شخصی نه به شیوه ی مسلمین غسل داده می شود و نه بر وی نماز خوانده می شود و باید با کفار دفن گردد، اما در روز قیامت از ایمان داران باشد؛ به همین دلیل حکم قیامت چیزی غیر از حکم دنیاست .

اما این مجریان آگاه یا نا آگاه جنگ روانی دشمنان اصلی بر علیه مسلمین نمی خواهند میان اسلام حکمی و اسلام حقیقی تفاوت قائل شوند .

* اسلام حکمی: بر اساس آن از خون و مالت در دنیا محافظت شده و همچون یک مسلمان با تو رفتار می شود هر چند در دنیا منافق هم باشی .
* اسلام حقیقی : آن است که از عذاب جهنم و قیامت نجاتت می دهد.

 پس لازم است که دانسته شود :

* اسلام حکمی : جهت احکام دنیایی است
* اسلام حقیقی: جهت احکام قیامت و روز آخرت

شایسته و لازم است این تفاوت فهمیده شود، چون کسانی گفتار اهل علم را به کار می گیرند بدون آنکه آن را در مکان خودش قرار دهند، به همین دلیل مسلمین را در جایگاه کفار قرار می دهند آنهم با دلایل بی ارزش . الله متعال مسلمین را در جای مسلمین قرار داده و کفار را در جای کفار؛ حالا اگر کسی جای اینها را عوض کند بدون شک دچار امر بدعی شده است .

ابن القیم ضمن بازگو نمودن چند ویژگی اهل بدعت می گوید: وأهـلُ الـبِـدَعِ يُـكَـذِبُـونَ بـالَحَقِ ويُـكَـفِّرُونَ الخلق ، فلا عِـلمَ عندَهُـم ولا رَحمَة ، وإذا قـامت عليهم حُجَةُ أهـل السُنَـةِ عَـدَلُـوا إلى حبسهِم وعُقُـوبَـتـهـم إذا أَمكَنَهُم . بدعتگران حق را دروغ می پندارند و مردم را تکفیر می کنند، نه نزدشان علم هست نه رحم، اگر شخصی از اهل سنت با دلیل بهانه آنها را از بین ببرد، اگر بتوانند پناه می برند به دستگیر نمودن و مجازات کردنش.

 گروه بیماران بر این باورند که عموم مسلمین جزو کفار اصلی به حساب می آیند چون بر اساس کفر اکبر بزرگ شده اند و فورا این گفتار محمد بن عبدالوهاب در نواقص سوم اسلام را می آورند که : مَـن لـم يُـكـفِّـرِ الـمُـشـرِكِـيـنَ أو شَـكَّ في كُـفـرِهِـم أَو صَـححَ مَـذهـبَـهُـم كَــفَــر. هر کسی که مشرکین را تکفیر نکند یا در کافر بودن آنها گمان داشته باشد یا راه و مذهب آنها را صحیح بداند در این صورت کافر شده است. اما همین گفته نیز میان آنها اختلاف افکنده و باعث تکفیر هم شده اند. چون می گویند این مردم کافر اصلی هستند اما برشخص معین و مشخص حکم کفر نمی دهیم مگر بعد از اقامه حجه!!

باور کنید این گفته در کتاب هیچ یک از علمای سابق وجود ندارد. از کی تا به حال حکم دادن بر کافر اصلی نیاز به اقامه حجه داشته است؟

الـقـاضـي عـيـاض در کتاب الشفاء در این مورد هم صدائی امت اسلامی را بیان نموده و می گوید: ولهـذا نُـكَـفِـرُ مَـن دَانَ بِـغَـيـرِ مِـلَـةِ الـمُسلمين مِـنَ الـمِـلـل ، أو«تَـوقـف مِـنـهُـم » أو شَـكَّ أو صَـححَ مَـذهَـبَـهُـم ، وإِن أَظـهـرَ الإسـلام واعـتَـقَـدهُ ، واعـتَـقَـدَ إبـطـالَ كُـلَّ مَـذهَـبٍ سِـواه فَـهُـوَ كَـافِـرٌ بِـإظـهـارِ مَـا أَظـهَـرَ مِـن خِـلافِ ذلـك . به همان شیوه هرکسی را که مطیع یکی از برنامه های غیر اسلامی گشته یا بر برنامه ای غیر از اسلام توقف نماید یا در باطل بودن برنامه آنهاشک و گمان داشته باشد یا اینکه آن را صحیح بداند تکفیرمی کنیم هر چند که چنین شخصی قبلا مسلمان بودن خود را آشکار نموده و دارای باور اسلامی باشد و اعتقاد هم داشته باشد هر چه مذهب و برنامه غیر اسلام وجود دارد همگی باطل هستند .

سپس این گفته را روشن نموده و می گوید: لِقِيَامِ النَّصِّ وَالْإِجْمَاعِ عَلَى كُفْرِهِمْ ، فَمَنْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَذَّبَ النَّصَّ  . این هم به دلیل وجود نص و اجماع مبنی بر کافر بودن آنهاست، به همین دلیل هر کسی در این زمینه توقف کند در این صورت نص را دروغ پنداشته است . با این وجود، زمانی که این اشخاص بیمار در کافر دانستن مسلمین تا زمان اقامه حجه توقف می کنند خودشان توسط عده ای دیگر از خودشان تکفیر می گردند . ولا حول و لاقوه الا بالله .

* **شبهه: در مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی ‌و حلال و حرام مسئلۀ اقامۀ حجّت و عذر به جهل معنی ندارد**

این برادران، بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، بر این باورند که : ” با آمدن رسول الله و قرآن، دیگر مسألۀ اقامۀ حجّت تمام شده  و مسألۀ عذر به جهل نمانده است. به همین خاطر می گویند:

" هر کسی بگوید که  آمدن رسول الله  صلی الله علیه وسلم  برای همۀ مردم  تا روز قیامت حجت نیست، پس آن شخص کافر شده؛ زیرا که باور دارد که با این سخن عملاً گفته است که پیغمبر خدا دین را ابلاغ نکرده است و کم کاری نموده است و لازم است که شخصی دیگر بهتر از او آن را ابلاغ نماید. و باورش اینگونه است که عملاً الله متعال، قرآن را که برای همه آسان و روشن بیان نموده، بیانش نکرده و آسان نیست.

در مسألۀ شروط تکفیر نمودن نیز همه خوب بدانند که شروط تکفیر و موانع تکفیر از جمله مسالۀ عذر به جهل در مسائل معلوم فی الدین بالضروره کار نمی‌کند و اثری ندارد. یعنی ضروری است که شخص در مسائل توحید و شرک و کفر و ایمان و پایه های اسلام و حلال و حرام علم داشته باشد و و مسألۀ عذر به جهل در آن معنی ندارد و شخص اگر نداند باز هم  بدون اقامۀ حجت و شروط تکفیر، کافرمی‌گردد. آن علمایی که شروط تکفیر را بحث نموده اند در مسائل جلّی نیست؛ بلکه در مسئلۀ خفی است. مانند مسائلی که آشکار نیست و جزئیات آن را تنها عالمان و بزرگان می‌دانندخلاصه اینکه مسئله اقامۀ حجت بر جاهل در مسائل خفی و جزئی به امور موجود است و می‌توان بر شخص جاهل و گمراه به این امور اقامه حجت نمود؛ اما زمانی که مسائل اصولی وبنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی ‌و حلال و حرام پیش بیاید مسئلۀ اقامۀ حجّت و عذر به جهل معنی ندارد و شخص با آن در کفر واقع می‌گردد ، در این صورت شخص مرتد محسوب می‌شود و جهلش دردی را دوا نمی‌کند."

در این زمینه در صفحات قبل توضیحاتی داده شده و نیاز به پاسخگوئی نیست، اما ذکر این نکته مفید است که این خط فکری خاص در چیزهائی که آن را اصول دین می نامند جهل را عذر قرار نمي دهند و عدم عذر به جهل را به کفر به طاغوت و نصف لا اله - الا الله ربط می دهند و چنین نتیجه می گیرند که قائل شدن به عذر به جهل یعنی عدم کفر به طاغوت و کسی که کفر به طاغوت نداشته باشد کافر است .

به همین سادگی مسلمانی که قائل به عذر معتبر به جهل برای مسلمان بوده و تنها بعد از اقامه ی حجت نبوی و ایجاد شروط و بر داشته شدن موانع تکفیر اقدام به صدور حکم می نمایند را چنین معرفی می کنند كه از تكفير كردن كافران (یعنی بالای 98 درصد مسلمین جهان) امتناع ‌كرده و به كفر به طاغوتش خلل وارد شده است و كافر مي‌شود!

شیخ عطیه الله  لیبی در مورد صفات خوارج می گوید: " الخوارج المعاصرين يبدؤون الانطلاق من هذه المسألة، وهي مسألة العذر بالجهل، فهذه مسألة فقهية ينظر فيها الفقيه، وهم يجعلونها من مسائل “أصول الدين والاعتقاد. " خوارج معاصر، مسیر انحرافی و فتنه انگیزخود را از مساله ی عدم  عذر بالجهل آغاز می نمایند در حالیکه این مساله در حقیقت مساله ای فقهی است نه عقیدتی و برای یک فرد فقیه جایز است که در آن نظر و اجتهاد نموده و هر رایی که در نزدش راحج تر است را اختیار نماید، اما خوارج معاصر آن را از مسائل اصول دین قرار داده و مخالفینشان در این موضوع را تکفیر می نمایند.

نکته ی عجیب این پازل این است که این خط فکری شاذ خود را به اهل سنت چسبانده و ادعاء می کنند در این ظلم آشکار همه ی علمای سلف با آنها هم عقیده می باشند! زمانی که برای پیروانشان مشخص می شود که اینها بر خلاف علمای سلف در تکفیر مسلمین مخالف عمل نموده اند با یک قدم عقب نشینی خود را به خط فکری محمد ابن عبدالوهاب و دعوت نجدیت نسبت می دهند، اما باز زمانی که مشخص می شود که این خط فکری محمد بن عبدالوهاب نیز دارای علمائی است که کسانی قائل به عذر به جهل در اصول و فروع بوده اند را تکفیر نکرده اند، به کلی کنترل خود را از دست داده و به بد دهنی و فحش دادن به سبک مُلاهای درباری و علمای سوء و به خصوص شروع به تهمت زدن و ترور شخصیتی طرف مقابل می کنند.

البته آنچه روزانه مشاهده نموده ایم این است که شیوخ طواغیت آل سعود و پیروان آنها از طریق رسانه های بی شمار و منابری که در سراسر دنیا در اختیار نجدیون انصار الطواغیت قرار گرفته است به رشد این خط فکری در میان مسلمین دامن زده اند . لجنه ی دائمی علمای طواغیت آل سعود بدون استثناء اعلام می دارند که عذر به جهل برای شرک و کفر اکبر قبول نمی‌گردد.

س1: هل كل من أتى بعمل من أعمال الكفر أو الشرك يكفر؟ علما بأنه أتى بهذا الشيء جاهلا يعذر بجهلة أم لا يعذر؟ وما هي الأدلة بالعذر أو عدم العذر؟

ج1: لا يعذر المكلف بعبادته غير الله أو تقربه بالذبائح لغير الله أو نذره لغير الله، ونحو ذلك من العبادات التي هي من اختصاص الله إلا إذا كان في بلاد غير إسلامية ولم تبلغه الدعوة فيعذر؛ لعدم البلاغ لا لمجرد الجهل؛ لما رواه مسلم، عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار (أحمد (2 / 317، 350) و (4 / 396، 398)، ومسلم برقم (153)» .فلم يعذر النبي صلى الله عليه وسلم من سمع به، ومن يعيش في بلاد إسلامية قد سمع بالرسول صلى الله عليه وسلم فلا يعذر في أصول الإيمان بجهله.أما الذين طلبوا من النبي صلى الله عليه وسلم أن يجعل لهم ذات أنواط يعلقون بها أسلحتهم فهؤلاء كانوا حديثي عهد بكفر وقد طلبوا فقط ولم يفعلوا فكان ما حصل منهم مخالفا للشرع، وقد أجابهم النبي صلى الله عليه وسلم بما يدل على أنهم لو فعلوا ما طلبوا كفروا.وبالله التوفيق. وصلى الله على نبينا محمد، وآله وصحبه وسلم.اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... نائب رئيس اللجنة ... الرئيس/عبد الله بن قعود ... عبد الله بن غديان ... عبد الرزاق عفيفي ... عبد العزيز بن عبد الله بن باز.[[403]](#footnote-403)

خلاصه: سوال پرسیده شد که آیا در شرک و کفر اگر شخص بدان علم نداشته باشد و جاهل باشد، آیا شرط عذر به جهل برایش هست؟ در پاسخ: عذری نیست برای مکلفی که به عبادت غیر الله و نذری و ذبائح برای غیر الله می‌پردازند، در صورتی معذور است که سرزمین غیر اسلامی ‌باشد و دعوت اسلام به او نرسیده باشد. اما کسی که در سرزمین های اسلامی ‌زیسته عذری برایش در اصول ایمانی نیست. در این لجنه ی دائمی کسانی چون بن باز و عبدالله بن قعود و... وجود دارند .

يا همچنین از شیخ عبدالعزیز بن باز پرسیده شده که آيا عدم آگاهي از مسايل عقيدتي عذر محسوب مي شود؟

ج: مسايل عقيدتی از مهم ترين امور بحساب می‌آيند، اصول اعتقادات عبارتند از: ايمان به الله، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پيامبران، روز قيامت، تقدير خوب و بدِ آن.« ايمان به الله»: اعتقاد به اينکه تنها ذات الله مستحق عبادت است و شهادت به اينکه معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادۀ الله تعالی بسوی تمام انسانها و جنها است و او خاتم النبيين است، ايمان به همه اموری که الله تعالی نازل نموده و رسول الله صلی الله علیه وسلم بيان فرموده است: بر زن و مرد واجب است از جمله: ايمان به آخرت، بهشت و جهنم، حساب و جزا، وزن اعمال و تحويل اعمال نامۀ نيکان به دست راست و بدان به دست چپ.

عدم آگاهی از اين موارد عذر محسوب نمی‌شود؛ بلکه يادگيری اين امور واجب است، کسی که در محيطی اسلامی بزرگ شده است و قرآن و حديث به او رسيده باشد معذور بحساب نمی آيد، چنين فردی جاهل نيست بلکه متجاهل و بی اعتنا به امور دين محسوب می‌شود.الله تعالی فرموده است:« أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلا كَالأنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلا [فرقان/44] آيا گمان مي کنيد که بيشترشان مي شنوند يا مي انديشند؟ آنان جزمانند چهارپايان نيستند، بلکه گمراه ترند. الله تعالي فرموده است:« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالإنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ [اعراف/179] همانا بسياري از جنيان و آدميان را براي دوزخ آفريده ايم( زيرا) دل هايي دارند که با آن نمي فهمند و چشم هايي دارند که با آن نمي بينند، و گوش هايي دارند که با آن نمي شنوند. آنها چون چهارپايانند بلکه گمراه ترند، هم اينانند غافلان. الله فرموده است:« فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ [اعراف/30] گروهي را هدايت کرد و گروهي گمراهي برآنها محقق شد؛ آنها شياطين را به جاي خداوند ولي خود گرفتند و مي پندارند راه يافته اند.

آياتی که ذکر شد و بسياری آيات ديگر که الله تعالی ظالمان و ستمگرانی را که از روی غفلت و بی توجهی از دستورات خداوند رويگردان شده اند معذور قرار نداده است. اما کسانی که در ميان غير مسلمانان زندگی می کنند و قرآن وحديث به آنها نرسيده است، معذور بحساب می آيند، و حکمشان حکم (اهل فترة) است. - مدت زمان طولانی که ميان دعوت دو پيامبر فاصله ايجاد کند- در نتيجه نسل های بعدی از احکام دين بی خبر بمانند؛ بنابراين کسانی که احکام شريعت به آنها نرسيده باشد و بر اين حالت بميرند، روز قيامت خداوند آنان را مورد امتحان قرار می دهد. کسی که اجابت نمود و امر الله را اطاعت کرد به بهشت وارد می شود و کسی که نافرمانی کرد وارد جهنم می شود، اما مسايلی همچون بعضی از احکام نماز، زکات و يا حج که بعضی از افراد از آن اطلاع حاصل نمی کنند، عذرشان پذيرفته است؛ طبيعی است که چنين مسائلی بر خيلی از افراد مخفی می ماند، زيرا همه مردم نمی توانند فقيه باشند. مؤمن وظيفه دارد مسائل ديني را فرا گيرد، از علما سؤال نمايد، الله تعالی فرموده است: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [نحل/43] پس از آگاهان بپرسيد اگر نمي دانيد. گروهی در زمان پيامبر ص بدون علم فتوا داده بودند، پيامبر فرمود: « أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ »[[404]](#footnote-404)

وقتي که نمی دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسيدن است. پيامبر ص در حديثی فرمودند:« مَنْ يُرِدْ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ »[[405]](#footnote-405) هر کسي كه الله تعالي در حق او اراده خير نمايد به وی فهم دين، نصيب خواهد کرد. مردان و زنان مسلمان وظيفه دارند مسائل دينی را بياموزند؛ در مواردی که برايشان سؤال و يا اشکال پيش می آيد از علما بپرسند، بی توجه نباشند، زيرا انسانها آفريده شده اند تا الله تعالی را عبادت کنند و عبادت نياز به علم دارد، تا زمانی که انسان در غفلت و بی توجهی به سر برد عالم نمی شود؛ بنابراين طلب علم و پرسيدن از علما لازم و ضروری است تا انسان از جهالت نجات يابد و آگاهی حاصل کند. ».[[406]](#footnote-406)

یا به فتوای دیگر لجنۀ دائمی ‌دقت بفرمایید که می‌گوید در اصولیات اسلام عذر به جهل معنی ندارد: «الصواب أنه لا يعذر أحد في عدم معرفة أصول الإسلام وقواعده ممن بلغه القرآن وبعث الرسول صلى الله عليه وسلم لقول الله عز وجل: {وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ}  وقوله سبحانه: {هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ}  وما جاء في معناهما من الآيات، أما المسائل الفرعية التي قد يخفى حكمها، فهذه يعذر فيها بالجهل حتى تقام عليه الحجة؛ لأحاديث كثيرة وردت في ذلك.وبالله التوفيق، وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم./اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو … عضو … عضو …. عبد العزيز آل الشيخ … صالح الفوزان ....عبد العزيز بن عبد الله بن باز.[[407]](#footnote-407)

این در حالی است که همین شیوخ درباری در کتب و مباحث علمی در مورد عذر به جهل چیزی می گویند، اما زمانی که پای فتوای رسمی باز می شود، که بیانگر سیاستهای وزارت داخله ی دولت فاسد آل سعود و اربابان خارجی است، طرح دیگری می ریزند.

در نهایت متوجه فاجعه ای ویرانگرمی شویم و آن اینکه: رژیم فاسد آل سعود از کانال همین علمای نجدی خود در حال خط دهی به مخالفین ساده لوح خود است. همان کاری که انگلیس، کانادا، آمریکا، اردن و سایر طواغیت خارجی و محلی از طریق علمای سوء شبهه جهادی نجدی مثل (ابوبصیر، ابوقتاده، هانی السباعی، طارق عبدالحلیم، ابومحمد مقدسی و...) که در اختیار دارند به دشمنان خود خط فکری و مبارزاتی می دهند . کسانی در حال خط دهی به مجاهدین میان فرقه های معرروف به اهل سنت هستند که باید کشته شوند، نه اینکه آراء آنها مورد تکریم و عمل واقع شود. ابن تیمیه آشکارا قرار گرفتن در صف کفار و ظالمین را خیانت و مستحق مرگ می داند هر چند این خائنین با آیات قرآن سخن بگویند و می گوید: " إِذَا رَأَيْتُمُونِي مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ وَعَلَى رَأْسِي مُصْحَفٌ فَاقْتُلُونِي [[408]](#footnote-408)"،اگر من را در صفوف مغولها یافتید که بر روی سرم قرآنی وجود دارد من را بکشید.

* **شبهه: هركسي كه كافر را تكفير نكند يا اين كه در كفر كافر شك كند خودش هم كافر مي‌شود**

جمله مشهور «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» هركسي كه كافر را تكفير نكند يا اين كه در كفر كافر شك كند خودش هم كافر مي‌شود، اين جمله را علماء از مفاهيم قرآن و سنت برداشت كرده‌اند و در اينجا منظور از تكفير كافر، كافري است كه كافر بودنش محل اختلاف نمي‌باشد مانند : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17)

اما كفرهايي كه علماء در مورد كافرشدن صاحب آن کفر رأي صريحي نداده‌اند و نگفته‌اند كه هركس كه اين كفر را داشت فوري كافر مي‌شود و اصطلاحاً تكفير آن اجتهادي مي‌باشد شامل قاعده «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» نمي‌شود مگر بعد از اقامه حجت، ارائه دليل ، وجود شروط و رفع موانع و رعایت ظوابط و 4 فیلتر اصلی تکفیر آنهم به یقین و بدون کوچکترین شک و شبهه ای.

براي نمونه ابن‌تيميه كه با (بكري) در مورد نداي غير از الله با او مناظره مي‌كند در يكي از كتابهاي خود اشاره مي‌كند كه من با وجود اين كه او من را تكفير كرد، ولي من او را تكفير نمي‌كنم. ویا مثلاً اين كه در ميان علماء اهل سنت گروهي قائل به كافر بودن تارك‌الصلاة هستند و گروهي ديگر نه؛ حالا نكته قابل توجه اين است که اگرقوانين تكفيربه همين شيوه‌اي كه اهل افراط به آن قائلند مي‌بود بايد آن دسته از علماء كه تارك الصلاة را كافر مي‌دانند دسته مخالف خود را تكفير مي‌كردند در حالي كه چنين نيست.

 اما دسته ای از مجریان جنگ روانی علیه مسلمین که امروزه آبشخور آنها معمولاً به نجدیت درباری آل سعود یا علمای کتابخانه ای ساکن در یکی از دارالحربها وصل می گردد به مخاطبین اكثراً بي‌علم و جاهل خود اين گونه القا مي‌كنند كه اگر شما كساني كه غير از عقيده شما را دارا مي‌باشند تكفير نكنيد حتماً كافر مي‌شويد و با اين ترفند این مریدان هم از ترس كافرشدن دست به تكفير ديگران مي‌زنند.

کار به جائی کشیده می شود که به بهانه های مختلف از جمله ولاء و براء[[409]](#footnote-409) و حتی کفر به طاغوت،[[410]](#footnote-410) اكثر گفته ها، كلاسها و كتابهايشان به تكفير مسلمین جاهل و مخالف آنها اختصاص می یابد و هركسي با آنان همراهي نكند به نظرشان چنین شخصی اعراض دارد و كافر است، و يا اين كه هركس فلان شخص را كه ما كافر مي‌دانيم تكفير نكند او هم كافر است و...

ابن‌تيميه در این زمینه می گوید: "از صفات و كارهاي اهل بدعت اين است كه كلماتي را اختراع كرده و آنها را به عنوان واجبي ديني و حتي بخشي جدانشدني از ايمان قرارداده‌اند و هركس كه در آن كلمات مخالف آنان باشد حكم كفرش را صادر و ريختن خونش را حلال مي‌كنند همانند كارهاي خوارج، جهميه، معتزله و... اما اهل سنت و جماعت هيچ كلمه اي را اختراع نكرده و اگر كسي در اجتهادش خطا كرد او را كافر نمي‌دانند حتي اگر فردمخالف آنان را تكفير كرده و ريختن خونشان را نيز حلال كرده باشد." [[411]](#footnote-411)

زمانی که افکار این گروه وارد جهاد و صف مجاهدین می گردد افراد سنگ دلی را پرورش می دهد که تر و خشک را با هم می سوزاند و در اصطلاح «فجار جهاد » لقب می گیرند .شیخ عطیه الله اللیبی در مورد این اشخاص می گوید:

"بدون شک مسیر جهاد هر چقدر طولانی شود، کسانی وارد آن می شوند که اصالت ندارند و این مسیر حاجت بیشتری به ارشاد، تصحیح، محاسبه و مراقبت خواهد داشت. در این مرحله که ما در آن به سر می بریم، ما شاهد کثرت اشتباهات و تجاوزات مجاهدین هستیم که دلیل آن جهل و یا ورود جماعت ها و گروه هایی از مردم در صفوف مجاهدین است که بر اساس تربیت صحیح اسلامی تربیت نشده اند و کسانی هستند که دچار جاهلیت بوده و اخلاق آنان فاسد است و در دین آنها رقت وجود دارد و به تعبیر اهل علم «فجار» هستند اما آنها در حال جهاد می باشند؛ بنابراین بدون شک ما از انحراف، فساد و هلاکت حرکت جهادی خوف داریم و از الله مسئلت سلامت و عافیت داریم."[[412]](#footnote-412)

**چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟**

الله متعال به کسانی که دوست دارد از دو کانال یاری می رساند و آنها را تقویت و حمایت می کند: یکی نصرتی که از طرف خودش برای این افراد می فرستد و دیگری به وسیله مومنین و می فرماید: وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ۚ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال/62-64)

در این صورت مومنین یکی از دو اسباب اساسی قدرت و پیروزی هستند که هر گونه صدمه ای به آنها در واقع صدمه زدن به قدرت و پیروزی دنیوی مسلمین و الجماعة است.

مجاهد الجماعة مثل ماهی است و سایر مومنین نیز مثل آب کاسه، تشت، حوض، رودخانه، دریاچه ، دریا و اقیانوس هستند . هر چه آب بیشتر باشد شنا کردن و آزادی عمل در آن راحتتر خواهد بود و این ضرورت را تنها کسانی درک می کنند که با آب(مردم) سروکار داشته و اهمیت آن را می دانند؛ بر این اساس، مجاهد این را می داند آنهائی که سعی دارند آب(مردم) را کم نموده و یا خشک گردانند کسانی هستند که قصد خفه نمودن و نابودن کردن مجاهدین را دارند؛ و علاوه بر آنکه از هر عملی که باعث خشک شدن آب(مردم) شود دوری می کنند، بلکه سعی دارند در برابر کسانی که قصد دارند این آب (مردم) را کم یا خشک گردانند مقابله نمایند .

این سبب، واسبابی چون حرکت در مسیر دست یابی مجدد به حکومت اسلامی بر منهاج نبوت از کانال الجماعة ی موجود، به کارگیری شوری، وحدت فرماندهی، وحدت دستور و حکم، وارد معامله شدن با الله بر سر جان و مال جهت نشان دادن اخلاص و... که مجاهد به آن پی برده باعث شده که الله متعال این دسته از انسانها را مشمول هدایت نموده و بفرماید : وَالَّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهدِيَنَّهُم سُبُلَنا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ المُحسِنينَ ﴿عنکبوت/۶۹﴾ و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است..

طبري در این زمینه آورده است: به درستی که الله با بهترین مخلوقاتش است آنهائی که در راستای تصدیق آنچه پیامبرش آورده است با اهل شرک جهاد می کنند، سپس الله با پشتیبانی و نصرت خود این مجاهدین را بر دشمنانش یاری می رساند.[[413]](#footnote-413)

قرطبي نیز در تفسيرش آورده است که: و سفيان بن عيينة به إبن المبارك گفت: زمانی که دیدی مردم دچار اختلاف شده اند بر توست که به مجاهدین و مرزداران مراجعه کنی به درستی که الله متعال می گوید: لنهدينهم سبلنا.[[414]](#footnote-414)

ابن تیمیه در توضیح این آیه می گوید :" سوگند به الله بدون شک آنهائی که در راه ما جهاد کرده اند را به راههایمان هدایت خواهیم نمود. و زیباترین گفته در مورد آنها کسانی هستند که در سنگرهای جهاد هستند و ادامه می دهد: به این دلیل جهاد موجب و علت هدایت و راهنمایی گرفتن است که احاطه شده است به وسیله درهای علم و دانش، چنانکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ بدین وسیله الله متعال تمام راههای هدایت و راهنمایی را برای کسی که در راهش جهاد کرده قرار داده است. همچنانکه دو امام عبدالله بن المبارك وأحمدبن حنبل و غیر اینها نیز می گویند: اگر مردم در چیزی دچار اختلاف شدند به مجاهدانی که در سنگرهای جهاد هستند نگاه کنید چه می گویند، چون حق با اینهاست به دلیل اینکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ."[[415]](#footnote-415)

ابن قیم نیز روشن نموده است که هدایت دادن به جهاد منوط گشته است و می فرماید: "فالمجاهدون و أهل الـثُـغُـورِ هُـم الـمَـهـدِيُـون ، فَـإِذَا مـا اخـتَـلَـفَـت الآراء و افترقـت السُـبُـل ، فـالهِـدايـةُ في تَـرَسُـمِ خُـطَـاهُـم ، و اقـتِـفَـاءِ آثـارَهُـم ، و الـنُـزول عِـنـدَ رأيهم ، ذلك أن لأهـلِ الجهاد من الهـدايَـةِ والـكَـشـفِ مـا لَـيـسَ لأهـلِ الـمُـجَـاهَـدَةِ ممـن هُـم في جهاد الهوى و الشيطان ، لأنَّـهُ لا يُـوَفَـق في جهـادِ العـدوِ الـظـاهـر إلا مَـن هو لعـدوه الـباطـن قـاهِـر ، مِـن هُـنـا يَـكـونُ الـمَـولَـى عَـزَّ وجَـل : قَـد عـلَّـقَ الـهِـدَايَـةَ بِـالجهـادِ ، فأكمل الناس هدايـةً أعظَمَهُـم جِـهَـادًا ، ومَـن تَـركَ الجهـاد ، فَـاتَـهُ مِـنَ الهُـدى بحسب ما عَـطَـلَ مِـنـه ".[[416]](#footnote-416)

مجاهدین و سنگر نشینان هدایت شدگان هستند، زمانی که آراء و راهها دچار اختلاف گردیدند، در این صورت هدایت در رد پا و قدمهای آنها و تسلیم شدن به دیدگاههای آنهاست؛ چون آنچه در هدایت و آشکار شدن مسائل برای مجاهدین وجود دارد، نه برای کسانی که همیشه در تلاش جهاد آرزوها و شیطان هستند. چون تنها به کسی توفیق داده می شود که قبل از غلبه بر دشمن خارجی بر دشمن درونی پیروز شده باشد در اینجاست که الله متعال هدایت را به جهاد بسته است، کسی کاملتر از همه هدایت می یابد که در امر جهاد از همه بزرگتر باشد؛ هر که دست از جهاد بکشد به اندازه ی دست کشیدنش هدایت را از دست می دهد.

ابن عقيل در همین راستا می گوید : " هرگاه خواستی که بدانی محل اسلام در اهل زمان کجاست به شلوغی و تجمع نمازهای جمعه و هیاهو و طنین لبیک گفتن آنها نگاه نکن بلکه نگاه کن به آنهائی که در برابر دشمنان شریعت وارد سرزمين دشمن شدند. و از امام شافعی سوال شد : در زمان فتنه چگونه اهل حق را بشناسیم؟ در جواب گفت: تیرهای دشمن را دنبال کن به کجا می روند، این تیرها تو را به سوی آنها راهنمائی می کنند".

این گروه نیز تنها زمانی در مسیر صحیح آن در حرکت است که از کانال الجماعة ی تولید شده توسط یکی از «3ابزار»برتر به پیش رود؛ حتی اگر به صورت الجماعة و امتی کوچک، دارای شوری و وحدت فرماندهی باشد که احکامی واحد را از منابع اصلی شریعت استخراج نموده و مخلصانه با خون خون به آنها عمل کند.

حالا ای کسانی که همه ی ساکنان سرزمینهای مسلمان نشین را به ناحق مشرک می دانید و در نهایت حکم کفار مشرک را بر آنها تطبیق می دهید، ببینید مجاهدان اهل ثغور و سنگر نشینان در باره ی این جنگ روانی شما چه می گویند:

دانشمند بزرگوارالدكتور الشيخ يوسف صالح العييري الملقب بالبتار می گوید :" فَـإن كـانَ يَـزعُـمُ زَاعـم بِـأَنَّـنَـا نُـكَـفِـرُ عُـمُـومَ المسلمين ونستبيحُ  قـتلهُـم ، فَــنَــعُــوذَ بِــالله مِـن هَـذا الــضَــلال ، ولـو كُـنَّا نُـكَـفِـرُ عُـمُـومَ المسلمين لـمـاذا ذهـبـنـا لـلـدفـاعِ عَـن إِخـوانِـنَـا في الـبُـوسـنـة أو في الـشـيشـان الـذين لا يَـعـرِفُـونَ مِـنَ الإسـلام إلا الـشـهَـادةَ . اگر آن بدگمانی که گمان می برد که گویا ما عموم مسلمین کافر می دانیم و کشتن آنها را حلال می دانیم – پناه به الله از چنین گمراهیی- اگر ما عموم مسلمین را کافر کنیم در این صورت چرا جهت دفاع از برادرانمان در بوسنی و هرزگوئین و چچن رفتیم در حالی که آنها غیر از شهادتین چیزی از اسلام نمی دانستند.

و الشيخ اُسـامة بـن لادن می گوید :" بـعـضُ اتـهـامـاتِ الـنـظـام التي أزعَـجَ بِـهَـا الناس بِـتِـكـرارهـا في الـصبـاح والـمساء خـلال الـسَـنَـتَـيـن الـماضيتين فـقـد أُتُـهِـمَ الـمُـجـاهِـدِيـنَ بـمـذهَـبِ  «الـخـوارج » وهُـم يَـعـلمُـونَ أَنَّـنَـا بَـرِيـئُـونَ مِـن هــذا الـمــذهـب، وهذه خِـطَـابَـاتُـنَـا وهــذا واقِـعُـنَـا يَـشـهَـدُ بـذلـك ونَـحـنُ لا نُـكَـفِـرُ الناس بـالـعُـمُـوم ."

از طرف رژیم [آل سعود] به صورت پیوسته اتهاماتی برای مجاهدین تولید می کنند که در طول این دوسال گذشته به واسطه این اتهامات تکراری مردم را بیزار کرده اند، مثل اینکه مجاهدین را متهم می کنند به مذهب «خوارج»، خود آنها نیز می دانند که ما از این منهج خوارج بری هستیم، این سخنرانی هایمان و این واقعیت ما که به نفع ما شهادت می دهد که ما مردم را به صورت عموم کافر نمی کنیم.

**خطر تکفیر نابجای مسلمان**

معنی لغوی کلمه ی کفر: [[417]](#footnote-417)

* پنهان کردن: كَفَرَ : كَفْراً و كُفْراً الشي ءَ : آن چيز را پنهان كرد
* پوشانیدن: كَفَرَ اللَّيْلُ الشَّى ءَ: تاريكى آن چيز را پوشانيد
* ایمان نیاوردن : كَفَرَ كَفْراً و كُفْراً و كُفُوراً و كُفْراناً : كافر شد و ايمان نياورد
* انکار کردن: كُفْراً و كُفُوراً و كُفْراناً نِعَمَ اللّهِ وَ بِنعم اللّهِ : نعمتهاى خدا را فراموش و انكار كرد
* دوری کردن: كَفَرَ بِكَذا : از آن چيز دورى جُست و خود را كنار كشيد.

کفر بر دو نوع است :

1. کفر پسندیده مانند کفر به طاغوت که نصف لا اله - الا الله را شامل می گردد. [[418]](#footnote-418)
2. و کفر ناپسند که در اصطلاح یعنی : هر اعتقاد، گفتار و عملی که با ایمان توحیدی در تضاد باشد .

ابن تيمية در مورد کفر ناپسند می گوید:الكفر: یعنی عدم يمان –به اتفاق مسلمين- خواه مقابل و وارونه ی آن ایمان باشد و به این اقرار کند ، یا به آن اعتقاد نداشته باشد و به زبان نیاورد"[[419]](#footnote-419)

همچنین می گوید: به درستی که کفر بر اثر دروغ شمردن آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن خبر داده است، یا سرپیچی از پیروی از پیامبر با وجود اینکه از راستگو بودن او آگاه است مانند کفر فرعون و یهود و امثال آنها حاصل می شود[[420]](#footnote-420)همچنین می گوید: انکار پیامبر کفر است، و کینه ی او و ناسزا گوئی به او و دشمنی با او، با وجود آگاهی به راستگو بودن او در باطن، نزد صحابه و تابعین و أئمه ی اهل علم کفر است.[[421]](#footnote-421)

ابن حزم در تعريف كفر ناپسند می گوید: و آن در دین صفت کسی است که نسبت به چیزی از آنچه الله متعال بعد از اقامه ی حجت و رسیدن حق به وی بر او واجب گردانیده است، جحود داشته باشد؛ خواه این جحود در قلبش باشد و آن را بر زبان نیاورد [[422]](#footnote-422)، یا در زبانش باشد و در قلبش نباشد،[[423]](#footnote-423) یا در زبان و قلبش با هم باشد؛[[424]](#footnote-424) یا مرتکب عملی گردد که بر اساس نصی روشن، وی از اسم اهل ایمان خارج می گردد[[425]](#footnote-425) .کفر در هر قالبی چون :جحود، [[426]](#footnote-426)نفاق،[[427]](#footnote-427) عناد [[428]](#footnote-428)و ... باشد باز نوعی آگاهی را در خود گنجانده است و شخص آگاهانه اقدام به پوشاندن و انکار آن می کند . شخص اقدام به پنهان کردن پانتومیم چیزی نمی کند بلکه آنچه را که پنهان می کند برایش «آشکار و روشن» است .

برای یک کشاورزی که بذر گندم را پنهان می کند مشخص است که چه چیزی را پنهان نموده است .او علاوه بر آنکه فرق بین بذر گندم با سنگ ریزه ها را میداند از این آگاهی نیز برخوردار است که میان بذر گندم با سایر بذرها تفاوت قائل شود و تنها همان بذر گندم را در زمین پنهان نماید. با طی نمودن این مراحل شخص کشاورز از لحاظ لغوی از صفت کافر برخوردار می گردد . [[429]](#footnote-429)البته اعراب شب را نیز«کافر» مى‏گويند چون بر این باور هستند که تاریکی زمین را می پوشاند.

اما از لحاظ شرعی دو نوع کافر ناپسند در میان انسانها وجود دارند که در واقع بعد از شیطان نماد طاغوت در میان انسانها به شمار می روند و باید به آنها کفر کرد که همان کفر به طاغوت است و عبارتند از:

1. کافر اصلی (کفار اهل کتاب، کفارمشرک، کفار شبهه اهل کتاب) 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17)
2. کافر مرتد (مسلمانی که «آگاهانه» و عمدا و به میل خودش دچار مکفره ای می شود که با پشت سرنهادن 4فیلتر اصلی (اثبات جرم، تائید جرم توسط الله و رسولش و شروط و موانع تکفیر) [[430]](#footnote-430)ازدایره ی اسلام خود را خارج نموده است)

حالا اگرطبق قاعده «من لم يكفر الكافر فهو كافر» کسی «آگاهانه» کافری چون اهل کتاب (یهود و نصاری ) و شبهه اهل کتاب(مجوس و..)و مشرکین (سکولاریستها) را که الله متعال آنها را کافر دانسته است را کافر نداند، حکم وقضاوت الله را اشتباه دانسته و به واسطه ی آن خودش کافر می گردد، چون «آگاهانه» حکم الله و رسولش را کنار زده به جرم مخالفت «آگاهانه» با شریعت الله، خودش کافر می گردد .

اما این قاعده هم مثل سایر قواعد کلمه ی حقی است که همچون بسیاری از موارد دیگر، در امر باطلی به کار برده می شود . قبلاً ذکر شد که کفار عذر به جهل ناشی از تأویل وشک و شبهه و خطاء و فراموشی و... ندارند و کسی برای اینها عذر به جهل قائل نیست و طبیعی است که آنها را عضوی از مسلمین به حساب نیاورند؛ اما مسلمان با دارا بودن تمام این امتیازات زمانی که در جرمی می افتد تا زمان بیان واقامه ی «حجت نبوی» مجرم شناخته نمی شود و کسی که مسلمان را با دارا بودن این عذرها تکفیر کند در واقع برادر مسلمانش را تکفیر کرده و خودش جرمی در حد تکفیر کردن خودش را مرتکب شده است.

در این صورت باید فهمیده شود زمانی که حکم داده می شود که فلان عمل کفر اکبر است این به این معنی نیست که بالضروره انجام دهنده ی مسلمان این عمل، کافر است . حکم در مورد عمل چیزی است و در مورد انجام دهنده هم چیز دیگر . یعنی این به این معنی نیست که هر مسلمانی که عملی کفر آمیز را انجام داد کافر می گردد .به عنوان مثال زمانی که گفته می شود فلانی در دارالاسلام ساکن است به این معنی نیست که او حتما مسلمان است، به همین ترتیب زمانی که گفته می شود که فلان سرزمین دارالکفر است به معنی کافر بودن ساکنان آن نیست. در این زمینه باید نهایت دقت را به کار برد و تا زمانی که مثل آفتاب در آسمان صاف کافر بودن مسلمانی آشکار نشده است نباید در تکفیر آن عجله نمود . چون تکفیر مسلمان گناهی است که هیچ گناه کبیره ای با آن قابل مقایسه نیست. خطری است که در صورت عدم تخصص، تنها انسانهای نامیزان و نامتعادل به آن اقدام می کنند.

ابن تیمیه می گوید: «بدان نسبت کفر یا فسق دادن به کسی از جمله مسائل اسماء و احکامی است که در آخرت وعده و وعید به آن تعلق می گیرد و در دنیا هم دوستی و دشمنی، قتل و سلامتی و.. . و الله سبحانه وتعالی بهشت را بر مؤمنین واجب و آنرا بر کافرین حرام گردانیده است، این قاعده احکام کلی در هر زمان و مکانی می باشد.» اگر مسلمانی بدون تخصص وبدون طی نمودن مراحل آزمایشگاهی شریعت و «آگاهانه» به برادر مسلمانش بگوید کافر این لفظ مشمول یکی از آنها می گردد.یعنی اگر برادر مسلمانش کافر نباشد خود شخص کافر می گردد. و العیاذ بالله.

رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرماید: إِذَا کَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا.[[431]](#footnote-431)و در روایتی نیز آمده: اگر همانگونه بود که اظهار داشته بود همینطور خواهد شد در غیر این صورت به گوینده آن برمی گردد.  باز روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:” وَمَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْکُفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَیْسَ کَذَلِکَ إِلَّا حَارَ عَلَیْهِ. [[432]](#footnote-432)هرکس نفری را به کفر صدا بزند یا بگوید ای دشمن خدا و آنگونه هم نباشد آن نسبت به خودش برمی گردد. و در حدیث ابن عمر آمده است:«إِنْ کَانَ کَمَا قَالَ» یعنی اگر در حکم خداوند همانگونه بود. و به همین صورت در حدیث ابوذر نیز آمده است:« وَلَیْسَ کَذَلِکَ»یعنی در حکم خداوند اینگونه نیست.

زمانی که انسان مشروب می خورد یا مرتکب دزدی و زنا و قتل و رباخوری و هر جرمی غیر از ترک نماز می گردد، تمامی اینها با عث کافر شدن شخص مسلمان نمی شوند و شخص با وجود این گناهان بزرگ باز در داخل دایره ی اسلام می ماند مادام که آنها را حلال نداند. اما اگر کسی یک مسلمان را تکفیر کند و این مسلمان کافر نباشد حکم به خودش بر می گردد. پناه بر الله. آیا غیر از ترک نماز گناهی بالاتر این برای یک مسلمان وجود دارد؟

ابن تیمیه می گوید: «بدین دلیل اهل علم و سنت مخالفانشان را تکفیر نمی کنند هر چند مخالفین ایشان را تکفیر کنند، چون مسئله کفر حکم شرعی است و برای انسان صحیح نیست که در اینگونه موارد مقابله به مثل کند. همچون کسی که به شما دروغی می بندد شما حق ندارید که در مقابل به وی دروغ ببندید، چون دروغ حرامی است در حق الله تعالی. به همین شیوه مسئله تکفیر هم حق الله تعالی است. پس هیچ کس کافر شمرده نمی شود مگر اینکه خدا و رسولش صلی الله علیه و سلم آنرا کافر شمرده باشند.»

به دیگر سخن، الله متعال هر گز کسی را که معذور باشد عذاب نمی دهد، نه در دنیا و نه در قیامت. در دنیا اگر کسی متهم به بیماری بدتر از سل و ایدز و طاعوت شود اما نباشد آیا عذاب نمی بیند؟ پس سهل انگاری در آزمایش دقیق گرفتن و تشخیص بیماری مسلمان و اتهام کفر زدن به وی تداعی دو امر است :

1. نسبت دروغ دادن به الله متعال . چون خداوند این شخص را کافر ندانسته اما این بیچاره می گوید: نه کافر است. یعنی الله متعال فرموده این امر حرام است اما این بیچاره می گوید: نه حلال است. یعنی عملا می گوید من راست می گویم نه الله . تکفیر کار خداست همچنانکه حلال و حرام کردن کار خداست.
2. مسلمان را به جرمی متهم می کند که اگر در وی نباشد به خودش بر می گردد . در کنار ترک نماز ریسکی خطرناکتر از این در دنیا وجود ندارد .

در هر صورت شایسته است مسلمانی که به قیامت خود اهمیت می دهد، از این جرم بسیار بزرگی که در کنار ترک نماز بالاتر از تمام جرمهاست پرهیز نماید؛ و در این دنیا نیز سرباز جنگ روانی دشمنان الله بر علیه دین الله و بندگان الله و الجماعة نگردد.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ‏

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اللهم منزل الکتاب مجری السحاب هازم الاحزاب، اهزم سکولاریین ومن حالفهم من الکفار و المرتدین . اللهم اجعلهم وعتادهم غنیمه للمسلمین . اللهم دمرهم وزلزلهم . اللهم انت عضدنا وانت نصیرنا . اللهم بک نصول وبک نجول وبک نقاتل

سرزمین تبعیدگاه و دارالهجره

جمعه 28 رمضان المبارک سال 1396ش

ابوحمزه المهاجر هورامی

فهرست مطالب

مقدمه

تعاریف واژ ها و اصطلاحات …………………………

* جهل (انواع جهل)
* حجت  و اقامه حجت نبوی
* سنت
* اجماع

حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟  ………………………

* جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است ……………….
* إتمامِ حجت بر بندگان خدا به  شرط علم وعمل …………………..
* جایگاه اقامه ی حجت بر جامعه ی کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم …….
* فرق میان رسیدن حجت با فهم آن  ……………
* انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت ………..
* تأکید بر جاهل بودن مشرکین و اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد …………..
* جایگاه عذر به جهل  اهل فتره و اهل کتاب در قیامت …………………..
* کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند   ……..
* چرا کفار عذر به جهل ندار ند؟  ……………
* اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل……………..
* اهل قبله  و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین ………………
* کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند ………….
* جایگاه عذر به جهل در آثار علماء   ………………
* عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و… که مختص مسلمین است……..
* در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود ……..
* کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال وشبهه از وی سلب نمی شود……
* اسلام  چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟……
* آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا… ……….
* در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود ……
* در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است………….
* علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت ……………
* عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست ………….
* عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است ………..
* عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و..   ………
* عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین ……….

عوامل انهدام جهل  :

* قلبی سلیم و حق طلب
* –           دلیل و حجت نبوی .
* دولت و حکومت اسلامی و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
* شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

اسباب و عوامل تداوم جهل:

* قلب بیمار و حق گریز
* از میان رفتن حکومت شورای اسلامی
* از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین ، امت واحده و اجماع
* در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علماي اهل توحيد و داعيان واقعي و جولان علماي سوء و الرویبضه[[433]](#footnote-433)
* فراموش شدن بسیاری از مسلمینی در مناطق پرت و دور افتاده در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و …
* به دلیل انهدام اجماع و وجود فرق و مذاهب مختلف و سرگردانی و مقاوت در برابر اهل توحید
* رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله
* گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار داخلی) وخساراتی که به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند

شبهاتی در مورد عذر به جهل  ………………..

* چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟ …………
* خطر تکفیر مسلمان  ………………

1. زحیلی ج۴ ص۴۶۰-۴۵۷ [↑](#footnote-ref-1)
2. الموسوعه الفقهیه ج۱۶ص۱۶۹-۱۷۰ [↑](#footnote-ref-2)
3. السلسلة الصحیحة: ۱۰۵۰٫ [↑](#footnote-ref-3)
4. مفــردات ألفــاظ القــرآن للراغــب الأصــفها في ص 209 . الجهــل بمســائل الاعتقــاد لمعــا ص ، ۱۹عــارض الجهل للراشد ص۲۳٫ [↑](#footnote-ref-4)
5. مجموع الفتاوى .۲۳/۳۴۶ [↑](#footnote-ref-5)
6. وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهيمَ عَلي‏ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکيمٌ عَليمٌ (انعام/۸۳)

   – قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعينَ (انعام/۱۴۹) [↑](#footnote-ref-6)
7. احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المُتفَقّه، ج۱، ص۹۵ـ ۹۶، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/ ۱۹۸۰. نیز: احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المُتفَقّه، ج۱، ص۱۶۹، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/ ۱۹۸۰. نیز: وهبه مصطفی زحیلی، اصول الفقه‌الاسلامی، ج۱، ص۴۳۱، دمشق ۱۴۲۴/ ۲۰۰۴.و ج۱، ص۴۴۹، ۴۵۵ـ۴۵۷، ص۵۹۱،نیز: ابن‌حزم، مسائل من‌الاصول، ج۱، ص۸۲ـ۸۳، مجموعة الرسائل المنیریة، قاهره، ادارةالطباعة المنیریة، ۱۴۰۴/۱۹۸۴ [↑](#footnote-ref-7)
8. مجموع الفتاوی: ج (۸/۱۳، ۱۴۵،۱۴۱،۱۳۶،۱۳۵،۶۸،۶۳،۶۲،۶۰،۵۸،۲۹) ج (۱۶/۲۵۱، ۴۷۱،۲۷۳ ،۲۷۲، ۲۵۲). [↑](#footnote-ref-8)
9. ترمذی ۱۳۲۷ [↑](#footnote-ref-9)
10. مسلم وبخاری [↑](#footnote-ref-10)
11. اذا صح الحديث فهو مذهبی» /رد المحتار للشامی ج٢ ص ٦٣ط مکتبه سبحانيه کويته/ نیز: مجموعة الرسائل ج ١ ص ١٢٧/ نیز: رد المحتار للشامی ج١ ص ١٥٩ / نیز: فتاوی ديوبند ج ١ ص ٦٥/ [↑](#footnote-ref-11)
12. احیاء علوم الدین [↑](#footnote-ref-12)
13. رواه أبوداود وابن ماجه (۱۲)والترمذی وقد صححه الألبانی فی المشکاة:ج: ۱/ ص: ۵۸/ ۱۶۴ [↑](#footnote-ref-13)
14. موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۱/۸۹) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۱/۲۷) موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۱/۸۹) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۱/۲۷) وقال محققه: أخرجه الدار قطنی فی الأفراد وقال تفرد به أشعث ابن براز وهو شدید الضعف. وأورده العقیلی فی الضعفاء, والحدیث منکر وقال: لیس له إسناد یصح ووردت فی هذا المعنى ألفاظ کثیرة کلها موضوع أو بالغ فی الضعف وقال فی تذکرة الحفاظ عن الخطابی أنه قال: وضعه الزنادقة انتهى کذا فی تخریج مفتاح الجنة لأبی معاذ محمود بن إمام بن منصور) [↑](#footnote-ref-14)
15. قال الزركشي في البحر: وَأَمَّا الْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ مِنْ طَرِيقِ ثَوْبَانَ فِي الْأَمْرِ بِعَرْضِ الْأَحَادِيثِ عَلَى الْقُرْآنِ، فَقَالَ الشَّافِعِيُّ فِي ” الرِّسَالَةِ “: مَا رَوَاهُ أَحَدٌ ثَبَتَ حَدِيثُهُ فِي شَيْءٍ صَغِيرٍ وَلَا كَبِيرٍ، وَقَدْ حَكَمَ إمَامُ الْحَدِيثِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِأَنَّهُ مَوْضُوعٌ، وَضَعَتْهُ الزَّنَادِقَةُ.

    قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ جَامِعِ بَيَانِ الْعِلْمِ “: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: الزَّنَادِقَةُ وَالْخَوَارِجُ وَضَعُوا حَدِيثَ: «مَا أَتَاكُمْ عَنِيفًا عَرِّضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْته، وَإِنْ خَالَفَ فَلَمْ أَقُلْهُ» [↑](#footnote-ref-15)
16. حالا مهم نیست که این رای واحد متعلق به تمام اعضای شوری است یا اکثریت شوری . در این زمینه مذهب ابن جرير الطبري، وابن المنذر، وابن عبد البر، وأبو بكر الرازي الحنفي، والسرخسي الحنفي، وابن حمدان الحنبلي، وبعضی از المالكية، والغزالي والجويني والآمدي از الشافعية بر این است که با وجود اقلیت اجماع با اکثریت حاصل می گردد . [↑](#footnote-ref-16)
17. توهم حالتی از تغییر هشیاری است که در آن فرد موضوعاتی را احساس و ادراک می‌کند که واقعیت خارجی ندارند ولی فرد مبتلا به توهم آنها را واقعی می‌پندارد و بر واقعی بودن آنها اصرار دارد. [↑](#footnote-ref-17)
18. رواه ابن ماجه، والطبراني، وغيره. وحسنه بعض العلماء المعاصرين بمجموع طرقه. [↑](#footnote-ref-18)
19. مجمل أصول أهل السنه والجماعه فی العقیده: ص ۸٫ [↑](#footnote-ref-19)
20. منظور از امت، مجتهدین صاحب فتوا و متخصصین در علوم دینی است و اتفاق همه مردم و یا علمای سایر رشته‌های علمی که در این رشته، تخصصی ندارند، لازم نیست و آرایشان نمی‌تواند در تحقق اجماع، مؤثر باشد.( ابوحامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ ه‍.ق) المستصفی من علم الاصول، ج۱: ۱۷۳ ـ ۱۸۱) [↑](#footnote-ref-20)
21. ایقاظ الهمم اثر الفلانی ص۵٠ [↑](#footnote-ref-21)
22. الاعتصـام امـام شـاطبی ص ۴٢٠ [↑](#footnote-ref-22)
23. تـوالی التاسـیس ابـن حجـر عسـقلانی . ص ۶۲ [↑](#footnote-ref-23)
24. الطبقـات الکبـری.ج۱ ص ۳۹ [↑](#footnote-ref-24)
25. ابن حزم ،اصـول الاحکام ج ۶ص ١۴ [↑](#footnote-ref-25)
26. محمد غزالی، المستصفی، ص 168 [↑](#footnote-ref-26)
27. الرسالة / ۵۳۴ [↑](#footnote-ref-27)
28. شرح الإلمام تحقيق: د. عبد العزيز السعيد ۱/۲۲۴ [↑](#footnote-ref-28)
29. مجوع الفتاوی/ مسأله ۱۰۴۰/۱۶ [↑](#footnote-ref-29)
30. ابن قیم، اعلام الموقعینف ج۱ص۸۴ / نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه ج۷ص۳۹۴ / نیز: احمد بن یحی بلاذری در انساب الاشراف ص ۱۰۰ [↑](#footnote-ref-30)
31. بخشی از نامه امام علی در «العقد الفرید» اثر ابن عبد ربه ج۲ص۲۳۳ و «اخبارالطوال» نوشته ی ابوحنیفه دینوری ص ۱۵۷ و «الفتوح» تألیف احمد بن اعثم کوفی ج۲ص۳۷ و شریف رضی هم ان را در نهج البلاغه ذکر کرده و به مکتوب شماره ۶ شناخته شده است . [↑](#footnote-ref-31)
32. امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۰، ص ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶ [↑](#footnote-ref-32)
33. حافظ ابن کثیر در تفسیرش(ج١ص ۵١٨ ) در شرح مدلول آیه ی مذکور می گوید: و هذا امر مـن اللـه – جـل جلالـه – بـان کـل شـیء تنـازع الناس فیه من اصـول الـدین و فروعـه أن یـرد التنـازع فـی ذلـک الکتـاب و السـنة ” و این دستور خدا – جل جلاله – است کـه هـر چیـزی کـه مـردم ازاصول و فروع دین در آن اختلاف نظر میکنند آن را به قـرآن و سـنت ارجـاع دهند. یعنی پدید امدن آختلاف در عقیده و سایر امور نیز به دور از انتظار نیست . [↑](#footnote-ref-33)
34. از ابوهريره در صحيح مسلم ، از ابوهريره در سنن ابن ماجه، از عبدالله مسعود در سنن ترمذي ، مسند شهاب قضاعي و.. [↑](#footnote-ref-34)
35. البدایة و النهایه،مکتبةالمعارف، ج۳، ص۲۱۹و ج۸، ص۱۳۵؛ موارد الظمآن، هیثمی، چاپ حلبی، ح۱۵۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج۶، ص۸۵؛ فتح الباری، ابن حجر، دارالفکر، ج۸، ص۷۷و ج۱۲، ص۲۸۷ و ج۱۳، ص۲۱۲؛ مشکل الآثار، ج۴، ص۳۱۳؛ تفسیر قرطبی، دارالکتب المصریه، ج۱۲، ص۲۹۷و۲۹۸ [↑](#footnote-ref-35)
36. اجوبه الحسبه ص ۲۴۸ [↑](#footnote-ref-36)
37. شرح السنة بغوی ۱/۲۱۴،۲۱۵ [↑](#footnote-ref-37)
38. الموافقات ۴/۱۳۰ [↑](#footnote-ref-38)
39. مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷ [↑](#footnote-ref-39)
40. حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۰ [↑](#footnote-ref-40)
41. مجموعة الفتاوی ۵/۴۱۳، اعلام الموقعین ۴/۱۲۰ [↑](#footnote-ref-41)
42. مقاصد الشریعة ص ۵۹۷ [↑](#footnote-ref-42)
43. حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۱ [↑](#footnote-ref-43)
44. الاحکام آمدی ۴/۱۳۰، حجیة قول الصحابی ص ۴۰ [↑](#footnote-ref-44)
45. حجیة قول الصحابی ص ۴۰ [↑](#footnote-ref-45)
46. اعلام الموقعین ۴/۱۲۰ [↑](#footnote-ref-46)
47. الامام شافعی ۷/۲۶۵ [↑](#footnote-ref-47)
48. مناقب الشافعی ص ۳۶۷ [↑](#footnote-ref-48)
49. مسائل الامام احمد، ابی داود ص ۲۷۶ [↑](#footnote-ref-49)
50. اعلام الموقعین ۴/۱۲۳ و ترتیب المدارک ۱/۹۴ [↑](#footnote-ref-50)
51. مجموع الفتاوی ۱/۲۸۳ [↑](#footnote-ref-51)
52. التفسیروالمفسرون دکترحسین ذهبی ج ١ [↑](#footnote-ref-52)
53. المستصـفی ص ١۶٨ [↑](#footnote-ref-53)
54. در جای دیگری می گوید: وَأَمَّا أَقْوَالُ الصَّحَابَةِ ؛ فَإِنْ انْتَشَرَتْ وَلَمْ تُنْكَرْ فِي زَمَانِهِمْ فَهِيَ حُجَّةٌ عِنْدَ جَمَاهِيرِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ تَنَازَعُوا رُدَّ مَا تَنَازَعُوا فِيهِ إلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ . وَلَمْ يَكُنْ قَوْلُ بَعْضِهِمْ حُجَّةً مَعَ مُخَالَفَةِ بَعْضِهِمْ لَهُ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُمْ قَوْلًا وَلَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ بِخِلَافِهِ وَلَمْ يَنْتَشِرْ ؛ فَهَذَا فِيهِ نِزَاعٌ وَجُمْهُورُ الْعُلَمَاءِ يَحْتَجُّونَ بِهِ كَأَبِي حَنِيفَةَ . وَمَالِكٍ ؛ وَأَحْمَد فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ ؛ وَالشَّافِعِيِّ فِي أَحَدِ قَوْلَيْهِ وَفِي كُتُبِهِ الْجَدِيدَةِ الِاحْتِجَاجُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَلَكِنْ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ : هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الْقَدِيمُ [↑](#footnote-ref-54)
55. الفتاوى ابن تیمیه: ۱۳/۲۳-۲۷٫ [↑](#footnote-ref-55)
56. البخاري در الأنبياء ( ۳۴۷۸ ) ومسلم در التوبة ( ۲۷۵۷/۲۷ ) هر دو از أبي سعيد الخدري روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-56)
57. اقامه ی حجت با فهم حجت تفاوت دارد . فهم حجت دست مبلغ نیست، وظیفه مبلغ رساندن پیام به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم و از کانل شرعی آن است؛ و فهم حجت به گیرندگی و اسبابی بستگی دارد که خود شخص جهت فهم پیام مبلغ فراهم نموده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. مجموع الفتاوى: ۳۵/۱۶۵-۱۶۶ [↑](#footnote-ref-58)
59. كفر اعراض كه عده ای آن را مساوی تولی در کفر و ایمان گرفته اند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (السجدة/۲۲) [↑](#footnote-ref-59)
60. کفر حجود و انکار که عبارت است از انکار با علم و زبان و قلب:قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (الأنعام:۳۳) [↑](#footnote-ref-60)
61. طريق الهجرتين” ص۴۱۴ [↑](#footnote-ref-61)
62. مفتاح دار السعادة”تحت فصل :(المعرضون عن الذكر) تحقيق الشيخ علي حسن الحلبي الأثري .۱/۲۰ [↑](#footnote-ref-62)
63. طريق الهجرتين ص۴۱۲-۴۱۳ [↑](#footnote-ref-63)
64. مجموع الفتاوي :ج۲۰/۵۹-۶۰ [↑](#footnote-ref-64)
65. الفتاوی الکبری۱/۱۲۸ [↑](#footnote-ref-65)
66. طريق الهجرتين وباب السعادتين۱/۴۱۱-الناشر: دار السلفية، القاهرة، مصر). [↑](#footnote-ref-66)
67. [۶۸]همان. نیز (2/896). [↑](#footnote-ref-67)
68. انظــر في هــذا: الجهــل بمســائل الاعتقــاد وحكمــه لمعــاش ص 216، حقيقــة البدعــة وأحكامهــا للغامــدي ۲/ ۲۴۲ ،موقـف أهـل السـنة مـن أهـل البـدع للرحيلـي 1/ 216، التبيـان لعلاقـة العمـل بمسـمى الإيمـان لعلـي سـوف ص۲۷۵ ، نواقض الإيمان القولية والعملية لعبد العزيز آل عبد اللطيف ص ۷۳٫ [↑](#footnote-ref-68)
69. تفسير الطبري . 7/163 [↑](#footnote-ref-69)
70. موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۱ / ۲۰۵ [↑](#footnote-ref-70)
71. رواه ابــن قدامــة في إثبــات صــفة العلـــو ص ۱۲۴ ، وابــن أبي حـــاتم في مناقــب الشـــافعي كمــا ذكــر الحــاف في الفـــتح 12/417 ، وأورده ابـن القــيم مسـندا في اجتمــاع الجيـو الإســلامية ص 94وقـال الألبــانی في تصـر العلــو ص۹۴ :رجاله ثقات. [↑](#footnote-ref-71)
72. نقله القاسمي في محاسن التأويل ۵ /۱۳۰۷ [↑](#footnote-ref-72)
73. مجموع الفتاوى 12/ 23-24 وله كلام كثير يأتي عرض بعضه أثناء هذه المسألة. [↑](#footnote-ref-73)
74. برادر عبد اللطيف صاحب کتاب مصباح الظلام [↑](#footnote-ref-74)
75. حكم تكفير المعين ص ۱۳/ أن الحجة قامت بالقرآن على كل من بلغه وسمعه ولو لم يفهمه . [↑](#footnote-ref-75)
76. الـــدرر الســـنية ،۱۰ / 315وانظـــر تفصــيلاً في قـــول الشـــيخ أبــو بطـــين: نــواقض الإيمــــان للـــوهيبي ۱/۲۵۳، وأيضا۱/ ۲۸۲ [↑](#footnote-ref-76)
77. حمد بن ناصر بن عثمان بن معمـر، مـن فقهـاء الحنابلـة ، ودعـاة التوحيـد في نجـد، لــه مؤلفـات ورسـائل منهـا: الفواكـه العذاب في الرد على من لم يحكم السنة والكتاب، والنبذة الشرفة . توفي ۱۲۵۵ ترجمته في: الدرر السنية . ۱۶ / ۳۸۲ [↑](#footnote-ref-77)
78. النبذة الشريفة لابن معمر (ضمن مجموعة الرسائل والمسائل ۵ / ۶۳۸) وانظر: موقف أهل السنة للرحيلي ۱/۲۱۹ [↑](#footnote-ref-78)
79. محمد رشيد رضا، بغدادي الأصل، وولد في مصر، مفسر وأديب، وسياسي ومؤرخ، تتلمـذ علـى يـد محمـد عبـده، ولـه مشاركات علمية من أبرزها مجلته: المنار، وتفسيره: المنار. وله نصرة للدعوة السلفية. توفي۱۳۵۴ه . ترجمته في: الأعلام للزركلي . 6/126 [↑](#footnote-ref-79)
80. مجموعة الرسائل والمسائل 5/638 [↑](#footnote-ref-80)
81. منهاج التأسيس والتقديس في كشف شبهات داود بن جرجيس ص۲۵۱ [↑](#footnote-ref-81)
82. عبد الله بن سليمان بن سعود المعروف بابن بليهد. كان من العلماء المعروفين في نجد، وله اطلاع على علوم الشريعةوالعصر، توفي: ۱۳۵۹ه .ترجمته في: علماء نجد . 3 /542 [↑](#footnote-ref-82)
83. مجموعة الرسائل 5/514 حاشية (۱ ) ، 5/ 515 حاشية ( ۲) [↑](#footnote-ref-83)
84. موقف أهل السنة للرحيلي 1/219 [↑](#footnote-ref-84)
85. منهــاج أهــل الحــق والاتبــاع ص ۶۸،وانظــر: مصــباح الظــلام ص ۱۲۳-۱۲۴ ط. الهدايــة، نــواقض الإيمـــان للــوهيبي۱/ ۲۴۳، شبهات التكفير لعمر قريشي ص ۳۶۶،الجهل لمعاش ص۲۷۰ ، سعة رحمة رب العالمين ص۷۳٫ [↑](#footnote-ref-85)
86. الإحكام في أصول الأحكام 1/ 71 [↑](#footnote-ref-86)
87. البخاري (69)، ومسلم (1734) [↑](#footnote-ref-87)
88. تفسير الطبري . 7/163 [↑](#footnote-ref-88)
89. اخیرا دادگاه های فرانسه با شرایطی ادعای جهل را می پذیرند و غالب نویسندگان فرانسوی از این رویه طرفداری کرده اند. [↑](#footnote-ref-89)
90. ويليام بلكستون ( ۱۴فورية ۱۷۸۰م/. ۱۰جولاي . ۱۸۲۳م ) بازماندة پارچه فروشي در شهر لندن اسـت كه در آكسفورد درس خوانده و در سال ۱۷۴۳دسـتيار آموزشـي و در سـال ۱۷۴۶بـه عنـوان وكيـل به عضويت كانون وكلا در آمد و بعد از سالها كـار اجرايـي و وكالـت در سـال ،۱۷۵۸هنگـامي كـه حقوقدان ديگري به نام چارلز ونيز كرسي داوطلبانة سخنراني در موضوع حقوق را در دانشگـاه به راه انداخته بود به آکسفورد برگشت.سخنرانیهای بلکستون به عنوان تفسیر حقوق انگلستان در آنجا ایراد شده و آن کرسی همچنان باقی است. [↑](#footnote-ref-90)
91. الإمام الشافعي – رحمة الله تعالى – بعبارة موجزة فقال :

    – إِنَّمَا الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الدِّينِ، وَعِلْمُ الدُّنْيَا، فَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدِّينِ هُوَ: الْفِقْهُ، وَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدُّنْيَا هُوَ: الطِّبُّ.وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الشِّعْرِ وَنَحْوِهِ، فَهُوَ عَنَاءٌ أَوْ عَيْبٌ

    – لا تَسْكُنَنَّ بَلَدًا لا يَكُونُ فِيهِ عَالِمٌ يُفْتِيكَ عَنْ دِينِكَ، وَلا طَبِيبٌ يُنْبِئُكَ عَنْ أَمْرِ بَدَنِكَ

    – لا أعلم بعد الحلال والحرام أنبل من الطب ، إلاَّ أنّ أهل الكتاب قد غلبونا عليه .

    – وفي رواية عنه أنه كان يتلهف على ما ضيع المسلمون من الطب ويقول : ضيعوا ثلث العلم ووكلوا إلى اليهود والنصارى( آداب الشافعي ومناقبه للرازی) .

    إمام رحمة الله چنین دیدگاه شاملی داشت که انسان مسلمان به دو نوع علم نیاز دارد : علومی که دینش را برایش روش نماید و علوم دیگری که در امر فنی دنیا به او یاری رساند که پش قراول آن علم پزشکی است . [↑](#footnote-ref-91)
92. شافعي، بيتا [↑](#footnote-ref-92)
93. فتاوى ومسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع)۱/۱۲ [↑](#footnote-ref-93)
94. ﻣﺠﻤﻮﻉ ﺍﻟﻔﺘﺎﻭﻯ : ۲۰ / ۳۷ ﻭ ۳۸ . [↑](#footnote-ref-94)
95. پذیرش اسلام، پرداخت جزیه ، شروع جنگ برای اهل کتاب و پذیرش اسلام، شروع جنگ برای مشرکین یا سکولاریستهای کنونی [↑](#footnote-ref-95)
96. الأصول والفروع ، ص ۱۳۱ [↑](#footnote-ref-96)
97. متفق علیه [↑](#footnote-ref-97)
98. رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-98)
99. تفسير روح المعاني آلوسي۴/۲۰ [↑](#footnote-ref-99)
100. جامع البيان:۴/۳۶-۳۸ [↑](#footnote-ref-100)
101. الرساله،مكتب دارالتراث:ص۱۱-۱۲ [↑](#footnote-ref-101)
102. تفسير ابن كثير:۱/۳۷۹ [↑](#footnote-ref-102)
103. سلسله احاديث صحيحه، رقم 158 [↑](#footnote-ref-103)
104. السلسلة الصحيحة:۱/۲۴۷ [↑](#footnote-ref-104)
105. شرح مسلم:ج ۷/۴۵ [↑](#footnote-ref-105)
106. أضواء البيان: ۲/۳۳۸ [↑](#footnote-ref-106)
107. ابن تيمية : درء التعارض 8/401وغيره / وابن القيم : طريق الهجرتين ص . ۳۹۶ / وابن كثير : تفسير ابن كثير ، ۳/۲۸ که اقوال مختلفی را در مورد انها به تفصیل بیان نموده است . همچنین جهت شناخت قولهای دیگر از اهل علم به این دو منبع مراجعه شود: التمهيد 18/ 127ونواقض الإيمان اثر وهيبي ۱/ ۲۹۴ [↑](#footnote-ref-107)
108. طريق الهجرتين: ۴۱۱- ۴۱۲ [↑](#footnote-ref-108)
109. الأصول والفروع: ص ۱۳۱و ۱۳۲ [↑](#footnote-ref-109)
110. احمد (۱/۳۳۰) دارمي (۷۵۲) ابوداود(۳۳۷،۳۳۶) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱/۱۷۸) (۶۳۱،۶۳۰) . وحسنه الألباني في صحيح ابي داود(۳۲۶،۳۲۵). وقتي که نمی دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسيدن است. [↑](#footnote-ref-110)
111. جامع البيان: ۸/ ۹۵ [↑](#footnote-ref-111)
112. جامع البيان: ۱۶\ ۳۴ – ۳۵ [↑](#footnote-ref-112)
113. أضواء البيان:۲/ ۲۹۸ [↑](#footnote-ref-113)
114. تفسير ابن كثير: ۲/۴۲۲ [↑](#footnote-ref-114)
115. تفسير قرطبي۱۴/۸۵ . [↑](#footnote-ref-115)
116. طريق الهجرتين: ص ۴۱۲ [↑](#footnote-ref-116)
117. مجموع الفتاوى۲۳/۳۴۶ . و فتاوي ج۱۰ ص۳۷۲ [↑](#footnote-ref-117)
118. الفتاوى ۲۳/۳۴۶ [↑](#footnote-ref-118)
119. الدرة فيما يجب اعتقاده / ۴۱۳ [↑](#footnote-ref-119)
120. بیانیه رسمی دفتر مرکزی دیوان شرعی دولت اسلامی با شماره ۱۵۵ مورخ ۲۰۱۶/۵/۲۹ درباره تکفیر ،”تکفیر متوقف در تکفیر مشرکین”. ترکی بن مبارک البنعلی در مقاله «رد الردود الشنيعة, عن شيخنا المقدسي في حكم الشيعة» با ذکر نقل قول های مختلفی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابو محمد المقدسی و غیره عوام غلات شیعه را نیز صاحب عذر دانسته و منتسب به اسلام می داند امری که با بیانیه ی دیوان شرعی دولت اسلامی مغایرت هائی دارد. [↑](#footnote-ref-120)
121. التمهيد : ۱۸/۴۲ [↑](#footnote-ref-121)
122. الفصل: ۴/۳۵٫ [↑](#footnote-ref-122)
123. مختصراً من : الاستغاثة الكبرى : ۱/۶۲۹ و ما بعدها [↑](#footnote-ref-123)
124. فتاوي جلد /ص۱۰۱ [↑](#footnote-ref-124)
125. الاستغاثة الكبرى : ۱ / ۲۹۸ [↑](#footnote-ref-125)
126. أبو محمد مقدسی در جواب گزارشگر الجزيره كه از او مي پرسد حكمتان در باره شيعه چيست؟ جواب مي دهد كه در اين مسئله برمذهب شيخ الإسلام ابن تيمية است كه عوام شيعه را نمي توان تكفير كرد. در این صورت مقدسی هم مثل ابن تیمیه آنان را همچون عوام اهل سنت در شرک اکبر و… معذور مي داند. [↑](#footnote-ref-126)
127. جلد سوم فتاوی ص ۲۲۹ [↑](#footnote-ref-127)
128. انظر: كلمة حق مرافعة الشيخ عمر عبد الرحمن في قضية الجهاد [↑](#footnote-ref-128)
129. مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۴ شعبان ۱۴۲۲ مصادف با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱/ مقاله شبهات وتساؤلات حول الجهاد في جزيرة العرب لشيخ اسامه بن لاىن [↑](#footnote-ref-129)
130. مقاله: جواب سؤال في جهاد الدفع شیخ عطیه الله اللیبی [↑](#footnote-ref-130)
131. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب. ۱/۱۱۸ [↑](#footnote-ref-131)
132. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۱۹/۲۷۶ [↑](#footnote-ref-132)
133. همان: ۱۹/۲۷۶ و ۲۲/۱۱۹ [↑](#footnote-ref-133)
134. همان: ۱۴/۶۲۰ [↑](#footnote-ref-134)
135. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰).. ۱/۱۱۸ [↑](#footnote-ref-135)
136. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). ۲۲/۱۱۹ [↑](#footnote-ref-136)
137. المغنی : ج ۸ ص ۱۳۱ [↑](#footnote-ref-137)
138. الرد على الإخنائي” تحقيق العنزي ص ۲۰۶ [↑](#footnote-ref-138)
139. بدائع الفوائد” (۴/۱۶۸) . [↑](#footnote-ref-139)
140. تفسير سورة النساء” (۲/۴۸۵) [↑](#footnote-ref-140)
141. همچنین در “صحيح مسلم” (۱۲۶) [↑](#footnote-ref-141)
142. رواه ابن ماجه (۲۰۴۳) وحسنه الألباني . [↑](#footnote-ref-142)
143. [۱۵۲] مجموع الفتاوى” (۱۹/۲۱۰) [↑](#footnote-ref-143)
144. همچنانکه القاسمي در”محاسن التأويل” از وی نقل کرده است۳/۱۶۱ [↑](#footnote-ref-144)
145. الإرشاد إلى معرفة الاحكام: ص ۲۰۸٫ [↑](#footnote-ref-145)
146. الشرح الممتع” ۱۴/۴۴ [↑](#footnote-ref-146)
147. متفق عليه . [↑](#footnote-ref-147)
148. مجموع الفتاوى” (۳/۲۳۱ [↑](#footnote-ref-148)
149. الاستقامة” (۱/۱۶۴( [↑](#footnote-ref-149)
150. فتاوی ج۱۱ص۴۰۹ [↑](#footnote-ref-150)
151. مدارج السالکین ص ۳۳۹ [↑](#footnote-ref-151)
152. کتاب: الفصل فی الملل والاهواء والنحل ج۳ص۱۴۱/ ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ص۲۵۸چاب المکتب الاسلامی وامام ابن الوزیر یمانی درکتاب ایثارالحق علی الخلق ص۴۳۶ چاب دارلکتب العلمیه ، درمورد این حدیث با ابن تیمیه وابن قییم وابن حزم هم نظر میباشند [↑](#footnote-ref-152)
153. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد” (۱۸/۴۲) [↑](#footnote-ref-153)
154. سير أعلام النبلاء” (۱۰/۷۹) [↑](#footnote-ref-154)
155. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۱ [↑](#footnote-ref-155)
156. الفصل جلد۳ ص۱۴۱ [↑](#footnote-ref-156)
157. مجموع الفتاوی :ج ۱۱ ص ۱۸ [↑](#footnote-ref-157)
158. الاقتصاد فی الاعتقاد: ص۲۲۳-۲۲۴ چاپ دارالکتب بیروت [↑](#footnote-ref-158)
159. آيه به يك قرائت ديگر هم خوانده شده “هل تسطيع ربك” «با تاء نه با ياء» قراءة علي و عائشة و ابن عباس و مجاهد . مفسرين در تفسير آيه اختلاف كرده‌اند.قرائت مشهور همان «هل يسطيع ربك »مي‌باشد که درشش قرائت از هفت قرائت ذکرشده وقرائت دومی فقط دریک قرائت آمده است. [↑](#footnote-ref-159)
160. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲ [↑](#footnote-ref-160)
161. تفسير القرطبي : ۶/۳۶۵ و الطبري : ۷/۱۲۹ و ابن كثير : ۲/۱۱۷ و فتح القدير : ۲/۹۳ [↑](#footnote-ref-161)
162. “زاد المسير” (۲/۱۵۰) [↑](#footnote-ref-162)
163. مجموع رسائل المعلمي” (۱/۱۴۲) [↑](#footnote-ref-163)
164. رواه الترمذي (۲۱۸۰) وصححه ، ورواه الإمام أحمد (۲۱۹۰۰) واللفظ له ، وصححه الألباني. [↑](#footnote-ref-164)
165. تعليقه على “مجموع الرسائل والمسائل النجدية”(۴/۳۹) . [↑](#footnote-ref-165)
166. “الرد على البكري” (۲/ ۷۳۱). [↑](#footnote-ref-166)
167. حدیث صحیح وعبدالرزاق وابوداد وابن ماجه وبیهقی واحمد بن حنبل آن را روایت کرده وصححه آلبانی فی ابوداود. كتاب السنن الكبرى- النفقات/ سنن أبي داود – الديات/ سنن النسائي – القسامة/ مسند الإمام أحمد – باقي مسند الأنصار/ مصنف عبد الرزاق – العقول [↑](#footnote-ref-167)
168. المحلّي : ۱۰/۴۱۰-۴۱۱ [↑](#footnote-ref-168)
169. رواه ابن ماجه (۴۰۴۹) وصححه البوصيري في “مصباح الزجاجة” (۲/ ۲۹۱) ، وصححه الألباني في “سلسلة الأحاديث الصحيحة” ۱/۱۷۱ [↑](#footnote-ref-169)
170. مجموع فتاواي ؛۱۱/۴۰۷ و 21/161 و ۲۲/۴۱ و 22/121 [↑](#footnote-ref-170)
171. رواه ابن ماجة وابن حبان وأحمد والبستي في صحيحه وقال في الزوائد رجاله رجال الصحيح [↑](#footnote-ref-171)
172. بخارى/۴۰۰۱ [↑](#footnote-ref-172)
173. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲ [↑](#footnote-ref-173)
174. المنثور في القواعد ، للزركشي : ۲ / ۱۷ [↑](#footnote-ref-174)
175. الدرر السنیه: ص ۱۰ [↑](#footnote-ref-175)
176. [۱۸۹] ﻓﺘﺎﻭﺍﯼ ﺍﺋﻤﻪ ﯼ ﻧﺠﺪﯾﻪ : ۳/۱۹۵ – ۶۹۱ [↑](#footnote-ref-176)
177. العذر بالجهل لأحمد فريد ص۱۸ [↑](#footnote-ref-177)
178. الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص۴۲ ، شبهات التكفير لعمر قريشي ص۸۷ [↑](#footnote-ref-178)
179. أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي الشافعي، كان واسع المعرفة في العلوم، كثير التصنيف، ومن أشهرمؤلفاته: الزواجر عن اقتراف الكبائر، الصواعق المحرقة. توفي: .۹۷۳ ترجمته في: شذرات الذهب لابن العماد . ۸/۳۷۰ [↑](#footnote-ref-179)
180. انظر مثلاً ما ذكره صاحب عـارض الجهـل وفقـه الله عـن ابـن حجـر الهيتمـي أنـه “لا يعـذر أحـد في الكفـر بالجهالـة إلا من قرب عهده بالإسلام، أو بعد عن العلماء”. انظر: عارض الجهل ص۲۹۵ ، وانظر ص۲۱۶٫ [↑](#footnote-ref-180)
181. شفاء السقام للسبكي ص 171ط. [↑](#footnote-ref-181)
182. الجوهر المنظم ص۶۱ [↑](#footnote-ref-182)
183. الرد على البكري 2/ 731 [↑](#footnote-ref-183)
184. أخرجه البخاري (4203)، ومسلم (111) [↑](#footnote-ref-184)
185. مسلم114 [↑](#footnote-ref-185)
186. بخاری22 [↑](#footnote-ref-186)
187. الفتح ، ۱/۷۳ [↑](#footnote-ref-187)
188. مجموع الفتاوی ابن التیمیه ج ۷ ص ۵۰۱ [↑](#footnote-ref-188)
189. تفسير جمال‌الدين قاسمي [↑](#footnote-ref-189)
190. فتح الربانی من فتاوی الامام الشوکانی جلد۱ص۱۴۷ [↑](#footnote-ref-190)
191. كتاب الايمان/ فتاوی ج ۷ص۲۷۰ [↑](#footnote-ref-191)
192. فتاوي ج۷ ص۲۳۷ [↑](#footnote-ref-192)
193. مجموعه فتاوي ج۱۲ ص۵۰۰ [↑](#footnote-ref-193)
194. کتاب ردعلی البکری ج ۲ص۴۹۴ [↑](#footnote-ref-194)
195. الفتاوى ۱۲/ ۴۶۶ [↑](#footnote-ref-195)
196. سیرت نبوی صلابی ج ۱ ص۲۹۴ / تاریخ هجرت صحابه به حبشه سال ۵ پنجم بعثت بودوتقریبا گروهی ازآنان بعداز۱۵پانزده سال هنگام فتح خیبربرگشتند .وقطعا تمام امورعقیده ودین درمدت این ۵سالی که صحابه درمکه بودن نازل نشده بودوبه علت دوری راه صحابه گرامی نسبت به بخشهای زیادی از قر آن بی خبر بودندکه بیشترآن بخشها هم که صحابه از آن بی خبر بودند مسائل مهم عقیده وارکانهای دین بوده ودر گفته های امام ذهبی وامام ابن حزم مشاهده کردیدکه می گوینداین دسته ازصحابه به علت ندانستن معذور به جهل بوده اند. [↑](#footnote-ref-196)
197. ‌المغني در بخش (كتاب المرتد) [↑](#footnote-ref-197)
198. ابن‌قيم در كتاب الطرق الحكميه ج۱ ص۵۶ و اطلاع بيشتر تفسير قاسمي در تفسير آيه ۴۸ سوره نساء / خود ابن‌قيم در جاهاي ديگر مثلاً در مورد جهميه مي گويد كه جهمي‌ها به عموم كافر هستند و اين هم از امام احمد و ديگر ائمه مشهور است در حالي كه مي‌بينيد ابن‌قيم در دسته‌بندي اين اشخاص از گروهي نام مي‌برد كه براي آنان جهل قائل مي‌شود و تكفيرشان هم نمي‌كند. [↑](#footnote-ref-198)
199. بخاری7352(۱۹۹) مسلم:( ۱۷۱۶) أبو داود في سننه أبي داود:( ۳۵۷۴) [↑](#footnote-ref-199)
200. أخرجه ابن ماجه (2045) واللفظ له، والطبراني في ((المعجم الأوسط)) (8273)، والبيهقي (11787) [↑](#footnote-ref-200)
201. متفق عليه: البخاري، كتاب الدعوات، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم ((اللهمّ اغفر لي ما قدّمت وما أخّرت))، برقم ۶۳۹۸، ومسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب التعوذ من شر ما عمل، وشر ما لم يعمل، برقم ۲۷۱۹٫ [↑](#footnote-ref-201)
202. متفق علیه [↑](#footnote-ref-202)
203. جاء ثابت بن قيس بن الشماس إلى رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم وهو محزون, فقال: يا ثابت ما الذي أرى بك ؟ فقال: آية قرأتها الليلة, فأخشى أن يكون قد حَبِط عملي ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ) وكان في أُذنه صمم, فقال: يا نبيّ الله أخشى أن أكون قد رفعت صوتي, وجهرت لك بالقول, وأن أكون قد حبط عملي, وأنا لا أشعر: فقال النبيّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم: ” امْشِ على الأرْضِ نَشِيطا فإنَّكَ مِنْ أهْلِ الجَنَّةِ “. [↑](#footnote-ref-203)
204. أبو داود (4875) واللفظ له، والترمذي (2502) [↑](#footnote-ref-204)
205. رواه البخاري (۶۴۸۷) أخرجه البخاري ومسلم في الصحيح,ومالك في الموطأ و أحمد (۱۵۴۲۵) والترمذي (۲۳۱۹) وابن ماجه (۳۹۶۹) [↑](#footnote-ref-205)
206. رواه البخاري (۶۴۷۷) ومسلم (۲۹۸۸) . [↑](#footnote-ref-206)
207. الفتح (۱۱/ 311) [↑](#footnote-ref-207)
208. التمهيد” (۱۳/ 51) [↑](#footnote-ref-208)
209. أخرجه مسلم (2581) صحيح مسلم ۴/۱۹۹۷ [↑](#footnote-ref-209)
210. أخرجه الترمذى (۲۱۸۰) وقال حسن صحيح وأحمد (۵/۲۱۸) مرتين والنسائى في الكبرى كما في تحفة الأشراف (۱۱/۱۱۲)والشافعي (۲۳:بدائع المنن )وعبد الرزاق في المصنف (۲۰۷۶۳)والحميدى في مسنده 848) والطيالسى (۱۳۴۶) بسند صحيح رجاله رجال الشيخين والبيهقى في المعرفة (۱/۱۰۸) والبغوى , < (2/280, 281) وابن هشام في السيرة (۴/۸۴ ـ ۸۵) واللالكائي(۲۰۵)وابن أبي عاصم (۷۶) وحسنه الأستاذ الألباني وابن جرير (۹/۳۱ـ ۳۲) وابن حبان (۱۸۳۵) والمروزى في السنة (۱۱,۱۲). [↑](#footnote-ref-210)
211. الدر النضيد للشوكاني ص ۹ [↑](#footnote-ref-211)
212. اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (الأعراف/ ۱۳۸) [↑](#footnote-ref-212)
213. وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ \* إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ \* قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مائده/ ۱۱۱-۱۱۳) [↑](#footnote-ref-213)
214. وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ \*فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ»(صافات/۱۳۹-۱۴۲) أصل الإيباق: برای فرار از سرور و رئیس گفته می شود . زمانی گه گفته می شود: عبدٌ أبَقَ يعني از رئیسش فرار کرده ، و چون يونس -صلى الله عليه وسلم- بدون اجازه ی پروردگار بیرون رفت چنین کلمه ای در موردش بکار رفته است: أبق «إِذْ أَبَقَ » [↑](#footnote-ref-214)
215. وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء/۸۷) [↑](#footnote-ref-215)
216. احمد و ابوداود و حاکم و دارقطنی و ابن حبان و بخاری آنرا روایت‌ کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-216)
217. أخرجه أبو داود (336) واللفظ له، والدارقطني (1/189)، والبيهقي (1115). [↑](#footnote-ref-217)
218. ابوداود و ابن ماجه و دارقطنی آنرا روایت کرده‌اند. و ابن السکین آنرا صحیح دانسته است‌. [↑](#footnote-ref-218)
219. متفق علیه [↑](#footnote-ref-219)
220. دارقطنی آنرا روایت کرده است‌ [↑](#footnote-ref-220)
221. رجیع فاجعه‌ای بود که گروهی از عضل و قاره نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که کسانی را پیش آنان بفرستد تا دین اسلام را به آنان یاد دهند. پیامبر به روایتی شش تن و به روایت دیگر ده تن از یاران بزرگوارش را همراه آنان فرستاد… همین‌که به منطقه‌ی رجیع رسیدند، پرده از توطئه‌ی خود برداشتند، کسانی را که در کمین نشسته بودند به فریاد خواندند، معلمان هدایت به محاصره‌ی یکصد نفر از جنگجویان هذیل و بنی‌لحیان در آمدند… همه‌ی یاران بجز زید و خبیب شهید شدند. زید و خبیب را تسلیم مشرکان قریش کردند که آنان را زیر شکنجه کشتند… [↑](#footnote-ref-221)
222. فاجعه‌ی بئرمعونه به مراتب تکان دهنده‌تر از رجیع بود. پیامبر در مقابل درخواست پدر براء بن مالک، هفتاد یا چهل تن از بهترین یاران و قاریان قرآن را به نجد فرستاد تا مردم نجد را به اسلام دعوت کنند. پدر براء پیمان داد که از آنان حمایت کند، اما چون به بئر معونه رسیدند و نامه‌ی پیامبر را تسلیم عامر بن طفیل کردند، عامر بدون این‌که نامه را بگشاید حامل آن را به قتل رساند و بنی‌عامر را به کشتار دیگر یاران پیامبر فرا خواند. بنی‌عامر از پیمانی که ابوبراء داده بود اطلاع داشتند و پناهندگی او را محترم شمرده و از جنگ با افراد تحت حمایت او خودداری کردند. عامر که از کمک بنی‌عامر ناامید شد قبایل عصیه و رعل و زکوان را به کشتار مسلمانان فرا خواند، آنان نیز بی‌رحمانه یاران پیامبر را محاصره کردند و تمام آنان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند. [↑](#footnote-ref-222)
223. پیامبر روزی نزد اصحابش تشریف آوردند و آنها را در حالت تلقیح درختان خرما دیدند از آنها پرسیدند شما چکار می کنید؟ صحابه در پاسخ عرض کردند ما گرد افشانی و عمل تلقیح را انجام می دهیم.پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر خدا بخواهد به شما خرما بدهد بدون عمل تلقیح خرما می دهد، لذا نیازی به این عمل نیست.صحابه نیز این عمل را ترک کردند، از قضا درختان خرما در آن سال بی بار و ثمر شدند پس از مدتی آنحضرت نزد اصحاب تشریف آوردند؛ صحابه فرمودند: یا رسول الله شما گفتید این عمل را ترک کنید ما آنرا ترک کردیم ولی درختان ثمری ندادند.در اینجا بود که پیامبرفرموند: «آیا عمل تلقیح فایده هم دارد؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. پیامبر دستور به عمل تلقیح دادند و فرمودند: «انتم اعلم بامور دنیاکم منی» (صحیح مسلم باب الفضائل: ۱۴۱، کنز العمال: ۳۲۱۸۲، الشفا للقاضی عیاض: ۲/۴۱۷، الاسرار المرفوعة لعلی القاری: ص ۴۵۵) [↑](#footnote-ref-223)
224. رسول خدا -صلى الله علیه وسلم- لشکرشان را حرکت دادند تا بیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست بیازند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: ای رسول‌خدا -صلى الله علیه وسلم- اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: «بلْ هو الرأی والحربُ والمیکده» نه، اندیشه است و جنگ است و نیرنگ!

     گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل- قریش- برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول خدا -صلى الله علیه وسلم- فرمودند: «لقد اَشرَتَ بِالرأی» اندیشهٔ درست را تو ارائه کرده‌ای! [↑](#footnote-ref-224)
225. مجموع الفتاوی: ج ۵ ص ۱۹۹- ۲۰۱ [↑](#footnote-ref-225)
226. صحیح مسلم حدیث ۲۱۰۴ – ۲۷۴۴ [↑](#footnote-ref-226)
227. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا) ۳۳/۲۲۴ [↑](#footnote-ref-227)
228. أخرجه النسائي (4904)، وابن ماجه (2538) واللفظ له، وأحمد (9215) [↑](#footnote-ref-228)
229. الترمذي، محمد بن عيسى بن سَوْرة بن موسى بن الضحاك ، أبو عيسى، سنن الترمذي، موقع الإسلام ، ح ۱۳۴۴، ج۵ ، ص۳۲۲٫ [↑](#footnote-ref-229)
230. • الشّبهة لغةً: من أشبه الشيء الشيء؛ أي: ماثله في صفاته، والشبهة: المأخذ الملبس، والأمور المشتبهة؛ أي المشكلة لشبه بعضها ببعض.( (لسان العرب ۱۳/ ۵۰۳، وتاج العروس/ ۸۲۲۴(

     • قال الزركشي: “قال ابن سريج فى الودائع: أما الشبهة فهي الشيء المجهول تحليله على الحقيقة، وتحريمه على الحقيقة (المنثور في القواعد ۲/ ۲۲۸٫)

     • وقال الحافظ ابن حجر: “المشتبه ما ليس بواضح الحل أو الحرمة، مما تنازعته الأدلة، وتجاذبته المعاني والأسباب، فبعضها يعضده دليل الحرام، وبعضها يعضده دليل الحلال (عن القاموس الفقهي/ ۱۹۰٫)

     • وفي التعريفات: والشبهة ما لم يتيقن كونه حرامًا أو حلالاً، وفي الصحاح: الشبهة الالتباس، والمشبهات من الأمور المشكلات، والمتشابهات المتماثلات (أنيس الفقهاء / ۲۸۱٫)

     • وقال إمام الحرمين الجويني: “والشبهات إنما تنشأ من فرض أمر يقدر للجاني عذرًا على قرب أو على بعد؛ وهو منشأ الشبهات (البرهان في أصول الفقه ۲/ ۷۹۰٫)

     • وقد اعتبر الشافعية انتفاء الشبهة من شروط إقامة الحد، قال الرملي في تعدادها: “وهي تكليف، وعلم تحريم، وعدم شبهة، وإذن، والتزام أحكام، واختيار”، (تحفة المحتاج ۷/ ۴۴۸٫) واعتبار الشبهة دارئة للحد “لخبر ادرءوا الحدود بالشبهات، وفي رواية صحيحة: “عن المسلمين ما استطعتم”؛ أي وذكرهم ليس بقيد كما مرت نظائره (نهاية المحتاج للرملي ۷/ ۴۴۴٫)

     • قال السيوطي: “اعلم أن قاعدة الفقه: أن النسيان والجهل مسقط للإثم مطلقًا، وأما الحكم فإن وقعا في ترك مأمورٍ لم يسقط، بل يجب تداركه، ولا يحصل الثواب لمترتب عليه لعدم الائتمار، أو فعل منهي ليس من باب الإتلاف فلا شيء فيه، أو فيه إتلاف لم يسقط للضمان، فإن كان يوجب عقوبة كان شبهة في إسقاطها، وخرج عن ذلك صور نادرة (الأشباه والنظائر للسيوطي ۱/ ۱۸۸٫) [↑](#footnote-ref-230)
231. در این صورت آیا طاغوتها وعلمای سوء و الرویبضه که تمام رسانه ها و منابر مساجد و کتب درسی و… را در اختیار گرفته اند قاضی در مورد باورها و عقاید مسلمین سرگردان مصیبت زده ی ذلیل می دانید ؟! ما لکم کیف تحکمون ؟) اصلاح گردد [↑](#footnote-ref-231)
232. المصادر الفقهيه، ج۳۸، ص۱۵۷٫ [↑](#footnote-ref-232)
233. ابن منظور، بی تا، ج۱، ص۷۱؛ علایلی، ۱۹۷۴م، ج۱، ص۳۹۳؛ زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج۱، ص۶۳ [↑](#footnote-ref-233)
234. وروي عن عقبة بن عامر ومعاذ أيضًا موقوفًا وروي منقطعًا وموقوفًا على عمر‏.‏ ورواه ابن حزم في كتاب الاتصال عن عمر موقوفًا عليه‏.‏ قال الحافظ‏:‏ وإسناده صحيح [↑](#footnote-ref-234)
235. أخرجه الهندي في كنز العمال برقم ۱۲۹۵۷، ۱۲۹۷۲، وفي كشف الخفاء برقم ۱۶۶٫

     أخرجه الترمذي في كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود، برقم ۱۳۴۴، والبيهقي في السنن الكبرى كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود بالشبهات ۸/۲۳۸٫ [↑](#footnote-ref-235)
236. [↑](#footnote-ref-236)
237. [۲۶۴] ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق، تعلیق، شاکر، أحمد محمد، عبد الباقی، محمد فؤاد، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۴۲۴، مصر، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق؛ الدار قطنی، علی بن عمر بن احمد، سنن الدار القطنی، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۳۱۴۱، مصر، وزاره الاوقاف المصریه، بی‌تا؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق، عطا، مصطفی عبد القادر، ح ۸۲۷۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق. [↑](#footnote-ref-237)
238. أخرجه النسائي في سننه في كتاب الأشربة، باب الحث على ترك الشبهات، برقم ۵۶۱۵، والترمذي في سننه في كتاب صفة القيامة والرقائق والورع، باب منه برقم ۲۴۸۸٫/ (۲۵۱۸), والنسائي في “المجتبى”(۵۷۱۱),و”الكبرى”(۵۲۲۰), وأحمد (۱۷۲۳) و(۱۷۲۷),وابن حبان(۷۲۲),وابن خزيمة(۲۳۴۸), والدارمي(۲۵۳۲) ,والبزار (۱۱۹۴), والطيالسي(۱۱۷۸), وعبدالرزاق (۴۹۸۴), وأبو يعلى(۶۷۶۲), والطبراني في “الكبير”(۲۷۰۸)و(۲۷۱۱), وابن أبي عاصم في”الآحاد والمثاني”(۴۱۶). كلهم من طريق بُريد بن أبي مريم عن أبي الحوراء السعدي عن الحسن بن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم.وصححه: الإمام الترمذي. الألباني . ابن حبان. الحاكم -ابن خزيمة. الذهبي. [↑](#footnote-ref-238)
239. رواه الترمذى [↑](#footnote-ref-239)
240. الفقه على المذاهب الأرعه، ج۵٫ [↑](#footnote-ref-240)
241. المحلّى، ج۱۱، ص ۱۵۳٫ [↑](#footnote-ref-241)
242. [۲۶۹] علاء الدين الكاساني، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دار الكتاب العربي، ۱۹۸۲، بيروت، ج ۷ ،ص۳۵٫ [↑](#footnote-ref-242)
243. وراجع للمزيد في تخريج الأحاديث التلخيص لابن حجر ونيل الأوطار للشوكاني، وراجع في بحث كلام أهل العلم في المسألة المغني لابن قدامة، والمحلى لابن حزم، والمجموع للنووي [↑](#footnote-ref-243)
244. الأحكام:۵/ ۱۱۱و ۱۱۴،۱/۶۰ [↑](#footnote-ref-244)
245. [۲۷۲] ابن تیمیه حرانی، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶). مجموع الفتاوی، مدینه: مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف./ سقاف، علوی بن عبد القادر (۱۴۱۹). المنتخب من کتب شیخ الاسلام ابن تیمیة، ریاض: دار الهدی للنشر والتوزیع، الطبعة الاولی./ ۱۴۱۶: ۶/۵۰۵ و ۱۵/۳۰۸؛ سقاف، ۱۴۱۹: ۱۸۳ [↑](#footnote-ref-245)
246. الجامع الصغير، باب الألف. [↑](#footnote-ref-246)
247. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا)./ 32/545 [↑](#footnote-ref-247)
248. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۲۲/۱۰۹ [↑](#footnote-ref-248)
249. البخاري ومسلم [↑](#footnote-ref-249)
250. الفتح ۱۲/۲۴۳٫ [↑](#footnote-ref-250)
251. مجموع الفتاوى۱۲/۴۶۶)) [↑](#footnote-ref-251)
252. الصارم المسلول لابن تيمية ۳/۹۶٫ [↑](#footnote-ref-252)
253. الموسوعة العقدية ۲/۱۱ و((الرد على البكري)) (ص: ۴۶). [↑](#footnote-ref-253)
254. الدرة اليتيمة في السيرة التيمية للذهبي –ضمن كتاب : تكملة الجامع لسيرة شيخ الإسلام ابن تيمية خلال سبعة قرون : للدكتور علي العمران –(۴۹) . [↑](#footnote-ref-254)
255. طريق الهجرتين .ص:۵۴۶ [↑](#footnote-ref-255)
256. لتكفير وضوابطه والسيل الجرار (۴/ ۵۷۸ – ۵۷۹). [↑](#footnote-ref-256)
257. الاقتصاد في الاعتقاد (۲۲۳ – ۲۲۴)/ والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأِ في سفك محجمة من دم مسلم، [↑](#footnote-ref-257)
258. فيصل التفرقة بين الإسلام والزندقة (۱۲۸). [↑](#footnote-ref-258)
259. أنظر التكفير وضوابطه۲۵ [↑](#footnote-ref-259)
260. لفتح ۱۲/۳۱۴, وانظر كذلك كلام الزركشي كما في تحفة المحتاج ۲/۸۴٫ [↑](#footnote-ref-260)
261. الرد على البكري (۱/ ۲۶۳ [↑](#footnote-ref-261)
262. بغية المرتاد ۳۴۵, وتسمى “الرد على الطوائف الملحدة” كما في الفتاوي الكبرى ۶/۳۲۳٫ [↑](#footnote-ref-262)
263. انظر معارج القبول ۲/۲۰۸, وضوابط التكفير عند أهل السنة والجماعة ۲۲٫ [↑](#footnote-ref-263)
264. الفتاوي ۷/۱۳۳٫ [↑](#footnote-ref-264)
265. الفتاوي ۷/۱۵۸, وانظر العقيدة الطحاوية مع شرحها ۴۲۷٫ [↑](#footnote-ref-265)
266. الف الفتح ۱۲/۲۴۳٫تاوي ۷/۳۵۱٫ [↑](#footnote-ref-266)
267. [↑](#footnote-ref-267)
268. جامع العلوم والحكم۸۳٫ [↑](#footnote-ref-268)
269. العذر بالجهل لأحمد فريد ۳۰٫ [↑](#footnote-ref-269)
270. الإيمان لابن تيمية ۲۸۰٫ [↑](#footnote-ref-270)
271. الإيمان ۲۵۶ [↑](#footnote-ref-271)
272. وسنده صحيح كما حكم بذلك الشيخ الألباني في تحقيقه لكتاب الإيمان لابن أبي شيبة ص:۲۲٫ [↑](#footnote-ref-272)
273. نيل الأوطار ۸/۱۲٫ [↑](#footnote-ref-273)
274. شرح للطحاوية ۷۵٫ [↑](#footnote-ref-274)
275. انظر إعلان النكير على غلاة التكفير۶۲ فما بعدها) [↑](#footnote-ref-275)
276. صحيح البخاري ۵ / ۸۵ ح ۴۰۱۹؛الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ % صحيح مسلم ۱ / ۹۵ ح ۹۵؛الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت. [↑](#footnote-ref-276)
277. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ۲ / ۱۰۶ ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲هــ [↑](#footnote-ref-277)
278. به نظر شما واکنش یک مسلمان «آگاه» در برابر مسلماناني كه اهل نماز، روزه، حج، زکات،جمعه، جماعت، اذكار، جهاد و… بوده و بارها و بارها به وحدانيت خداوند متعال اقرار كرده و «آگاهانه» مرتکب جرمی در حد ارتداد نگشته اند باید چگونه باشد؟ آیا انصاف است که مورد هجوم گروهی گردند که به قول سعد بن ابی وقاص در پی ایجاد فتنه هستند و…؟! [↑](#footnote-ref-278)
279. رواه البخاري /۶۰۶۴ [↑](#footnote-ref-279)
280. مسلم، أبو داود، النسائي، ابن ماجه، أحمد، الدارمي [↑](#footnote-ref-280)
281. محاسن التأويل: ۵/۱۳۰۷ ـ ۱۳۰۸ [↑](#footnote-ref-281)
282. مجموع الفتاوى (۲۳/۳۴۸ [↑](#footnote-ref-282)
283. الفتح : ( ۱۲ / ۳۰۰ ) [↑](#footnote-ref-283)
284. الفتاوى : ۱۲/۴۸۷ [↑](#footnote-ref-284)
285. صحيح البخاري (١٠/ ٥١٤)، وفي لفظ آخر في الصحيحين، البخاري (٦٠٤٥)، مسلم (٦١)، وغيرهما [↑](#footnote-ref-285)
286. السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار. ص: ٩٧٨ [↑](#footnote-ref-286)
287. إكفار الملحدين في ضروريات الدين:ص۹۵ [↑](#footnote-ref-287)
288. مجموع الفتاوي:۱۱/۴۰۳ [↑](#footnote-ref-288)
289. در ج۸ ص۱۳۱ مغنی [↑](#footnote-ref-289)
290. ج۱۳ ص۳۰ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-290)
291. ج۱۳ ص۲۱۰ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-291)
292. ج۷ ص۲۱۷ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-292)
293. ج۲۸ ص۵۱۸مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-293)
294. ج۳ ص۲۸۲ مجموع ابن قاسم [↑](#footnote-ref-294)
295. کتاب:صنعت فتوا و احکام اقلیت‌ها / مؤلف: علامه شیخ عبدالله بن بیه [↑](#footnote-ref-295)
296. «عز بن عبدالسلام» ملقب به «سلطان العلماء» کسی است که فرمود: «هر کس در سرزمینی که زنا در آن رواج یافته است از حرام بودن ربا برای مردم حرف بزند خیانت کرده است». [↑](#footnote-ref-296)
297. جامع بیان العلم و فضله [↑](#footnote-ref-297)
298. ابن ماجه (۳۹۹۲) و آلبانی آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-298)
299. معالم السنن خطابی: ۴/ ۲۹۵). همچنین مراجعه نمایید به «السنن الکبری» بیهقی (۱۰/ ۲۰۸). [↑](#footnote-ref-299)
300. مجموع الفتاوی: ۷/ ۲۱۸. [↑](#footnote-ref-300)
301. منهاج السنة: ۵/ ۲۳۹ [↑](#footnote-ref-301)
302. مجموع الفتاوی: ۱۴/ ۲۲ [↑](#footnote-ref-302)
303. مجموع الفتاوی: ۱۰/ ۳۷۵. [↑](#footnote-ref-303)
304. مجموع الفتاوی: ۳۲/ ۳۴۶ [↑](#footnote-ref-304)
305. سنن کبری: ۱۰/ ۲۰۷ [↑](#footnote-ref-305)
306. شرح السنة: ۱/ ۲۲۸ . [↑](#footnote-ref-306)
307. منهاج السنة: ۵/ ۲۴۰ [↑](#footnote-ref-307)
308. فتح الباری: ۱۲/ ۳۰۴ [↑](#footnote-ref-308)
309. فیصل التفرقة: ۶۶ ـ ۶۷ [↑](#footnote-ref-309)
310. إیثار الحق علی الخلق: ۳۷۷ [↑](#footnote-ref-310)
311. مجموع الفتاوی: ۲۳/ ۳۴۸ ـ ۳۴۹ [↑](#footnote-ref-311)
312. مسائل التدوین، مساله‌ی شماره‌ی ۹، دکتر احمد بن عبدالرحمن القاضی [↑](#footnote-ref-312)
313. مجموع الفتاوى: ۳/ 21، ۱۱/ ۴۰۶ – ۴۰۷ [↑](#footnote-ref-313)
314. مجموع الفتاوى، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني (المتوفى : ۷۲۸هـ)، ج۱۲،ص۴۸۷، دار الوفاء. [↑](#footnote-ref-314)
315. همان، ج۱۲،ص۴۶۶ [↑](#footnote-ref-315)
316. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۲۲/۱۲۱ [↑](#footnote-ref-316)
317. همان: 31/281 [↑](#footnote-ref-317)
318. همان. ۲۲/۱۲۱ به نقل از ابن‌تیمیه [↑](#footnote-ref-318)
319. همان: ۳۱/۲۸۱ [↑](#footnote-ref-319)
320. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب. ۴/۱۸۷ [↑](#footnote-ref-320)
321. همان : ۱۴/۶۲۰ [↑](#footnote-ref-321)
322. همان: ۸/۱۱۴ [↑](#footnote-ref-322)
323. مجموع الفتاوی :ج۳ص۱۵۱ [↑](#footnote-ref-323)
324. مجموع الفتاوی ابن تیمیه ج ۷ ص ۲۱۷ [↑](#footnote-ref-324)
325. مجموع الفتاوی» (۱۸۰/۱۲) [↑](#footnote-ref-325)
326. مجموع الفتاوی (۳/۲۲۹) [↑](#footnote-ref-326)
327. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب ۱/۱۱۸؛ نیز:

     رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۱۹/۲۷۶ و ۳۴/۴۶۵ [↑](#footnote-ref-327)
328. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۷/۷۳۳ [↑](#footnote-ref-328)
329. همان: ۱۴/۶۶۴ [↑](#footnote-ref-329)
330. همان: ۱۹/۲۷۶ [↑](#footnote-ref-330)
331. همان [↑](#footnote-ref-331)
332. همان [↑](#footnote-ref-332)
333. همان: ۱۰/۶۲۶ [↑](#footnote-ref-333)
334. همان: ۳۳/۲۲۴ و ۳۴/۲۳۶ [↑](#footnote-ref-334)
335. همان: ۳۵/۱ [↑](#footnote-ref-335)
336. همان: ۸/۱۱۴ و ۹/۸۵۲ [↑](#footnote-ref-336)
337. ابن الإمام ابن القيم در كتاب «إعلام الموقعين» :نیز الحافظ أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوي در كتاب « التاريخ والمعرفة»نامه الإمام مالك، به الليث بن سعد –رحمهما الله تعالى-،و نامه ی الإمام الليث، به مالك بن أنس –رحمهما الله تعالى-، را عباس الدوري در «التاريخ» لابن معين (۲/۳۷۸-۳۷۹)، ومن از طریق ابن عساكر در «تاريخ دمشق» (۵۰/۳۵۷-۳۵۸) , يعقوب بن سفيان در کتاب «المعرفة والتاريخ» (۱/۳۹۱-۳۹۳)، و ابن القيم در «إعلام الموقعين»، و القاضي در «ترتيب المدارك» ذکر کرده اند [↑](#footnote-ref-337)
338. الرسالة ص ۳۵۷-۳۵۹ [↑](#footnote-ref-338)
339. جامع العلوم والحكم ص ۶۷ [↑](#footnote-ref-339)
340. في بيان هذه الأقوال بتوسع ينظر: حقيقة البدعة للغامدي۲/۳۰۹ فقد أحسن في جمع النصوص. [↑](#footnote-ref-340)
341. الجهل بمسائل الاعتقاد ص ۳۶۴ ،۳۳نواقض الإيمان للوهيبي۱/۲۳۸ [↑](#footnote-ref-341)
342. مجموع الفتاوى لابن تيمية . 6/56-57 [↑](#footnote-ref-342)
343. ابن عثیمین در قول المفید (۴۹۲/۲) [↑](#footnote-ref-343)
344. الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، ص۵۶۹-۵۷۰٫ [↑](#footnote-ref-344)
345. همان [↑](#footnote-ref-345)
346. مسائل الامام احمد روایة ابنه عبدالله، ص۴۳۱٫ [↑](#footnote-ref-346)
347. متفق علیه: بخاری (۶۸۷۸)، مسلم (۱۶۷۶)، ابوداود (۴۳۳۰)، ترمذی(۱۴۲۳)، نسائی(۹۰/۷)، ابن ماجه (۲۵۳۴). [↑](#footnote-ref-347)
348. مسلم، البخاري، الترمذي، أبي داوود، ابن ماجة، أحمد [↑](#footnote-ref-348)
349. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳و۱۴٫ [↑](#footnote-ref-349)
350. همان ، ص ۱۳و۱۴٫ [↑](#footnote-ref-350)
351. لخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۴٫ [↑](#footnote-ref-351)
352. همان ص ۱۴و۱۵٫ [↑](#footnote-ref-352)
353. همان ۱، ص ۱۳ [↑](#footnote-ref-353)
354. تحذير الخواص، ص ۲۱٫ [↑](#footnote-ref-354)
355. المناوی در فیض القدیر [↑](#footnote-ref-355)
356. الصارم المسلول على شاتم الرسول (۲/۳۲۸ – ۳۳۹) [↑](#footnote-ref-356)
357. أبو داود عن أبي هريرة [↑](#footnote-ref-357)
358. مسلم‏ عن أبي هريرة رَضِيَ اللَّهُ عَنهُ‏ [↑](#footnote-ref-358)
359. البخاري، مسلم، الترمذي، ابن ماجة، أحمد [↑](#footnote-ref-359)
360. مجموع الفتاوی ۱۶/۱۴۸ [↑](#footnote-ref-360)
361. روزی رسول الله صلى الله عليه وسلم با اصحابش نشسته بودند، سپس رسول الله صلى الله عليه وسلم نگاهش را به آسمان دوخت و سکوت همه چیز را فرا گرفته بود، یارانش به او نگاه کردند منتظر بودند که چه می گوید تا اینکه او نگاهش را به سوی آنها انداخت و فرمود: «اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود.»

     یاران رسول الله صلى الله عليه وسلم به این طرف وآن طرف نگاه می کردند تا این مرد خوش قسمت و مژده داده شده به بهشت را ببینند. لحظاتی گذشت که سعد بن ابی وقاص بر آنها وارد شد، عبدالله بن عمرو بن عاص به سوی او رفت و او را به گوشه ای برد و از این مقام بلندی که خداوند به او عنایت کرده بود جویا شد از او پرسید که چه عبادتی انجام می دهد که رسول الله صلى الله عليه وسلم به او مژده بهشت داده است. سعد گفت: «عبادتی که همه مان انجام می دهیم من بیشتر از آن انجام نمی دهم اما کینه و بد خواهی مسلمانی را در دل ندارم.» [↑](#footnote-ref-361)
362. نوار کفر و ایمان [↑](#footnote-ref-362)
363. لدر المنثور / ج: ۲ ص : ۱۷۹ . والصارم لابن تيمية ۴۸٫ و… / اعلم أخي بارك الله فيك ، أن مذهب جملة من العلماء أن الحديث إذا جاء من طرق متعددة واشتهرت القصة عند السلف ، فإنهم يتساهلون في أسانيد الخبر حتى وإن جاء من طرق فيها ضعف وعلل، مستندين إلى اشتهارها بين السلف وتعدد طرقها، ولكن الذي عليه علماء الحديث من المتقدمين وغيرهم غير هذا، فإنهم يفصلون في مثل هذه الحال على النحو التالي :

     أولا”: إذا جاء الحديث في مسألة من مسائل الأحكام والعقائد ، فإنهم يشددون في مثل هذه الحال في أسانيد الأخبار ومتونها ، حتى إنهم أحيانا يردون زيادات الثقات من العلماء ،و تفرد الثقات على حسب مايقفون عليه من القرائن التي تشير إلى علة الإسناد أو المتن،

     وقد ثبت عن الإمام أحمد وغيره من الأئمة قولهم ، إذا روينا في الحلال والحرام شددنا، وإذا روينا في الفضائل ونحوها تساهلنا، وعلى هذا قد يفسر موقف الإمام أحمد من محمد بن إسحاق بن يسار ، فكان يقول بأنه حسن الحديث ، وقد نقل عنه ابنه عبدالله أنه لم يكن يحتج به في السنن.

     ثانياً: إذا جاء الحديث في الفضائل ، فإن المعروف عن العلماء تساهلهم في هذا الشأن بالضوابط المذكورة هذا المبحث من كتبهم.

     أما مسألة تقوية الحديث بتعدد طرقه واشتهاره عند السلف مطلقاً دون النظر إلى أحوال الأسانيد والمتون ، فإن صنيع علماء الحديث يأبى هذا.

     فلابد من النظر في هذه الطرق ودراستها ومعرفة مرتبة العلل التي بها، فقد يصلح إسناد لتقويتها بالشواهد والمتابعات وآخر لايمكن تقويته،فالحديث الذي جاء من طرق شديدة الضعف فإن تعدد طرقه الضعيفه لاتزيده إلا وهنا وضعفا، بخلاف الأسانيد التي فيها بعض الرواة أصحاب الضعف الخفيف والذي من الممكن تقوية أحاديثهم بالمتابعات والشواهد.

     وقد قال الإمام أحمد : ثلاثة كتب , ليس لها أصول : المغازي , والملاحم , والتفسير. ذيل طبقات الحنابلة ( ۳/۱۳۵ )

     ومراد الإمام أحمد أن غالب هذه العلوم الثلاثة أحاديث موقوفة , وآثار منقطعة . وأن المسند فيها قليل بالنسبة لغير المسند . والله تعالى أعلم .

     ولمزيد الفائدة في مسألة تقوية الأحاديث . راجع كتاب طارق عوض الله في تقوية الأحاديث بالشواهد والمتابعات [↑](#footnote-ref-363)
364. تفسیر ابن جریر طبری جلد پنجم و تفسیر کبیر چاپ مصر جلد سوم ص ۲۵۳ [↑](#footnote-ref-364)
365. مشکل الآثار ۱: ۱۶۴٫ [↑](#footnote-ref-365)
366. الصارم المسلول ۵۶۱ [↑](#footnote-ref-366)
367. لجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۵، ص۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳؛ قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ص۵۴۱ و ۵۴۲و ۵۴۷؛ احمد بن محمد خلّال، احکام اهل الملل، ص۲۵۶ و ۲۵۸؛ التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۰؛ ابن تیمیّه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص۲۴۶ و ۵۳۰؛ المرعشی النجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، ج۱، ص۳۲۱ و ۳۳۰؛ جناتی، ادوار فقه و بیان کیفیت آن، ص۴۵۰ و ۴۵۱٫ [↑](#footnote-ref-367)
368. ابن تیمیّه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص۵٫ [↑](#footnote-ref-368)
369. الصارم المسلول في شاتم الرسول [↑](#footnote-ref-369)
370. الصارم المسلول في شاتم الرسول لابن تيميه ص ۴۰-۴۱٫ [↑](#footnote-ref-370)
371. مســند أحمــد ۵ / ۲۱۸، ســنن الترمــذي 4/ 475 (2180) وقــال: حــديث حســن صــحيح، وصــححه ابــن حبـــان۱۵/۹۴ (۶۷۰۲) [↑](#footnote-ref-371)
372. شیعیان نیز همین حدیث را چنین روایت کرده اند :لتنقضن عری الاسلام عروة ، کلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتی تلیها، فاولهن نقض الحکم ، و اخرهن الصلاة [↑](#footnote-ref-372)
373. بکری یکی ازملاهای صوفی میباشدکه عقیده به فریادرسی واستغاثه به مردگان را داردولی باوجود بحثهای زیادی که ابن تیمیه با او داشته اورا تکفیر نمیکند [↑](#footnote-ref-373)
374. غايه‌الاماني ج۲ ص ۴۱۶ [↑](#footnote-ref-374)
375. شرح شفا ۲/۲۲۵ [↑](#footnote-ref-375)
376. اعلام ص۴۱، ۶۴، ۶۵ [↑](#footnote-ref-376)
377. شرح مسلم ج۱ ص۲۰۵ [↑](#footnote-ref-377)
378. مغني ۸/۱۳۱ [↑](#footnote-ref-378)
379. شرح عمده ۲/۳۱۶ [↑](#footnote-ref-379)
380. اشباه و نظائر ص۲۲۰ [↑](#footnote-ref-380)
381. رساله حكم تكفير معين ص۱۵ [↑](#footnote-ref-381)
382. مجموع الفتاوى ۱۱/۴۰۷ وانظر نصوصاًكثيرة لأهل العلم حول حداثة الإسلام أو نشوء ببادية، في: عارض الجهل للراشد ص۲۹۴ [↑](#footnote-ref-382)
383. الفوائد جلد۱ص۶۱ [↑](#footnote-ref-383)
384. مجموع الفتاوی: ج ۲۸ ص ۲۵۰ [↑](#footnote-ref-384)
385. مجموع الفتاوی: ج ۷ ص ۳۵۰ [↑](#footnote-ref-385)
386. اجوبه الحسبه ص ۲۴۸ [↑](#footnote-ref-386)
387. المغني . ۹ /۲۱ [↑](#footnote-ref-387)
388. مجموع الفتاوى ) (۷ / ۶۱۰ – ۶۱۷ [↑](#footnote-ref-388)
389. ابن هشام،بی تا،ج دوم ،ص۱۹۹ [↑](#footnote-ref-389)
390. ابن هشام،بی تا،ج۱۴،صص۴۳ – ۴۲؛ ابن سعد،۱۹۵۷م،ج۲،صص۱۵۰ – ۱۳۵ [↑](#footnote-ref-390)
391. صالحی دمشقی‏، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۴، ص ۱۸۸، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق. [↑](#footnote-ref-391)
392. فتاوى ومسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع)۱/۱۲ [↑](#footnote-ref-392)
393. مجموع الفتاوي۴/۵۴). [↑](#footnote-ref-393)
394. مسلم / ۱۵۳ [↑](#footnote-ref-394)
395. الدرر السنية : ۱/۳۶۷-۳۶۸ [↑](#footnote-ref-395)
396. أربعة يحتجون يوم القيامة، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات في الفترة وفيه: فيأخذ مواثيقهم ليطيعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذي نفسي بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال في آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم يدخلها رد إليها» .چهار نفر روز قيامت استدلال مي‌كنند؛ ناشنوايي كه نمي‌شنود، مرد كهن سال و مردي كه عقل ندارد(مجنون است) و مردي كه در فتره ( پيام و رسالت پيامبران الهي به او نرسيده است)از دنيا رفته است. از آن‌ها عهد و پيمان مي گيرند كه خداوند را فرمانبري كنند . او رسولي به نزدشان مي فرستد و به آن ها مي گويد كه وارد آتش شوند. سوگند به كسي كه جانم در دست اوست اگر داخل شوند برايشان تبديل به سردي و سلامتي مي گردد، سپس آن را از ابوهريره روايت مي كند و در آخر حديث مي گويد: هركس داخل شود براي او تبديل به سردي و سلامتي مي گردد و هركس بدان وارد نشود او را به آتش برمي گردانند.( مسند امام احمد – صحيح جامع الصغير الباني [↑](#footnote-ref-396)
397. عبدالقادر بن‌عبدالعزيز در كتاب الجامع في‌طلب العلم الشريف باب المسألة الخامسه: الجهل كمانع من التكفير/ توضیحاتی در این زمینه دارد. [↑](#footnote-ref-397)
398. سنن ابن ماجه عن حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب حتى لا يدرى ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة، وليسرى على كتاب الله عز وجل في ليلة فلا يبقى في الأرض منه آية، وتبقى طوائف من الناس الشيخ الكبير والعجوز يقولون أدركنا آباءنا على هذه الكلمة لا إله إلا الله فنحن نقولها، فقال له صلة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله وهم لا يدرون ما صلاة ولا صيام ولا نسك ولا صدقة، فأعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثا، كل ذلك يعرض عنه حذيفة، ثم أقبل عليه في الثالثة فقال: يا صلة تنجيهم من النار ثلاثا. [↑](#footnote-ref-398)
399. مجموع الفتاوي ج۲۰ صفحه ۳۸-۳۷ [↑](#footnote-ref-399)
400. البته درمواردی چون قضیه ی نجاشیو کسانی که در ضرورت قرار می گیرند مساله برائت آشکارا شرط نمی گردد . [↑](#footnote-ref-400)
401. إن الواجب على المسلم أن يظهر دينه بقدر استطاعته ، فإن خاف الفتنة ولم يستطع الهجرة جاز له كتمان دينه وعدم إظهاره لئلا يفتن .لكن مع الاستمساك به في الخفاء ، وعدم مشايعة الكفار على كفرهم ، بـل ولا على معاصيهم ابتداءً من غير إكراه يبيح ذلك . ومن هذا يعلم أن إنكار من كان حاله كذلك لا يمكن في الظاهر باليد ولا باللسان ، فيكفيه حينئذ الإنكار بالقلب الذي هو كره الكفر وأهله ، وعدم الرضى عنهم وعن كفرهم ، لأنه لا يمكنه إلاّ ذلك .وهذا هو معنى قول الرسول صلى الله عليه وسلم : من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان .

     وفي معنى قوله صلى الله عليه وسلم في الحديث :« فإن لم يستطع فبقلبه »

     يقول الإمام ابن دقيق العيد: معناه فليكره بقلبه ، وليس ذلك بإزالة وتغيير ، لكنه هو الذي في وسعه… وفي هذا الحديث دليل أن من خاف من القتل أو الضرب سقط عنه التغيير، وهو مذهب المحققين سلفاً وخلفاً، وذهبت طائفة من الغلاة إلى أنه لا يسقط وإن خاف ذلك .

     وأما من استطاع إنكار المنكر في الظاهر فلم يفعل فإنه يأثم لتركه الواجب عليه في ذلك. لكنه لا يكفر بمجرد عدم إنكاره مع قدرته حتى يتحقق منه ما يستوجب الكفر في الظاهر من قول أو فعل. وقد شذ عن هذه القاعدة من يرون أن الأصل في الناس اليوم هو الكفر. فلم يكفهم اشتراط التبين لإثبات وصف الإسلام مع وجود ما يدل عليه من الإقرار أو ما يقوم مقامه بدعوى أن الناس يجهلون مفهوم الشهادتين. حتى حكموا بأن عدم الاعتراض الظاهر على من يحكمون غير الشريعة من القوانين الوضعية دليل كاف على الرضى في الباطن. وأنهم بذلك قد شايعوا حكامهم وتابعوهم على عدم تحكيم الشريعة. وأن ذلك هو الأصل فيهم، حتى يظهر منهم ما يدل على خلافه بعد التبين. ونتيجة هذا القول أن من لم يتبين إسلامه ولم يهاجر في مثل هذه الظروف يكون كافراً، لا ولاية بينه وبين المسلمين ” . [↑](#footnote-ref-401)
402. الـشَيخ إِسحَاق بِـن عـبد الـرحمن بِـن حَـسَـن نیز می گوید :” أصل البراءة المقاطعة بالقلب واللسان والبدن ، وقلب المؤمن لا يخلو من عداوة الكافر ، وإنما النزاع في إظهار العداوة ، فإنها قد تخفى لسبب شرعي ، وهو الإكراه مع الاطمئنان، وقد تخفى العداوة من مستضعَف معذور، عذَرَه القرآن، وقد تخفى لغرض دنيويّ، وهو الغالب على أكثر الخلق، هذا إن لم يظهر منه موافقة “

     [۴۵۴] [۴۵۵]” الآداب الشرعية ” لابن مفلح 1 / 238 [↑](#footnote-ref-402)
403. فتاوى اللجنة الدائمة – المجموعة الأولى۲/۵۱ [↑](#footnote-ref-403)
404. احمد (1/330) دارمي (752) ابوداود(337،336) ابن ماجه (572) حاکم (1/178) (631،630) . وحسنه الألباني في صحيح ابي داود(326،325)) [↑](#footnote-ref-404)
405. بخاري (69) مسلم (1719) [↑](#footnote-ref-405)
406. مجموع فتاوى العلامة عبد العزيز بن باز /۹/۳۹۸ [↑](#footnote-ref-406)
407. فتاوى اللجنة الدائمة – المجموعة الثانية۱/۴۱۹ [↑](#footnote-ref-407)
408. ابن كثير، البداية والنهاية - ج ١٤ - ص ٢٨ [↑](#footnote-ref-408)
409. در حالی که هنوز نمی دانند مشرک از لحاظ شرعی نه لغوی چه کسی است که باید از آن برائت کرد [↑](#footnote-ref-409)
410. در حالی که حتی نمی توانند اسم طاغوتهای میان انسانها را نیز نام ببرند که باید مثل سمیه و بلال و عمار و یاسیر و غیره به آنها کفر کرد [↑](#footnote-ref-410)
411. منهاج السنه ج۳ص۲۳ [↑](#footnote-ref-411)
412. مراقبة حرکة الجهادیه و ترشیدها [↑](#footnote-ref-412)
413. تفسير الطبري ج: ۲۱ ص: ۱۵ [↑](#footnote-ref-413)
414. تفسير القرطبي ج: ۱۳ ص: ۳۶۵ [↑](#footnote-ref-414)
415. مجموع الفتاوى ۲۸/۴۴۲ [↑](#footnote-ref-415)
416. ابن القيم – الفوائد ۵۹ [↑](#footnote-ref-416)
417. راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب القرآن ، ص ۴۳۳ : « الکفر فی اللغة ستر الشئ ، و وصف اللیل بالکافر لستره الاشخاص ، والزراعة لستره البذر فی الارض … و کفران النعمة لسترها بترک اداء شکرها ، واعظم الکفر جحود الوحدانیة او الشریعة او النبوه … » .۲ . معجم مقاییس اللغة ، ج ۵ ، ص ۹۱ : « کفر ( الکاف و الفاء والراء ) اصل صحیح ، یدل علی معنی واحد وهو الستر و التغطیه ، یقال لمن غطی درعه بثوب قد کفر درعه ، … والکفر ضد الایمان ، سمی به لانه تغطیة الحق و کذلک کفران النعمة جحود و سترها » .۳ . لسان العرب ، ج ۵ ، ص ۱۴۴ : « الکفر نقیض الایمان … والکفر کفر النعمه هو نقیض الشکر ، الکفر جحودالنعمة و هو ضد الشکر … و الکافر الزارع … والکفر بالفتح التغطیة » .۴ . صحاح اللغة ، ج ۲ ، ص ۸۰۷ : « الکفر ضد الایمان ، قد کفر بالله کفرا … و الکفر ایضا جحود النعمة و هوضد الشکر … والکفر بالفتح التغطیه ، و قد کفرت الشئ الکفره بالکسرکفرا ای سترته … . و الکافر اللیل المظلم … والکافر الذی کفر درعه بثوبه و الکافر البحر … والکافر الزارع لانه یغطی البذر بالتراب … » .۵ . تاج العروس ، ج ۳ ، ص ۵۳۵ : « الکفر بالضم ضد الایمان ویفتح ، و اصل الکفر من الکفر بالفتح مصدرکفر بمعنی الستر » .۶ . مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۴۷۴ : « قوله – تعالی « ولاتکونوا اول کافر به » ، ای اول من کفر وجحد … ، فالکافر الجاحد للخالق … و الکفر بالفتح التغطیة » . [↑](#footnote-ref-417)
418. فَمَنْ يَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقي‏ لاَ انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ (بقره /۲۵۶) [↑](#footnote-ref-418)
419. مجموع الفتاوى(۲۰/۸۶) [↑](#footnote-ref-419)
420. درء تعارض العقل والنقل: ۱/۲۴۲ [↑](#footnote-ref-420)
421. منهاج السنة: ۵/۲۵۱ [↑](#footnote-ref-421)
422. عمل قلب : مثل بغض الله تعالى، یا قوانین و آياتش، یا رسولش صلى الله عليه وسلم، [↑](#footnote-ref-422)
423. عمل زبان: مانند توهین به الله تعالى، یا توهین به رسولش صلى الله عليه وسلم ، یا مسخره کردن دین و احکام شریعتش [↑](#footnote-ref-423)
424. عمل ظاهری: مانند حضور اختیاری در سپاه کفار بر علیه مسلمین ، سجده برای یک بت و… [↑](#footnote-ref-424)
425. الإحكام: ۱/۴۵ [↑](#footnote-ref-425)
426. یعنی کسی با قلب اذعان کند؛ ولی به زبان، انکار: «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیقَنَتْها أنْفُسُهُمْ».( نمل/ ۱۴) [↑](#footnote-ref-426)
427. در ظاهر و زبان ادعای توحید دارد، اما در دل تهی از توحید می باشد. [↑](#footnote-ref-427)
428. به دل و زبان اذعان کند؛ امّا از روی لجبازی تن به قبول آن ندهد / مانند ولید بن مغیره. «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا» (مدثر/۱۶) [↑](#footnote-ref-428)
429. اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا» . (حدید / ۲۰ .۲۸) [↑](#footnote-ref-429)
430. شيخ الإسلام ابن تيمية می گوید: إن التكفير له شروط وموانع قد تنتفي في حق المعين، وإن تكفير المطلق لا يسلتزم تكفير المعين، إلا إذا وجدت الشروط وانتفت الموانع) مجموع الفتاوى ۱۲/۴۸۷ ) [↑](#footnote-ref-430)
431. رواه البخاري ومسلم. [↑](#footnote-ref-431)
432. صحیح مسلم از طریق ابوذر [↑](#footnote-ref-432)
433. عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ – صلى الله عليه وسلم – يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». [بخارى:۷۳۰۷] عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم که نبي اکرم صلى الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را که خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند که ديگران از آنان استقتاء مي کنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي کنند و خودشان هم گمراه مي شوند» [↑](#footnote-ref-433)